



راهنمای مطالعه این کتاب

- ۱- این کتاب شامل درسنامه‌ی کامل متن اصلی درس‌ها و گنج حکمت‌هاست. در بخش شعرخوانی، هر چهار شعر کتاب درسی، در این کتاب آمده است و لغات مهم هر چهار شعر، معنی شده و کلمات مهم املایی آن‌ها نیز مشخص شده است. در بخش روان‌خوانی، متن به طور کامل آمده است و فقط لغات، معنی شده‌اند و لغات مهم املایی نیز مشخص شده‌اند. دلیل اینکه شعرخوانی‌ها و روان‌خوانی‌ها را به طور مفصل شرح نداده‌ام، این است که غالباً در امتحانات نهایی، اگر سوالی از این بخش‌ها طراحی شده، در حوزه حفظ شعر، دستور، آرایه، املا یا معنی لغات بوده است. و با توجه به اینکه کل مباحث دستور و آرایه در این جزوه به طور کاملاً مفصل تدریس شده، به شرح شعرخوانی‌ها و روان‌خوانی نیازی نبوده است.
- ۲- درسنامه دستور و آرایه‌های ادبی در بخش ویژه به طور کامل با مثال و تمرین زیاد آمده است. لذا متن دروس را بی‌مورد شلوغ نکرده‌ام تا دانش آموز به معنای لغات و املائی لغات و معنای ابیات و عبارات و درک مطلب توجه بیشتری داشته باشد.
- ۳- در بخش آرایه‌های ابیات و عبارات، به جز موارد خاص، فقط به وجود آرایه اشاره شده است تا دانش آموز با تلاش ذهنی خود، آرایه‌ی مد نظر را کشف کند. همچنین ممکن است آرایه‌های آسان و مشخص را در آن بیت یا عبارت ننوشته باشم.
- ۴- هر بیت و عبارتی می‌تواند از جنبه‌های متفاوتی اهمیت داشته باشد. و با توجه به درسنامه‌ی کاملی که برای دستور زبان آورده‌ام، دلیلی بر آوردن تمام نکات دستوری ابیات و عبارات وجود ندارد.
- ۵- در شرح بعضی از ابیات و عبارات بخشی را با عنوان «نکته دستوری:» آورده‌ام. در این قسمت یا نکته‌ی خاص دستوری‌ای وجود دارد، یا یک سوال دستوری از آن قسمت باید طرح شود تا مباحث دستوری به مرور تکرار شوند. یعنی در یک متن یا شعر می‌شود «نقش کلمات»، «زمان افعال»، «انواع واو»، «تعداد جمله»، «معنای افعال»، «گروه اسمی»، «وابسته‌ی وابسته»، «نوع را» و هر موضوع دستوری دیگری را مطرح کرد. من نیز در حین تدریس در این قسمت‌ها، مباحث مختلف دستوری را مطرح می‌کنم تا نکاتی را که در درسنامه دستور یاد گرفته‌اید، بتوانید در متن مشخص کرده و متن را از نظر دستوری تحلیل کنید.
- ۶- واژگان قرمز رنگ واژگانی هستند که اهمیت املایی دارند.
- ۷- واژگان معنی‌شده دو نوع هستند: ۱- واژگانی که زیر آن‌ها خط کشیده نشده است؛ این واژگان در پایان کتاب معنی شده‌اند و اهمیت بیشتری دارند. ۲- واژگانی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است؛ واژگانی هستند که در پایان کتاب، نیامده‌اند ولی معنای آن‌ها در معنی‌کردن شعر و نثر مؤثر است.
- ۸- کل متن کتاب درسی، اعم از متن دروس، کارگاه‌های متن‌پژوهی، گنج حکمت‌ها، شعرهای حفظی و روان‌خوانی‌ها در این کتاب آمده است.
- ۹- تمام ابیات به طور کامل به نثر امروزی باز گردانده شده است.
- ۱۰- تمام عبارات سخت، به نثر امروزی باز گردانده شده است. (مسئله بعضی عبارات اصلاً نیاز به بازگردانی ندارند. عبارات‌های برگزیده را به صورت (شماره) * مشخص کرده‌ام).
- ۱۱- کارگاه‌های متن‌پژوهی به طور کامل پاسخ داده شده است. ولی شما سعی کنید ابتدا خودتان پاسخ بدهید سپس پاسخ من را ببینید.
- ۱۲- با توجه به اینکه از گنج حکمت‌ها، سوال دستور یا آرایه طراحی نمی‌شود، برای جلوگیری از آوردن مطالب غیر ضروری، از آوردن نکات دستور و آرایه در این قسمت خودداری شده است.
- ۱۳- در پایان کتاب، امتحانات نهایی خرداد و شهریور را از سال ۱۴۰۰ تا امروز آورده‌ام.
- ۱۴- در بخش کارگاه‌های متن‌پژوهی، واژگانی که اهمیت املایی یا معنایی داشته‌اند را مشخص و معنی کرده‌ام.
- ۱۵- ضروری است قبل از مطالعه به نحوی سوالات و بارم‌بندی هر بخش توجه بفرمایید.
- ۱۶- در بخش درسنامه‌ی دستور زبان فارسی و آرایه‌های ادبی، نکته‌های ذیل عنوان «بیشتر بدانیم» آمده است. دانستن این نکات برای کسی که قصد دارد نمره ۲۰ بگیرد، ضروری است.
- ۱۷- در مواردی که همکاران نظر متفاوتی دارند، سعی کرده‌ام بهترین و علمی‌ترین تحلیل و نظر را داشته باشم.
- ۱۸- این جزوه هفتمین ویرایش و به‌روزرسانی است که پس از تیرماه ۱۴۰۴ انجام شده است.

بارمبندی آزمون پایان ترم اول و ترم دوم کتاب‌های فارسی

قلمرو زبانی (۷ نمره): معنی لغت ۱ نمره - املاي لغت ۲ نمره - دستور زبان فارسی ۴ نمره

قلمرو ادبی (۵ نمره): آرایه‌های ادبی ۳ نمره - تاریخ ادبیات ۱ نمره - حفظ شعر ۱ نمره

قلمرو فکری (۸ نمره): معنی ابیات ۲ نمره - معنی عبارات ۲ نمره - درک مطلب ۴ نمره

الف) قلمرو زبانی (۷ نمره)

(۱) معنی لغت (۱ نمره): لغت خواسته شده برای معنی، ۹۵٪ موارد، از لغات پایان کتاب طرّاحی می‌شوند. و شما نیز باید همان معانی انتهایی کتاب را یاد بگیرید. البته دانستن معنای لغات دیگر در فهم ابیات به شما کمک می‌کند.

(۲) املاي لغت (۲ نمره): املاي لغات از هر بخشی می‌تواند بیاید و هر واژه‌ای که یکی از حروف «ه، ح/ق، غ/ص، ث، س/ذ، ز، ض، ظ/ت، ط/ع، ئ» و یا واو خوانا و ناخوانا را داشته باشد، یا از هر نظر جنبه‌ی املايی داشته باشد، می‌تواند مورد سؤال باشد. در بسیاری از موارد، سوالات املاي لغات، از لغاتی است که در لغات پایان کتاب دیده می‌شود.

(۳) دستور زبان فارسی (۴ نمره): در بسیاری از دروس، یک مبحث دستوری در پایان درس و در قلمرو زبانی آمده است و معمولاً سؤال هم از متن همان درس آمده، ولی گاه مبحث دستوری را در قلمروهای زبانی یک درس انتخاب کرده، ولی متن سؤال از درس دیگر است یا از روان‌خوانی است. (توجه داشته باشید که تسلط بر سؤالاتی که در قسمت قلمرو زبانی کارگاه‌های متن‌پژوهی آمده‌اند، بسیار حائز اهمیت است چرا که در اکثر مواقع، دقیقاً همان سؤال کارگاه‌های متن‌پژوهی، در آزمون نهایی آمده است.)

ب) قلمرو ادبی (۵ نمره)

(۱) آرایه‌های ادبی (۳ نمره): دانش آموز باید به تمام آرایه‌هایی که در این کتاب و پیش از این آموخته است، اشراف داشته باشد ولی آرایه‌هایی که در پایان بعضی دروس آموزش داده شده‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

(۲) تاریخ ادبیات (۱ نمره): تاریخ ادبیات مربوط به خالق آثار نظم و نثر است که در پایان هر درس (و گاه در خلال درس) ذکر شده است.

توجه: دانش‌های ادبی مربوط به اطلاعاتی است پیرامون مسائل ادبی؛ مثلاً اینکه بدانیم «غزل اجتماعی» چیست؟ و یا به قالب‌های شعری تسلط داشته باشیم. اگر سوالی در این زمینه داشته باشید، جزء دو مبحث فوق محسوب می‌شود.

(۳) حفظ شعر (۱ نمره): در امتحان خرداد از تمام شعرهای حفظی کتاب، چه ترم اول و چه ترم دوم، سوال طرح می‌شود.

ج- قلمرو فکری (۸ نمره)

(۱) درک مطلب (۴ نمره): درک مطلب سؤالاتی است مفهومی و دانش آموز برای پاسخ‌گویی به این بخش باید هم بر سوالات بخش قلمرو فکری تسلط داشته باشد و هم بتواند مفهوم اصلی ابیات و عبارات را بفهمد تا هر سوالی را پاسخگو باشد و هم تا حدودی به محتوای هر درس اشراف داشته باشد.

(۲) معنی نظم و نثر (۴ نمره): سوالات این بخش نیز به طور مساوی تقسیم شده است. یعنی ۲ نمره شعر و ۲ نمره نثر. پراکندگی سوالات نشان می‌دهد هر قسمتی از کتاب (هر بیت و هر عبارتی) می‌تواند مورد سوال باشد اما معمولاً ابیاتی در امتحان نهایی مطرح می‌شوند که بعضی لغات آن، به معنی کردن نیاز داشته باشد. یا آرایه‌ای در آن به کار رفته باشد تا معنای آن مشخص نباشد. (بخش‌های انتخابی برای معنی، غالباً از متن اصلی طرّاحی می‌شوند ولی به ندرت از گنج حکمت‌ها، روان‌خوانی‌ها و حتی از کارگاه‌های متن‌پژوهی هم سوال طرح شده است.)

توجه: در بarmبندی امتحان خرداد، ۱۰ نمره از بخش ترم اول و ۱۰ نمره از قسمت ترم دوم می‌آید.

فهرست مطالب

- بخش اول: درسنامه كل دروس (متن دروس، گنج حكمت، شعر خواني، روان خواني) ۶
- بخش دوم: بخش ويژه ۱؛ درسنامه ي كامل دستور زبان فارسي ۱۱۴
- بخش سوم: بخش ويژه ۲؛ درسنامه ي كامل آرايه هاي ادبي ۱۷۱
- بخش چهارم: بخش ويژه ۳؛ آزمون هاي نهايي ۲۰۶
- بخش پنجم: پاسخ آزمون هاي نهايي ۲۲۵



برای خرید نسخه چاپي يا تدریس ویدئویی این جزوه و سایر جزوات مربوط به ادبیات فارسی و علوم و فنون به سایت و یا کانال تلگرامی «آموزشگاه مجازی احمدي» مراجعه کنید.
برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این جزوات و پکیج ها به شماره ۰۹۱۲۳۷۰۸۴۷۶ در تلگرام یا واتساپ و یا به صورت SMS پیام بدهید.



Ahmadi63amoozesh.com



@ahmadi63amoozesh

برای تبدیل یک اثر یا شعر به اثر امروزی، موارد زیر را انجام می‌دهیم.

- ۱- ترتیب اجزای کلام را برحسب زبان معیار «نهاد + ... + فعل» می‌آوریم.
بتازد به نیرنگ تو، توسن من ← توسن من، به نیرنگ تو بتازد.
- ۲- معنای امروزی واژگان را می‌نویسیم.
جدا سازی ای خصم، سر از تن من (خصم ← دشمن)
- ۳- ویژگی‌های دستوری کهن را به دستور امروزی تبدیل می‌کنیم.
تنم گر بسوزی («بسوزی» فعل ناگذر است اما در معنای گذرا، یعنی «بسوزانی» آمده است).
به تیرم بدوزی («م» ظاهراً مضاف‌الیه است، اما مفعول است. ← با تیر من را بزنی)
- ۴- آرایه‌ها را به اثر غیر ادبی تبدیل می‌کنیم. (مثلاً استعاره و مجاز را به معنای مد نظر برمی‌گردانیم یا کنایه را از حالت کنایی خارج می‌کنیم و معنای واضح آن را می‌نویسیم و...)
مپندار این شعله افسرده گردد (تصور نکن عشق من از بین خواهد رفت. شعله ← استعاره از عشق)
به خون گر کشی خاک من، دشمن من (ای دشمن من، اگر کشورم را به خون بکشی. خاک ← مجاز از کشور)
- ۵- تشخیص بعضی از نقش‌های دستوری بسیار مهم است. مخصوصاً: منادا، نهاد و مفعول و ...
- ۶- تشخیص مخاطب یا تشخیص ضمیرهای تو و او در اشعار عرفانی و عاشقانه و مهم است.
- ۷- توجه ویژه به آرایه‌های تشبیه و اسلوب معادله.
آرایه‌ی اسلوب معادله به علت غنای مفهومی، در بخش معنی و مفهوم بسیار حائز اهمیت است.
- ۸- در کنکور یا امتحان نهایی، معمولاً ویرگول گذاشته نمی‌شود! تشخیص محل ویرگول در تعیین نهاد و مؤثر است.
- ۹- توجه ویژه به تعداد جمله‌های بیت یا عبارات.
- ۱۰- توجه بسیار ویژه به فعل جمله. زیرا بعضی اوقات افعال تغییر معنا می‌دهند.
- ۱۱- توجه به معنی حروف اضافه. مثلاً در عبارت زیر «که» بار اول در معنای «زیراکه» و بار دوم در معنای «از» آمده است.
گفت: خاموش؛ که در پستی مردن به که حاجت پیش دیگری بردن.
- ۱۲- توجه به بخش محذوف مخصوصاً افعال محذوف. در مثال فوق فعل «باش» و «است» به قرینه حذف شده‌اند که آن را در معنی می‌آوریم.
گفت: خاموش باش. زیرا که سکوت کردن و درخواست نکردن، بهتر است از اینکه از هر کسی درخواست کمک کنیم.
- ۱۳- توجه به بعضی باورهای عامیانه یا ادبی. مثلاً در بیت زیر باید بدانیم به «جغد در ویرانه‌ها مسکن دارد!»
وین بوم محنت از پی آن تا کد خراب بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد
- ۱۴- اشراف نسبی به محتوای درس‌ها. مثلاً اگر با دیدن بیت یا عبارت، متوجه بشوید از کدام درس انتخاب شده است، برای معنی‌کردن کار راحت‌تری دارید.
- ۱۵- توجه ویژه به انواع استفهام به‌خصوص استفهام انکاری. مثلاً عبارت «چه کسی می‌تواند فلان کار را کند؟» به صورت «هیچ کس نمی‌تواند فلان کار را انجام دهد.» معنی می‌شود.

ستایش: ملکا ذکر تو گویم

ملکا، ذکر تو گویم که تو پاک و خدایی نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی

۱ - ای خدا، من فقط ذکر تو را می گویم زیرا تو پاک و خداوند هستی. و تنها به راهی می روم که تو آن را به من نشان بدهی.

(معنای دیگر مصراع دوم: تنها به راهی می روم که تو راهنمای من باشی.)

ملک: پادشاه، خداوند / نماینده: آن که آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده

تلمیح: به آیهی «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ما را به راه راست هدایت فرما.) و آیات و احادیث مشابه.

نکته دستوری:

توجه: دبیران گرامی و اساتید عزیز؛ هر بیت یا عبارتی از جهات مختلف دستوری قابل بررسی است. نمی گویم تحلیل دستوری تمام ابیات و عبارات بی فایده است ولی یقین دارم افزودن حجم مطالب با تحلیل دستوری تمام ابیات و عبارات، موجب سردرگمی دانش آموز می شود. در بخش دوم این جزوه یعنی در بخش ویژه شماره ۱ که درسنامه دستور زبان فارسی هر سه سال دهم و یازدهم و دوازدهم است، تمام مطالب دستوری با مثال هایی به تعداد کافی تدریس شده است. پس واقعا نیاز نیست مجدد در هر بیت مثلا نوع صفت ها را تعیین کنیم یا مفعول ها و نهاد را مشخص کنیم! شما دبیران ارجمند می توانید در بعضی از ابیات و عبارات که «نکته دستوری:» را می بینید، سوالی متناسب با آن قسمت مطرح کنید تا رفته رفته تمام مباحث دستوری را چندین بار دوره کرده باشید.

به سبب اهمیت بعضی ابیات و عبارات به ندرت خودم به نکته ی دستوری موجود در آن ها اشاره کرده ام ولی واقعا بهتر است دانش آموز به جای حفظ کردن مطالب، آن ها را بفهمد و خود آن ها را پیدا کند. ۱۰ مورد را به دانش آموز یاد بدهید تا هزاران مورد را خود پیدا کند. این روش از روشی که صدها مورد را آماده در اختیار دانش آموز بگذارید بهتر است. تجربه ثابت کرده است؛ حفظ کردن در خطر فراموشی است ولی یادگرفتن ماندگار است.

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

۲ - فقط به درگاه تو روی می آورم و پویایی و تحرک من، فقط از بخشش تو است. تنها به یگانگی تو اقرار می کنم که شایسته یگانگی هستی. فضل: بخشش، گرم / سزا: سزاوار، شایسته، لایق

پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن

تلمیح: به آیهی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم.) / جناس:

نکته دستوری:

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده ی فضلی تو سزاوار ثابیی

۳ - تو دانا، با عظمت، بخشنده و مهربان هستی. تو نشانه ی بخشش و شایسته ی ستایش هستی.

حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه ی کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد. / کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام ها و صفات خداوند / رحیم: بسیار مهربان، از نام ها و صفات خداوند / ثنا: ستایش، سپاس

تلمیح:

مراعات نظیر: / واج آرای: / تکرار:

نکته دستوری:

توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی توان **شبه** تو گفتن که تو در وهم نیایی

۴ - نمی توان تو را به درستی توصیف کرد: زیرا تو فراتر از فهم انسان هایی و نمی توان مثل و ماندی برای تو قائل شد؛ زیرا نظیر تو، حتی در تصوّر و توهم آدمی هم نمی آید. (مفهوم: توصیف ناپذیری خداوند)

شبه: مانند، مثل، همسان / **وهم:** پندار، تصوّر، خیال

تلمیح: به آیهی «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» (چیزی مانند او نیست). / **جناس:**

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی همه نوری و **سروری** همه جودی و جزایی

۵ - تو سراسر بزرگی و ارجمندی، شکوه، علم و اطمینان، نور، شادی، بخشش و پاداش هستی.

عزّ: ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذلّ / **جلال:** بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد. /

یقین: بی شبهه بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد. / **جود:** بخشش / **جزا:** پاداش، کار نیک / **سرور:** شادی، خوشحالی

تلمیح: به آیهی «اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و ... / **واج آرای:** / **تکرار:**

نکته دستوری:

همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو پوشی همه یشی تو بکاهی همه کمتی تو **فزایی**

۶ - به هر امر پوشیده و پنهانی آگاه هستی و هر زشتی و عیبی را از ما می پوشانی. تو قادری که هر کس را، از بزرگی به مقام پایین و از مقام پایین، به بزرگی برسانی. (مفهوم: عزّت و ذلّت از خداست. **تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ**)

تلمیح: به آیهی «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» (خداوند، دانای نهان و آشکار است). / **تلمیح:**

جناس: / **تضاد:** / **تضاد:**

نکته دستوری:

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بُودش روی رهایی

۷ - سنایی با تمام وجود توحید و یگانگی تو را می گوید. امید است برای او، از آتش دوزخ، امکان رهایی باشد.

روی: مجازا امکان، چاره

مراعات نظیر: / **مجاز:** لب و دندان مجاز از کل وجود / **مراعات نظیر:**

ایهام تناسب: «روی» در معنای امکان و چاره به کار رفته است و در معنای عضو بدن (صورت) با لب و دندان تناسب دارد.

نکته دستوری:

حکیم سنایی غزنوی

توجّه: لازم به ذکر است در ادامه نیز به همین شکل عمل کرده ام. یعنی آرایه های راحت را یا کلا ننوشته ام یا آرایه را ننوشته ام و از شما خواسته ام آن را در متن پیدا کنید. این کار باعث پیشرفت شما می شود. در واقع شما با این روش، به جای **حفظ کردن** آرایه ها، آن ها را **یاد** می گیرید.

درس یکم

شکر نعمت

(۱) مَنّت خدای را، عَزَّ وَ جَلَّ، که طاعتش موجب **قربت** است و به شکر اندرش مزید نعمت.* (۲) هر نفسی که فرو می‌رود، مُعِدَّ **حیات** است و چون بر می‌آید، **مُفَرِّج** ذات.* (۳) در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی **شکری واجب**.*

(۱) سپاس و ستایش مخصوص خداوند عزیز و گرانبغی است که عبادت او و فرمانبرداری از او، موجب نزدیکی است و شکرگزاری او موجب افزایش روزی می‌شود. (۲) هر نفسی که می‌کشیم یاریگر زندگی است و هر بازدمی، شادی‌بخش روح و روان است. (۳) پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و برای هر نعمتی، شکری واجب است.

مَنّت: سپاس، شکر، نیکویی / **عَزَّ وَ جَلَّ**: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود. (در اصل «جمله» است ولی در فارسی و در این گونه موارد، معادل «صفت» است. / **مزید**: زیادی / **مُفَرِّج**: شادی‌بخش، فرح‌انگیز

سجع: / **سجع**: / **سجع**: / **تضاد**: فرومی‌رود، برمی‌آید
تلمیح: به آیهی «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (اگر شکرگزار باشید، روزی تان را زیاد خواهیم کرد).

نکته دستوری:

از دست و زبان که برآید کر عهده‌ی شکرش به درآید؟

هیچ کس نمی‌تواند به طور دقیق و کافی و به طور شایسته شکرگزار خداوند باشد. (**استفهام انکاری** دارد).

مجاز: دست مجاز از توان و توانایی، اعمال و رفتار / **مجاز**: زبان مجاز از گفتار / **مجاز**: دست و زبان مجاز از کل وجود

«إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»

ای خاندان داوود، شکر و سپاس به جای آوردید اما اندکی از بندگان من شکرگزارند.

آرایه **تضمین** دارد زیرا سعدی عبارت قرآنی را به طور دقیق در متن خود آورده است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدای آورد
ور نه سزاوار خداوندی‌اش	کس تواند که به جای آورد

بهتر است بنده به خاطر کوتاهی در عبادتش، از خدای عذرخواهی کند. هیچ کس نمی‌تواند آنگونه که خداوند شایسته عبادت است، خداوند را عبادت کند. **تقصیر**: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

تلمیح: / **جناس**:

نکته دستوری:

(۴) باران رحمت برحساش همه را رسیده و **خوان** نعمت **بدریغش** همه جا کشیده.* (۵) پرده‌ی ناموس بندگان به گناه **فاحش** ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای **منگر** بُرد.*

(۴) رحمت الهی همچون بارانی است که سود آن به هر کسی می‌رسد و نعمت الهی همچون سفره‌ای است که در هر جای هستی، پهن شده است. (۵) به علت گناه آشکار بندگان، آبروی آن‌ها را نمی‌ریزد و با اشتباه زشت آن‌ها، رزق و روزی مقرر آن‌ها را قطع نمی‌کند. (**مفهوم**: ستار و رزاق بودن خداوند)

خوان: سفره، سفره‌ی فراخ و گشاده / **ناموس**: آبرو، شرافت / **فاحش**: آشکار، واضح / **وظیفه**: مقرری، وجه معاش / **روزی**: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کسی روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد. / **منگر**: زشت، ناپسند

سجع: / **سجع**: / **کنایه**: پرده‌دریدن کنایه از بی‌آبرو کردن

تشبیه: باران رحمت / **تشبیه**: خوان نعمت / **تشبیه**:

ایهام: بی حساب ۱ - بی حد و اندازه ۲ - بدون حساب کتاب و بررسی / **ایهام**: فاحش ۱ - زشت ۲ - آشکار

(۶) فَرَّاشِ بادِ صبا را گفته تا فرشِ زمردینِ بگسترد و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهدِ زمین پرورد. * (۷) درختان را به خلعتِ نوروزی قبا‌ی سبزِ ورق در بر گرفته و اطفالِ شاخ را به قدومِ موسمِ ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده. * (۸) عصاره‌ی تاکِ به قدرتِ او شهیدِ فایق شده و تخمِ خرمای به تربیتش فخلِ باسق گشته. *

(۶) خداوند به باد صبا گفته تا زمین را مانند خدمتکاری با فرشی از سبزه‌ها و گیاهان زیبا کند و به ابر بهاری نیز فرمان داده تا گیاهانی همچون دختران زیبا در زمین پرورش دهد. (۷) خداوند درختان را با پوششی از برگ‌هایی همچون لباس سبز، آراسته و با آمدن فصل بهار کلاهی از شکوفه بر سر شاخه‌ها نهاده است. (۸) با قدرت خداوند، شیره انگور، عسلی خالص شده و با پرورش خداوند، دانه‌ی خرما به درختی بلند تبدیل شده است.

فرّاش: فرش‌گستر، گسترنده‌ی فرش / **دایه:** زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند. / **بنات:** ج بنت، دختران / **نبات:** گیاه، رُستنی / **قبا:** جامه، جامه‌ای که از سوی جلو، باز است. / **ورق:** برگ / **قدوم:** آمدن، قدم‌نهادن، فرارسیدن / **موسم:** فصل، هنگام، زمان / **ربیع:** بهار / **عصاره:** آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیره / **تاک:** درخت انگور / **شهید:** عسل؛ شهید فایق: عسل خالص / **فایق:** برتر، برگزیده / **باسق:** بلند، بالیده

تشبیه: / **تشبیه:** دایه‌ی ابر بهاری / **تشبیه:** بنات نبات (تشبیه گیاهان به دختران)

تشبیه: / **تشبیه:** قبا‌ی سبز ورق (تشبیه ورق یا برگ به لباس سبز) / **استعاره:**

تشبیه: اطفال شاخ (تشبیه شاخه‌ها به کودکان) / **تشبیه:** کلاه شکوفه / **استعاره:**

نکته دستوری:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو ثانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌بری

تمام پدیده‌های هستی (ابر و باد و ماه و خورشید و آسمان) در تلاشند تا رزق و روزی تو تهیه شود. خداوند، همه‌ی هستی را برای آسایش تو قرار داده است، انصاف و جوانمردی نیست که تو شکرگزار خداوند نباشی. (مفهوم: همه‌ی هستی در خدمت بشر قرار گرفته‌اند).

مجاز: ابر و باد و ... مجاز از همه پدیده‌های هستی / **مجاز:** نان مجاز از روزی و غذا / **مجاز:** کف مجاز از دست / **واج‌آرایی:** / **تضاد:** / **کنایه:** به کف آری: کسب کنی

نکته دستوری:

(۹) در خبر است از سرورِ کائنات و مَفخَرِ موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفَوَتِ آدمیان و تَمَمِّیِ دورِ زمان، محمد مصطفی، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم، *

(۹) در احادیث از محمد مصطفی (پیامبر اکرم) که سرور و مایه‌ی افتخار موجودات و سبب رحمت و برگزیده‌ی انسان‌ها و چکیده و عصاره‌ی تمام دوران است؛ که درود خدا بر او خاندانش باد ... ، (توجه: این جمله کامل نشده است و در دو خط بعد از ابیات کامل می‌شود).

کائنات: ج کاینه، همه‌ی موجودات جهان / **مَفخَر:** هرچه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه‌ی افتخار / **صَفَوَت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر / **تَمَمِّی:** باقی‌مانده؛ تَمَمِّیِ دورِ زمان: مایه‌ی تمامی و کمال گردش روزگار

تلمیح: به آیه‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم).

شَفِیعُ مُطَاعُ نَبِیِّ کَرِیم قَسِیمُ جَسِیمُ نَسِیمُ وَ سِیمُ
بَلَّغُ الْعِلْمِ بِکَمَالِهِ کَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسَنَتُ جَمِیعِ خِصَالِهِ صَلَّوْا عَلَیْهِ وَ آلِهِ

چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو بشتیاز؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیاز؟

پیامبر، شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آورنده، بخشنده، صاحب زیبایی، خوش اندام، خوش‌بو و دارای نشان پیامبری است. پیامبر، به واسطه‌ی کمال خود، به جایگاه بلند رسید و به موجب جمال زیبا و نورانی خود، تاریکی‌ها را از بین برد. تمام ویژگی‌های او زیباست. بر او و خاندان (پاکش) درود بفرستید. اَمّت اسلام، وقتی حامی و پشتیبانی چون تو دارد، غمی ندارد. همانطور که، کسی که در کشتی نوح نشسته باشد، نباید از موج دریا و طوفان بترسد. (مفهوم: پیامبر، حامی اَمّت اسلام است).

شفیع: شفاعت کننده، پایمرد / **مطاع:** فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد.

نبی: پیغمبر، پیام آور، رسول / **قسیم:** صاحب جمال / **جسیم:** خوش اندام / **نسیم:** خوش بو / **وسیم:** دارای نشان پیامبری

جناس: / **جناس:** / **تلمیح:**

تشخیص: دیوار امت غمی داشته باشد. / **تشبیه یا استعاره:** «دیوار امت» را هم می توانیم اضافی تشبیهی و هم می توانیم اضافی استعاری بگیریم.

اسلوب معادله: بیت سوم اسلوب معادله دارد زیرا مصراع دوم دقیقاً همان مفهوم مصراع اول را به حالت تشبیهی و تأکیدی بازگو کرده است و مفهوم هر دو مصراع برابر است و می توانیم هنگام معنی کردن بعد از مصراع اول «همانطور که» بیاوریم.

نکته دستوری:

(۱۰) هر گاه که یکی از بندگان گنهگار پریشان روزگار، دستِ انابت به امیدِ اجابت به درگاه حق جَلَّ و علا بردارد، ایزدِ تعالی در او نظر نکند* (۱۱) بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع زاری بخواند.* (۱۲) حق، شُبْحَانَهُ و تعالی فرماید: یا ملائکتی قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ.* (۱۳) دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.*

(۱۰) هرگاه یکی از بندگان گنهگار آشفته حال، در درگاه خداوند بزرگ و بلندمرتبه، اظهار پشیمانی و توبه می کند و امید برآورده شدن دارد، خداوند بلند مرتبه به آن بنده توجهی نمی کند. (۱۱) [آن بنده] دوباره خداوند را صدا می زند. خداوند بار دیگر هم روی می گرداند (بی توجهی می کند). آن بنده، بار دیگر با التماس و زاری خداوند را صدا می زند (و از او طلب بخشش می کند) (۱۲) خداوند پاک و بلندمرتبه می فرماید: «ای فرشتگان من، همانا من از بنده‌ی خود شرم دارم و او جز من کسی را ندارد پس [گناه] او را می بخشم. (۱۳) خواسته او را - که طلب بخشش است - قبول و امیدش را برآورده می کنم زیرا زاری و التماس بنده‌ام، برای من ناخوش آیند است.

انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی / **اعراض:** روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی

تضرع: زاری کردن، التماس کردن

کنایه: پریشان روزگار کنایه از درمانده و بیچاره کنایه: نظر نکند یا اعراض کند (روی برگرداند) کنایه از توجه نکند.

جناس: / **مراعات نظیر:** / **تضمین:**

گرم بین و لطف خداوندگار گه بنده کرده است و او شرمسار

بخشش و لطف خداوند بسیار عجیب و شگفت انگیز است. زیرا انسان گناه می کند و او شرمسار می شود!

تلمیح: یکی از بهترین مثال ها برای دریافت **تفاوت تلمیح و تضمین** همین قسمت است. در این بیت به مفهوم حدیث «یا ملائکتی قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ» اشاره شده است، لذا در اینجا **تلمیح** داریم ولی در عبارت قبل چون این حدیث به طور دقیق آمده است، آن قسمت را آرایه **تضمین** در نظر گرفتیم.

نکته دستوری:

(۱۴) عاگاهان کعبی جلالش به **تقصیر** عبادت معترف که: ما عَبْدَنَّاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ* (۱۵) و واصفان **حلیه** جمالش به تحیر **منسوب** که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.*

(۱۴) عبادت کنندگان و گوشه نشینان کعبه‌ی عظمت او، به کوتاهی خود در عبادت کردن، اعتراف می کنند و می گویند: تو را چنان که شایسته‌ی عبادت کردن توست، عبادت نکردیم. (۱۵) توصیف کنندگان زینت زیبایی او، در حیرت و سرگردانی اند و اقرار می کنند: تو را چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختیم. (مفهوم: توصیف ناپذیری خداوند)

عاکفان: چ عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. / **تقصیر:** گناه، کوتاهی، کردن / **معترف:** اقرار کننده، اعتراف کننده / **واصفان:** چ واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان / **حلیه:** زیور، زینت / **تحیر:** سرگشتگی، سرگردانی / **منسوب:** نسبت داده شده

جناس: / **مراعات نظیر:** / **تضمین:**

تشبیه: کعبه‌ی جلال (جلال خداوندی به کعبه تشبیه شده است).

توجه شود که «حلیه‌ی جمال» را نباید تشبیه بگیریم.

گر کسی وصف او ز من پرسد بددل از برنشان چه گوید باز؟
عاشقان، کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

اگر کسی توصیف و چگونگی خداوند را از من پرسد؛ من (عاشق دل از دست داده) از او که فراتر از نشان و شناخت است، چیزی نمی‌توانم بگویم. (مفهوم: توصیف‌ناپذیری خداوند)

عاشق حقیقی کشته و فانی شده‌ی خداوند است و از فانی شده، کلامی بیرون نمی‌آید. (که نشانی از خداوند بدهد.)

کنایه: بی‌دل کنایه از عاشق / کنایه: بی‌نشان کنایه از معشوق / مجاز: آواز مجاز از سخن و صدا

(۱۶) یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛* (۱۷) آن‌گاه که از این معامله باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»* (۱۸) گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامن پُر کم هدیه‌ی اصحاب را.* (۱۹) چون رسیدم، بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست پرفت.*

(۱۶) یکی از عارفان که توجه خود را به خداوند معطوف داشته بود و در کشف و دریافت دریای حقایق الهی غرق شده بود:

(۱۷) زمانی که از این حس و حال عرفانی بیرون آمد، یکی از دوستان به شوخی به او گفت: «از این سیر و سفر معنوی که بودی، برای ما چه سوغاتی آوردی؟» (۱۸) گفت در نظر داشتم هنگامیکه به اصل مقصود و هدفم (خداوند) رسیدم، دامنم را پر از هدیه برای دوستان کنم. (۱۹) اما چون رسیدم، اهمیت و عظمت خداوندی من را چنان تحت تاثیر قرار داد که اختیار و هوش و حواسم را از دست دادم.

مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه‌ی احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه‌داشتن دل از توجه به غیر حق / مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی‌بردن به حقایق است. / معامله: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است. / انبساط: حالتی که در آن احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد، خودمانی شدن / تحفه: هدیه، ارمان / کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن

کنایه: صاحب‌دل کنایه از عارف / استعاره: جیب مراقبت (مراقبه به چیزی تشبیه شده که یقه و گریبان داشته باشد).

تشبیه: / استعاره: معامله استعاره از حالت‌های عرفانی که عارف در آن وضعیت بوده

استعاره: / کنایه: سر به جیب مراقبت فرو بردن؛ در تفکر فرو رفتن

کنایه: در بحر مکاشفت غرق شدن؛ مشغول کشف حقایق عرفانی شدن

نکته دستوری:

نکته دستوری:

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بخرانند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

ای عاشق مدعی و غیرحقیقی، عشق واقعی را از پروانه (عاشق حقیقی و صادق) بیاموز، زیرا او جان خود را در راه خدا فدا می‌کند و حرفی نمی‌زند. (ادعای ندارد و اعتراضی نمی‌کند). (مفهوم: ناشناخته‌بودن خداوند)

ادعاکندگان شناخت خداوند، هیچ شناختی از خداوند ندارند؛ زیرا هرکس به اسرار الهی برسد، از خودش نشانی نخواهد بود. (پس نمی‌تواند حقایق را بازگو کند). (مفهوم: توصیف‌ناپذیری خداوند توسط عاشق و عدم ادعا و اعتراض عاشق حقیقی)

نماد: مرغ سحر نماد عاشق مدعی / نماد: پروانه نماد عاشق واقعی / تشخیص: مخاطب قرار دادن غیر انسان (ای مرغ سحر)

کنایه: جان شد (جانم رفت)؛ از مُرد / کنایه:

گلستان: سعدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	واژه‌ی معادل
دارای نشان پیامبری	
شادی بخش	
به خدای تعالی بازگشتن	
قطع کردن مقرری	

۲ - سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آن‌ها در زبان فارسی وجود دارد.

۳ - از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه‌ی مهم املایی بیابید و بنویسید.

ح (..... - -)

ق (..... - -)

ع (..... - -)

۴ - در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید.

«بوی گُل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»

۵ - در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف (لفظی و معنایی) بیابید.

قلمرو ادبی

۱ - واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

۲ - با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

■ بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

■ فرآش باد صبا را گفته تا فرشِ زمردین بگسترند و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد زمین پیروند.

الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه‌ی ادبی است؟

قلمرو فکری

۱ - معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

■ عاکفان کعبه‌ی جلالتش به تقصیر عبادت معترف که: ماعبدناک حق عبادتک.

■ یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

۲ - مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

الف - ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

ب - چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

ج - گر کسی وصف او ز من پرسد

۳ - از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقّاش نمی‌بیند که نقشی برکشد

وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی ۱ -

معنا	واژه‌ی معادل	معنا	واژه‌ی معادل
دارای نشان پیامبری	وسیم	به خدای تعالی بازگشتن	انابت
شادی بخش	مفرح	قطع کردن مقرر	بریدن وظیفه

۲ - قربت به معنی نزدیکی (غربت به معنی دوری) - حیات به معنی زندگی (حیاط خانه) - بهر به معنی برای (بحر به معنی دریا) - خوان به معنی سفره (خان به معنی مرحله در شاهنامه و ... - و یا به معنی صفتی برای رئیس و بزرگ ایل و ...) - منسوب به معنی نسبت داده شده (منسوب به معنی گماشته و نصب شده) - صبا به معنی باد صبا (سبا به معنی شهر سبا)

۳ - ح: بحر - مفرح - تحیر - ق: باسق - قربت - قسیم - ع: عصاره - اعراض - عاکف

۴ - «م - م» در «گلم» نقش مفعولی دارد (بوی گل من را چنان کست کرد) «م - م» در «دامنم» نقش مضاف‌الیهی دارد. (دامنم از دست رفت یعنی اختیارم از دستم خارج شد.)

۵ - حذف به قرینه‌ی لفظی: منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. (به شکر اندرش مزید نعمت است.)

حذف به قرینه‌ی معنوی: بنده همان به که تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد (بنده همان بهتر است که ...)

قلمرو ادبی

۱ - مرغ سحر: نماد عاشقان غیر حقیقی و مدعی / پروانه: نماد عاشق حقیقی

۲ - الف) سجع (در عبارت اول «رسیده» و «کشیده» در عبارت دوم «بگسترد» و «بپرورد») و تشبیه (در عبارت اول «باران رحمت» و «خوان نعمت» در عبارت دوم «فرآش باد صبا» و «دایه‌ی ابر» و «بنات نبات» و «مهد زمین»)

ب) استعاره («فرش زمردین» استعاره از سبزه‌ها و یا گیاهان)

قلمرو فکری

۱ - عبادت‌کنندگان و گوشه‌نشینان کعبه‌ی عظمت او، به کوتاهی خود در عبادت‌کردن، اعتراف می‌کنند و می‌گویند: تو را چنان که شایسته‌ی عبادت‌کردن توست، عبادت نکردیم.

■ یکی از عارفان که توجه خود را به خداوند معطوف داشته بود و در کشف و دریافت دریای حقایق الهی غرق شده بود ...

۲ - الف - کسب روزی و غافل نبودن از این نعمت - ب - امت پیامبر اکرم (ص) از حوادث روزگار و آخرت غمی ندارد.

ج - خداوند قابل توصیف نیست.

۳ - «و اصفان حلیه‌ی جمالش به تحیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک»

گنج حکمت: گمان

(۱) گویند که **بطی** در آب روشنایی ستاره مرید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌افت.* (۲) چون بارها **یازمود** و حاصلی ندید، فرو گذاشت.* (۳) دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپوستی و **ثروت** این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.*

(۱) آورده‌اند که مرغابی‌ای در آب روشنایی ستاره می‌دید. خیال می‌کرد که ماهی است. می‌خواست که آن را بگیرد و چیزی حاصلش نمی‌شد. (۲) وقتی چندین بار امتحان کرد و چیزی به دست نیاورد، دست از تلاش کردن کشید. (۳) روزهای دیگر هر وقت ماهی می‌دید، گمان می‌کرد که مانند آن روز، روشنایی ستاره است که می‌بیند، بنابراین تلاشی نمی‌کرد و حاصل آن اتفاق این بود که همیشه گرسنه بود.

مفهوم حکایت: هر اتفاقی را نباید به عنوان تجربه قبول کرد. در شرایط دیگر، ممکن است تجربه قبلی کارساز نباشد.

کلیله و دمنه: ترجمه‌ی نصرالله منشی

درس دوم

مست و هشیار

محتسب مستی به ره دید و گریانش گرفت مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است **افسار** نیست»

۱ - مأمور اجرای احکام شرعی، مستی را در راه دید و به نشانه‌ی توبیخ، یقه‌ی پیراهن او را گرفت، مست گفت: این که گرفته - ای، یقه‌ی پیراهن است نه افسار (که این گونه توهین آمیز گرفته‌ای). (**مفهوم**: برخورد نامناسب عوامل حکومتی)

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی دارد. / **افسار**: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.

مراعات نظیر: / **جناس**: / **کنایه**:

ایهام: «گریانش گرفت» می‌تواند ایهام داشته باشد. در یک معنا، معنای ظاهری را در نظر بگیریم (یقه‌اش را گرفت.) و در حالت دیگر، معنای کنایی «گریبان گرفتن» یعنی «به کسی گیر دادن» یا «کسی را متوقف کردن» را در نظر بگیریم.

گفت: «مستی زان سبب افتاز و خیزان می‌روی» گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

۲ - محتسب گفت: حتماً مست هستی که نامتعادل و تلوتلو خوران راه می‌روی. مست گفت: جرم از من نیست شرایط ناهموار و نامساعد است (**مفهوم**: اوضاع و شرایط نابسامان جامعه) **تضاد**: / **کنایه**:

کنایه: ره هموار نیست کنایه از شرایط جامعه مساعد نیست. / **استعاره**: ره استعاره از شرایط حاکم بر جامعه

گفت: «می‌باید تو را تا خانمی قاضی بزم» گفت: «رو صبح آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست»

۳ - محتسب گفت: باید تو را به خانه‌ی قاضی ببرم تا دادگاهی شوی. مست گفت: قاضی این موقع شب شرایط دادگاهی کردن مرا ندارد. (**مفهوم**: غفلت مسئولان و حاکمان و عوامل دولتی) **تضاد**: / **کنایه**:

ایهام: ایهام این بیت نیز بسیار لطیف و باریک است. واژه «بیدار» را مانند ایهام بیت اول در دو معنا بررسی کنید.

گفت: «نزدیک است والی را **سرای** آرزجا شویم» گفت: «والی از کجا در خانمی خمار نیست؟»

۴ - محتسب گفت: خانه فرماندار شهر نزدیک است باید تو را آن جا ببرم. مست گفت: خود فرماندار نیز احتمالاً در حال ارتکاب جرم است. (**مفهوم**: فساد عوامل حکومت) (در بیت **استفهام انکاری** وجود دارد: والی **قطعا** در خانه خمار است.)

والی: حاکم، فرمانروا / **خمار**: می‌فروش

توجه: «شویم» در بیت فوق فعل اسنادی نمی‌باشد چون در معنای «**برویم**» آمده است.

توجه: «نیست» در بیت فوق فعل اسنادی نمی‌باشد چون در معنای «**حضور ندارد**» آمده است.

توجه: «والی را **سرای**» معادل «سرای والی» است. یعنی «**رای فک اضافه**» داریم.

گفت: «تا **داروغه** را بگیریم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

۵ - محتسب گفت: تا پاسبان را خبر کنیم برو در مسجد بخواب. مست گفت: مسجد خوابگاه انسان بدکار و گنهکار نیست. (**مفهوم**: ناآگاهی از امور شرعی)

داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهاز» گفت: «کار شرع، کار **درهم** و دینار نیست»

۶ - محتسب گفت: سکه طلایی به عنوان رشوه به من بده تا رهایت کنم. محتسب گفت: جرم دینی با درهم و دینار (با پول) بخشوده نمی‌شود. (**مفهوم**: رشوه‌گیری عوامل حکومتی)

درهم: درم، مسکوک نقره، ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس مطلق «پول» در نظر است.

دینار: واحد پول، سکه‌ی طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس مطلق «پول» مد نظر است.

مراعات نظیر: / **مجاز**: درهم و دینار مجاز از پول (هر نوع پول)

گفت: «از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست»

۷ - محتسب گفت: در تاوان گناهت، پیراهنت را از تو می‌گیرم. مست گفت: کهنه شده است و چیز ارزشمندی نیست. (مفهوم: تلکه کردن مردم توسط عوامل حکومتی)

توجه شود معمولاً «رشوه» با تمایل رشوه‌دهنده همراه است ولی «تلکه کردن» با زور و اجبار و عدم رضایت انجام می‌شود.

غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

مراعات نظیر: / کنایه: نقشی از چیزی باقی ماندن کنایه از بی‌ارزش بودن (چیزی از آن باقی نمانده است).

گفت: «آگه نیستی که سر در افتادت کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست!»

۸ - محتسب گفت: تو چون مست هستی نمی‌دانی که کلاهت، از سرت افتاده و بی‌آبرو شده‌ای. مست گفت: آن‌چه برای سر ضروری است، عقل است نه کلاه. (مفهوم: اهمیت دادن به امور بی‌اهمیت و بی‌توجهی به مسائل و مشکلات اصلی)

مراعات نظیر: / جناس: / کنایه: کلاه از سر افتادن کنایه از بی‌اعتبار و بی‌ارزش شدن

ضرب المثل: مصراع دوم ضرب المثل است. (ضرب المثل حالتی است که یا ضرب المثل شناخته شده‌ای را در سخن بیاوریم و یا سخن خودمان به قدری زیبا باشد که به ضرب المثل تبدیل شود.)

گفت: «می‌بسیار خوردی، این چنین بی‌خود شدی» گفت: «ای پیهوده‌گو، حرف کم و بسیار نیست!»

۹ - محتسب گفت تو شراب زیاد خورده‌ای که این چنین اختیار و آگاهی‌ات را از دست داده‌ای. مست گفت: ای نادان، شراب در هر اندازه‌ای حرام است و اشتباه. (مفهوم: ناآگاهی عوامل حکومتی از احکام اسلام / اشتباه بودن نوشیدن شراب در هر اندازه و مقداری)

تضاد: / مجاز: حرف مجاز از سخن (از مجازهای پُرکاربرد است).

گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را» گفت: «هشیاری پیار، اینجا کسی هشیار نیست!»

۱۰ - محتسب گفت: لازم است انسان‌های پاک و هشیار، امثال شما را حد شرعی بزنند. مست گفت: بله، اگر فرد پاکی وجود داشته باشد، اشکالی ندارد، ولی اینجا هیچ‌کس پاک و بی‌گناه نیست. (مفهوم: همگانی بودن فساد)

حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم

تضاد: / تکرار: / اغراق:

دیوان اشعار پروین اعتصامی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
 ■ گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببند، بگیرد و حد زند.
 از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم مولوی
- ۲ - فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.
 الف - گفت: «نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم»
 ب - زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
 ج - «ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم» قیصر امین پور

قلمرو ادبی

- ۱ - سروده‌ی زیر را از نظر شیوه‌ی گفت و گو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت و گو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

بگفت از دار مُلکِ آشنایی	نخستین بار گفتش کز کجایی؟
بگفت اندۀ خرنده و جان فروشند	بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟
بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست	بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست
بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان	بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟
بگفت آنکه که باشم خفته در خاک	بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟
بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد؟	بگفت او آن من شد زو مکن یاد
نیامد بیش پرسیدن صوابش	چو عاجز گشت خسرو در جوابش
ندیدم کس بدین حاضر جوابی	به یاران گفت کز خاکی و آبی

- ۲ - متن درس از نظر شیوه‌ی بیان (جد - طنز) با این سروده‌ی حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟
 با محتسبم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

قلمرو فکری

- ۱ - هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیده‌ی اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟
 الف - گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وا رهان» ب - گفت «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»
- ۲ - در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم	
بیت نهم	

- ۳ - درباره‌ی ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

الف - دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی	من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم حافظ
ب - گفت مست: «ای محتسب، بگذار و رو	از برهنه کی توان بردن گرو ؟» مولوی

واژگان مهم از نظر معنایی در کارگاه متن پژوهی: اکراه: ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری / **تزویر:** نیرنگ، دورویی، ریاکاری / **دار ملک:** سرزمین / **زاهد:** پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد. / **صنعت:** پیشه، کار، حرفه / **صواب:** درست، پسندیده، مصلحت / **گرو:** دارایی یا چیزی که برای مطمئن‌ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو / **مدام:** همیشه، پیوسته، می / **واعظ:** پنددهنده، سخنور اندرزگو

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
گرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

۲ - الف - شویم: پرویم (غیر اسنادی) نیست: حضور ندارد (غیر اسنادی)
ب - نیست: در کاربرد اسنادی نیست: وجود ندارد (غیر اسنادی)
ج - می شویم: در کاربرد اسنادی

قلمرو ادبی

۱ - این شعر و شعر مست و هوشیار هر دو از شیوه «مناظره» که به صورت گفت‌وگوی بین دو طرف و معمولاً به صورت سوال و جواب می‌باشد بهره گرفته‌اند.
۲ - ابیات متن درس و این بیت هر دو به زبان طنز هستند. (توجه داشته باشید «طنز» لزوماً به معنی سخن خنده‌دار نیست و منظور از طنز، سخن طعنه‌آمیز و معناداری است که برای انتقاد و هشدار و آگاه‌سازی استفاده می‌شود.

قلمرو فکری

۱ - الف - رشوه‌گیری / ب - شرایط نامساعد در جامعه

۲ - در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم	اهمیت دادن به امور بی‌اهمیت توسط حکومت و عوامل آن
بیت نهم	ناپسند بودن عمل حرام در هر حد و اندازه‌ای

۳ - الف - بی‌توجهی و بی‌اعتمادی به عوامل دولتی و دینی. / ب - تلک کردن مردم توسط عوامل حکومت و مأموران.

شعر حفظی: در مکتب حقایق

ای پرخبر، بکوش که صاحب‌خبر شوی
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
خواب و خورت ز مرتبه‌ی خویش دور کرد
گر نور عشق حق به دل و جانت افتد
یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
از پای تا سرت همه نور خدا شود
وجه خدا اگر شودت منظر نظر
بنیاد هستی تو چو زیر و زیر شود
گر در سرت هوای وصال است، حافظا

تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟
هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی
تا کیمیای عشق ییابی و زر شوی
آنگه رسی به خویش که بخواب و خور شوی
بالله کر آفتاب فلک خوتر شوی
کر آب هفت بحر به یک موی تر شوی
در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی
در دل مدار هیچ که زیر و زیر شوی
باید که خاک درگاه اهل هنر شوی

ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، معلم و مربی / ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
وجه: ذات، وجود

حافظ

درس سوم

آزادی

نالهی مرغ اسیر این همه **بهر** وطن است **مسک** مرغ گرفتارِ قفس، هم چو من است
۱ - فریادهای من برای آزادی است. پرنده زندانی نیز مانند من، برای آزادی ناله می کند. (مفهوم: فریاد آزادی خواهی)
مسک: روش، طریق

مراعات نظیر: / **تشبیه:** رفتار پرنده‌ی در قفس به رفتار شاعر تشبیه شده است. / **استعاره:**
همت از باد سحر **مطلبم** گر ببرد خبر از من به رفیقی که به طُرف چمن است
۲ - از باد سحر می خواهم که خبر اسارت من را به دوستان مبارزم برساند. (مفهوم: یاری خواستن از دوستان مبارز)
طرف: کنار، کناره

نماد: باد سحر نماد پیام رسانی / **مجاز:** چمن مجاز از باغ و بوستان (پُر کاربرد) / **تشخیص:** از باد همت و کمک خواستن
فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش بنماید که هر کس نکند، مثل من است
۳ - ای هم وطنان برای آزادی مملکت خویش قیام کنید و گرنه آزادی فعلی شما با اسارت فرقی ندارد. (مفهوم: دعوت به آزادی خواهی)

کنایه: فکری کنید؛ به فکر چاره و راهی باشید، دست بجنباید، بیخیال نباشید / **تشبیه:**
نکته دستوری:

خانه‌ای کو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کش آن خانه که بیت الحزن است
۴ - کشوری که توسط بیگانگان بخواهد آباد شود، باید ویران کرد؛ زیرا مانند خانه‌ی اندوه است. (مفهوم: استعمار ستیزی، تلاش برای آبادی کشور)
اجانب: ج اجنبی، بیگانگان / **بیت الحزن:** خانه‌ی غم، ماتمکده
استعاره: خانه استعاره از کشور / **مجاز:** دست مجاز از توانایی و قدرت / **تکرار:**
تضاد: / **تشبیه:**

جامه‌ای کو نشود غرقه به خون **بهر** وطن بدر آن جامه، که تن و کم، از کفن است
۵ - لباسی را که در راه وطن خون آلود نشود، باید پاره کنیم، زیرا از کفن هم بی ارزش تر است. (مفهوم: جان سپاری برای وطن، وطن پرستی، ناسیونالیسم و ملی گرایی)
تشبیه: / **کنایه:** غرقه به خون شدن جامه کنایه از مردن شخصی که جامه را پوشیده است.

آن کسی را که در این **مُلک**، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او **اهرمن** است
۶ - آن کس را (محمدعلی شاه قاجار) که همچون سلیمان نبی (ع)، پادشاه خود می دانستیم، مردم امروز به یقین رسیدند که او شیطانی در لباس حضرت سلیمان است.

تشبیه: / **تضاد:** / **کنایه:** سلیمان کردن کنایه از به پادشاهی رساندن
تلمیح: این بیت به دو موضوع تلمیح دارد. ۱ - تلمیح به داستانی که اهریمن با دزدیدن انگشتر حضرت سلیمان خود را شبیه او کرده بود و به جای او بر تخت پادشاهی نشسته بود. ۲ - دیگر به دورویی محمدعلی شاه در برخورد با مشروطه خواهان اشاره دارد، که ابتدا خود را حامی آن‌ها معرفی کرده بود ولی بعد از رسیدن به قدرت و پادشاهی با «به توپ بستن مجلس به فرمان محمدعلی شاه» مشخص شد؛ او همچون اهریمنی بود که خود را جای حضرت سلیمان به مردم معرفی کرده بود.

دیوان اشعار ابوالقاسم عارف قزوینی

دفتر زمانه

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

۱ - هرگز برای مادیات غمگین نبوده‌ام زیرا توجهی به مادیات نداشته‌ام و دلبسته آن نبوده‌ام. (مفهوم: ترک دلبستگی موجب فراغت است.)

مجاز: بیش و کم مجاز از همه چیز (در اینجا چون فعل منفی است «هیچ چیز» معنی می‌دهد. غم هیچ چیزی نداشت.)

جناس: / تضاد: / تکرار:

نکته دستوری:

در دفترِ زمانه فتد نامش از قلم هر مائی که مردم صاحب‌قلم نداشت

۲ - کشوری که انسان‌های اندیشمند و صاحب‌نظر نداشته باشد، محکوم به فنا و نابودی است.

(مفهوم: بزرگداشت اندیشمندان جامعه و تأکید به توجّه به آن‌ها یا لزوم وجود انسان‌های اندیشمند در جامعه)

تشبیه: / مجاز: قلم مجاز از اندیشه و تفکر است. همچنین صاحب قلم را می‌توان کنایه از انسان اندیشه‌مند دانست. / مراعات نظیر:

در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت

۳ - هرکس که جامعه و مردمش، برای آن ارزش نداشته باشد، نزد خردمندان محترم نخواهد بود. (مفهوم: وطن دوستی)

مجاز: ممکن است بعضی اساتید «جامعه» را مجاز از «مردم جامعه» در نظر بگیرند ولی بهتر است آن را مجاز نگیریم زیرا «جامعه» در خود لفظ به معنای «مردم جامعه» است. در مصراع اول «پیشگاه» را می‌توان مجاز از نظر و عقیده دانست.

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

۴ - با وجود آنکه دارایی و اوضاع مادی خوبی ندارم، ولی آرامشی دارم که حتّی پادشاهان نداشته‌اند.

تضاد: تضاد این بیت از لطیف‌ترین نمونه‌های تضاد است! «است» در مصراع دوم به معنی «داشتن» با «نداشت» تضاد دارد. این چندانکه مشخص شده است که یک الی دو نمره در حدی سخت است که به ندرت دانش‌آموزی بتواند آن را جواب بدهد.

کشف آرایه تضاد در این بیت می‌تواند جزء سوالات بسیار سخت باشد!

جناس: مال و ما / مراعات نظیر: / تلمیح:

کنایه: جیب و جام تهی بودن کنایه از فقیر بودن / لف و نشر (انسانی):

نکته دستوری:

انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی چون فرخی موافق ثابت‌قدم نداشت

۵ - انصاف و عدالت‌خواهی، خواهان و طرفدار بسیاری داشت ولی هیچکس در راه رسیدن به آزادی، مثل من ثابت‌قدم نبود.

موافق: هم‌رأی و همراه / ثابت‌قدم: ثابت‌رأی و ثابت‌عزم، دارای اراده‌ی قوی

تضاد: داشت و نداشت / تشخیص: انصاف و عدل موافق و همراه داشته باشد. / تکرار:

مراعات نظیر: / کنایه:

دیوان اشعار فرخی یزدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- معنای واژه‌ی «همّت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید.
الف - همّت اگر سلسله‌جنبان شود مور تواند که سلیمان شود وحشی بافقی
ب - همّت بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم حافظ
- (سلسله‌جنبان: محرک، آن که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد.)
- ۲ - در کدام بیت‌ها، یکی از اجزای جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

- ۱ - کدام یک از ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص‌شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.
الف) ناله‌ی مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است
ب) نشاط غربت از دل کی برد حبّ وطن بیرون به تخت مصرم اما جای در بیت‌الحزن دارم
پ) در بیت‌الاحزان در آمد و نالید؛ چنانچه هر پرده بر بالای سر یعقوب بود، بنالید. قصص الانبیا
(بیت‌الاحزان: خانه‌ی غم‌ها، جای بسیار غم‌انگیز)
- ۲ - با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.
با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتّی که مردم صاحب‌قلم نداشت
- الف) درباره‌ی تلمیح به کار رفته در بیت اوّل توضیح دهید.
ب) مصراع‌های مشخص‌شده را با توجه به آرایه‌ی «کنایه» بررسی کنید.

قلمرو فکری

- ۱ - شعر «آزادی»، نمونه‌ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه‌ی بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت‌های زیر را بنویسید.
الف - آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملتّ امروز یقین کرد که او اهرمن است
ب - خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران گُنش آن خانه که بیت‌الحزن است
- ۲ - در متن درس، مقصود از موارد زیر چیست؟
الف) رفیقی که به طرّف چمن است ب) مردم صاحب‌قلم
- ۳ - به غزل‌هایی که محتوای آن‌ها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می‌گویند؛ در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده‌های شاعرانی چون محمدتقی بهار، عارف قزوینی و فرّخی یزدی می‌توان نمونه‌های آن را یافت.
■ از این دیدگاه، متن درس را تحلیل و بررسی کنید.
- ۴ - فرّخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟
- ۵ - با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.
جامه‌ای کاو نشود غرق به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
فرّخی ز جان و دل می‌کند در این محفل دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- الف - عزم و اراده ب - توجّه ویژه رهبر و شیخ و مراد
- ۲ - فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس (آن فکر را) نکند مثل من است
با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم (آن فراغت را) نداشت

قلمرو ادبی

- ۱- الف - مرغ اسیر معنای مجازی دارد زیرا در اینجا استعاره از خود شاعر است.
- ب - بیت الحزن در این بیت معنای مجازی دارد و منظور از آن، مکانی پر از رنج و اندوه (غربت) است.
- ۲- الف) جمشید از پادشاهان اساطیری شاهنامه است. در دوره او جهان بسیار پیشرفت کرد و به همین دلیل او مغرور شد و سرانجام به دست ضحاک کشته شد. جمشید پادشاهی خوش گذران بود و در این بیت به این ویژگی او اشاره شده است.
- ب) مصراع اول بیت اول کنایه از فقر و نداری است و مصراع اول بیت دوم کنایه از فراموش شدن است.

قلمرو فکری

- ۱- الف - آن کس را (محمدعلی شاه قاجار) که همچون سلیمان نبی (ع)، پادشاه خود می دانستیم، مردم امروز به یقین رسیدند که او شیطانی در لباس حضرت سلیمان است. (فریب مردم قبل رسیدن به قدرت و ظلم و ستم پس از رسیدن به قدرت)
- ب - کشوری را که توسط بیگانگان بخواهد آباد شود، باید ویران کرد زیرا مانند خانه‌ی اندوه است. (مفهوم: استعمار ستیزی، تلاش برای آبادی کشور)
- ۲- الف) دوستان شاعر که در بند گرفتاری نیستند و آزادانه زندگی می کنند. / ب) اندیشمندان جامعه
- ۳- در هر دوره از شعر فارسی موضوعاتی برجسته می شوند و مورد توجه قرار می گیرند؛ به طور مثال بعد از حمله مغول در دوره سبک عراقی، اشعار عرفانی مورد توجه قرار گرفت. در عصر مشروطه مضامینی مانند وطن دوستی و مبارزه با استبداد و استعمار و ... مورد توجه قرار می گیرد و این دو شعر با مضمون های رایج در عصر مشروطه سروده شده اند.
- ۴- ثابت قدم و پایدار و پایبند به مبارزه برای آزادی خواهی
- ۵- از جان گذشتگی برای آبادانی وطن

گنج حکمت: خاکریز

در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد، پشت سر نیروهای ما ارتفاعات **موسوم** به «کله قندی» بود که دشمن با استقرار **سلاح‌های زیادی** قلّه را در دست داشت. شهید ساجدی با توجه به اینکه نسبت به مهمی **مسائل** آگاهی داشت، **روحیه‌ی** خود را نباخته، **احداث** یک خاکریز دو جداره را تنها راه حل می‌دانست. با توجه به امکانات **محدود** مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول و اجرای این طرح خیلی سخت بود. به ویژه که لازم بود در فاصله‌ی زمانی شب تا سپیده‌دم اجرا و **احداث** می‌شد ولی ایشان به اجرای این طرح ایمان داشت و با قاطعیت می‌گفت: «خاکریز را صبح تحویل می‌دهیم».

عملیات احداث خاکریز شروع شد. آن شب برادران جهاد و در **رأس** آن‌ها شهید ساجدی، آرام و قرار نداشتند. در اولین دقائق صبح، احداث این خاکریز هشت نه کیلومتری به پایان رسید و خاکریزی که به کمک دو نیروی مهندسی شروع شده بود، تقریباً در وسط به هم رسیدند و اتمام خاکریز روحیه‌ی عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار، شهید ساجدی را **راضی** نمی‌کرد. او پیش‌بینی می‌کرد که با توجه به تسلط دشمن بر ارتفاعات رو به رو و ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه‌ها وجود دارد؛ به همین دلیل، مرحله‌ی دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می‌شود، احداث نمود.

آن روز با تدبیر حساب شده‌ی شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت کنند و به پیروزی برسند. **موسوم**: شناخته شده، نام گرفته / **استقرار**: برپایی، ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن / **تدبیر**: چاره‌اندیشی **احداث شدن**: ساخته شدن

روایت سنگرزازان ۲: عیسی سلمانی لطف آبادی

درس پنجم

دماوندیه

ای دیو سپید پای در بند ای گبد گیتی ای دماوند

۱ - ای کوه دماند، ای کوه با بلندی خیره کننده‌ات مثل گنبدی برای جهان هستی، (افسوس که) مانند دیو سپید زندانی و اسیر هستی. (فضاسازی برای دعوت از آزادی‌خواهان و تحریک آن‌ها به مبارزه)
استعاره: دیو سپید استعاره از دماوند / **استعاره:** گنبد گیتی استعاره از دماوند / **کنایه:**
تلمیح: / **تشخیص:**

از سیم به سر یکی **گلغُود** ز آهن به میان یکی کمرند

۲ - برف بالای سرت، همچون کلاه‌خود جنگی و کمرکش خاکی‌ات، همچون کمربندی است برای رفتن به نبرد.
(مفهوم: فضاسازی و حس جنگ دادن به آزادی‌خواهان) **گلغُود:** کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.
استعاره: / **استعاره:** آهن استعاره از دامنه یا میانه کوه که تیره‌رنگ است.
مراعات نظیر: / **مراعات نظیر:** / **تشخیص:**

تا چشم بشر نبیند روی بنهفته به ابر، چهر دل‌بند

۳ - برای اینکه انسان‌ها چهره‌ات را نبینند در بلندی و در ابرها پنهان شده‌ای. **(مفهوم:** رنجش از انسان‌ها و دوری از آن‌ها)
مراعات نظیر: / **تشخیص:** / **کنایه:** دل‌بند کنایه از مورد پسند و زیبا
حُسن تعلیل:
نکته دستوری:

تا وارهی از دم **ستوراز** وین مردم **نحس** دیوماند،
 با شیر سپهر بسته پیماز با اختر سعد کرده پیوند

۴ و ۵ - تا از هم‌صحبتی با جماعت حیوان‌صفت و انسان‌های شیطان‌منش و نحس، رهایی بیابی، سر به افلاک نهاده‌ای و با برج‌های فلکی و خورشید و مشتری برابر شده‌ای. **(مفهوم:** رنجش از انسان‌های بی‌خیال و ظلم‌پذیر)
توجه: این دو بیت **موقوف المعانی** هستند یعنی معنای بیت اول کامل نیست و با بیت دوم کامل و تکمیل می‌شود.
ستوران: چ ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر / **نحس:** شوم، بدیمن، بداختر
سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره‌ی مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.
مجاز: دم مجاز از سخن / **استعاره:** / **تشبیه:** عده‌ای از مردم به دیو تشبیه شده‌اند.
تشخیص: / **استعاره:** شیر سپهر استعاره از خورشید / **اغراق:**
کنایه: با شیر سپهر (خورشید) پیمان بستن کنایه از بلند بودن / **کنایه:**
تضاد: / **حُسن تعلیل:** دوری کردن از مردم را دلیل بلندی دماوند دانسته است.

چون گشت زمین ز جور گردوز سرد و سیه و خموش و آوند،
 بناخت ز خشم بر فلک مَشْت آن مَشْت تویی تو ای دماوند

۶ و ۷ - وقتی زمین از ستم آسمان، سرد و سیاه و خاموش و معلق شد، از روی خشم، مَشْتی (به نشانه‌ی اعتراض) به سمت آسمان فرستاد، تو آن مَشْت هستی.
آوند: آونگ، آویزان، آویخته
تشخیص: گردون جور (ستم) کند. / **تشخیص:** زمین بر فلک مَشْت بیندازد. / **تشخیص:**
تشبیه: / **نماد:** مَشْت نماد اعتراض و خشم است. / **حسن تعلیل:**

تو مشتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرنها پُرافکند
ای مشتِ زمینِ بر آسمانِ شو بر وی بنواز ضربتی چند

۸ و ۹ - تو نشانه اعتراض روزگاران هستی که از قرن‌های بسیار گذشته به یادگار مانده‌ای. ای مشتِ روزگار و زمین (به نشانه‌ی اعتراض) به آسمان برو و چندین ضربه به او بزن. (مفهوم: ترغیب و تشویق و تحریک مردم به قیام و اعتراض)
تشبیه: تو (دماوند) به مشت تشبیه شده است. / تشخیص: / تشخيص:
نماد: / تضاد:

نکته دستوری:

نی نی نه تو مشتِ روزگاری ای کوه، نیام ز گهته خرسند

۱۰ - نه نه، اشتباه می‌کنم، تو مشتِ روزگار نیستی، من از این سخنم (که گفتم تو مشتِ روزگار هستی) راضی نیستم (پشیمانم).
تشخيص: / تشخیص:
نکته دستوری:

تو قلبِ فسرده‌ی زمینی از درد، ورم نموده یک چند
تا درد و ورم فرونشیند کافور بر آن ضماد کردند

۱۱ و ۱۲ - تو قلبِ یخ‌زده و پژمرده زمین هستی که از درد و اندوه ورم کرده‌ای و برای آن که ورم و درد تو فروکش کند، بر زخمِ کافور (برف) گذاشته‌اند. (مفهوم: بلندی کوه دماوند)
فسرده: یخ‌زده، منجمد / ضماد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضماد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن
تشخيص: قلب زمین اضافه استعاری و تشخیص (استعاره) است. / تشبیه:
استعاره: ورم استعاره از برآمدگی کوه / استعاره: / حسن تعلیل:

شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

۱۳ - تو مانند دلِ روزگاری که درد و اندوه را در خود جای داده‌ای. به خروشِ درآی و خشمِ خود را آشکار کن (مفهوم: دعوت به اعتراض و قیام)
تشخيص: دل زمانه تشخیص دارد. / تشخیص: دل زمانه مخاطب قرار بگیرد، تشخیص به حساب می‌آید. / کنایه: دل چیزی بودن کنایه از بسیار ارزشمند بودن / استعاره: «دل زمانه» استعاره از دماوند است. / استعاره:
خامش منشین، سخن هم‌گویی افسرده مباش، خوش هم‌خند

۱۴ - ساکت و خاموش نباش (شرایط را قبول نکن) و اعتراض کن. غمگین نباش و شاد باش. (روزهای خوب می‌رسد).

کنایه: خاموش بودن کنایه از سکوت در برابر ظلم / تشخیص: / تضاد:
نکته دستوری:

پنهان مکن آتش درون را زین سوختن‌جاء، شنو یکی پند

۱۵ - اعتراض خود را پنهان نکن و نصیحت من دل‌سوخته (شاعر) را بشنو و به خروشِ درآی. (مفهوم: دعوت به اعتراض و قیام و مبارزه علیه حکومت ظالم)
استعاره: آتش استعاره از خشم و اعتراض / کنایه: / مراعات نظیر:

گر آتش دل نهفته داری سوزد جائت، به جائت سوگد

۱۶ - ای دماوند به جائت قسم می‌خورم اگر خشمِ من در دلت نکه داری (و اعتراض و قیام نکنی) این خشم باعث آزار و اذیت و نابودی خودت می‌شود.
تشخيص:
استعاره: / تکرار: / کنایه: سوختن جان کنایه از آسیب شدید دیدن
نکته دستوری:

ای مادر سر سپید، بشنو این پند سیاه‌بخت فرزند

۱۷ - ای دماوند، ای مادر پیر و دل‌سوز، پند فرزند بی‌نوایت (خود شاعر) را گوش کن. (و اعتراض کن)

تضاد: / مراعات نظیر: / استعاره: / مجاز: سر مجاز از موی سر

تشخیص: / کنایه: / کنایه: سیاه‌بخت کنایه از بیچاره و درمانده

نکته دستوری:

برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند

۱۸ - پیری و ضعف و ناتوانی را رها کن و قدرتمندانه به میدان مبارزه بیا. (مفهوم: دعوت و ترغیب به قیام و مبارزه)

معجر: روسری، سرپوش اورند: اورنگ، تخت، مجازاً فرّ و شکوه، شأن و شوکت

تضاد: / استعاره: معجر سپید استعاره از برف روی دماوند / کنایه:

تشخیص: / مجاز: اورند مجازاً فرّ و شکوه، یا مجاز از پادشاهی

نکته دستوری:

بکرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

۱۹ - مانند ازدهای خشمگین و خطرناک به خروش درآی و همچون شیری خشمگین و غضبناک به میدان مبارزه بیا.

گرزه: ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک / شرزه: خشمگین / ارغند: خشمگین و قهرآلود

مراعات نظیر: / تشبیه: / تشبیه:

واج آرای: / جناس:

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

۲۰ - این حکومت که بر ریا و دورویی بنا شده است ویران کن و حکومت موروثی قاجار را از بین ببر. (مفهوم: دعوت به قیام)

بگسل: پاره کن، جدا کن، نابود کن / از هم گسستن: نابود کردن

استعاره (اضافه استعاری): اساس تزویر (تزویر به چیزی تشبیه شده که پایه و اساس دارد مانند خانه و چون خود خانه نیامده

است و یکی از ویژگی‌های آن یعنی داشتن اساس و پایه آمده است، استعاره مکنیه به حساب می‌آید.

کنایه: از پی افکندن کنایه از نابود کردن.

برگن ز بُن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برگد

۲۱ - بنای حکومت (قاجار) را نابود کن زیرا ظلم را باید از ریشه و اساس نابود کرد.

استعاره: بنا استعاره از ظلم یا حکومت قاجار / جناس: / تشبیه:

تکرار: / کنایه:

زین بخردان سفله بستاز داد دل مردم خردمند

۲۲ - از این نادان‌های پست و فرومایه، انتقام و حق مردم دانا را بگیر.

سفله: فرومایه، بدسرشت

تضاد: / کنایه: داد دل ستاندن کنایه از حق مظلوم را از ظالم گرفتن / واج آرای:

نکته دستوری:

دیوان اشعار محمد تقی (ملک الشعرای) بهار

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.
- سریر مُلک، عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد ظهیرالدین فاریابی
در دناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود، مرد کریم شهریار

(سریر: تخت پادشاهی / عطا دادن: بخشش، بخشیدن)

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

۳- در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

- الف) تو مشتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرن‌ها پس افکند
ب) زین بی‌خردانِ سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند

قلمرو ادبی

۱- در کدام بیت‌ها آرایه‌ی «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

۲- در بیت‌های زیر، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

- الف - از سیم به سر یکی کُله‌خود ز آهن به میان یکی کمر بند
ب - پنهان مکن آتش درون را زین سوخته‌جان، شنو یکی پند

۳- شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

قلمرو فکری

۱- محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید؟

- «تو قلب فسرده‌ی زمینی از درد، ورم نموده یک چند»

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

- بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

۳- مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

- شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند بهار
دلا خموشی چرا؟ چو خُم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده‌پوشی چرا؟ عارف قزوینی

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- سریر: اورند فرومایه: سفله
۲- بی‌خردان سفله - مردم نحس - شیر ارغند - سپید معجر
۳- الف - «مشت روزگار» و «گردش قرن‌ها» ب - «داد دل» و «دل مردم»

قلمرو ادبی

- ۱ - الف) تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دلبد
ب) تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم **نحس** دیو مانند
با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند
ج) تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن **ضما** کردند
- در بیت اول علت «دیده نشدن نوک قله دماوند»، در بیت دوم و سوم علت «بلندی کوه دماوند» و در بیت چهارم «باریدن برف بر قله دماوند» غیر حقیقی و ادبی بیان شده است.
- ۲- الف - سیم: استعاره از برف روی کوه آهن: استعاره میانه‌ی کوه (که تیره‌رنگ است).
ب - آتش: استعاره از خشم و اعتراض

- ۳- در شعر فارسی معمولاً **قالب‌های** شعری را با توجه محل قرارگرفتن قافیه‌ها و تعداد ابیات مشخص می‌کنند. در شعر «مست و هوشیار» همانطور که **ملاحظه** کردید، فقط مصراع‌های زوج با یکدیگر هم‌قافیه بودند به این قالب شعری «قطعه» می‌گویند. در شعر «دماوندیه» مصراع اول با تمام مصراع‌های زوج هم‌قافیه شده است. اگر ابیات اینگونه شعرها بیش از ۱۵ بیت باشد، قالب شعر «قصیده» است. (البته مضمون و محتوا و وزن شعر و ... نیز در تعیین قالب‌ها نقش دارند).

قلمرو فکری

- ۱- الف) مقصود شاعر از «دماوند»: آزادی‌خواهان و مبارزان و وطن‌دوستان و منظور از «سوخته جان»: خود شاعر است.
ب) زیرا آزادی‌خواهان و دوست‌داران آزادی همیشه مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند.
۲- این حکومت را که بر ریا و دورویی بنا شده است ویران کن و این حکومت موروثی قاجار را از بین ببر.
۳- هر دو بیت به «قیام و بروز خشم آزادی‌خواهان و مردم» اشاره دارد.

روان‌خوانی: جاسوسی که الاغ بود!

می‌گوین: «حاجی! شما هر چه دستور بدهید به دیده‌ی منّت. الآن بگو چاه بکنم؛ بگو از دیوار راست بالا بروم؛ بگو با دست‌هایم برایت خاکریز بزنم؛ اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ نزنم؛ تمام این کارها شدنی است اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را **مین‌گذاری** کم! هیچی نباشه واسه مین‌گذاری این منطقه دو هزار تا مین لازم داریم. دشت است، زمین فوتبال دستی نیست که نوکرتم.

حاجی از حرف‌هایم خنده‌اش می‌گیرد اما به زور سعی می‌کند جلوی خنده‌اش را بگیرد. می‌گوید:

- «حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن **عز‌قرب** است که توی این دشت وسیع عملیات کد. توگلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر من؟ از قدیم گفته‌اند کچی به از هیچی! شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن **کار بگذارید**، خداوند کریم است.»

نمی‌دانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از **عاملان بزرگ** و قدیمی تخریب است، حرفی نمی‌توانم بزنم اما این کاری که از ما می‌خواهد، درست مثل این است که بخواهیم با یک کاسه‌ی ماست، با آب یک دریاچه، دوغ درست کنیم.

عاملان تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله‌ی انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.

حاجی از **قدر** مهربان و دوست داشتنی است که **جرت** کم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد کم. میگوید: هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا و کیلی ما را که سر کار نگذاشته‌ای؟ **بالا غیر** تا اگر می‌خواهی ما را به دنبال نخود سیاه و این جور چیزها بفرستی، بگو، من به جان مادرم از صبح تا شب توی این دشت، پاره **آجر** و سنگ و کلوخ به جای مین کار می‌گذارم!

کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر

حاجی جلو می‌آید. پیشنهاد می‌بوسد. دست‌هایم را توی دستش می‌گیرد و می‌گوید: مؤمن خدا! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم. ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره‌ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله‌ای که شده این مین‌ها را توی دشت، رویه‌روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و **معطل** نکنید. با اینکه ته دلم از این کار به نتیجه سر در نمی‌آورم اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره‌ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم.

معطل: بیکار، بلا تکلیف، معطل کردن: تاخیر کردن، درنگ کردن

دوستم احمد رضا را صدا می‌زنم و ماجرا را به او می‌گویم. تصمیم می‌گیریم برویم **الاغی** پیدا کنیم و مین‌ها را بار الاغ کنیم و بزیم به دشت؛ رویه‌روی **مواضع** عراقی‌ها.

اولین خر را که می‌بینیم، تصمیم به خریدش می‌گیریم. احمد رضا **زل** می‌زند به چشمان خر و انکاری که صد سال است الاغ شناس بوده باشد؛ آرام در گوشم می‌گوید:

زل‌زدن: با چشمی ثابت و بدون حرکت به چیزی نگاه کردن

- احمد، این خر، خر خوبی نیست. خیلی چموش است. من می‌دانم که کار دستانم می‌دهد! از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد!

احمد رضا چنان جدی حرف می‌زند که نزدکی است باورم شود؛ می‌گویم:

- مرد حسابی! خر، خر است دیگر. ما که نیامده‌ایم خرید و فروش خر کنیم.

مین‌ها را که کاشتیم، خر را می‌آوریم به قیمت مناسب به صاحبش می‌فروشیم. نکند خیال کردی این خر، جاسوس صدام است؟!

احمد رضا اخلاقش همین طوری است. خنده‌دارترین چیزها را آن قدر جدی می‌گوید که آدم نمی‌داند باور کند یا نه!

خر، هنوز اول کاری چموشی می‌کند و هر چه **افسار**ش را می‌کشیم، جلو نمی‌آید اما بالاخره بعد از ساعتی مین‌ها را بار خر می‌کنیم و راه دشت را در پیش می‌گیریم.

خر **سلانه سلانه** راه می‌آید و گاهی می‌ایستد و این سو و آن سو را بو می‌کشد و **علف** و **خاری** را پوزه می‌زند و دوباره راه می‌افتد.

نزدک‌تری که می‌شویم، اوضاع خطرناک می‌شود. احمد رضا **افسار** خر را به دست گرفته و او را قدم به قدم و با احتیاط جلو می‌کشد. کم‌کم به محلی که باید مین‌ها را روی زمین بکاریم، می‌رسیم.

سلانه سلانه: آرام آرام، به آهستگی

هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرده‌ایم.

احمد رضا می‌گوید: «بهر است خر را روی زمین بنشانیم».

اما خر، خری نیست که با این آسانی‌ها حرف ما را گوش کند و مثل بچه‌ی خر روی زمین بنشیند!

احمد رضا اول به شوخی دهانش را داخل گوش خر می‌کند و آرام می‌گوید:

- خر جان! بفر ما بنشین. این جوری خیلی تابلو هستی!

اما خر، انکار که مگس توی گوشش رفته باشد، مدام آن را تکان می‌دهد و به سر و صورت احمد رضا می‌کوبد.

دو نفری سعی می‌کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم. اما خر، پر زور است و نمی‌نشیند. احمد رضا می‌گوید:

این خر، زبان آدم‌زاد حالی‌ش نیست. از اول هم گفتم یک خر زبان فهم بخیرم، گفتم همین خوب است!

می‌گویم: «ای بابا! این قدر خر خر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می‌شدیم. بیا کمک کن مین‌ها را کار **بگذاریم** و برویم.»

همین که می‌خواهیم اولین مین را برداریم، ناگهان خر سرش را بالا می‌گیرد و با صدای بلند شروع به **عرعر** می‌کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم. دلم می‌خواهد دهان خر را با جفت دست‌هایم بگیرم و خفه‌اش کنم. ای لعنت بر دهانی که بموقع باز شود. از اول تا آخر آوازش ده ثانیه طول می‌کشد. دل توی دلمان نیست. الآن است که لو برویم و دشمن متوجه ما بشود. آواز الاغ که تمام می‌شود، دوباره آواز دیگری را شروع می‌کند.

احمد رضا می‌گوید: «نگفتم این جاسوس دشمن است؟!»
و با خشم چنان بالکد به پشت خر می‌زند که خر آوازش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد و چهار **نعل** به طرف خاکریز دشمن می‌دود.

- این چه کاری بود؟ چرا خر را فراری دادی؟
احمد رضا می‌گوید: «بگذار برود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم. الآن است که لو برویم. چنان زدم که دیگر **هوس** نکند بموقع آواز بخواند.»

چاره‌ای نیست. برخلاف مسیر خر می‌دویم و خودمان را از منطقه دور می‌کنیم.
به داخل **مواضع** خودمان که می‌رسیم، نمی‌دانیم از خجالت به حاجی چه بگویم! بگویم حریف یک الاغ نشدیم؟ حاجی خودش به استقبال ما می‌آید؛ با دیدن چهره‌های عرق کرده و سرهای پایین افتاده‌مان مثل اینکه ماجرا را **حدس** زده باشد، می‌گوید:

- به‌به! دو تا پهلوان، احمد! چقدر زود برگشتید؟! بالاخره کار خودتان را کردید؟!
این جمله‌ی آخر را طوری می‌گوید که یک لحظه گمان می‌کنیم متوجه خرابکاری ما شده و به ما طعنه می‌زند اما حاجی اهل این حرف‌ها نیست. می‌نشینم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش مو به مو توضیح می‌دهیم. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید **مطمئن** شوم که کوتاهی نکردید!»
نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمد رضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لکد آخری که احمد رضا خان به الاغ زد، اضافی بود!»

روزهای سخت ما خیلی زود می‌رسد. می‌هایی که قرار بود برسد، هنوز نیامده است. اگر جلوی دشمن می‌گذاری کرده بودیم، حالا خیالمان راحت‌تر بود.

تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود. بچه‌های شناسایی همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده‌اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.

اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند:

- عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار گذاشته‌اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!

- هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟

اسیر **بعثی** لبخند کایه‌آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که بار مین رویش بود، گرفتیم ... همه‌ی ما از تعجب شاخ درآوردیم. آن قدر مین اضافه آوردید که بار الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خبر نداشتید که الاغ با فرار کردنش به سمت **مواضع** ما، همه چیز را لو داد.»

همه به هم **زل** زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن، همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل خندیدیم ...

قصه‌ی شیرین فرهاد: **احمد عربلو**

درس ششم

نی نامه

بشنو این نئی چون شکایت میکند از جدایرها حکایت میکند

۱ - از نی بشنو که وقتی سخن می گوید، از جدایی از عالم معنا شکایت می کند. (مفهوم: جدایی از عالم معنا)
تشخیص: نی شکایت بکند یا چیزی را حکایت کند. / استعاره و نماد: نی استعاره از مولانا یا هر انسان آگاه جناس:

گر نیستان تا مرا بُریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

۲ - از وقتی من را از عالم معنا جدا کردند، تمام هستی در ناله ی من با من همراهی کردند. (مفهوم: عشق همگانی است)
نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند

استعاره: نیستان استعاره از عالم معنا (البته اینجا نماد نیز است). / تضاد: / مجاز:
نکته دستوری:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

۳ - من عاشق سینه سوخته ای می خواهم که درد جدایی را چشیده باشد تا بتوانم شدت درد دوری و اشتیاق رسیدن را به او بگویم. (مفهوم: فقط عاشق دلسوخته سخن عاشق را می فهمد).

شرحه شرحه: پاره پاره؛ شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند. / اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی.

جناس: / کنایه: / مجاز: سینه مجاز از شخص و انسان

هر کسی که دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش

۴ - هر کس که برای مدتی از جایگاه اصلی خود دور باشد، دوباره خواهان بازگشت به آنجا می شود. (مفهوم: بازگشت همه چیز به اصل خود. اَنَا لله و اَنَا الیه راجعون)

جناس: / تلمیح: تلمیح به آیه ی فوق و عبارت «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ» (هر چیزی به اصل خود باز می گردد).

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم

۵ - من ناله ی دوری از خدا و عالم معنا را برای همه سر دادم، چه برای آن هایی که برای رسیدن به خدا بی میل بودند و چه برای مشتاقان. (مفهوم: انعطاف پذیری نی برای هر نوع انسان)

بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آن ها به سوی حق، کُند است.

خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمانند.

تضاد: / مجاز:

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

۶ - هر کس با توجه به ذهنیت خودش با من همراهی می کرد و هیچ کس رازم را نمی فهمید.

ظن: گمان، پندار جناس:

سر من از ناله ی من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

۷ - راز سخن من از صحبت هایم جدا نیست ولی هر کسی قدرت درک آن اسرار را ندارد. (مفهوم: عدم دریافت اسرار الهی توسط هر کس)

جناس: / مجاز: چشم و گوش مجاز از اعضای دریافت حواس پنجگانه / مجاز: نور مجاز از درک و دریافت

نکته دستوری:

تن ز جان و جان ز تن **مستور** نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست

۸ - همانطور که تن و روح با هم هستند و جدا نیستند ولی هیچ کس توانایی دیدن روح را ندارد. (مفهوم: محدودیت دیدن بعضی اسرار) **مستور**: پوشیده / **دستور**: اجازه، در جای دیگر معنی «وزیر» نیز می‌دهد.

تکرار: / **مراعات نظیر**: / **جناس**:
نکته دستوری:

آتش است این باگ نامی و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد

۹ - صدایی که از نی بیرون می‌آید، در واقع آتش عشق است (باد هوا نیست). هر کس که این سوز و آتش عشق را ندارد، خدا نابودش کند.

تشبیه: صدای نی به آتش تشبیه شده است. / **استعاره**: / **جناس تام**:
جناس تام: / **تضاد**: است و نیست / **نماد**: نای یا نی نماد مولانا یا هر انسان آگاه
نکته دستوری:

آتش عشق است کاندَر نی فتاد / جوشش عشق است کاندَر می فتاد

۱۰ - سوز عشق است که از نی بیرون می‌آید. شور عشق است که شراب را به جوش آورده است. (مفهوم: تاثیرگذاری عشق بر هر چیز)

جناس: / **تشبیه**: آتش عشق / **نماد**:
تکرار: / **حسن تعلیل**: گیرایی صدای نی و یا گیرایی شراب به سبب وجود عشقی است که درون آن‌هاست.
اضافه **استعاره (استعاره)**:

نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌های ما درید

۱۱ - نی همدم کسی است که از معشوقش دور مانده است. نغمه‌ای که از نی بیرون می‌آید، اسرار عشق را فاش می‌کند.

حریف: دوست، همدم، همراه / **پرده**: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌ی مرتب، حجاب
نماد: / **جناس تام**: پرده اول: نوا و صدا و زخمه - پرده دوم: حجاب و موانع / **کنایه**:
نکته دستوری:

همچو نی زهری و **تریاقی** که دید؟ / همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

۱۲ - با توجه به هر شخصی، نی می‌تواند هم درد باشد و هم درمان. نی هم غم‌خوار و هم خواهان عاشقان است.

تریاق: پادزهر، ضد زهر / **دمساز**: مونس، همراه، درد آشنا
تشبیه: نی به زهر تشبیه شده است. / **تشبیه**: / **تضاد**:
پارادوکس: چیزی هم زهر باشد و هم پادزهر، پارادوکس است. / **نماد**: / **تکرار**:

نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند

۱۳ - نی از راه پرخطر عاشقی می‌گوید و داستان‌های درد آور مجنون را بیان می‌کند.

نماد: / **تشخیص**: نی حدیث (سخن) بگوید، داستان بگوید. / **تلمیح**:
کنایه: راه پر خون یا پر خون بودن راه کنایه از سخت بودن مسیر عاشقی / **مجاز**: مجنون مجاز از هر عاشق یا داستان عاشقانه
نکته دستوری:

محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

۱۴ - فقط عاشق واقعی که مست الهی است می‌تواند محرم این اسرار باشد. همانطور که فقط گوش، توانایی درک سخنان زبان را دارد.

استعاره: هوش استعاره از عشق / **استعاره**: بیهوش استعاره از عاشق یا عارف / **تشخیص**:
پارادوکس: / **جناس**: / **اسلوب معادله**:
نکته دستوری:

در غم ما روزها بی‌گاه شد روزها با سوزها همراه شد

۱۵ - عمر ما در غم عشق با سوز و گداز سپری شد. و هر روزمان را با سوز و درد عشق سپری کردیم. (مفهوم: دردمندی عاشق در دوری از معشوق) **بی‌گاه‌شدن:** فرار رسیدن هنگام غروب یا شب

جناس: / **استعاره:** سوز استعاره از سختی‌ها / **کنایه:** بی‌گاه شدن روز کنایه از سپری شدن یا هدر رفتن عمر

روزها گر رفت، گو رو، پاک نیست تو بمان، ای آنکه جز تو پاک نیست

۱۶ - اگر روزها سپری شدند، جای ناراحتی نیست. ای عشق حقیقی فقط تو برایمان بمان که جز تو هیچ چیزی پاک و عزیز نیست. (مفهوم: اهمیت عشق برای عاشق، تنها عشق اهمیت دارد)

تشخیص: / **تضاد:** رو و بمان / **جناس:**

نکته دستوری:

هر که جز ماهی ز آتش سیر شد هر که بروزی است، روزش دیر شد

۱۷ - تنها ماهی دریای حق (عاشق حقیقی) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هرکس از عشق بی‌بهره باشد، روزگارش تباه و بیهوده می‌شود. (مفهوم: بهره‌مندی عاشق از عشق)

استعاره: ماهی استعاره از عاشق حقیقی / **استعاره:** آب استعاره از عشق / **کنایه:** سیر شدن کنایه از بیزار شدن

جناس: / **جناس:** / **کنایه:** دیر شدن روز کنایه از به هدر رفتن و تباه شدن زمان

درنیاید حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

۱۸ - آن که راه عشق نسپرده، از حال عارف و اهل عشق بی‌خبر است، پس بهتر است سخن را ادامه ندهم. (مفهوم: فقط عاشق دلسوخته حال عاشق را می‌فهمد)

کنایه: پخته کنایه از عارف آگاه و باتجربه / **کنایه:** / **تضاد:** / **کنایه:** کوتاه کردن سخن کنایه از ادامه ندادن صحبت و پایان دادن به کلام

مثنوی معنوی: مولوی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

چه نیکو گفت با جمشید دستور	که با نادان نه شیون باد و نه سوز	فخرالدین اسعد گرگانی
گر ایدونک دستور باشد کنون	بگوید سخن پیش تو رهنمون	فردوسی

۲ - با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیر شدن روز» و «بی‌گاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد	روزگارش برد و روزش دیر شد
بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد	خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

۳ - نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من
-----------------------------	--------------------------

قلمرو ادبی

۱- بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه‌ی جناس همسان (تام) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
ب) نی، حریف هر که از یاری بُرید	پرده‌هایش پرده‌های ما درید

۲ - به درسنامه‌ی «اسلوب معادله» مراجعه کنید سپس مشخص کنید در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

چند مثال از کتاب:

مستمع، صاحب‌سخن را بر سر ذوق آورد	غنچه‌ی خاموش، بلبل را به گفتار آورد	صائب تبریزی
عشق چون آید، بَرَد هوش دل فرزانه را	دزد دانا می‌کشد اوّل چراغ خانه را	زیب‌النسا
شانه می‌آید به کار زلف در آشفتگی	آشنایان را در ایام پریشانی بپرس	سلیم طهرانی
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را	سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را	غنی کشمیری

قلمرو فکری

- ۱ - مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟
- ۲ - کدام بیت، به این سخن مشهور: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود بازمی‌گردد) اشاره دارد؟
- ۳ - حافظ، در هریک از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز	هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر	بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
- ۴ - جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

مفهوم	شماره بیت
دشوارو پر خطر بودن راه عشق	
.....	هفتم
اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق	
نقش ظرفیت وجودی افراد در تاثیرپذیری از عشق	
.....	دهم

واژگان مهم در کارگاه متن پژوهی: شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآند. / سور: جشن
ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این چنین / بر حسب: مطابق، طبق

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - در بیت اول به معنای «وزیر» و در بیت دوم به معنی «فرمان و امر یا اجازه و رخصت» است.
- ۲ - خیر، زیرا دیرشدن روز به معنی «تباه شدن زندگی» است و «بی‌گاه شدن» به معنای «شب شدن و گذشتن زمان» است.
- ۳ - یار من: مُسند اسرار من: مفعول

قلمرو ادبی

- ۱ - «نیست» در مصراع اول «فعل اسنادی» و در مصراع دوم از نظر دستور «اسم» است و معنای «نابود» می‌دهد. (جناس تام)
«باد» در مصراع اول «باد هوا» و در مصراع دوم «فعل دعایی» است. (جناس تام)
«پرده» در بیت دوم بار اول در معنای «نغمه و آواز» و بار دوم در معنای «حجاب و حائل» آمده است. (جناس تام)
- ۲ - در بیت زیر اسلوب معادله دیده می‌شود زیرا مصراع دوم نیز همان مفهوم مصراع اول را با حالتی تشبیهی بیان کرده است. البته دلایل دیگری می‌شود آورد که در درسنامه اسلوب معادله اشاره شده است.
محرم این هوش جز بیهوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو فکری

- ۱ - «نی» خود مولانا یا هر انسان آگاه و عارف است و منظور از «نیستان» عالم معنا است.
- ۲ - بیت «هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش»
- ۳ - الف - با بیت «هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من» مفهوم مشترک: هر کسی توانایی درک و فهم حقایق عشق را ندارد.
- ب - با بیت «روزها گر رفت گو رو باک نیست / تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست» مفهوم مشترک: برای عاشق فقط معشوق مهم است و هیچ چیزی جز او برایش ارزشی ندارد.
- ۴ - جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

مفهوم	شماره بیت
دشوارو پر خطر بودن راه عشق	سیزدهم
عدم درک حقیقت توسط حواس ظاهری	هفتم
اشتیاق پایان ناپذیر عاشق	هفدهم
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیر پذیری از عشق	دوازدهم
اظهار وجود هر چیزی در گرو عشق است	دهم

گنج حکمت: آفتاب جمال حق

- (۱) پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلّی و **قرب** باشد، یاد کن.*
- (۲) گفت که: «چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟!»*
- (۳) اما چون حق **تعالی** بنده ای را برگزید و **مستغرق** خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کد و **عرضه** دهد، حق، آن را برآرد.*

(۱) پادشاهی به عارفی گفت: در عبادات آن لحظه ای که نشانه ای از خداوند در تو جلوه گر می شود و نزدیکی او را احساس می کنی، به یاد من نیز باش. (۲) گفت: وقتی من به آن حالت می رسم و نور خداوند به من می رسد، من خودم را نیز فراموش می کنم، قطعاً تو نیز به ذهنم نخواهی آمد. (۳) اما وقتی خداوند بنده ای را انتخاب کند و مورد عنایت خود قرار دهد، هر کس به آن بنده متوسل شود و آن بنده را واسطه درخواست خود قرار دهد، بدون اینکه آن بنده بفهمد، خداوند درخواست خواهنده را برآورده می کند.

تاب: فروغ، پرتو / **مستغرق:** مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن: حیران و شیفته شدن

فیه ما فیه: مولوی

درس هفتم

در حقیقت عشق

(۱) بدان که از جمله‌ی نام‌های **حُسن** یکی «جمال» است و یکی «کمال». و هر چه موجودند از روحانی و جسمانی، طالب کمال‌اند. و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛* (۲) پس چون نیک اندیشه کنی، همه طالبِ حُسن‌اند و در آن می‌کوشند که خود را به حُسن رسانند؛* (۳) و به حُسن - که مطلوب همه است - دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که **وصول** به حُسن ممکن نشود؛ الا به واسطه‌ی عشق؛* (۴) و عشق، هر کس را به خود راه ندهد و به همه جای **مأوا** نکند و به هر دیده، روی ننماید.*

(۱) آگاه باش که یکی از نام‌های «زیبایی»، زیبایی ظاهری است و دیگری «زیبایی معنوی و باطنی» و هر چه آفریده و مخلوق است (هر فردی) در پی رسیدن به کمال و زیبایی معنوی است و هیچ کس هم به زیبایی ظاهری بی‌اعتنا نیست. (۲) پس اگر خوب دقت کنیم درمی‌یابیم همه در پی زیبایی هستند و تلاش می‌کنند زیبایی را به دست بیاورند (۳) و به زیبایی که همه خواهان او هستند به‌سختی می‌توان رسید. زیرا که رسیدن به حسن به آسانی به دست نمی‌آید مگر به وسیله عشق.

(۴) و هر کس شایسته رسیدن به عشق نیست و عشق در دل هر کسی جای نمی‌گیرد و خود را به هر کسی نشان نمی‌دهد. **حُسن**: نیکویی، زیبایی / **جمال**: زیبایی، ازلی خداوند / **کمال**: کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفات خوب / **روحانی**: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله‌ی روح و جان باشد. / **جسمانی**: منسوب به جسم، مقابل روحانی

جناس: جمال و کمال / **سجع**: / **تضاد**: روحانی و جسمانی / **مجاز**:

سجع: / **کنایه**: / **مجاز**: دیده مجاز از انسان

نکته دستوری:

(۵) محبت چون به **غایت** رسد، آن را عشق خوانند. و عشق خاص‌تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد.* (۶) و محبت خاص‌تر از معرفت است؛ زیرا که همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی محبت نباشد.*

پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه عشق. (۷) و به عالم عشق - که بالای همه است - توان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه‌ی نردبان نسازد.*

(۵) نهایت دوست داشتن را عشق می‌گویند و عشق بالاتر از دوست داشتن است. زیرا هر عشقی با محبت همراه است ولی هر محبت و دوست‌داشتنی را عشق نمی‌گویند. (۶) و دوست‌داشتن درجه بالاتری از شناخت و آشنایی است زیرا هر دوست‌داشتنی با شناخت است ولی هر شناختی به دوست داشتن ختم نمی‌شود. (۷) و به عشق که بالاترین درجه است وقتی می‌توانیم برسیم که اول شناخت حاصل شود و بعد دوست‌داشتن ایجاد شود.

غایت: انتها، آخر / **محبت**: دوست داشتن / **معرفت**: شناخت

سجع: / **تشبیه**: / **تشبیه**: معرفت و محبت به دو پایه‌ی نردبان تشبیه شده‌اند.

نکته دستوری:

فی حقیقه عشق: **شهاب الدین سهروردی**

سودای عشق

(۸) در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را **ایثار** عشق کد. * (۹) عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند. *

(۸) به عشق رسیدن برای هر کسی مقدور نیست و کسی می تواند به این مرحله برسد که از جان خود بگذرد و خود را فدای عشق کند. (مثل آن پروانه که خود را فدای عشق می کند) (۹) عشق مانند آتش است و هر جایی که باشد چیزی جز او نمی تواند خودنمایی کند. عشق به هر جایی که برسد همه چیز را به عشق تبدیل می کند و همه چیز را مانند خود می کند.

قدم نهادن: وارد شدن، شروع انجام کاری / **مسلم:** قطعی، حتمی / **ایثار:** از خود گذشتگی / **رخت:** لباس، جامه، زیرانداز

کنایه: قدم نهادن در عشق کنایه از عاشق شدن / **تشبیه:**

کنایه: / **کنایه:** به رنگ خود گرداند؛ مثل خود کند.

نکته دستوری:

در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

کسی می تواند وارد مرحله عاشقی شود که از وجود و جان خود بگذرد. توجه به جان خود در عاشقی شایسته نیست.

سامان: درخور، میسر، امکان **کنایه:** / **کنایه:** با جان بودن کنایه از به فکر جان خود بودن

نکته دستوری:

(۱۰) ای عزیز، به خدا رسیدن **فرض** است، ولابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. *

(۱۱) عشق، بنده را به خدا برساند؛ پس عشق از **بهر این معنی** فرض راه آمد. * کار طالب آن است که در خود جز عشق

نطلبد. (۱۲) وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کد؟! *

(۱۳) **حیات** از عشق می شناس و **مَمات** بی عشق می یاب. *

(۱۰) ای طالب و جوینده عشق، رسیدن به قرب الهی واجب است و هر چه که به وسیله آن به خدا برسند، در نزد جویندگان

خداوند به ناچار نیز واجب است. (۱۱) فقط عشق می تواند انسان را به خداوند برساند و به این دلیل واجب ترین مرحله

رسیدن به خداست. (۱۲) بقای عاشق به خاطر عشق است و بدون عشق نمی تواند زنده باشد. (استفهام انکاری به کار رفته

است). (۱۳) دلیل زنده بودن عشق است و مرگ، زمانی است که عشق نباشد.

فرض: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است. / **لابد:** ناچار، ناگزیر / **طالبان:** جمع طالب، خواهنده، عارف /

مَمات: مرگ، مُردن **تضاد:**

نکته دستوری:

(۱۴) **سودای** عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. * (۱۵) هر که عاشق نیست،

خودبین و پرکین باشد، و خودرایی بود. * (۱۶) عاشقی بی خودی و **بیرایی** باشد. *

(۱۴) دیوانگی عالم عشق از چابکی عالم مادی بهتر است و جنون عشق از هوشیاری بالاتر است. (۱۵) هر کس از عشق بی -

بهره باشد خودخواه و کینه توز و مغرور است. (۱۶) جهان عشق و عاشقی دنیای وارستگی و به معشوق رسیدن است.

سودا: خیال، دیوانگی / **خودرایی:** خودسر، خودخواه / **بی خودی:** بی هوشی، حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن /

بی رایی: تصمیم را به دیگران واگذار کردن، مترادف بی خودی

کنایه:

نکته دستوری:

در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش **سودایی** است

آرزو می کنم هر کسی که در این جهان وجود دارد، عاشق باشد زیرا عاشقی بهترین داد و ستد (کار) است.

برنا: جوان / **سودا:** خیال، معامله و تجارت

تشخیص:

(۱۷) ای عزیز! پروانه، **قوت** از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق، او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند؛* (۱۸) چون به آتش رسد، خود را بر میان زند، خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.*

(۱۷) ای جوینده خدا، خوراک پروانه آتش است و بدون آتش آرامش ندارد. و آنگاه که در آتش می رود، وجود مادی اش فانی می شود تا عشق مانند آتشی کل وجود او را فرا می گیرد و کل هستی را عشق می بیند. (۱۸) وقتی به آتش عشق می رسد خود را به آتش می زند و برایش شعله و آتش و غیر آن یکسان می شود. زیرا عشق، مانند آتش است.

قوت: غذا، خوراک / **قرار:** آرامش

نماد: پروانه نماد عاشق حقیقی / **تشبیه:** / **تشبیه:**

نکته دستوری:

این حدیث گوش دار که مصطفی (ص) گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشِقَهُ وَ عَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُحِبِّي، وَ أَنَا عَاشِقُكَ وَ مُحِبُّكَ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ أَوْ لَمْ تُرِدْ». گفت: «او بنده خود را عاشق کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: (۱۹) تو عاشق و **محب** مایی، و ما معشوق و حبيب توایم [چه بخواهی و چه نخواهی]».

(۱۹) تو عاشق و دوستدار مایی و ما معشوق و آنچه تو دوست داری، هستیم.

حدیث: سخن، کلام / **مصطفی:** صفت و کنایه از پیامبر / **محب:** دوستدار، یار، عاشق / **حبيب:** دوست، دوستدار

تضمین: / **تضاد:**

تمهیدات: **عین القضاات همدانی**

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- از متن درس، معادل معنایی برای قسمت های مشخص شده، بیابید.
بیم آن است کز غم عشقت سر برآرد دلم به شیدایی فخرالدین عراقی
درد هرکس را که بینی در حقیقت چاره دارد من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم فروغی بسطامی
- ۲- واژه های مهم املایی را در متن درس بیابید و بنویسید.
- ۳- به **درسنامه ی «اجزای جمله»** مراجعه کنید سپس از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه ای بیابید و بنویسید.
(الف) نهاد + مسند + فعل (.....)
(ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل (.....)

قلمرو ادبی

- ۱- کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده ی زیر بررسی و مقایسه کنید.
بین آخر که آن پروانه ی خوش چگونه می زند خود را به آتش
چو از شمعی رسد پروانه را نور درآید پَرزنان پروانه از دور
- ۲- برای هر یک از آرایه های زیر، نمونه ای از متن درس بیابید.
کنایه (.....) تشبیه (.....)
سجع (.....)

قلمرو فکری

- ۱- سهروردی، شرط دستیابی به عالم عشق را چه می داند؟
- ۲- درک و دریافت خود را از عبارتهای زیر بنویسید.
(الف) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقلها افزون آید.
(ب) ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هرچه به واسطه ی آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان.

۳ - درباره‌ی ارتباط معنایی هر یک از ابیات زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست هوشنگ ابتهاج
ب) من که هرآنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو محمدعلی بهمنی
پ) بی‌عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است حسین منزوی
ت) می‌تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب هست صائب تبریزی

واژگان مهم در کارگاه متن پژوهی: شیدایی: دیوانگی / بزم: محفل، ضیافت

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- شیدایی: دیوانگی / ناگزیر: لابد
- ۲- مأوا - فرض - حیات - ممات - مُحَب
- ۳ - الف) نهاد + مسند + فعل: «عشق آتش است.»
- ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل: «(او = پروانه) همه جهان آتش بیند.»

قلمرو ادبی

- ۱- «پروانه» در این شعر و در متن درس نماد عاشق حقیقی است.
- ۲- کنایه (رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن) / تشبیه (عشق، آتش است).
سجع (بدان که از جمله‌ی نام‌های حُسن یکی جمال است و یکی کمال)

قلمرو فکری

- ۱- ابتدا معرفت (شناخت) و سپس محبت باید شکل بگیرد تا عشق پس از آن‌ها حاصل می‌شود.
- ۲ - الف) به برتری عشق بر عقل اشاره دارد. ب) لازمه رسیدن به خدا «عاشقی و عشق‌ورزی» است.
- ۳ - الف - رسیدن به عشق یا رسیدن به خدا برای کسی میسر می‌شود که درد عشق را کشیده باشد.
ب - از اولین مراحل عشق، چشم‌پوشی از مادیات است که در این بیت به آن اشاره شده است.
ج - زندگی بدون عشق، با مرگ فرقی ندارد.
د - کسی لایق ورود به حریم عشق است که در دل شور اشتیاق عشق را داشته باشد.

شعر حفظی: صبح ستاره باران

ای مهربان‌تر از برگ در بوسه‌های باران
آینمی نگاهت، پیوند صبح و ساحل
باز آ که در هوایت خاموشی‌چونم
ای جویبار جاری، زین سایه‌برگ مگریز
گفتی: «بی‌روزگاران، مهری نشسته» گفتم:
پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند
وین **نغمه‌ی** محبت، بعد از من و تو ماند

نغمه: نوا، ترانه، سرود

مثل درخت، در شب باران: محمدرضا شفیعی کدکنی (سرشک)

درس هشتم

از پاریز تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده **فرسخ** راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «**الاغ تور**» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کزان» به بعد هفت فرسنگ، تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام «**چریغ آفتاب**» کار «**قنات حسنی**» در شهر سیرجان **اتراق** می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت، تقریباً معادل شش کیلومتر / **چریغ آفتاب:** طلوع آفتاب، صبح زود

اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن

نکته دستوری:

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، سه و پنج فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من **تداعی** شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و (۱) این، مخارج **قریب شش ماه من بود**.*

(۱) این هزینه مخارج نزدیک شش ماه من بود.

تداعی: یادآوری / **تداعی شدن:** به خاطر آوردن چیزی

نکته دستوری:

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بر دزد سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است؛ ناچار باید از یک تجارت‌خانه معتبر به تهران **حواله** گرفت. به سفارش این و آن به تجارت‌خانه‌ی «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین، صاحب تجارت‌خانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارت‌خانه باشد. گفتم: «حواله‌ی سیصد تومان برای تهران لازم دارم». او گفت: «بده؛ پول را بده». خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ براختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل **کازیمی** روی میز یک پاکت کهنه را که از جایه برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود، پاره کرد. روی آن حواله‌ی سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه‌ی تجارت‌خانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین **تحریر** و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ. ...

حواله: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت‌کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخصی دیگر است. / **کازیه:** جاکاغذی

مراعات نظیر:

نکته دستوری:

(۲) نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم* و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمان این است که عالمی را دیده‌ام (۳) اما چه **استبعادی** دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم!*
آرزوها پایان ندارد. (۴) آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به **غایت القصوی** مقصود خود رسیده است*؛ در صورتی که دنیا به پایان است.

استبعاد: دور دانستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری
غایت القصوی: حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب

(۲) نخستین روزی که از پاریز خارج شدم، تصوّر می‌کردم سیرجان با عظمت‌ترین جای دنیاست.
(۳) اما هیچ بعید نیست که زنده باشم و روزی برسد که از خاطراتم از سفر به ماه بنویسم.
(۴) انسان به هر جای با عظمت جدیدی که می‌رسد، تصوّر می‌کند به انتهای آرزوهایش رسیده است.
کنایه: سیرجان را آخر دنیا می‌شناختم؛ سیرجان را بهترین جای دنیا تلقی می‌کردم یا دور دست‌ترین جایی که تصور می‌کردم سیرجان بود.

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند البته توقف ما در **اتان و آتن** بیش از نیم ساعت طول نکشید و (۵) به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «**سربری**» زدیم* از اتان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین **نواحی** عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل **وصلهای** رنگارنگ بر **طیلسان** آبی مدیترانه دوخته شده است.

(۵) در این دو شهر فقط یک توقف بسیار کوتاه داشتیم.

سربر زدن: توقف کوتاه، هر گاه پرنده از اوج یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره خیزد. / **طیلسان:** نوعی ردا
مراعات نظیر: / **مراعات نظیر:** / **کنایه:** سربری زدن کنایه از توقف کوتاه **تضاد:**
تشبیه: دریای تصوّرات / **تشبیه:** طیلسان آبی مدیترانه / **تشبیه:**

فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و (۶) مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند* شوخی روزگار است که **مهد دموکراسی** عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم، مردم **رای** می‌گرفتند و رأی می‌دادند، (۷) از یم عقب جزایرهی دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار **غاشیهی** حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد*.

(۶) گویا مردم هم از این حکومت، چیزهای بسیار عجیبی دیده‌اند.

(۷) از ترس دموکراسی قرن بیستم که مانند عقبی بسیار سمّی است به ناچار به حکومت حاصل از کودتای نظامیان که مانند ماری بسیار خطرناک است، پناه ببرد. (**مفهوم** از چاله به چاه افتادن)

چشمگیر: شایان توجه، باارزش و مهم / **جرّاره:** ویژگی نوعی عقب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود. / **مار غاشیه:** ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت

کنایه: چشمگیر؛ عجیب و خاص / **تشخیص:** شوخی روزگار / **مجاز:** آتن مجاز از کشور یا مردم یونان / **مراعات نظیر:**
تشبیه: / **تشبیه:** / **مجاز:** سرهنگ‌ها مجاز از نظامیان
نکته دستوری:

رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای **قطر** و باروهای دود خورده‌ی آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده مرشده و (۸) کرانه‌های **فرات**، خط از کرانه‌ی رود تیر می‌خواندند اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند* آخرین چراغ امپراتوری روم را **موسولینی** روشن کرد که چند **صبحی** تا **حبشه** و قلب افریقا نیز پیش راند (۹) اما همه می‌دانیم که «دولت **مستعجل**» بود* چه خوش گفته‌اند که (۱۰) «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از **سوء** **هاضمه** می‌میرند»*.

(۸) (شهرها و دولت‌های) اطراف رود فرات از حاکمان روم فرمان می‌گرفتند. ولی دنیا همیشه یکسان و بر یک روال باقی نمی‌ماند. (خط از جایی خواندن: **کنایه** از جایی فرمان گرفتن)

(۹) اما همه می‌دانند که حکومتی زودگذر و با عمر کوتاه بود.

(۱۰) قدرت‌های بزرگ هم مانند انسان‌های ثروتمند، معمولاً به سبب عدم کنترل کشور تصرف کرده، خودشان از بین می‌روند. (حکومت‌های بزرگ به سبب زیاده‌خواهی و طمع در فتح کشورهای دیگر، خودشان نابود می‌شوند.)

صبح: بامداد، سپیده‌دم، پگاه / **سوء هاضمه:** بدگواری، دیرهمی، هر گونه اشکال یا اختلال در **هضم** غذا که معمولاً با سوزش سر دل یا نفخ همراه است. / **مستعجل:** زودگذر، شتابنده

تشخیص: دیواره‌های قطور و ... بازگو می‌کنند. / **تشبیه:** / **تلمیح:**

مجاز: سواحل دریای سیاه؛ حاکمان سواحل اطراف دریای سیاه / **مجاز:** کرانه‌های فرات؛ حاکمان اطراف کرانه‌های فرات

مجاز: کرانه رود تیبر؛ حاکمان اطراف کرانه رود تیبر / **کنایه:** چند صبحی کنایه از مدت اندکی

کنایه: خط می‌خوانند کنایه از فرمان می‌بردند. / **کنایه:** چراغ چیزی را روشن کردن کنایه از به آن چیز رونق و اعتبار دادن

کنایه: / **تشخیص:** قلب آفریقا

نکته دستوری:

دیوارهای کهن روم که هنوز **طاق ضربی** دروازه‌های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. (۱۱) یک روز دنیا به روم چشم داشت و از آن چشم **مزد*** اما امروز به جای همه آن حرف‌ها وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی‌ساز ایتالیا را می‌بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

(۱۱) روزگاری کل دنیا محو قدرت روم بود و از قدرت آن در **هراس** بودند.

طاق: سقف خمیده و محدب، سقفی قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه‌ی دو تیر آهن که آن را با آجر یا **ملاط** گچ می‌سازند.

مجاز: دنیایی مجاز از مردم دنیا / **مجاز:** روم (در عبارت «به روم چشم داشت») مجاز از حاکمان سرزمین روم

مجاز: حرف مجاز از سخن / **کنایه:** / **کنایه:** چشم زدن کنایه از ترسیدن و حساب بردن

کاووس کیانی که کیش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کیش نام نهادند؟

کی کاووس، پادشاه کیانی که او را کی (شاه) می‌گفتند: در چه روزگاری و در کجا بود؟ و چه زمانی این نام را به او دادند؟

(**مفهوم:** فانی بودن قدرت و اقتدار حاکمان) **کی:** پادشاه، هر یک از پادشاهان سلسله‌ی کیانیان

کیانی: منسوب به کیان؛ کیان: کی‌ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا

جناس تام: / **واج آرای:** / **تلمیح:** به کی کاووس، دومین پادشاه کیانی، تلمیح دارد.

نکته دستوری:

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری‌اش نام نهادند

این شهرهای بغداد و ری (و هر شهر آباد دیگر) در واقع خاکی است که با خون انسان‌های بی‌گناه زیبا شده است.

(**مفهوم:** زیبایی و عظمت شهرها و کشورهای بزرگ، به موجب ظلمی است که بر مردم آنجا شده است.)

کنایه: رنگین شدن خاک کنایه از رونق و اعتبار یافتن و زیبا شدن / **مراعات نظیر:**

مجاز: خون مجاز از جان یا مرگ افراد / **مجاز:** خاک مجاز از زمین

نکته دستوری:

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نیش نام نهادند

یک چوب، هزاران سختی می‌کشد تا به یک نی زیبا و خوش صدا تبدیل شود. (**مفهوم:** هر چیز ارزشمندی به راحتی به دست نمی‌آید.)

مجاز: چوب مجاز از شاخه‌ی نی (چوب نی) **جناس:**

تشبیه: / **تشخیص:** سر و تن داشتن چوب تشخیص دارد.

نکته دستوری:

دل‌گرمی و دمسردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند

گرمای امید و سردی ناامیدی ما بود که مرداد و دی را به وجود آورد.

کنایه: دل‌گرمی کنایه از امید و احساس خوب داشتن / کنایه:

مراعات نظیر: تضاد: تضاد: / تضاد:

حسن تعلیل:

لف و نشر (انسانی): این آرایه مخصوص رشته‌ی انسانی است ولی آرایه‌ی زیبا و آسانی است. «دل‌گرمی» در مصراع اول با «مرداد» در مصراع دوم ارتباط معنایی و مفهومی دارد، همینطور «دم‌سردی» با «دی» این ارتباط را دارد. شاعر با چینش هنرمندانه گویی دو بخش ایجاد کرده که واژگانی از بخش اول با واژگانی از بخش دوم هماهنگی دارند، این کاربرد را لف و نشر می‌گویند.

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده‌پیش نام نهادند

خضر که به خوش‌قدمی مشهور شده است، راه و رسم سلوک عارفانه را از شیخ و پیر ما آموخته است. (مفهوم: اهمیت داشتن پیر و رهبر در طی مراحل سلوک عرفانی)

مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. / فرخنده‌پی: خوش‌قدم، نیک‌پی، خوش‌یمن

مجاز: نفس مجاز از سخن / کنایه: فرخنده‌پی: خوش‌قدم، خوش‌یمن / تلمیح: حضرت خضر آنقدر خوش قدم بود که هر کجا پای می‌نهاد آنجا را سرسبز و خرم می‌کرد. (خضر در عربی نیز هم‌ریشه با أخضر و خضرا است که به معنای رنگ سبز است.)

با راه آهن به بروکسل، پایتخت بلژیک می‌رفتم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته‌گلی تازه در کنار بنای یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و بسیار روشن نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند و همه کشته شدند.» و در آخر آن جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید!»

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کار بروکسل، کوه و تپه‌های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه‌ی یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که اطراف آن را چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسمه‌ی شیری را نهاده‌اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زنانی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام، یک طبق پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق‌های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا ما به بالای آن برویم و محوطه‌ی میدان را تماشا کنیم.

طبق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیاء که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.

مجاز: دنیا مجاز از مردم دنیا / تشخیص: کنایه:

نکته دستوری:

علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره‌ی آن از اطراف، منظره‌ی جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر، سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه‌ی او را از تحرک باز خواهد داشت.

پانوراما: پرده‌ی نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنانکه هر کس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.

تشخیص:

نکته دستوری:

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت: «تمام این مناظر بر اساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ - در جلد دوم کتاب بینوایان - ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده‌اند.» من شاید حدود سه و پنج سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می‌شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان ویکتور هوگو.

این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم، از جانب او **فاتحه‌ای** برای این نویسنده‌ی بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده‌ی ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می‌توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دوگل.

تشخیص: / جناس: / مجاز: قلم مجاز از نویسندگی

نکته دستوری:

از پاریز تا پاریس: محمد ابراهیم باستانی پاریزی



کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - واژه‌ی «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) طاق پذیراست عشق، جفت نخواهد حریف	بر نَمَط عشق اگر پای نهی طاق نه	خاقانی
ب) نهاده به طاق اندرون تختِ زر	نشانه به هر پایه‌ای در گهر	فردوسی
پ) چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است	چون روی پری‌رویان با رنگ و نگار است	منوچهری

۲ - پنج گروه کلمه‌ی مهم املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

۳ - به **درسنامه‌ی «وابسته‌های وابسته»** مراجعه کنید سپس از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته‌های وابسته» نمونه‌ای مناسب بیابید.

قلمرو ادبی

۱ - عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

ب) کاووس کیانی که کی‌آش نام نهادند	کی بود؟ کجا بود؟ کی‌آش نام نهادند؟
پ) دل گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی	مرداد مه و گاه دی‌آش نام نهادند

۲ - عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

«از بیم عقرب جرّاره‌ی دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه‌ی حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.»

قلمرو فکری

۱ - مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می‌میرند.»

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

مفهوم کلی	بیت
.....	صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌آش نام نهادند
.....	آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌آش نام نهادند

۳- با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.
واژگان مهم در کارگاه متن پژوهی: نمط: بساط شطرنج / **رواق:** بنایی با سقف گنبدی یا به شکل **هرم**، ایوان، پیشگاه خانه

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- الف - یکتا - تک ب - ایوان پ - خمیده
- ۲- ده فرسخ راه - چریغ آفتاب - غایت القصوای مقصود - داخل کازیه - مار غاشیه - طیلسان آبی مدیترانه
- ۳- ممیز: ده فرسخ راه مضاف‌الیه مضاف‌الیه: غرق دریای تصوّرات صفت مضاف‌الیه: دریای تصوّرات تاریخی

قلمرو ادبی

- ۱- الف) «دنیا» مجاز از مردم دنیا / «چشم داشتن» کنایه از توجه داشتن / «چشم زدن» کنایه از ترسیدن
ب - «کی» یک بار در معنای «پادشاه» و یک بار در معنای «چه زمانی» آمده است و جناس تام دارد. / بیت به پادشاهی کیکاووس تلمیح دارد. / واج آرایی «ک» در بیت محسوس است.
- پ - «دل گرمی» و «دم سردی» به ترتیب کنایه از «امیدواری» و «ناامیدی» هستند. / «دل» و «دی» جناس دارند. / «دل گرمی» و «دم سردی» تضاد دارند. / دی و مرداد مراعات نظیر دارند. / در بیت لف و نشر نیز وجود دارد. (این آرایه برای رشته‌ی انسانی است).
- ۲- از چاله به چاه افتادن

قلمرو فکری

- ۱- امپراتوری‌های بزرگ از ناتوانی از بین نمی‌روند و به خاطر زیاده‌خواهی در جنگ‌ها شکست می‌خورند و نابود می‌شوند.
- ۲-

مفهوم کلی	بیت
بسیار سختی‌ها باید تحمل کرد تا به کمال رسید	صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌آش نام نهادند
لزوم پیروی از پیر و مراد در طی مراحل کمال	آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌آش نام نهادند

- ۳- «زودگذر بودن و ناپایداری» از این عبارت دریافت می‌شود.
راستی خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

گنج حکمت: سه مرکب زندگی

نقل است که از او [ابراهیم ادhem] پرسیدند که (۱) روزگار چگونه می‌گذرانم؟*

(۲) گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته*؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلائی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و (۳) چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»*

(۱) چگونه زندگی می‌کنی؟ (۲) سه اسب دارم که تحت کنترلم (رامم) هستند. (۳) زمانیکه فرصتی برای اطاعت و فرمانبرداری پدید می‌آید، سوار اسب اخلاص و پاک‌نیتی می‌شوم و برای انجامش پیش می‌روم.

مفهوم حکایت: شاکر بودن، صابر بودن و اخلاص در عمل

مرکب: اسب، آنچه بر آن سوار شوند. / باز بسته: وابسته، پیوسته و مرتبط

تذکره الاولیا: عطار نیشابوری



درس نهم

کویر

چشمه‌ی آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید، از دامن‌های کوه‌های شمالی ایران به سینه‌ی کویر سرازیر می‌شود و از دل ارگ **مزینان** سر بر می‌دارد. از اینجا درختان کهنه که سالیانی دراز سر بر شانه‌ی هم داده‌اند، آب را تا باغستان و **مزرعه مشایعت** می‌کنند. درست گویی عشق آباد کوچکی است و (۱) چنان که می‌گویند، هم بر انگاره‌ی عشق آبادش ساخته‌اند.* (۲) مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود.*

(۱) آن چنان که می‌گویند، آن را به مانند نقشه و طرح عشق آباد ساخته‌اند. (۲) مزینان از هزار و صد سال پیش هیچ تغییری نکرده است.

تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه شمسی، ماه گرما

مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن / **انگاره:** طرح، نقشه

تشخیص و اضافه‌ی استعاری (استعاره): دل یخچالی بزرگ / تشخیص و اضافه‌ی استعاری (استعاره):

تشخیص و اضافه‌ی استعاری (استعاره): / مجاز: تموز مجاز از گرمای تابستان

تشبیه: (مزینان) گویی درست عشق آباد کوچکی است. / تشخیص: / تشخیص:

تشخیص: / کنایه: / کنایه:

کنایه: / کنایه: بر همان مهر و نشان بودن کنایه از بدون تغییر بودن

نکته دستوری:

تاریخ **بییق** از شاعران و دانشمندان و مردان **فقه** و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوای **مزینان** یاد می‌کند. در آن روزگاری که (۲) باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود* و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در **غرفه‌های مساجد** یا **مدرس‌های مدارس** می‌نشستند و شاگرد بود که همچون جوینده‌ی تشنه‌ی می‌گشت و می‌سجید و بالاخره می‌یافت و سر می‌سپرد؛ نه به زور «حاضر و غایب» بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

(۳) شرایط آموختن برای هر کسی مهیا بود. **حکمت:** فلسفه، به ویژه فلسفه‌ی اسلامی / **فقه:** علم احکام شرعیه /

غرفه: بالاخانه، اتاق‌های کوچک که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است. / **مدرس:** محلی

که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن / **ارادت:** میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه احترام

مجاز: تاریخ بییق مجاز از نویسنده تاریخ بییق (علی بن زید بییقی) / **مراعات نظیر:** / **تضاد:**

اضافه‌ی استعاری (استعاره): باب علم / **مجاز:** فقیر و غنی یا روستایی و شهری یعنی همه نوع انسان.

یکی از انواع مجاز زمانی است که دو واژه متضاد به هم معطوف شوند. در این حالت همه‌ی چیزهای مربوط به خود را شامل می‌شوند. مثلاً وقتی می‌گوییم پیر و جوان آمده بودند، همه‌افراد را شامل می‌شود؛ پیر، جوان، نوجوان، کودک، میانسال و ...

جناس: / **تشبیه:** / **کنایه:**

نکته دستوری:

صحبت مزینان بود. سال‌ها پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در **حوزه‌ی درس** مرحوم حاجی ملاهادی **اسرار** - آخرین فیلسوف از سلسله‌ی حکمای بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت، به این ده آمد تا عمر را به تهایی **بگذارد**. بعد از حکیم **اسرار**، (۴) همه‌ی چشم‌ها به او بود که **حوزه‌ی حکمت** را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته‌ی وی بود، روشن نگاه دارد*؛ (۵) اما در آستانه‌ی میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار **حیات**

علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان **منقلب** شد. * شهر را و گیر و دار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن **چون** او کسی نبود. *

(۴) همه انتظار داشتند، او که جانشین شایسته (حکیم اسرار) بود، حوزه حکمت و دانش را رونق ببخشد و کانون علم و فلسفه و کلام را برپا نگه دارد. (۵) اما هنگام بهره‌وری از آموخته‌هایش، که بهترین ایام زندگی‌اش را برای آن گذاشته بود و در آن هنگام که به اوج دانش و پختگی اجتماعی رسیده بود، احوال و افکارش دگرگون شد.

کنایه: همه‌ی چشم‌ها به او بود کنایه از جایگاهی والا داشتن / **کنایه:** چیزی را گرم داشتن یا چراغ جایی را روشن داشتن
کنایه از محافظت از چیزی یا اعتبار چیزی را حفظ کردن / **مراعات نظیر:** / **مجاز:** چشم مجاز از انسان‌ها
تشبیه: چراغ علم / **تشبیه:** چراغ فلسفه / **تشبیه:** چراغ کلام / **تشبیه:** بهار حیات علمی / **تشبیه:** بهار حیات اجتماعی
توجه: همانطور که می‌بینید عبارت «چراغ علم و فلسفه و کلام» را ۳ تشبیه گرفته‌ام.

استعاره: / **استعاره:**

وی جد پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است ... و اما جد من، او نیز بر شیوه‌ی پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کاره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بنیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه‌ی انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار. پس از او عموی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد **حوزه‌ی ادیب بزرگ** بود، پس از پایان **تحصیل فقه** و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.

نکته دستوری:

آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایمان برقرار بود و برخلاف حال، (۶) پامان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم* و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزینان بر می‌گشتیم و به **تعبیر** امروزمان «می‌رفتیم».

(۶) زیاد به ده می‌آمدیم و دلبسته شهر نشده بودیم. **تعبیر:** بیان کردن، شرح دادن، بازگویی

کنایه: پامان به ده باز بود؛ به ده رفت و آمد می‌کردیم. / **کنایه:**

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب‌تری! لحظه‌ی عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان **وصال**، درست به هنگام، همچون همه ساله، امیدبخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از **غربت** زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می‌برد؛ نه، باز می‌گرداند.

کنایه: / **کنایه:**

تشخیص: / **تشبیه:** تابستان وصال (نکته قابل توجه در این تشبیه این است که تابستان «مشبه» است. یعنی «تابستان» از نظر خوب و دلچسب بودن به «وصال» تشبیه شده است.) / **تشبیه:**
ایهام: گرم را می‌توان در دو معنای داغ و صمیمانه ایهام گرفت. / **حس آمیزی:** تابستان، گرم می‌آمد.

نکته دستوری:

... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و (۷) از آن است که **ماوراء الطبیعه** را که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند در کویر به چشم می‌توان دید*، می‌توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا **برخاسته‌اند** و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. (۸) «در کویر، خدا حضور دارد.» * این شهادت را یک نویسنده‌ی [اهل] رومانی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبریل همواره در زیر **غرفه‌ی** بلند آسمانش به گوش می‌رسد و حتی درختش، **غارش**، کوهش، هر **صخره‌ی** سنگش و سنگریزه‌اش آیات **وحی** را بر لب دارد و (۹) زبان گویای خدا می‌شود*، به صحرائی عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای **اسرارآمیز** آن **استشمام** کرده است.

(۷) به آن دلیل است که مسائل فراطبیعی - که فلسفه نیز زیاد به آن می‌پردازد - را در کویر بهتر می‌توانیم درک کنیم.

(۸) در کویر بهتر می‌شود حضور خداوند را حس کرد. (۹) خداوند را به وضوح معرفی می‌کند.

ماوراء الطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آن‌ها / **استشمام کردن:** بوییدن، بوی چیزی را احساس کردن

مجاز: فلسفه مجاز از فیلسوفان / **مجاز:** مذهب مجاز از مذهبیان / **تشبیه:** غرقه‌ی آسمان / **تشبیه:** عطر الهام
تلمیح: به آیه‌ی «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (هر چه در زمین و آسمان است، خدا را تسبیح می‌گویند).

کنایه: / **تشخیص:** / **تشبیه:**

نکته: «آواز پر جبرئیل» نام کتابی از شهاب الدین سهروردی است ولی در این متن نمی‌تواند ایهام داشته باشد.

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم،
ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم. ناله‌های گریه‌آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه‌ی گمنام و
غریبش، در کار آن مدینه‌ی پلید و در قلب آن کویر بی‌فریاد، سر در حلقوم چاه می‌برد و می‌گریست. چه فاجعه‌ای است در آن
لحظه که یک مرد می‌گرید! ... چه فاجعه‌ای! ...

تشبیه: تشبیه آسمان به نخلستان / **تشبیه:** مشت خونین و بی‌تاب قلب (قلب را به مشت) / **تشبیه:** باران‌های غیبی سکوتش

تشخیص و اضافه استعاری (استعاره): قلب کویر / **تشخیص و اضافه استعاری (استعاره):** حلقوم چاه

پارادوکس: نخلستان خاموش و پر مهتاب را می‌توانیم متناقض‌نما در نظر بگیریم. / **کنایه:**

تلمیح:

توجه: به سبب پیچیدگی خاصی که در این بخش وجود دارد، ممکن است در بعضی از آرایه‌ها (یا حتی از نظر دستوری)،
همکاران نظر دیگری داشته باشند، این اختلاف نظرات به ذات زبان مربوط است که چیزی ثابت و قطعی نیست.

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودک‌کی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه‌روشن غروب، دهقانان با
چهارپایانشان از صحرا باز می‌گشتند و **هیاهوی گله** خوابید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بام‌ها رفتند؛ نه که بخوابند، که
تماشا کنند و از ستاره‌ها حرف بزنند، که آسمان، تفرجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

تفرجگاه: گردشگاه، جای تفرج، تماشاگاه

تشبیه: / **کنایه:** هیاهوی گله خوابید؛ سر و صدای ده آرام گرفت. سکوت حاکم شد.

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به **نظاره‌ی آسمان** رفته بودم؛ گرم تماشا و (۱۰) غرق در این دریای
سبز **معلق** که بر آن مرغان الماس‌پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک‌تک از غیب سر می‌زند. * آن شب نیز (۱۱) ماه با **تلاؤ**
پر شکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و **قندیل** زیبای پروین سر زرد و آن جاذبه‌ی روشن و خیال‌انگیزی که گویی یک
راست به ابدیت می‌پیوندد: «شاهراه علی»، «راه مکه»! شکفتا که نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین شهر، آن را که کشان می‌بیند و
دهاتی‌های کاهکش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می‌رود. (۱۲) کلمات را کنار زدید و در زیر آن، روحی
را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.*

(۱۰) من غرق تماشای آسمانی شدم که ستارگان مانند مرغان الماس‌پر یکی یکی ظاهر می‌شدند. (۱۱) ماه نیز با درخشش

باشکوهش آشکار شد و ستارگان نیز ظاهر شدند. (۱۲) از سطح ظاهری کلمات عبور کنید و روح کلام را که در باطن این

گفتار پنهان است، توجه کنید. **نظاره:** تماشا کردن، نگاه، نگرستن / **معلق:** آویزان، آویخته شده

قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند. / **ابدیت:** جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی / **تلقی:** دریافت، نگرش، تعبیر

استعاره: دریای سبز معلق استعاره از آسمان / **استعاره:** گل‌های الماس استعاره از ستارگان

استعاره: آن جاده استعاره از کهکشان راه شیری / **مجاز:** نگاه مجاز از چشم یا دیدگاه

کنایه: مردم آسفالت‌نشین کنایه از مردم مرقه / **استعاره:** روح مجاز از مفهوم زیبای پشت سخن / **کنایه:**

نکته: «گرم تماشا» را بهتر است **کنایه** از «مشغول دیدن بودن» در نظر بگیریم و **حس آمیزی** ندانیم. اگر با عبارتی این چنین

«گرم، تماشا می‌کردم.» روبه‌رو بودیم، آن وقت حس آمیزی داشتیم.

نکته دستوری:

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم و به کویر بر می‌گشتم، از آن همه زیباییها و لذتها و **نشئه‌های** سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره‌های پر از «ماورا» محروم‌تر می‌شدم تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم و (۱۲) همه چشم در زمین که اینجا *... می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... آنجا می‌شود **چغندر** کاری کرد ...! و (۱۳) دیدارها همه بر خاک و سخن‌ها همه از خاک! * که آن عالم پرشگفتی و راز، سرایی سرد و بیروح شد، ساختمی چند عنصر! و (۱۴) آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و **الهام** و احساس در **سموم** سرد این عقل بدرد و بدل پژمرد* و (۱۵) صفای **اهورایی** آن همه زیباییها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عددین مصلحت‌اندیش آلود* و من آن شب، پس از **گشت و گذار** در گردشگاه آسمان، تماشاخانه‌ی زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از **نشئه‌ی** خوب و پاک آن «**اسرا**» در بستر خویش به خواب رفتم.

(۱۲) دیدگاه و ذهنیت‌ها مادی شده بود. (۱۳) نگاه‌ها (از معنویت) به مادیات تغییر کرده بود و سخن‌ها همه مادی و زمینی شده بود. (۱۴) آن عواطف شاعرانه و خیال و الهام و احساس زیبا توسط تاثیرات و مصلحت‌اندیشی عقل از بین رفت. (۱۵) صفا و صمیمیت خدایی آن زیبایی‌ها که باطنم را از معنویت پر می‌کرد، با این علم حسابگر و سودجوی دنیایی آلوده شد. **قدس**: پاکی، صفا، قداست / **سموم**: باد بسیار گرم و زیان‌رساننده / **اهورایی**: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا **نشئه**: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی / **اسرا**: در شب سیر کردن

مجاز: چشم (همه چشم‌ها در زمین) مجاز از نگاه / **استعاره**: / **استعاره**:

مجاز: دیدارها مجاز از چشم و نگاه / **مجاز**: خاک مجاز از زمین / **مجاز**: چشم مجاز از نگاه

استعاره: آن عالم پر از شگفتی و راز / **کنایه**: / **استعاره**:

استعاره: باغ استعاره از آسمان / **استعاره**: گل استعاره از ستارگان /

تشبیه: باغ شعر / **تشبیه**: باغ خیال / **تشبیه**: باغ الهام / **تشبیه**: باغ احساس

توجه: عبارت «آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس» مورد جالب توجه‌ی است. شعر، خیال، الهام و احساس به باغ تشبیه شده‌اند؛ چگونه باغی؟ باغی که پر از گل‌های رنگین و معطر است.

مجاز: خدا مجاز از معنویت / **پارادوکس**: سموم سرد / **تشبیه**: سموم سرد این عقل / **کنایه**:

تشبیه: گردشگاه آسمان / **استعاره**: تماشاخانه استعاره از آسمان

نکته دستوری:

کویر: **علی شریعتی** (با تلخیص)

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه‌های معادل بیابید.
باد گرم مهلک (.....) تماشا (.....) آویزان (.....) نگرش (.....)
- ۲- چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۳- به **درسنامه‌ی «وابسته‌های وابسته»** مراجعه کنید سپس مشخص کنید در کدام گروه‌های اسمی زیر، «وابسته‌ی وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.

- | | | |
|---------------------|----------------------|---------------------|
| ■ تموز سوزان کویر | ■ سه دست لباس ایرانی | ■ قلب آن کویر |
| ■ این معمار خوش ذوق | ■ هوای نسبتاً پاک | ■ شاگرد حوزه‌ی ادبی |

- ۴- عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.
■ آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره‌ی آسمان رفته بودم.

الف) نوع جمله‌ها:

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده:

قلمرو ادبی

- ۱- آرایه‌های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید.
- ۲- دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.
- ۳- متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می‌شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱- در متن درس، چه کسی به «جوینده‌ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟
 - ۲- نویسنده با مقایسه‌ی زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت‌هایی اشاره دارد؟
 - ۳- مضمون کلی هر سروده‌ی زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟
- الف) در کفاها کاسه‌ی زیبایی، / بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای دگر.
- ب) من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته‌ی سرو / من نمازم را پی **تکبیره الاحرام** علف می‌خوانم / پی قد قامت موج

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- باد گرم مهلک : سَموم تماشا : نظاره آویزان : معلق نگرش : تلقی
 - ۲- تموز سوزان کویر - غرفه‌ی بلند آسمان - حوزه ادیب - تحصیل فقه - غربت زندان - آیات وحی
 - ۳- ■ تموز سوزان کویر (ندارد) ■ سه دست لباس ایرانی (دست: ممیز است).
 - قلب آن کویر (آن: صفت مضاف‌الیه است). ■ این معمار خوش‌ذوق (ندارد)
 - هوای نسبتاً پاک (نسبتاً: قید صفت است). ■ شاگرد حوزه‌ی ادبی (ادبی: صفت مضاف‌الیه است).
- ۴- الف) حرف «واو» پیوند هم‌پایه‌ساز است بنابراین جمله‌ی مرکب نداریم و عبارت از دو جمله ساده تشکیل شده است.
- ب) آن شب: قید نظاره‌ی آسمان: متمم قیدی است و متمم قیدی، در واقع «قید» است.

قلمرو ادبی

- ۱- به خود متن درس مراجعه کنید در آنجا مفصل توضیح داده‌ام.
- ۲- عبارت «درختش، غارش و ... آیات وحی را بر لب دارد.» به آیه‌ی «يَسْبَحُ لَهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تلمیح دارد. عبارت «سر در حلقوم چاه می‌برد و می‌گریست.» به مناجات‌های حضرت علی (ع) در نخلستان‌ها تلمیح دارد.
- ۳- حسب حال، زیرا نویسنده به شرح سفر خود پرداخته بلکه به شرح زندگی خود (و به طور ضمنی به سفر خود به روستای پدری‌اش) پرداخته است.

قلمرو فکری

- ۱- شاگرد، زیرا کسب علم برای جوینده علم، به مانند یافتن آب برای تشنه است.
- ۲- نگاه روستاییان، احساسی و معنوی و نگاه شهریان، منطقی و مادی است.
- ۳- الف) عبارت «شهر را و گیر و دار شهر را رها کرد و ...» ب) عبارت «درختش، غارش و ... آیات وحی را بر لب دارد.»

روان‌خوانی: بوی جوی مولیان

من زندگانی را در چادر با تیر تنگ و شیشه اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش زین نشستم. چیزی نگذشت که تنگ خفیف به دستم دادند. تا ده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم.

شیشه: صدا و آواز اسب قاش: قاچ، قسمت برآمده‌ی جلوی زین؛ کوهی زین

ایل ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می‌گذشت. دست‌فروشان و دوره‌گردان شهر، بساط شیرینی و حلوا در راه ایل می‌گستر دند. پول نقد کم بود. مزه‌ی آن شیرینی‌های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم.

ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد

از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می‌شد و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ نمردانستم که اسب و زینم را می‌گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه‌ام می‌نشانند. نمردانستم که تنگ مشقی قشنگم را می‌گیرند و قلم به دستم می‌دهند.

پدرم مرد مهمتی نبود؛ اشتباهات تبعید شد. مادرم هم زن مهمتی نبود؛ او هم اشتباهات تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهات به دست حضرات دولتی و ملت‌ی به یغما رفت.

یغما: غارت، تاراج؛ به یغما رفتن: تاراج شدن

برای کسانی که در کار گوارترین چشمه‌ها چادر می‌افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود. برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پُر هوای عشایری به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور، دشوار و جان‌فرسا بود. برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهاردیواری اتاق بکشاند.

بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته‌ی وحشی

ما قدرت اجاره‌ی حیاط در بست نداشتیم. کارمان از آن زندگی پُر زرق و برق کدخدایی و کلاتری به یک اتاق کرایه‌ای در یک خانه‌ی چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم؛ شیرفروش، رفتگر شهرداری، پیشخدمت بانک و یک زن مجرّد. اسم زن همدم بود. از همه دلسوزتر بود. روزی پدرم را به شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می‌آید. شب هم نیامد. شب‌های دیگر هم نیامد.

غصه‌ی مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حد و حصر نداشت. پس از ماه‌ها انتظار یک روز سر و گله‌اش پیدا شد. شناختنی نبود. شکجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است؛ همان پدری که اسب‌هایش اسم و رسم داشتند؛ همان پدری که ایلخانی قشقایی بر سفره‌ی رنگینش می‌نشست؛ همان پدری که گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت و فرش‌های گران‌بهای چادرش زبانزد ایل و قبیله بود.

پدرم غصه می‌خورد. پیر و زمین‌گیر می‌شد. هر روز ضعیف و ناتوان‌تر می‌گشت. همه چیزش را از دست داده بود؛ فقط یک دل‌خوشی برایش مانده بود؛ پسرش با کوشش و تلاش درس می‌خواند. من درس می‌خواندم. شب و روز درس می‌خواندم. به کتاب و مدرسه دل‌بستگی داشتم. دو کلاس یکی می‌کردم. شاگرد اول می‌شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می‌گفتند و از آینده‌ی درخشانم برایش خیال‌ها می‌افتنند. سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق‌های پر رنگ و رونق روز. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار گچ فرو ریخته‌ی اتاقمان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود. مزایای قانونی تصدیق و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنایان در کوچه و محله‌ی نماد که تصدیق مرا نبینند و آفرین نکوبند.

پیرمرد دلخوشی دیگری نداشت. روز و شب با فخر و مباهات، با شادی و غرور به تصدیق منگریست و می‌گفت: «جان و مال و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسر من به همه آن‌ها مبارزد.»

مباهات: افتخار، سرافرازی

پس از عزیمت رضا شاه که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد همه تبعیدی‌ها راها شدند و به ایل و عشیره بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشته خود دست یافتند. همه بی‌تصدیق بودند؛ به جز من. همیشگی زندگی شیرین و دیرین را از سرگرفتند. چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های پرکران در آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر گرده می‌گنهدا نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند. باز در سایه دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن‌ها سفره‌های پُر سخاوت ایل را گسترده و در کارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.

کَهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است. / **نَرُند:** اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.

دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا / **گرمسیر:** منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر

در میان آنان فقط من بودم که دودل و سرگردان و سر در گریبان بودم. بیش از یک سال و نیم توانستم از مواهب خداداد و نعمت‌های طبیعت بهره‌مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی‌گذاشت که در ایل بمانم. ملاتم می‌کردند که با این تصدیق گران‌قدر، چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطالت می‌گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک کنی و به همان شهر برمهر، به همان دیار بیار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی و در خانه‌ای کوچک و کوچه‌ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی.

بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی

چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم‌نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جداییام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده‌ی گرفتارم را درست در موقعی که نیاز داشتند از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای یاران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه‌ی نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان. در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه‌ی رشته‌ی حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت پیداد را از بیخ و بن براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

سری به ساوه زدم و درباری دزفول پرس وجو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی‌های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم و در گوشه‌ی یک اتاق پرکارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم. شاهین تیزبال افق‌ها بودم. زنبوری طفیلی شدم و به کجی پناه بردم.

عدلیه: دادگستری / **طفیلی:** منسوب به طفیل، وابسته، آنکه وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده

بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب‌ها از گرما خوابم نمی‌برد. حیاط و بهار خواب نداشت. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق می‌شدم. پیوسته به یاد ایل و تبار بودم. روزی نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتم؛ در شهر خانه نداشت. در ایل اسب سواری داشتم؛ در شهر ماشین نداشت. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتم؛ در شهر آرام و قرار و غمخوار و اندوهگسار نداشت.

اندوه‌گسار: غمخوار، غم‌گسار

نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می‌دیدم: «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی‌توان برد. ماست را با چاقو می‌بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوچین هوا را عطر آگین ساخته است. گدم ها هنوز خوشه نبسته‌اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه‌بگ‌ها، خط و خال انداخته‌اند. بگ دری در قلمهای کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب خوش از گلوش پایین می‌رود.»

شبدر: گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدر دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.
کمانه: نام کوهی در منطقه‌ی ونک از توابع شهرستان سمیرم در استان اصفهان

نامه‌ی برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!
آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود.
پرنیان: پارچه‌ی ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر

بخارای من ایل من: محمد بهمن بیگی

توجه: اینجا پایان ترم اول است.

درس دهم

فصل شکوفایی

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو

۱ - ای دوست، اگر پیش از انقلاب غم و غصه کل هستی ما را از سوزاند، امروز (پس از پیروزی انقلاب) بوی پیروزی و بهبود از هر جای کشور می‌آید. (مفهوم: تقابل دوران قبل و بعد انقلاب، قبل انقلاب: نامناسب و بعد انقلاب: مناسب)

مجاز: دیروز مجاز از قبل انقلاب / تشخیص: غم چیزی را بسوزاند. / کنایه: برگ و بار سوختن کنایه از نابودی کامل

مجاز: / استعاره و نماد: باغ؛ کشور ایران / کنایه: بوی بهار آمدن کنایه از رسیدن روزهای خوب

جناس: / جناس: کنایه:

نکته دستوری:

آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه میدید چشمان تار من و تو؟

۲ - پیش از انقلاب فضای کشور بسیار سرد و بی‌روح و در خفقان مطلق بود و غیر از ترس و وحشت و ظلم و ستم چیزی وجود نداشت.

برزخ: حد فاصل میان دو چیز، زمانی بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله‌ی بین دنیا و آخرت

استعاره و نماد: برزخ سرد، ایران قبل انقلاب / تشبیه: کوچه‌های غم و درد / جناس:

جناس: / نماد:

دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو

۳ - پیش از انقلاب من در غربت و تنهایی با اندوه فراوانی از غم شهیدان بودم ولی امروز امام خمینی همچون خورشیدی برای هدایت می‌درخشد. (مفهوم: تقابل دوران قبل و بعد انقلاب، قبل انقلاب: نامناسب و بعد انقلاب: مناسب)

مجاز: / مجاز: تضاد:

جناس: / جناس: کنایه: یک چمن داغ داشتن کنایه از غم زیاد داشتن

استعاره و نماد: باغ؛ کشور ایران / استعاره: خورشید استعاره از امام خمینی / تشخیص: خورشید آینه‌دار باشد.

استعاره: دشت استعاره از ایران / کنایه:

نکته دستوری:

غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو

۴ - ما در غبار تنهایی و آلودگی هستیم. بیا به سمت باران آزادی و پاکی برویم. دسته‌های مردم آزادی طلب در انتظار ما هستند. (مفهوم: دعوت به اتحاد و یکی شدن)

واج آرای: / نماد: مجاز: جویبار نماد حرکت و پویایی

کنایه: غرق غبار بودن کنایه از در رنج و سختی بودن / استعاره مکنیه (استعاره): در غبار غرق شدن.

استعاره: غبار استعاره از سختی و رنج و غم / استعاره: جویبار استعاره از گروه‌های انقلابی / تشخیص:

این فصل، فصل من و توست، فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

۵ - امروز و شیرینی پس از انقلاب، برای من و تو (و همه مردم) و فرصت شکوفایی ماست. بیا تا با شهیدان سرود پیروزی را بخوانیم.

مجاز: فصل مجاز از زمان و دوره / **نماد و استعاره**: بهار نماد و استعاره از روزهای خوب / **نماد**: گل را می توان نماد شهید بدانیم.

استعاره مکنیه (استعاره): شکوفایی ما (ما مثل گل شکوفا می شویم).

توجه: در استعاره مکنیه، مشابهه وجود ندارد ولی ویژگی آن وجود دارد. در عبارت «شکوفایی ما»، مشابهه «گل» است که در عبارت وجود ندارد ولی ویژگی آن که «شکفتن» باشد، وجود دارد.

کنایه: فصل شکوفایی کنایه از دوره خوب و موردپسند / **کنایه**:

نکته دستوری:

با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

۶ - ای هم وطن بیا با انقلابیان که مانند نسیمی جان فزا به حرکت در آمده اند به پا خیزیم و اگر در این راه هم شهید شدیم، عزت و شرف و آزادی ما همچون گلی زیبا به یادگار خواهد ماند. (**مفهوم**: دعوت به اتحاد)

استعاره: نسیم استعاره از جنبش های انقلابی / **استعاره**: باغ استعاره از کشور / **استعاره**: گل استعاره از یاد نیک

مراعات نظیر: / **نماد**: / **کنایه**:

چون رود امیدوارم برآیم و بقرارم من محروم سوی دریا، جای قرار من و تو

۷ - من مانند رود امیدوار رسیدن به دریای وحدت هستم و برای این اتحاد بی قرار و نا آرامم. به سمت اتحاد با مردم می روم که جای آرامش و قرار من است. (**مفهوم**: دعوت به اتحاد)

تشبیه: / **تشخیص**: / **تضاد**: بی قرار و قرار

نماد: رود نماد حرکت و پویایی / **نماد**: دریا نماد اتحاد و وحدت

ایهام: جای قرار: ۱ - محل ملاقات ۲ - محل آرامش

نکته دستوری:

دری به خانه ی خورشید: **سلمان هراتی**

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، واژه های بیابید که هم آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟

۲- انواع «و» (ربط، عطف) را در بیت آخر مشخص کنید.

۳- در متن درس، کدام گروه های اسمی، در نقش «مفعول» به کار رفته اند؟

قلمرو ادبی

۱- در متن درس، برای کاربرد هر یک از آرایه های «تشخیص» و «تشبیه» دو نمونه بیابید.

۲- در بیت زیر، «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟

آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو فکری

- ۱ - مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟
چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو
- ۲ - توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟
دیروز در غربت باغ، من بودم و یک چمن داغ / امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو
- ۳ - درباره‌ی ارتباط موضوعی هر یک از سروده‌های زیر با متن درس توضیح دهید.
الف) ز خورشید و از آب و از باد و خاک / نگردد تبه نام و گفتار پاک
ب) ای منتظر، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دستت می‌دهم، من آب و دانه ... / می‌کارمت در چشم‌ها گل نقش امید / می‌بارمت بر دیده‌ها باران خورشید. / سیاوش کسرایی

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- غربت: به معنای دوری (قربت به معنای «نزدیکی» هم‌آوای آن است).
- ۲- در مصراع اول «واو ربط» و در مصراع دوم «واو عطف» است.
- ۳ - «برگ و بار من و تو» در مصراع اول بیت اول / «چه» در مصراع دوم بیت دوم / «جان» در مصراع اول بیت ششم

قلمرو ادبی

- ۱ - تشخیص: جویبار در انتظار باشد / رود امیدوار باشد
تشبیه: «کوچه‌های غم و درد» / چون رود امیدوارم
- ۲ - برزخ سرد: نماد ایران قبل از انقلاب / شب: نماد ظلم و ستم

قلمرو فکری

- ۱ - متحد شدن و پیوستن به خیل انقلابیان
- ۲ - بیان و شرح «ناپسندی‌های دوران ظلم و ستم» و توصیف و ترسیم «آزادی‌های پس از پیروزی» از موضوعات اصلی ادبیات انقلاب (و پایداری) است که در این بیت مطرح شده است.
- ۳ - الف - این بیت با بیت ششم قرابت معنایی دارد و بر ماندگاری و فراموش‌نشدن اعمال نیک و انسان‌های نیک اشاره دارد.
ب - این بند با ابیات سوم و پنجم قرابت معنایی دارد و به رسیدن ایام آزادی و شادی و پیروزی اشاره دارد.

کنج حکمت: تیرانا!

تیرانا! من از طبیعت آموختم که (۱) همانند با درختان بارور - بر آنکه زبان به کمتر **داعیه‌ای** گشاده باشم - سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده‌دستی؛ بی هیچ گونه چشم‌داشتی به **سپاسگزاری** یا آفرین.*

(۱) مانند درختان پربار - بدون اینکه کمترین ادعایی داشته باشم - تماما بخشش و بخشنده‌گی کنم. بدون اینکه انتظار داشته باشم، دیگران از من تشکر کنند.

داعیه: ادعا / چشم‌داشت: انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛ چشم‌داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن / **گشاده‌دستی:** بخشندگی، سخاوت

نکته دستوری:

(۲) تو نیز تیرانا! گشاده‌دستی و کرامت را از درختان میوه دار بیاموز و از بوستان و پالیز* که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تاسر، گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و (۳) پای فرسودگان آفتاب‌زده را نوازشگری درمان بخش دردها.*

(۲) تو نیز تیرانا، بخشنده‌گی و بزرگی را از درختان میوه‌دار و بوستان و باغ یاد بگیر. (۳) برای رهروانی که از آفتاب و گرما آسیب دیده‌اند، برای درمان دردهایشان، نوازشگری مهربان باشی.

(۴) نه همین مهربانی را به مهر، که پاداش هر زخمی سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین **ایثار** کند.* (۵) تو اگر آن **مایه** کرامت را از مادر به **میراث** برداشتی، می‌بایست همانند با درختان بارور، بخشنده‌گی و ایثار را سراپا دست باشی.* (۶) سپاس خورشید را که به هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ابر، گوهر.*

(۷) تیرانا! اگر هیچ در سرنوشت از آزادی **بهره‌ای** باشد، همین از آفریدگار، **سپاس‌گرایی** بس که بدین سعادت رهنمون بود تا هرگز فریب آزاد مردم را از خویشتن بستی نسازم.*

(۴) نباید فقط در مقابل خوبی، خوبی کنی. بلکه حتی در مقابل بدی دیگران نیز باید مهربانی و خوبی کنی. (۵) تو اگر به آن اندازه بخشش و بخشنده‌گی از مادر به ارث برده بودی، باید هم‌سطح درختان پربار، برای بخشنده‌گی و گذشت، پیش قدم باشی.

(۶) از خورشید که هر صبحگاه بر سر تو نور می‌افشاند و از ابر که برای تو باران می‌آورد، سپاسگزاری می‌کنم.

(۷) تیرانا اگر از آزادی هیچ بهره‌ای نداشته باشم، همین که این سعادت را به من داد، تا برای فریب دیگران، خودم را برتر نمی‌دانم، جای سپاسگزاری دارد.

تیرانا: **محمد رضا رحمانی** (مهرداد اوستا)

درس یازدهم

آن شب عزیز

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید اما نمیشد آقا! نمیتوانستم، شما عصبانی شدید؛ گفتید که دستور میدهید، اما باز هم من نتوانستم بروم؛ بقیه توانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! (۱) دست خودم نبود؛ پاهایم **سست** شده بود*؛ قلبم می‌لرزید؛ عرق کرده بودم؛ **قوت** اینکه قدم از قدم بردارم، نداشتم. (۲) نمی‌خواستم که خدای ناکرده حرف شما را زیر پا گذاشته باشم.* گفتن ندارد، خودتان میدانید که من بیش از همه **مُصِر** بودم در شنیدن حرف‌های شما. (۳) صحبت امروز و دیروز نیست*، همیشه این طور بوده است. از آن زمان که معلم بودید تا اکنون که باز معلم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ (۴) عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم، فرماتان را بپریم*... . الان هم دوستان دارم؛ بیشتر از همیشه.

(۱) اختیار نداشتم و ناتوان شده بودم. (۲) نمی‌خواستم که خدایی نکرده به حرفتان گوش ندهم. (۳) این موضوع همیشگی است. (۴) دوست داشتم که صحبتتان را بشنوم و دستورتان را اجرا کنم.

مُصِر: اصرار کننده، پافشاری کننده

کنایه: / **کنایه:** / **مجاز:** حرف مجاز از سخن

نکته دستوری:

مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس **سراغ** شما را از او گرفتم. میگفت نمرات **ثلث** سوم را که داده‌اید، رفته‌اید آقا! بخبر و میگفت برای گرفتن حقوقتان هم **حتی** سر نزده‌اید. احتمال می‌داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشتم، من هم یقین نداشتم تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای تلّ خاکی ایستاده‌اید **چفیه** بر گردن و کُت بر کمر و برای بچه‌ها صحبت می‌کند، یقین نکردم.

کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده؛ **کلافه کردن:** بی طاقت و ناراحت کردن

کنایه:

نکته دستوری:

آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد؛ برای همین، دستتان را بر چشم‌های درشتتان که در نور آفتاب جمع شده بود، **حمایل** کرده بودید، دست دیگران را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید. با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بر اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم: آقای موسوی! **من موحدی‌ام**، شاگرد شما، ولی این کار را نکردم؛ بر خودم **مسلط** شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای کر کردم. شما هم مرا دیدید. معلوم است که دیدید ولی اینکه همان دم شناخته باشیدم، **مطمئن** نیستم. یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آن **قدر** جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن **پیغام** به گردان شما آمده‌ام.

مثل کلاس، گرم و پر شور حرف می‌زدید و (۵) مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد.* از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است.

(۵) مثل کلاس، صحبتتان با طنز و شوخی همراه بود. **گردان:** واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.

حمایل: نگه دارنده، محافظ؛ حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر

کنایه: / **حسن آمیزی:**

کنایه: طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد: همیشه با طنز و شوخی صحبت می‌کردید.

وقتی حرف‌هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرو نشست، به سمت من آمدید. فکر اینکه مرا شناخته باشید، دلم را گرم کرد. از جا کده شدم و به سمت شما دویدم. قبل از اینکه بگویم: «آقای موسوی، من...» شما **آغوش** گشودید و لبخند زدید و گفتید: «به به! سلام علیکم احمد جان موحدی!» تعجب کردم از اینکه اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده‌اید؛ همدیگر را سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم.

خشنودم کرد، خوشحالم کرد. (کنایه از امیدوار شدن)

کنایه: دلم را گرم کرد؛ به من امید داد، امیدوارم کرد. / کنایه: نکته دستوری:

دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدید. از حال و روز سؤال کردید و من خبر **قابل عرض** نداشتم.

پرسیدم اگر اشتباه نکنم، بوی حمله می‌آید؟

(۶) گفتید: «از شامی قوی شما تشخیص بوی حمله **غریب** نیست.»*

گفتم: «فکر می‌کنید امام حسین ما را دوست داشته باشد؟»

گفتید: «چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و **قدر** مرداند.»

گفتم: «پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید؟ نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن.» نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و (۷) **طفره** می‌رفتید ولی **اصرارهای** من که بوی التماس می‌داد، عاقبت شما را **متقاعد** کرد.*

(۶) گفتید با توجه به حس بویایی شما تشخیص وقوع حمله چیز عجیبی نیست. (۷) خودداری می‌کردید ولی پافشاری من که ملتمسانه بود آخر شما را راضی کرد. **طفره رفتن**: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و بهانه آوردن

شامه: حس بویایی / **متقاعد**: مجاب شده، مجاب، قانع شده؛ متقاعد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری

حس آمیزی: بوی حمله می‌آید. / **حس آمیزی**: کنایه:

مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم، انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. من هم می‌توانستم و می‌خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست‌تر داشتم.

بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم؛ چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، **شیخ** شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.

شیخ: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه‌ی **موهوم** از کسی یا چیزی

نکته دستوری:

آن قدر مراقب پنهان کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته‌ایم. میانه‌ی دو تپه‌ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تپه خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سنگر دیده‌بانی یا افرادی دشمن بوده است. زمزمه‌ی لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا **تأیید** کرد. می‌بایست هر چه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امان بمانم. (۸) جز گودالی که از کجکاوای گلوله‌ی توپ در خاک فراهم آمده بود، کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد؟ در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد؟ ولی عمق گودال آن قدر نبود که بتواند **جثه‌ی** آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می‌توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند.

(۸) به جز گودالی که از برخورد گلوله توپ ایجاد شده بود، هیچ جایی نمی‌توانست مخفیگاه مناسبی برای من باشد.

دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد

حس آمیزی: زمزمه‌ی لطیف / **حس آمیزی**: زمزمه‌ی سبک / **حس آمیزی**:

تشخیص: کنجکاوای توپ / **تشخیص**: کنایه:

حسن تعلیل: علت به وجود آمدن گودال، به طرز ادبی و غیر منطقی بیان شده است. (کنجکاوای توپ)

نکته دستوری:

صدایی که می‌آمد، **حزین‌ترین** و عاشقانه‌ترین **لحنی** بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کیلی می‌خواندید؛ از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می‌خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود، مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن؟! از **لحنتان** پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می‌رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم، خبری نبود یا اگر بود به چشم نمی‌آمد. آرام از گودال در آمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می‌بایست پیش از شما به سنگرها می‌رسیدم.

حزین: غم‌انگیز

نکته دستوری:

قدری از راه را که رفتم، ماندم، جهت را نمی‌توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتم گم می‌شوم. بر تل خاکی نشستم. خیلی طول نکشید که آمدید. به حال خودتان نبودید؛ حتی اگر من صدایتان نمی‌کردم، متوجه حضور من نمی‌شدید. (۹) نبودید، در این دنیا نبودید*. اگر بودید از من می‌پرسیدید که آن وقت شب آنجا چه می‌کم؟ و من هم پاسخی را که آماده کرده بودم، تحویلتان می‌دادم. (۹) به اطراف بی‌اعتنا بود، از اطراف خود آگاه نبودید.

کنایه:

ولی نرسیدید. با هم به سوی **موضع**، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم، بچه‌ها که گوشه و کار پراکنده بودند، دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند. گفتید: «خیلی نباید مانده باشد». گفتند: «فرصت خواهید هست؟»

خسته بودند. شب قبل نخوابیده بودند. باران بامان باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود. گفتید: (۱۰) «فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد. خواب را **مزه** کنید، بچشید ولی سیر نخواهید.* ایستاده یا نشسته بخوابید؛ آن چنان که بی‌کترین صدا برخیزید؛ نه امشب فقط که همیشه بر همه چرتان **مسلط** باشید. نگذارید که هیچ تمایل و **خواستهای** بر شما مسلط شود. اگر چنین باشد، دشمن هم نمی‌تواند بر شما مسلط شود. حالا بروید و منتظر خبر باشید.»

(۱۰) فرصت خوابی بسیار کوتاه (چرت‌زدن) هست اما نباید خواب سنگین کرد. هوشیارانه بخوابید و نیم‌خواب باشید.

حسن آمیزی: / **کنایه:** خواب را مزه مزه کنید: خواب سبک داشته باشید.

کنایه:

نکته دستوری:

اطرافتان که خلوت شد، به سمت سنگرتان راه افتادید و من هم با فاصله‌ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما **بگذارم**، مثل برق و باد خودم را به سنگر پرسیانم و تفنگم را بردارم. آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این **معرکه** و تاریکی.

مجاز: / **تشبیه:** / **تشبیه:**

کنایه:

توپخانه شروع کرده بود و (۱۱) صدای **مهیّب** آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود **هضم** می‌کرد.* مسلم بود که در میان یا پشت نیروها شما را نمی‌شود پیدا کرد. به سمتی که بچه‌ها پیش می‌رفتند، بنا را بر دویدن گذاشتم. گم کرده داشتم. آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم، ناکام می‌ماندم. از ردّ صدای شما می‌بایست پدایتان می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل.

(۱۱) صدای ترسناک آن، صدای کم و بی‌روح کلاش را در خود محو می‌کرد.

حسن آمیزی: صدای خشک کلاش / **کنایه:** صدا را در خود هضم کرد؛ صدا را در خود گم و ناپیدا کرد.

نکته دستوری:

مَعْبَر تمام شد و وارد **مَحَوَطَه** پیش روی خاک ریزهای دشمن شدیم اما هنوز از شما نشانی نبود. تیربارها، دوشکاها، تک تیرها و رگبارها همه تلاششان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاکریز باز دارند اما فاصله‌ی بچه‌های **بی‌حفاظ** لحظه به لحظه با خاکریز کمتر می‌شد.

مَعْبَر: محل عبور، گذرگاه / **بی‌حفاظ:** بدون **حصار** و نرده، آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.

تشخیص: / **مجاز:** تیربارها، دوشکاها، تک تیرها و رگبارها مجاز از همه‌ی سلاح‌ها

نکته دستوری:

وقتی بچه‌هایی که می‌افتادند، خوابیده به سمت خاکریز نشانه می‌رفتند و (۱۲) آخرین **رَمَق‌هایشان** را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند و شلیک می‌کردند*، جایز نبود که من همچنان بی‌حرکت بمانم و فقط دنبال شما بگردم. آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه رفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه‌ی آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیر بار به نظر می‌آمد، نیرو گرفتم و (۱۳) بچه‌ها هم که انگار از دست آن **ذَلَه شده بودند**، تکبیر گفتند.*

(۱۲) آخرین توانشان را برای شلیک آخرین گلوله‌هایشان مصرف می‌کردند. (۱۳) بچه‌ها هم از آن تیربار بسیار رنجیده بودند. **خشاب:** جعبه‌ی فلزی مخزن گلوله که به **اسلحه** وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله‌ی **سلاح** می‌شود.

استعاره مکنیه (استعاره): رَمَق‌هایشان را شلیک می‌کردند. / **کنایه:** آتش به پا می‌کرد کنایه از شلیک تیر و ...

نکته دستوری:

بعد از فرو نشستن صدای تکبیر بود که صدای شما را شنیدم. از سمت چپ با شور و حالی عجیب بچه‌ها را به اسم صدا می‌کردید و هر کدام را به کاری فرمان می‌دادید. یک لحظه که چشمتان به من افتاد، گفتید: «تو چرا واستادی؟ برو جلو دیگه. (۱۴) تو که ماشاء الله خوب بلدی آتیش خاموش کنی، برو! دو تا تکبیر دیگه بکنی کار تمومه.»

(۱۴) تو که ماشاء الله خوب بلدی شلیک کنی.

کنایه:

از طرفی **ذوق** کردم، بال در آوردم، عشق کردم از اینکه فهمیده‌اید که **انهدام** آن تیربار کار من بوده است و از طرفی دلم نمی‌خواست که حضور مرا بفهمید و مرا از خودتان دور کنید. خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید، سرنوشت حمله چه می‌شد؟ چه معلّم عجیبی!

کنایه: بال در آوردن کنایه از بسیار خوشحال شدن

درست در همان لحظه، شما «یا مهدی» **غریبانم‌ای** گفتید و تنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی‌اختیار پیش دویدم تا تنگ را بردارم و به دستتان بدهم؛ مثل گاهی که در کلاس، **قلمی**، **کاغذی** از دستتان می‌افتاد و ما بی‌اختیار، خم می‌شدیم تا آن را به شما بدهیم.

مجاز: دست مجاز از کف دست / **تشبیه:**

ایستاده بودید ولی تنگ را نگرفتید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان **خون** می‌ریزد، تنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اولتان، انگار نه انگار که یک دست از دست داده‌اید.

کنایه:

یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند اما همان یک لحظه پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیفتم. شما دوباره «یا مهدی» گفتید اما این بار جگر خراشتر. توانستید ایستاده بمانید، به خود پیچیدید و تا من بگریزتان، به زمین افتاده بودید. سرتان را توانستم در دست بگیرم؛ دیگران هم آمدند، تیر انگار خورده بود به **جناق** سینه‌تان، به زیر قلبتان.

جناق: **جناق:** استخوان پهن و دراز در جلو قفسه‌ی سینه (املا‌ی این واژه به هر دو صورت «جناق» و «جنّاق» درست است).

کنایه: جگر خراش کنایه از بسیار دردآور / **کنایه:** به خود پیچیدن کنایه از درد بسیار داشتن / **مجاز:**

نکته دستوری:

از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، عصبانی شدید، با آخرین **رقم هایتان** داد زدید و به همه دستور دادید که بروند، (۱۵) وقتی که **تعّل** کردند، **موظف‌شان** کردید. * گفتید که دستور میدهید؛ به یک نفر هم گفتید که به برادر محسن خبر بدهد که ادامهی حمله را در دست بگیرد.

(۱۵) وقتی سستی کردند با دستور از آن‌ها خواستید انجام بدهند.

کنایه:

دوباره به من **تشر** زدید که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم. من می‌خواستم دستورتان را **اطاعت** کم اما توانستم، باور کنید که توانستم.

شما شهادتین گفتید و یک بار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان یا مهدی بود.

تعّل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، **اهمال کردن** / **تشر**: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و **تهدید** کردن کسی گفته می‌شود.

کنایه:

نکته دستوری:

افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم و حالا دلخوش‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد **قاب** عکستان را پاک کم. سنگتان را بشویم، گلداتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

مجاز: سنگ مجاز از قبر

سانتاماریا (مجموعه آثار): **سید مهدی شجاعی**

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- با توجه به متن درس، معنای واژه‌های زیر را بنویسید.
■ معبر (.....) ■ ذلّه‌شدن (.....)
- ۲- شش واژه‌ی مهم املایی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آن‌ها ترکیب‌های وصفی یا اضافی بسازید.
- ۳- در بند پنجم، زمان فعل‌ها را مشخص کنید.
- ۴- به **درسنامه‌ی «انواع ضمیر»** مراجعه کنید سپس برای کاربرد هر یک از ضمائر زیر، جمله‌ای مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.
■ ضمیر پیوسته (متصل):
■ ضمیر گسسته (جدا):

قلمرو ادبی

- ۱- با توجه به متن درس:
الف) دو «کنایه» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.
ب) یک نمونه «حس آمیزی» مشخص کنید.
- ۲- فضا سازی، در کدام قسمت از متن درس، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟

قلمرو فکری

۱ - سروده‌های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره‌ی ارتباط هر یک از آن‌ها با متن درس به اختصار توضیح دهید.

الف) کس چون تو طریق پاک‌بازی نگرفت
زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت
با زخم نشان سرفرازی نگرفت
حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!
سید حسن حسینی

ب) برای وصف میدان‌های پرمین
نه در شیراز و نه در شهر گنجه
برای وصف خال و زلف چین‌چین
«نظامی» می‌شوم در «قصرشیرین»
علی سهامی

۲ - سروده‌ی زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم
تا باز کند به روی عالم
بیدار شود ز خواب نوشین
دیباچه‌ی خاطرات شیرین
از لاله دهد به سبزه زیور
ای دوست، مرا به خاطر آور!
محمدتقی بهار

حیثیت: آبرو، ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود. / دیباچه: آغاز و مقدمه‌ی هر نوشته

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - معبر: محل عبور، گذرگاه / ذلّه‌شدن: عاجز و درمانده‌شدن

۲ - رزمنده‌ی مصر / حمایل چشم / شبخ دشمن / سراغ شما / شخص غریب / اصرارهای من

۳ - شد: ماضی ساده / فرونشست: ماضی ساده (این فعل، پیشوندی است). / آمدید: ماضی ساده / شناخته باشید: ماضی التزامی / کرد: ماضی ساده / کنده شدم: ماضی ساده (این فعل، مجهول شده است). / دویدم: ماضی ساده / بگویم: مضارع التزامی / گشودید: ماضی ساده / زدید: ماضی ساده / گفتید: ماضی ساده / تعجب کردم: ماضی ساده (این فعل، مرکب است). / برده‌اید: ماضی نقلی / فشردیم: ماضی ساده / بوسیدم: ماضی ساده

۴ - بیشتر از همیشه دوستان دارم. (تَن: ضمیر پیوسته یا متصل است و مرجع آن آقای موسوی است).
آن قدر جذب دیدار شما شده بودم. (شما: ضمیر گسسته یا جدا است و مرجع آن آقای موسوی است).

قلمرو ادبی

۱ - الف) حرف کسی را زیر پا گذاشتن: کنایه از بی‌توجهی یا رد درخواست کسی / بال در آوردن: کنایه از خوشحالی زیاد

ب) صدای خشک / زمزمه‌ی لطیف / بوی التماس / بوی حمله

۲ - شروع بدون مقدمه در ابتدای داستان در گیرایی داستان موثر بوده است.

قلمرو فکری

۱ - الف - «زندگی» در مقابل ایمان و هدف رزمندگان ناچیز و حقیر بود و زخم جانبازان مایه افتخار آن‌هاست نه ضعف آن‌ها.

ب - توصیف و بیان و شنیدن دلاوری‌های رزمندگان در میدان‌های جنگ، از شنیدن آثار عاشقانه مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین، چیزی کم ندارد.

۲ - با بند پایانی ارتباط دارد و بر «زننده نگه داشتن یاد شهدا» تاکید دارد.

شعر حفظی: شکوه چشمان تو

آه این سر بریده‌ی ماه است در پگاه؟
خورشید، بی‌حفاظ نشسته به روی خاک؟
ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود
حسن شهادت از همه حسنی فزونی‌تر است
ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد
شاهد نیاز نیست که در محضر آورند
دارد اسارت تو به زینب اشارتی
از دور دست می‌رسد آیا کدام پیک؟
لبریز زندگی است نفس‌های آخرت
یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است

یا نه! سر بریده‌ی خورشید شامگاه؟
یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟
خورشید رفته است سر شب سراغ ماه
ای محسن شهید من، ای حسن بی‌گاه
یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه
در دادگاه عشق، رگ گردنت گواه
از اشتیاق کیست که چشمت کشید راه؟
ای مسلم شرف، به کجا می‌کشی نگاه؟
آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه
ای روضه‌ی مجسم گودال قتلگاه

پگاه: صبح زود، هنگام سحر / محضر: دفترخانه، دادگاه / مسلم: پیرو دین اسلام / شرف: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به وجود می‌آید. / روضه: ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی / مجسم: به صورت جسم درآمده، تجسم یافته

مرتضی امیری اسفندقه

درس دوازدهم

گذر سیاوش از آتش

سیاوش، فرزند شاه خیره سر کیانی، کاووس است که پس از تولد (۱) رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم به او می‌آموزد.* در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می‌بندد اما (۲) او که **آزرم** و حیا و پاکدامنی و **عفاف** آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد* و به همین دلیل سودابه، او را **متهم** می‌کند...

(۱) رستم او (سیاوش) را به زابل می‌برد تا آداب و رسوم، پهلوانی، دانایی، جنگ و مهمانی و ... را به او آموزش بدهد.

(۲) او (سیاوش) که شرم و حیا و پاکی و پرهیزگاری را یاد گرفته است، آن گناه را انجام نمی‌دهد.

خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج / **فرهیختگی:** فرهیخته بودن؛ برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا

فرهنگ / **آزرم:** شرم، حیا / **عفاف:** رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی

جناس: / **کنایه:** دل‌بستن کنایه از عاشق شدن / **کنایه:** تن نسپردن کنایه از نپذیرفتن

نکته دستوری:

چنین گفت موبد به شاه جهاز که درد سپید نمائد نهاز

۱ - پیشوای زردشتی و مشاور شاه به او این چنین گفت: درد و اندوه این قضیه پنهان کردنی نیست.

موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور

جناس: / **امراعات نظیر:** / **مجاز:** جهان مجاز از ایران

چو خواهی که پیدا کی گشت و گوی بیاید زدن سنگ را بر **سبوی**

۲ - اگر می‌خواهی حقیقت را دریابی، باید آن‌ها را بیازمایی. (**مفهوم:** آزمودن و سنجیدن و حقیقت‌یابی)

سبوی: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه‌داشتن مایعات

تضاد: / **تمثیل و ضرب المثل و کنایه:**

که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گرند

۳ - هر چند که فرزند برای انسان عزیز و گرامی است، ولی اندیشیدن به این موضوع، باعث آشفته‌حالی شاه می‌شود.

مجاز: دل مجاز از کل وجود

وزین دختر شاه **هاماوران** پُراندشه گشتی به دیگر کراز

۴ - پادشاه از طرفی هم ذهنش از سمت سودابه مشوش و آشفته بود.

اندیشه: اندوه، ترس، اضطراب، فکر

کنایه:

ز هر در سخن چون بدن گونه گشت بر آتش یکی را بیاید گشت

۵ - به ناچار یکی از دو نفر را باید از آتش می‌گذرانند تا راست‌گو و بدکار مشخص شوند.

چنین است سوگد چرخ بلند که بر **برگاهان** نیاید گرند

۶ - رسم و آیین دیرینه این است که عبور از آتش، برای بی‌گناهان بی‌زیان است. (**مفهوم:** اعتقاد به این باور که آتش به

بی‌گناهان آسیبی نمی‌رساند.)

استعاره: / **تشخیص:**

تلمیح: به باور گذشتگان که «آتش به بی‌گناهان آسیب نمی‌رساند» تلمیح دارد.

جهاندار، سودابه را پیش خواند
همی با سیاوش به گفتن نشاند
۷ - پادشاه (کی کاووس)، سودابه را فراخواند و او را به صحبت با سیاوش نشاند.

سرانجام گفت ایمن از هر دواز نه گردد مرا دل، نه روشن روان
۸ - در نهایت شاه گفت از هیچ کدام شما آسوده خاطر نیستم. (مفهوم: بی گناهی هیچ کدام برایم اثبات نشده است).
ایمن: در امن، دل آسوده
کنایه: دل و روان روشن گشتن کنایه از آسوده گشتن
نکته دستوری:

مگر کاش تیز پیدا کد
گد کرده را زود رسوا کد
۹ - مگر اینکه آتش (گذر از آتش) شخص گناهکار را مشخص کند.
تشخیص:

چنین پاسخ آورد سودابه پیش
که من راست گویم به گفتار خویش...
۱۰ - سودابه اینگونه گفت که: صحبت های من درست است. (من گناهی و خطایی نکرده ام).
جناس: پیش و خویش (خیش) جناس دارند. درواقع «و» چون خوانده نمی شود، در یک حرف اختلاف دارند و جناس به حساب می آیند.

به پور جوان گفت شاه زمین
که رایت چه بیند کون اندرین؟
۱۱ - کیکاووس به سیاوش گفت: نظر تو چیست در این موضوع؟ (تو چه پیشنهاد و ادعایی داری؟)
مجاز: زمین مجاز از ایران

سیاوش چنین گفت کای شهریار
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
۱۲ - سیاوش به کی کاووس گفت: شدت این تهمت از آتش جهنم نیز سوزاننده تر بود. (مفهوم: ناراحتی از تهمت)
مجاز: دوزخ مجاز از آتش دوزخ

اگر کوه آتش بود سپهرم
از این تگ خوار است اگر بگذرم
۱۳ - اگر کوهی از آتش باشد از آن عبور می کنم و (به علت بی گناهی ام) این کار برایم آسان است.
سپردن: طی کردن، پیمودن

تشبیه: کوه آتش (اضافه تشبیهی) / اغراق:
پُراندیشه شد جان کاووس کی
ز فرزند و سودابه می نیکپی
۱۴ - ذهن کی کاووس از موضوع پیش آمده برای فرزندش (سیاوش) و همسرش (سودابه) آشفته گشت.
نیک پی: خوش قدم

مجاز: جان مجاز از وجود / جناس: / کنایه: پراندیشه شدن کنایه از نگران شدن
کرین دو یکی گر شود نابه کار
از آن پس که خواند مرا شهریار؟
۱۵ - اگر یکی از این دو (سیاوش و سودابه) گناهکار در آیند، بعد از آن کسی من را پادشاه نمی داند. (یعنی من اعتبارم را از دست می دهم).

همان به کرین زشت کردار، دل
بشویم کم چاره می دل گیل
۱۶ - بهتر است دلم را از این کردار زشت، آسوده کنم و چاره ای برای این اتفاق آزاردهنده بیابم. (مفهوم: چاره اندیشی)
کنایه: دل شستن کنایه از آسوده خاطر شدن / کنایه: دل گسل کنایه از آزاردهنده و ناراحت کننده
توجه: به نظرم «دل گسل» را می توان به معنای «دلگشا» نیز در نظر گرفت. (چاره ای دلگشا بیابم).

به دستور فرمود تا ساروان **هیون** آرد از دشت، صد کاروان
۱۷ - پادشاه به وزیر دستور داد تا به ساریان بگوید تا صد کاروان شتر قوی هیکل از دشت هیزم بیاورند.

دستور: وزیر، مشاور / **هیون:** شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام

دستور: وزیر (به معنای این واژه دقت شود. «دستور» در گذشته در این معنا بوده که **تحول معنایی** یافته است).

جناس: / **مجاز:** صد مجاز از مقدار زیاد (کثرت) / **اغراق:**

نکته دستوری:

نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی **نظاره** شده هم گروه

۱۸ - از دشت هیزم بسیار آوردند و مردم برای تماشای «گذر سیاوش از آتش» جمع شده بودند.

تشبیه: زیادی هیزم به دو کوه تشبیه شده است. / **مجاز:** / **اغراق:**

بدان گاه سوگد پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

۱۹ - در آن ایام رسم و راه تشخیص گناهکاران اینگونه بود.

پرمایه: گرانمایه، پرشکوه، **مایه:** قدرت، توانایی

جناس: / **کنایه:** راه و آیین این بود؛ این رسم و رسوم رایج بود.

وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

۲۰ - سپس شاه به پیشوای دینیشان، دستور داد تا بر هیزمها نفت بریزند.

موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور

یامد دو صد مرد آتش فروز دیدند گه شب آمد به روز

۲۱ - دویست مرد برای روشن کردن آتش (یا دیدن در آتش) آمدند. پس از بلند شدن دود اولیه، روز، مانند شب سیاه شد.

تضاد: / **مجاز:** / **اغراق:**

کنایه: شب آمد به روز (روز مثل شب شد). کنایه از تاریکی بسیار

نخستین دیدن سیه شد ز دود زبانه برآمد پس از دود، زود

۲۲ - ابتدا پس از روشن کردن، هوا از دود بسیار تاریک شد، پس از آن هوا روشن شد.

جناس: / **مراعات نظیر:** / **کنایه:** زبانه برآمدن کنایه از شعله ور شدن

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

۲۳ - از شدت آتش چهره مردمان حاضر در صحرا سرخ شد و آن‌ها بر چهره خندان سیاوش می‌گریستند.

بریان: در لغت کباب‌شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز بودن

مجاز: / **جناس:** / **کنایه:** مردم دشت بریان شدند؛ ناراحت و نگران شدند.

نکته دستوری:

سیاوش یامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

۲۴ - سیاوش در حالیکه کلاه خودی طلایی بر سر داشت نزد پدر آمد.

خود: کلاه خود

هشیوار با جامه‌های سپید لبی پر ز خنده، دلی پُر امید

۲۵ - سیاوش هوشیارانه و با پیراهنی سفید و در حالیکه خنده به لب داشت و امیدوار بود نزد پدرش آمد.

هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه

یکی **تازی** برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه

۲۶ - سیاوش بر یک اسب سیاه نشسته بود و با حرکت سریع سیاوش گرد و خاکی بلند شد.

تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک

مجاز: تازی مجاز از اسب عرب / **اغراق:** / **کنایه:**

پراگده کافور بر خویشتن چنان چون بُود رسم و ساز کهن

۲۷ - آنگونه که رسم و رسوم کفن کردن است، سیاوش به بدنش کافور مالیده بود! (اینم عجیبه‌ها. سیاوش که می‌دونست راست‌کرداره، چرا رسم و ساز کفن رو اجرا کرده بود؟)

مراعات نظیر: / تشبیه:

بدان‌گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بُردش نماز

۲۸ - هنگامی که به نزد کی کاووس رفت از اسب پیاده شد و به او احترام گذاشت.

نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای احترام

رخ شاه‌کاووس پرشرم دید سخن‌گفتش با پسر نرم دید

۲۹ - سیاوش پدرش را با شرم و حیا دید و کی کاووس با نرم زبانی با سیاوش صحبت کرد.

حس آمیزی: سخن گفتن را نرم دید. (این مورد حس آمیزی جالبی دارد. سخن نه نرم است و نه قابل دیدن.)

کنایه:

سیاوش بدو گهت انده مدار کزین ساز بُود گردش روزگار

۳۰ - سیاوش به کی کاووس گفت ناراحت نباش، ساز و کار دنیا اینگونه است.

سر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی‌گناه رهایی مراست

۳۱ - من سری پر از شرم و حیا دارم، اگر بی‌گناه باشم (که هستم) بدون شک آسیبی به من نخواهد رسید.

نکته مهم دستوری: در هر دو مصراع فعل «است»، فعل اسنادی نیست.

مجاز: سر مجاز از وجود / جناس:

ور ایدون که زین کار هستم گاه جهان‌آفرینم ندارد نگاه

۳۲ - اما اگر در این کار گناهی برای من وجود داشته باشد، خداوند مرا سلامت نگه نخواهد داشت.

ایدون: این چنین کنایه: جهان‌آفرین؛ کنایه از خداوند

توجه: به نقش ضمیر متصل «م» در مصراع دوم دقت شود. خداوند من را از گزند و آسیب حفظ نمی‌کند. (من را؛ مفعول)

نکته دستوری: «م» در هستم به نظرم متممی باشد بهتر است. (به معنی دقت کنید!)

به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیام تپش

۳۳ - به یاری خداوندی که بخشنده نیکی‌هاست، از این آتش عظیم، آسیبی نخواهم دید.

نیکی دهش: نیکی کننده / تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت

تشبیه: / اغراق:

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تگ‌دل، جنگ آتش بساخت

۳۴ - سیاوش اسبش را به تندی به حرکت در آورد و از عبور از آتش ناراحت و نگران نشد.

مجاز: سیه (سیاه) مجاز از اسب سیاه / جناس: / کنایه:

ز هر سو زبانه هم‌پرکشید کسی خود و اسپ سیاوش ندید

۳۵ - آتش از هر سویی بلند شد آنچنان که کسی سیاوش و کلاه‌خود و اسبش را در میان آتش نمی‌دید.

مجاز: خود (کلاه‌خود) مجاز از خود سیاوش

یکی دشت با دیدگان پر ز خوز که تا او کی آید ز آتش بروز

۳۶ - تمام دشت گریه می‌کردند و مضطرب بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید.

مجاز: / اغراق: / کنایه:

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش بروز شاه نو

۳۷ - مردم حاضر در دشت وقتی دیدند سیاوش، سالم و تندرست از آتش بیرون آمد، فریاد شادی سر دادند.

مجاز: سیاوش شاه نبوده است ولی چون قرار بود بعدها شاه شود، مجازاً از او به عنوان شاه یاد شده است.

چنان آمد اسپ و قباي سوار که گهتي سمن داشت اندر کنار

۳۸ - سیاوش از آتش آنچنان صحیح و سالم بیرون آمد که تصوّر می کردی در گلستان بوده است.

سمن: نوعی درخت گل، یاسمن

کنایه: سمن در کنار داشتن کنایه از در آرامش و آسودگی بودن / تلمیح:

چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

۳۹ - وقتی رحمت و بخشایش خداوند در میان باشد، تأثیر آتش و آب یکسان خواهد بود. (آتش مانند آب، بدون ضرر می شود). (مفهوم: با عنایت و نظر خداوند هیچ آسیبی به انسان نمی رسد).

تضاد: / مجاز: دم مجاز از آتش و حرارت / تلمیح:

کنایه: دم آتش و آب یکسان بودن کنایه از بی تأثیر بودن گرما و آتش (آتش به او آسیب نمی رساند).

چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشدن آمد ز شهر و ز دشت

۴۰ - سیاوش وقتی از آن آتش بزرگ به سلامت بیرون آمد، فریاد شادی از مردم دشت و شهر بلند شد.

تشبیه: / مجاز: / مجاز:

همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر برگی دادگر

۴۱ - مردم به یکدیگر مژده و شادباش می دادند زیرا خداوند بار دیگر بر بی گناهی رحم کرد. (و از آسیب او جلوگیری کرد).

همی کد سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

۴۲ - سودابه از شدت عصبانیت موهایش را می کند و گریه می کرد و صورت خود را چنگ می زد.

خستن: زخمی کردن، مجروح کردن

جناس: / استعاره: آب استعاره از اشک / کنایه: موی کندن و روی خستن (زخمی کردن صورت) کنایه از

ناراحتی بسیار

چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهد، پیاده سپاه

۴۳ و ۴۴ - هنگامیکه سیاوش از این آزمون، نزد پدرش سربلند بیرون آمد و گناهی بر او اثبات نشد، کی کاووس و فرماندهان و سپاهیان به نشانه احترام به سیاوش، از اسبها پیاده شدند.

جناس: / ایهام: پاک بودن سیاوش در این حالت ایهام دارد. ۱ - بدون آلودگی ۲ - بدون گناه

سیاوش را تگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

۴۵ - کی کاووس سیاوش را محکم بغل کرد و از گمان بدی که نسبت به او داشت، پوزش خواست.

نکته دستوری:

شاهنامه: فردوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- همان طور که می دانیم با روش های زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله

■ اکنون بنویسید با کدام یک از این روش ها می توان به معنای واژه ی «اندیشه» در بیت های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد، شبیخون کنیم
ب) غلام عشق شو، کاندیشه این است
پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت

ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم
همه صاحب دلان را پیشه این است
روانش ز اندیشه آزاد گشت

فردوسی
نظامی
فردوسی

(شبیخون: حمله ی ناگهانی دشمن در شب)

۲- بیت زیر را از شیوه ی بلاغی به شیوه ی عادی برگردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

۳- به درسنامه ی «تغییر معنای افعال» مراجعه کنید سپس برای فعل های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف معنایی جمله ای بنویسید.

قلمرو ادبی

۱- کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی
ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت

باید زدن سنگ را بر سبوی
نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت

۲- دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آن ها را بررسی کنید.

۳- برای هریک از زمینه های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.

قهرمانی:

خرق عادت:

ملی:

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

۲- «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است، گو می ترس از آن مولوی

۳- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزادهای کز تیغ او مجروح نیست (سنایی)		
گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)		

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- الف - با توجه به واژه «ترس» که رابطه ترادف با «اندیشه» دارد به معنای آن پی می‌بریم. (با توجه به روابط معنایی)
 ب- «اندیشه» در این بیت به معنای «تفکر» است. واژه‌ای در این بیت با این واژه و این مفهوم رابطه‌ای ندارد. (با توجه به قرارگرفتن در جمله معنای آن را می‌فهمیم).
 پ - «اندیشه» در این بیت به معنای «ناراحتی و مشوش بودن ذهن» است که با توجه به واژه «شاد» که رابطه تضاد با «اندیشه» دارد به معنای آن پی می‌بریم. (با توجه به روابط معنایی)

- ۲- سرانجام گفت: نه دل من از هر دو شما ایمن گردد و نه روان من از شما روشن گردد.
 ۳- گذشت: علی از کوچه گذشت. (عبور کرد) علی از گناه دوستش گذشت: (نادیده گرفت)
 گرفت: علی فرمان دوچرخه را گرفت. (گرفتن در معنای معمول) علی چشمش این لباس را گرفت. (پسندید).

قلمرو ادبی

- ۱- الف - «سنگ بر سیو زدن» کنایه از آزمودن و امتحان کردن و سنجیدن
 ب - «تنگ دل شدن» کنایه از ناراحت شدن
 ۲- خروشیدن آمد ز دشت و ز شهر («شهر» و «دشت» مجاز از مردم شهر و دشت هستند).
 سیاوش سیه را به تندی بتاخت («سیه» مجاز از اسب سیاه رنگ است).
 ۳- زمینه‌ی قهرمانی: هرگاه مفهوم بیت بر دلآوری و اوصاف قهرمانانه یک فرد باشد.
 اگر کوه آتش بود بسپرم از این تنگ، خوار است اگر بگذرم
 سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت
 زمینه‌ی خرق عادت: هرگاه در بیت به موضوعی خارج از مفاهیم قابل باور، معقولانه و منطقی اشاره شده باشد.
 چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفתי سمن داشت اندر کنار
 نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم‌گروه
 زمینه‌ی ملی: هرگاه در بیت به یکی از موضوعات ملی‌میهنی همچون پرچم، جشن‌ها، آیین‌ها و ... اشاره شده باشد.
 چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند
 ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را بیاید گذشت

قلمرو فکری

- ۱- مردم حاضر در دشت وقتی دیدند سیاوش، سالم و تندرست از آتش بیرون آمد، فریاد شادی سر دادند.
 ۲- به لطف خدا بی‌گناهان و مردان خدا، از آتش و هر چیزی که مانند آتش آسیب‌رسان باشد، ترسی و واهمه‌ای ندارند. (اگر پاک و بی‌گناه باشیم، خدا حافظ و نگه‌دارنده‌ی ماست).
 ۳-

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست (سنایی)	سیاوش بدو گفت انده مدار کز این سان بود گردش روزگار	روزگار بر مراد آزادمردان نیست.
گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	تهمت و ننگ برای آزادگان از مرگ و جهنم بدتر است.

گنج حکمت: به جوانمردی کوش

(۱) یکی را از ملوک **عجم** حکایت کند که دست **تطاول** به مال **رعیت** دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده* تا به جایی که (۲) خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کُربت جورش راه **غربت** گرفتند. (۳) چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت **نقصان** پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.*

(۱) از یکی از پادشاهان ایرانی حکایت کرده‌اند که شروع به غارت مال مردم کرده بود و ظلم و اذیت می‌کرد. (۲) مردم به سبب مکرها و اعمال بدش به جاهای دیگر جهان مهاجرت می‌کردند. (۳) وقتی تعداد عموم مردم کم شد، درآمد مملکت کاهش یافت و خزانه پادشاه خالی شد و دشمنان چیرگی یافتند.

تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن / **مکاید**: چ مکیده یا مکیدت؛ کیدها، مکرها، حيله‌ها / **کُربت**: غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم / **غربت**: غریبی، دوری از خانمان / **ارتفاع**: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت / **ولایت**: کشور / **نقصان**: کاهش یافتن، **نقصان پذیرفتن**: کم شدن

هر که فریادرس روز **مصیبت** خواهد
گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بندهی حلقه به گوش از تنوازی پرود
لطف کن لطف که یگانه شود حلقه به گوش

هر کس می‌خواهد در روزهای سخت، حامی و فریادرسی داشته باشد، باید در ایام توانایی به فکر کمک به دیگران باشد. اگر به بندهای که مطیع و فرمان‌بردار است، کم‌محلّی کنی، آزاده‌خاطر می‌شود و تو را ترک می‌کند ولی لطف و مهربانی، آنچنان است که غریبه را نیز مطیع و فرمان‌بردار می‌کند. **حلقه به گوش**: کنایه از فرمانبردار و مطیع

فریادرس: یاور، دستگیر / **نواختن**: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن

(۴) باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همخواندند در **زوال** مملکت ضحاک و عهد فریدون*؛ وزیر، ملک را پرسید: (۵) «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و **حشم** نداشت، چگونه بر او مملکت **مقرر** شد؟» گت: (۶) «آنچنان که شنیدستی خلقی به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گت: «ای ملک چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است، (۷) تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟» (۸) ملک گت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گت: (۹) «پادشاه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را آن هر دو نیست.»*

(۴) یک بار در مجلس او از کتاب شاهنامه در مورد پایان یافتن حکومت ضحاک و آغاز پادشاهی فریدون داستانی می‌خواندند. (۵) علت چه بود که فریدون بدون اینکه ثروت و حکومت و یارانی داشته باشد، به پادشاهی رسید. (۶) همانطور که می‌دانی، عده‌ی زیادی به طرفداری از او، گردش جمع شدند و او را کمک کردند تا به پادشاهی رسید. (۷) تو برای چه مردم را می‌رنجانی و از خود دور می‌کنی؟ مگر قصد پادشاهی کردن نداری؟ (۸) پادشاه گفت: چه چیزی باعث جمع شدن لشکر و عموم مردم (و پشتیبانی آن‌ها) می‌شود؟ (۹) پادشاه باید اهل بخشش و گذشت باشد تا مردم به او نزدیک شوند و باید مهربانی داشته باشد، تا مردم در حکومتش ایمن و آسوده باشند و تو این دو ویژگی را نداری.

زوال: نابودی، از بین رفتن / **ملک**: پادشاه، سلطان / **مقرر شدن**: قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن / **حشم**: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا / **تعصب**: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب‌داری

نکند	جورپیشه،	سلطانی	که	نیاید	ز	گرگ	چوپانی
پادشاهی که	طرح	ظلم	افکند	پای	ملک	خویش	بکند

انسان ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند همانگونه که گرگ درنده نمی‌تواند چوپان گله باشد.

پادشاهی که شروع با ظلم و ستم می‌کند، در واقع پایه‌های حکومت خود را سست می‌کند.

طرح افکندن: کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن

گلستان: سعدی

درس سیزدهم

خوان هشتم

... یادم آمد، **هان**،

داشتم می‌گفتم، آن شب نیز

سورت سرمای دی پیداده می‌کرد.

و چه سرمای، چه سرمای!

باذ برف و سوز وحشتناک

لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتیم جایی

آری یادم آمد، داشتم تعریف می‌کردم آن شب نیز، شدت و تندی سرما بسیار زیاد بود، عجب سرمای بود. هوای برفی و باد و سوز شدید. **هان**: از نظر دستور شبه جمله است. به معنی آگاه باش، هشدار / **سورت**: تندی و تیزی، حدت و شدت

تشخیص: سرمای دی پیداد کند. / **مراعات نظیر**: / **کنایه**: پیداد کردن زمستان کنایه از سرمای شدید

مجاز: دی مجاز از زمستان / **نماد**:

نکته دستوری:

گرچه ییرون تیره بود و سرد، هم چون ترس،

قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم ...

همگان را خون گرمی بود.

قهوه خانه گرم و روشن، مرد **نقال** آتشین پیغام،

راستی کانون گرمی بود.

اگر چه بیرون قهوه‌خانه مانند ترس، سرد بود، ولی درون قهوه‌خانه، همچون شرم، گرم بود. حاضرین قهوه‌خانه صمیمی و خون گرم بودند. قهوه‌خانه گرم و روشن بود و مرد **نقال** داستانی سوزناک روایت می‌کرد. به راستی فضایی صمیمانه بود.

تضاد: / **تشبیه**: بیرون مثل ترس تیره و سرد بود. / **حس آمیزی**: سرد بودن ترس حس آمیزی دارد.

جناس: گرم و شرم / **تشبیه**: / **حس آمیزی**:

تضاد: / **تشبیه**: آتشین پیغام / **کنایه**:

حس آمیزی: آتشین پیغام / **کنایه**: آتشین پیغام / **ایهام**: گرم: ۱- داغ ۲- صمیمی

نکته دستوری:

مرد **نقال**- آن صدایش گرم، نایش گرم

آن سکوتش ساکت و گیرا

و دمش، چنان حدیث آشنایش گرم-

راه مرفت و سخن می‌گفت.

مرد داستان‌گو (شاهنامه‌خوان) که صدایش و نفسش گرم و صمیمی و سکوتش با هیبت و گیرا بود و کلامش همچون داستانش گرم و دلنشین بود. در محوطه قهوه‌خانه حرکت می‌کرد و قصه را می‌خواند.

حس آمیزی: گرم بودن صدا / **مجاز**: نای مجاز از سخن / **مجاز**: دم مجاز از سخن / **حس آمیزی**:

تشبیه: دمش (سخنش) مثل حدیثش گرم بود. / **حس آمیزی**: / **کنایه**:

چوب دستی **منتشا** مانند در دستش،
مست شور و گرم گشتن بود.
صحنه می‌دانک خود را
تند و گاه آرام می‌پیمود.
همکنان خاموش،
گرد بر گردش، به کردار صدف برگرد مروارید،
پای تا سرگوش

چوب‌دستی‌ای مانند عصای درویشان در دست داشت و با شور و هیجان مشغول روایت کردن بود. مسیر حرکت خود را گاهی تند و گاهی آرام طی می‌کرد. حاضرین ساکت بودند و به دور او، آنچنان که صدف مروارید را حلقه کند، جمع بودند و با دقت گوش می‌کردند.

منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» شهری در آسیای صغیر

تشبیه: چوب‌دستی‌ای مانند عصای درویشان در دستش بود. / **مجاز:** منتشا نام شهر است ولی منظور از آن نوعی عصا است.

کنایه: گرم گفتن بودن: مشغول صحبت بودن / **حسن آمیزی:** / **تضاد:**

مجاز: / **کنایه:** «پای تا سر گوش بودن» کنایه از دقت بسیار در شنیدن و توجه کردن

تشبیه: تشبیه **مرکب** نوعی از تشبیه است که در آن یک چیز به یک چیز تشبیه نمی‌شود بلکه یک تصویر (که مجموعه‌ای از چند چیز است) به یک تصویر تشبیه می‌شود. اطرافیان مرد نقال و خود مرد نقال در آن واحد به یک صدفی که مروارید را دور گرفته باشد تشبیه شده است.

نکته دستوری:

«هفت **خوان** را زاد سرو مرو،
یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد،
آن **هریوه** خوب و پاک‌آیین روایت کرد؛
خوان هشتم را
من روایت می‌کنم اکنون، ...
من که نامم **ماث**» ...

داستان هفت‌خوان را **آزادسرو سیستانی** یا به قولی ماخ‌سالار، آن مرد عزیز و گرامی، آن مرد خوب اهل هرات و پاک‌دین روایت کرد، «خوان هشتم» را من «مهدی اخوان ثالث» روایت می‌کنم.

هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان) **ماث:** مخفف و سرواژه‌ی «مهدی اخوان ثالث»

جناس: / **جناس:**

نکته دستوری:

همچنان **میرفت** و می‌آمد.
همچنان **می‌گفت** و می‌گفت و قدم می‌زد
«**قصه** است این، **قصه**؛ آری **قصه** درد است
شعر نیست؛
این **عیار** مهر و کین مرد و نامرد است
بی‌عیار و شعر **محض** خوب و خالی نیست
هیچ - هم چون **پوچ** - عالی نیست

این گلیم تیره بختی هاست
خیس خوز داغ سهراب و سیاوش ها،
روکش **تابوت** تختی هاست...

مرد شاهنامه‌خوان، محوطه را هی طی می‌کرد و شعر و داستان را می‌خواند و این‌گونه می‌گفت: «این داستان است. بله این داستان، داستان بیان درد و رنج است. این فقط یک شعر نیست. این ملاک سنجش و ارزیابی محبت مردان و کینه‌ی نامردان است. این شعری خوب و زیبا ولی خالی از ارزش و اعتبار نیست. شعر بی‌محتوا، مانند پوچ بی‌ارزش است. این شعر، نماینگر بدبختی و تیره روزی‌هاست. این شعر، بیانگر مرگ ناجوانمردانه‌ی افرادی چون سهراب و سیاوش و تختی است.

..... تضاد: / تکرار: / تضاد: / تضاد:

تشبیه: این (این شعر) مانند یک عیار است. / **تشبیه:** هیچ مثل یوچ عالی نیست.

..... / تشبیه: / جناس:

تشبیه: گلیم تیره‌بختی (تیره‌بختی به گلیم تشبیه شده است). / **کنایه:** تیره‌بختی؛ روزگار نامناسب و نامساعد داشتن

ایهام: داغ: ۱- گرم و تازه ۲- درد و زخم / تشبیه: این شعر گلیم تیره بختی هاست. / تلمیح:

نماد: سهراب و سیاوش و تختی، نشانه‌ها و نمادهایی، از افرادی هستند که به ناحق کشته شده‌اند.

اندکی استاد و خامش ماند
 پس **هماوای** خروش خشم،
 با صدای **مرتعش**، **لحنی** رجز مانند و درد آلود
 خواند:

لحظه‌ای ساکت بود و سپس با صدایی پرخروش و با خشم با صدایی لرزان و لحنی حماسی و دردآور روایت می‌کرد.

عیار: ابزار و معیار سنجش، معیار / **مرتعش:** دارای ارتعاش، لرزنده / **رَجَز:** شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.

تشبیه: / **مراعات نظیر:**

آه،
دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران شهر،
شیر مرد عرصه‌ی ناوردهای **هول**،
پور زال زر، جهان پهلو،
آن خداوند و سوار رخس بمانند،
آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید -
گم نمی‌شد از لبش لبخند،
خواه روز **صلح** و بسته مهر را پیمان،
خواه روز جنگ و خورده **بهر** کیز سوگند

افسوس، اکنون دیگر تکیه‌گاه و امید ایرانیان، مرد شجاع جنگ‌های سخت و ترسناک، فرزندی زال، رستم جهان پهلوان، و آن صاحب و سوارکار رخس بی‌مانند، آن کسی که هیچ‌گاه لبخند از لبانش نمی‌رفت و لبخندش مانند کلید گنجی باارزش، هیچ‌گاه گم نمی‌شد، چه در روز صلح که پیمان دوستی می‌بست و چه در روز جنگ که قسم خورده بود، دشمنی سرسخت باشد.

عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد. / **ناورد:** نبرد / **هول:** وحشت‌انگیز، ترسناک

استعاره: عماد استعاره از رستم / **مجاز:** ایران شهر مجاز از مردم ایران / **تشبیه:** شیر مرد تشبیه درون واژه‌ای دارد.

تشبیه: / استعاره: گنج استعاره از دهان / استعاره: مر وارد استعاره از دندان

کنایه: لاش گم نم شد؛ همیشه خندان بود. / تضاد: / تضاد:

نکته: واژه‌ی «خداوند» به معنای صاحب و سرور است و به افراد بلندمرتبه همچون پادشاهان اطلاق می‌شده است. این کاربرد را نباید تشبیه در نظر بگیرید. مثلاً تصور نکنید شخصی که مثل خداوند عزیز و بلندمرتبه است.

نکته دستوری:

آری اکون شیر ایران شهر
تهمتن، گرد سجستانی
کوه کوهان، مرد مردستان
رستم دستان،
در تگ تاریک ژرف چاه پهنور،
کشته هر سو برک و دیوارهایش نیزه و خنجر،
چاه غدر ناجوان مردان
چاه پستان، چاه بدردان،
چاه چونان ژرفی و پهنایش، برش‌میش ناباور
و غم‌انگیز و شکفت‌آور،

بله الان شیرمرد ایران، تهمتن، پهلوان اهل سیستان، باعظمت‌ترین کوه، یگانه مرد جمع مردان، رستم فرزند زال، در انتهای چاه عمیق پهنوری، که در کف چاه، نیزه و در دیوارهایش خنجر قرار داده بودند، چاهی که ساخته فریب‌کاران و ناجوانمردان و افراد پست و حقیر بود و آنچنان چاهی که بی‌شرمی و بی‌حیایی‌اش، مانند گودی و پهنایش باور نکردنی بود،

استعاره: شیر ایران شهر استعاره از رستم / **استعاره:** / **تشبیه:** چاه غدر
تشبیه: بی‌شرمی چاه مثل ژرف‌بودنش (عمقش) غیر قابل باور بود. **تشبیه:** بی‌شرمی چاه مثل پهنای چاه غیر قابل باور بود.
مراعات نظیر: / **تشخیص:**

لف و نشر (رشته‌ی انسانی):

نکته: از محدود واژگانی که پسوند «ان» در آن‌ها نشانه تشبیه است، می‌توان به واژه‌ی «کوهان» اشاره کرد ولی نکته‌ی قابل توجه در این شعر این است که «کوهان» در معنای «کوه‌ها» آمده است و «ان» از نوع نشانه جمع است.

نکته دستوری:

آری اکون تهمتن بارخش غیرتمند،
در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود
پهلوان هفت خوان، اکون
طعمه‌ی دام و دهان خوان هشتم بود

بله الان رستم (تهمتن) با اسب غیرتمند خود (رخش) در انتهای این چاهی که به جای آب، در آن شمشیر و نیزه زهرآلود ریخته بودند، افتاده بود. رستم که پهلوان هفت خوان بود، الان شکار این دام یعنی شکار «خوان هشتم» شده بود.

تشبیه: پهلوان طعمه بود. / **تشبیه:** دام خوان هشتم / **تشخیص و اضافه‌ی استعاری (استعاره):** دهان خوان هشتم

نکته دستوری:

و مراندیشید
که نبایستی بگوید، هیچ
بس که بشرمانه و پست است این تزویر.
چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...

رستم به این فکر می‌کرد که جای هیچ حرفی نیست چون این فریب و دورویی، بسیار بی‌شرمانه و حقیرانه است. بهتر است چشمش را ببندد و زشتی این کار را نبیند.

بعد چندی که گشودش چشم

رخش خود را دید

بس که خونش رفته بود از تن،

بس که زهر زخم‌ها کاریش

گوی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می‌خواست

بعد از مدتی که رستم چشمش را باز کرد، رخس را دید. از بس که خون از تن رخس رفته بود و زهر زخم‌ها بسیار زیاد و اثرگذار بود، تصور می‌شد که رخس کم کم داشت می‌مرد.

کاری: موثر، کشنده، **زخم کاری:** ضربه‌ی موثر یا زخمی که موجب مرگ شود.

کنایه: حس و هوش از تن رفتن کنایه از مُردن / **کنایه:**

نکته دستوری:

او

از تن خود - بس بتر از رخس -

بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.

رستم به بدن خود که اوضاعش بسیار بدتر از رخس بود، توجهی نداشت (و فقط نگران رخس بود).

تضاد:

رخس را مرید و مریدید.

رخس، آن **طاق** عزیز، آن **نای برهمن**

رخس رخشنده

با هزاران یادهای روشن و زنده ...

گفت در دل: «رخس! طفلک رخس!

آه!»

این نخستین بار شاید بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد.

رستم، رخس را نگاه می‌کرد و مراقب بود. رخس، اسبی بی‌مثل و گرامی و یکتای بی‌مانند بود. (رستم از) رخس درخشنده،

هزاران خاطرات زیبا و ماندگار داشت. رستم در دلش گفت: رخس! رخس عزیز بیچاره! افسوس! اینجا نخستین باری بود که

لبخند از لبان رستم رفت.

طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا

حس آمیزی: / **کنایه:** یادهای روشن و زنده کنایه از خاطرات خوب فراموش‌نشده‌ی

(کلید گنج مروارید در اینجا استعاره از لبخند است که پیش‌تر به آن اشاره شده بود).

نکته دستوری: - ک در «طفلك» نشانه محبت است نه کوچکی.

ناگهان انکار

بر لب آن چاه

سایه‌ای را دید

او **شغاد**، آن نابادر بود

که درون چه نکه می‌کرد و می‌خندید

و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید...

ناگهان انگار، رستم، بر لب چاه، سایه‌ای را دید. آن سایه، شغاد نامرد و برادر ناتنی رستم بود که به درون چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم شغاد در گوش رستم می‌پیچید.

نماد: / تشبیه: چهار گوش

ایهام: نابراذر: ۱ - برادر ناتنی ۲ - نامرد و ناجوانمرد

باز چشم او به رخس افتاد - اما...وای!

دید،

رخس زیبا، رخس غیرتمند

رخس بر مانند،

با هزارش یاد بود خوب، خوابیده است

آنچنان که راستی گویی

آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می‌دیده است...

نگاه رستم، دوباره به رخس افتاد. ای وای! رستم متوجه شد که رخس زیبا و غیرتمندش، رخس بی‌مثل و مانندش، با هزاران خاطره خوب مرده است. (رخس چنان آرامشی به چهره داشت) که انگار آن هزاران خاطرات خوب را در خواب دارد می‌بیند.

مجاز: چشم مجاز از نگاه / تشخیص: / کنایه: خوابیده است؛ مرده است.

نکته دستوری:

بعد از آن تا مدتی تا دیر،

یال و رویش را

هی نوازش کرد، می‌بویید، می‌بوسید،

رو به یال و چشم او مالید ...

مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید

و نگاهش مثل خنجر بود:

بعد از آن، رستم تا مدتی طولانی، یال و صورت رخس را نوازش می‌کرد، می‌بویید و می‌بوسید و صورتش را به یال و چشم رخس می‌مالید. (اینجای داستان) صدای مرد نقال با سوز و زاری همراه شده بود. و نگاهی سخت تاثیرگذار و باهیبت داشت.

ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

جناس: / استعاره مکنیه (انسانی): باریدن ضجه / تشبیه:

توجه: نگاهش مثل خنجر بود نوعی حس‌آمیزی نامحسوس دارد. زیرا وجه‌شبه این تشبیه «تیزبودن» است که با حس لامسه درک می‌شود.

نکته دستوری:

و نشست آرام، یال رخس در دستش،

باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم

جنگ بود این یا شکار؟ آیا

میزبانی بود یا تزویر؟

رستم در حالیکه یال رخس در دستش بود، آرام نشسته بود، و مشغول فکر کردن به آخرین چیزهایی بود که به ذهنش می‌رسید؛ «ما را به شکار دعوت کرده بودند یا به جنگ؟» این (فراخواندن) «مهمانی بود یا فریب‌کاری و دورویی؟»

کنایه:

نکته دستوری:

قصه می‌گوید که برشک می‌توانست او اگر می‌خواست
که **شغاد** نابردار را بدوزد - همچنان که دوخت -

با کمان و تیر

بر درختی که به زیرش ایستاده بود،

و بر آن بر تکیه داده بود

و درون چاه نکه می‌کرد

واقعیت را بخواهید، داستان به طور ضمنی و نامحسوس به ما می‌گوید: رستم اگر می‌خواست، قطعاً می‌توانست که شغاد نامرد و برادر ناتنی‌اش را با تیر چنان بزند که به درختی که زیرش ایستاده بود و به درون چاه نگاه می‌کرد، بچسبد. که البته این کار را هم کرد.

تشخیص: / جناس تام: و بر آن بر تکیه داده بود؛ بر (حرف اضافه) - بر (درخت)

کنایه: با تیر به درخت دوختن؛ گشتن / ایهام:

نکته دستوری:

قصه می‌گوید:

این برایش سخت آسان بود و ساده بود

همچنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست،

کاز کند **شصت** خم خویش بگشاید

و **بیندازد** به بالا، بر درختی گیرهای، سنگی

و فراز آید

داستان به طور ضمنی و نامحسوس به ما می‌گوید: این کار برایش بسیار آسان بود که آن طناب **شصت** خم را باز کند و بیندازد به طرف بالا تا به درختی، گیرهای، سنگی، چیزی گیر کند و از چاه بالا بیاید
کمند شصت خم: طناب بلندی که انداره شصت حلقه باشد.

تشخیص: / کنایه: / ایهام تناسب:

توجه: در سطر «این برایش سخت آسان بود» آرایه پارادوکس به کار نرفته است. زیرا واژه‌ی «سخت»، قید می‌باشد و در معنای «خیلی و بسیار» است.

نکته دستوری:

ور پرسی راست، گویم راست

قصه برشک راست می‌گوید.

می‌توانست او، اگر می‌خواست؛

لیک ...

اگر از من بپرسی، حقیقت را به تو می‌گویم. داستان شاهنامه حقیقت را نشان می‌دهند. (با توجه به سوابق پهلوانی رستم) رستم اگر می‌خواست، می‌توانست راه نجات خود را پیدا کند؛ اما ..

تشخیص:

در حیاط کوچک پاییز در زندان: مهدی اخوان ثالث

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.
■ باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارت‌ها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند. (مرادف: مترادف، هم‌ردیف)
با اهل فنا دارد هر کس سر یک‌رنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد
- ۲ - این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.
الف) استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای دستوری زبان کهن
ب) کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته
۳ - در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.
- رخس زیبا، رخس غیرتمند
رخس بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است.

قلمرو ادبی

- ۱ - کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید.
- ۲ - در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟
- ۳ - قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
الف) این نخستین بار شاید بود
کان کلید گنج مروارید او گم شد
ب) همگنان خاموش،
گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید
پ) پهلوان هفت خوان، اکنون
طعمه‌ی دام و دهان خوان هشتم بود.

قلمرو فکری

- ۱ - مقصود نّقال از «قصه‌ی درد» چیست؟
- ۲ - درباره‌ی مناسبت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.
یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند این بار می‌برند که زندانیات کنند
- ۳ - شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟
- ۴ - اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رسانید؟ چرا؟

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - متضاد «صلح»: جنگ، کین متضاد «یکرنگی»: تزییر
- ۲ - الف) کاربرد واژگان و عباراتی مانند: «همگنان»، «هریوهی خوب و پاک آیین»، «خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها»، «اندکی استاد و خامش ماند»، «بس که زخم زهرها کاریش» و ...
- ب) «بادبرف»، «ماث»، «چاه پستان»، «کوه کوهان»، «گرد سجستانی» و
- ۳ - رخس زیبا: «رخس» هسته و «زیبا» وابسته‌ی پسین از نوع صفت بیانی / رخس غیرتمند: «رخس» هسته و «غیرتمند» وابسته‌ی پسین از نوع صفت بیانی / رخس بی‌مانند: «رخس» هسته و «بی‌مانند» وابسته‌ی پسین از نوع صفت بیانی / هزارش یادبود خوب = هزار یادبود خوبش: «یادبود» هسته و «هزار» وابسته‌ی پیشین از نوع صفت شمارشی، «خوب» وابسته‌ی پسین از نوع صفت بیانی و «-ش» وابسته‌ی پسین از نوع مضاف‌الیه

قلمرو ادبی

- ۱ - لحن حماسی‌روایی؛ زیرا با محتوا و مضمون شعر، که بر دلآوری و قهرمانی و پهلوان‌منشی رستم اشاره دارد، سازگار است.
- ۲ - «رستم» نماد جوانمردان و پهلوانان حقیقی و «شغاد» نماد ناجوانمردان و انسان‌های **خبیث** و دورو
- ۳ - الف) «کلید» استعاره از لبخند و «گنج» می‌تواند استعاره از دهان و «مروارید» نیز استعاره از دندان‌هاست و «گم‌شدن کلید گنج مروارید» نیز کنایه از نخندیدن است.
- ب) در این قسمت تشبیه وجود دارد. (البته این یک تشبیه مرکب است.) صدف و مروارید نیز مراعات نظیر دارند.
- پ) «پهلوان به دام» تشبیه و «دام خوان هشتم» اضافه تشبیهی و «دهان خوان هشتم» تشخیص هستند.

قلمرو فکری

- ۱ - منظور این است که این داستان فقط یک داستان و قصه نیست و بیان درد و رنج است. موضوع این شعر «مرگ رستم» است و در واقع چون، رستم برای ایرانیان یک شخصیت داستانی محض نیست و رستم نمود تمام توانمندی‌های ایرانیان است. به این دلیل این قصه را می‌توان قصه‌ی درد نامید.
- ۲ - رستم می‌توانست از چاه بیرون بیاید ولی همانطور که رهاشدن حضرت یوسف از چاه، با مصیبت‌های دیگر همراه شد، شاعر می‌گوید هر آزادی و رهاشدنی سراسر خوب نیست.
- ۳ - بیان جوانمردی انسان‌های نیک‌منش و ناجوانمردی انسان‌های پست و دورو. (می‌توان رستم و شغاد را نمونه‌هایی از افراد جامعه زمان شاعر تصور کرد. به هر حال رستم و شغاد نماد هستند و در برگیرنده‌ی افرادی هستند که این ویژگی‌ها را دارند.)
- ۴ - اینگونه سوالات چون جنبه‌ی ذوقی دارند معمولاً نمی‌توانند ماهیت امتحانی داشته باشند. ولی شما با ذوق و عقیده‌ی خود پایان دیگری برای آن بنویسید.

شعر حفظی: ای میهن!

بود لبریز از عشقت وجودم؛ میهن ای میهن!
فدای نام تو بود و نبودم؛ میهن ای میهن!
به هر حالت که بودم با تو بودم؛ میهن ای میهن!
به سوی تو بود روی سجودم؛ میهن ای میهن!
من این زیبا زمین را آزمودم؛ میهن ای میهن!

تئیده یاد تو در تار و پودم، میهن ای میهن!
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم
اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار
به دشت گل گاهی جز گل رویت نمرود

تئیده: درهم‌بافته

ابوالقاسم لاهوتی

درس چهاردهم

سی مرغ و سیمرغ

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهاز

۱ - همه پرندگان جهان، آنچه دیده می‌شوند و آنچه دیده نمی‌شوند، جلسه‌ای تشکیل دادند.

مرغ: پرنده، هر نوع پرنده (حیوانی که امروزه به اسم مرغ شناخته می‌شود در ادبیات به اسم «ماکیان» آمده است.**تضاد:** / **مجاز:** / **جناس:****نماد:** مرغان نماد سالکان یا روندگان راه عرفان

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

۲ - همگی گفتند که در این زمانه هیچ شهر و دیاری بدون پادشاه نیست.

تضاد: جمله و هیچ / **مجاز:** شهر مجاز از کشور

چون بود کاقلم ما را شاه نیست بیش از این بی شاه بودن راه نیست

۳ - چگونه است که ما پادشاهی نداریم. شایسته نیست بعد از این هم بدون شاه بمانیم. (**مفهوم:** لزوم داشتن حاکم)**جناس:** / **جناس:** / **کنایه:** راه نیست؛ درست نیست.**نکته دستوری:**

هدهد که پرنده دانای بود و افسری بر سر داشت، گفت: «ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشتم و از اطراف و اکاف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و ینش او را همتایی نیست؛ از هر چه گمان توان کرد، زیاتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالت برمانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند ذره‌ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سال‌ها پیش نیم‌شب از کشور چین گذشت و پری از پرهایش بر آن سرزمین افتاد. آن پری چنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک پرتوی از آن پری است! شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.»

اکناف: ج کَنَف، اطراف، کناره‌ها**مراعات نظیر:** / **استعاره:** افسر استعاره از کاکل روی سر هدهد / **کنایه:****نماد:** هدهد نماد راهنما و رهبر / **نماد:** سیمرغ نماد خداوند / **نماد:** کوه قاف نماد جایگاه و مکان خداوند

شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

۴ - طی کردن این راه، انسانی قوی و نیرومند می‌خواهد زیرا این راه بسیار دور و سخت است. (**مفهوم:** سختی راه عرفان)**شگرف:** قوی، نیرومند**تشبیه:** / **استعاره:** راه و دریا استعاره از طی کردن مراحل عرفان / **کنایه:****نکته دستوری:**

پرنده‌گان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده‌ایم؛ ما از خطرات راه نمی‌راسیم؛ ما خواستار سیمرغیم!

هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد، دوری او را تحمل تواند کرد و آن که بدو رو آرد، بدو تواند رسید.» اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می‌توانم در جست و جوی سیمرغ، این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟» هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

کنایه: روی آوردن به کسی؛ به نزد کسی رفتن / **کنایه:** زبان به پوزش گشادن کنایه از عذرخواهی کردن
نماد: / **نماد:** گل نماد زیبایی‌های زمینی است که فانی و زودگذرند.

نکته دستوری:

گل اگر چه هست بس صاحب جمال **حسن** او در هفته‌ای گیرد **زوال**

۵ - اگر چه گل بسیار زیبا است ولی زیبایی او یک هفته بیشتر دوام ندارد. (**مفهوم:** پرهیز از عشق‌های زودگذر و ناپایدار)
نماد: / **مجاز:** هفته‌ای (یک هفته) مجاز از مدت زمان کوتاه

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتام. روزگاری دراز در بهشت به سر بردهم. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کند. اکنون آرزوی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم باز گردم و در آن گلزار باصفا **یاسایم**. مرا از این سفر **معذور** دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.

هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیاست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.»

کنایه: / **تلمیح:** شیطان به کمک مار و طاووس وارد بهشت شد و آدم و حوا را فریب داد.

نماد: طاووس نماد کسانی که تمام تلاششان برای رسیدن به جایگاه از دست رفته است و برای رسیدن به بالاتر از آن تلاشی ندارند. / **نماد:** مار نماد شیطان / **استعاره:** گلشن خرم استعاره از بهشت

هر که داند گهت با خورشید راز **کی** تواند ماند با یک ذره باز؟

۶ - هر کس بتواند همنشین و هم‌صحبت خورشید شود، هیچ‌گاه درگیر یک ذره ناچیز نمی‌شود. (**مفهوم:** توجه به ارزشمندترین جایگاه، بلندطلبی)
داند: بتواند

تضاد: / **استعاره:** خورشید استعاره (و نمادی) از خداوند / **استعاره:** ذره استعاره از بهشت (که در مقایسه با خود خداوند، ناچیز و حقیر است). / **جناس:** / **کنایه:**

آنگاه باز شکاری که شاهان او را روی **شست** می‌نشاندند و با خویش به شکار می‌بردند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان **بگذارم** و در بیابان‌های بی‌آب و **علف** در جست و جوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز **معذور** دارید.»

نماد: باز نماد افرادی که به سلاطین و بزرگان (جایگاه دنیوی) نزدیک‌اند و دوست ندارند جایگاهشان را از دست بدهند.

نکته دستوری: به معنای فعل «**بگذارم**» دقت کنید؛ به معنای قرار دادن چیزی نیست و در معنای «رها کردن» آمده است.

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند **مشتی** **بخبر**

۷ - پس از آن پرنده‌گان دیگر نیز مقداری عذر و بهانه بی‌پایه و بی‌اساس آوردند.

مرغ: پرنده

نماد: مرغان نماد سالکان و روندگان راه عرفان / **تشخیص:**

اما هدهد دانای یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دل‌باخته گشتند؛ بهانه‌ها یک سو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان‌ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آنگاه

برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، **قرعه** زدند. **قضا** را قرعه به نام هدهد افتاد. پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و **هراستاک** بود، هرچه می‌رفتند، پایان راه پیدا نبود. هدهد به مهربانی به همه **جرت** می‌داد اما دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت.

شیدا: عاشق، دلداد

کنایه: دل‌باخته؛ عاشق و شیفته / **کنایه:** یک سو نهادن کنایه از کنار گذاشتن و رهاکردن / **نماد:**

نکته دستوری:

گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی درگاه است
وایامد در جهان زین راه، کس نیست از **فرسنگ** آن آگاه کس

۸ و ۹ - گفت: ما هفت مرحله (بیابان) در پیش داریم و وقتی از آن‌ها عبور کردیم، به درگاه سیمرغ می‌رسیم. (**مفهوم:** اشاره به هفت مرحله در عرفان) کسی در جهان نیست که از این راه برگشته باشد و از مقدار و اندازه آن نیز کسی آگاهی ندارد. (**مفهوم:** برگشت‌ناپذیری از سیر و سلوک) **وادی:** سرزمین، صحرا و بیابان

استعاره: وادی و راه استعاره از طی کردن مراحل عرفان / **مجاز:** فرسنگ مجاز از فاصله و **مسافت**

وادی اول

چون فرود آیی به وادی طلب پشت آید هر زمانی صد **تعب**
مال اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت درباختن

۱۰ و ۱۱ - چون وارد مرحله «طلب» بشوی، در هر لحظه سختی و رنجی برایت پیش می‌آید. در این مرحله باید از پادشاهی و هر دارایی و اموالی که داری دست بکشی. (**مفهوم:** بی‌توجهی و دست‌شستن از جایگاه مادی و مال و اموال / **نشان وادی طلب:** **گذشتن از مال و دارایی و موقعیت‌های اجتماعی** است)

تعب: رنج و سختی

توجه: یکی از سوالات معمول در امتحانات نهایی اینگونه است که یک بیت یا دو بیت می‌دهند و می‌پرسند این ابیات معرف کدام مرحله عرفان است. با توجه به اینکه در امتحانات نهایی ابیات را از خود درس می‌آورند و برخلاف کنکور از خارج از کتاب نمی‌آورند، شما می‌توانید با نشانه‌گذاری برای هر وادی، آن وادی را حفظ کنید. در این وادی مسلماً بیت اول را نمی‌دهند و بیت دوم را می‌دهند و می‌گویند کدام وادی را توضیح می‌دهد. نشانه وادی طلب، **مال** و **ملک** است.

مجاز: «صد» مجاز و اغراق از کثرت (مجاز از مقدار و یا تعداد دفعات زیاد) / **کنایه:** مال انداختن کنایه از بی‌اعتنایی و رهاکردن مادیات و دارایی‌ها / **کنایه:**

نکته دستوری:

وادی دوم

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی گانجا رسید
عاشق آن باشد که چون آتش بُود گرم‌رو، سوزنده و سرکش بُود

۱۲ و ۱۳ - بعد از آن به وادی «عشق» می‌رسیم. عشق در این مرحله سراسر وجود عاشق را فرا می‌گیرد. عاشق واقعی کسی است که مانند آتش سریع و سوزنده و مشتاق این مراحل را طی کند. (**مفهوم:** اشتیاق بی‌حد و اندازه عاشق)

نشانه وادی عشق، **آتش** است. **گرم‌رو:** مشتاق، به شتاب‌رونده و چالاک، کوشا

استعاره: وادی استعاره از هر مرحله از مراحل هفت‌گانه عرفان / **استعاره:** آتش استعاره از عشق

کنایه: غرق آتش شدن کنایه از عاشق شدن / **استعاره مکنیه:** غرق آتش شدن (در آتش نمی‌شود غرق شد).

کنایه: گرم‌رو کنایه از مشتاق / **کنایه:** سرکش کنایه از نافرمان / **تشبیه:**

وادی سوم

بعد از آن بنماید پیش نظر معرفت را وادی بی و سر
چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بنا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش ...

۱۴ و ۱۵ - بعد از آن مرحله بی انتهای «معرفت» جلوی چشمانت نمایان می شود. وقتی آفتاب معرفت و شناخت الهی، از آسمان این راه بلند مرتبه (عرفان) بتابد؛ هر کسی به اندازه شایستگی و استحقاق خود از آن بهره می برد. (مفهوم: دریافت فیض الهی و شناخت خداوند به اندازه استحقاق و شایستگی خود.)

نشانه وادی معرفت آگاهی و بینایی است. صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می یابد؛ مجازا ارزش و اعتبار تشبیه: مرحله معرفت (مرحله سوم) مانند بیابانی بی انتها است. / کنایه: بی پا و سر؛ بی حد و اندازه

تشبیه: آفتاب معرفت / استعاره: / مراعات نظیر:

کنایه: / مجاز: صدر مجاز از جایگاه و ارزش و اعتبار

نکته دستوری:

وادی چهارم

بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است

۱۷ و ۱۸ - بعد از آن مرحله «استغنا» و بی نیازی است که در آن کام طلبی و مقصودی برای عاشق وجود ندارد. هشت طبقه بهشت و هفت سطح جهنم برای سالک بی اهمیت می شود. (مفهوم: فقط خود خداوند برای سالک اهمیت دارد.)

نشانه وادی استغنا مرده و افسرده است. بی توجهی به غیر خدا، از هر چه غیر خدا بی نیاز می شوی.

استغنا: بی نیازی؛ در اصطلاح، بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا / دعوی: ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی.

افسرده: منجمد، سرمازده پارادوکس:

تشبیه: هشت جنت مانند مرده (بی ارزش) است. / تشبیه: / جناس:

توجه: در بیت اول بین «بود» و «نه بود» می توان نوعی تضاد دید.

وادی پنجم

بعد از این وادی توحید آید منزل تفرید و تجرید آید
رویها چون زین بیابان درگند جمله سر از یک گریبان برگند

۱۹ و ۲۰ - وقتی عارفان از این مرحله عبور می کنند، به یگانگی و وحدت می رسند آنچنان که گویی یک جسم هستند. بعد از آن مرحله «توحید» می رسد، مرحله یکی شدن با خداوند.

تفرید: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.

تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.

جناس: تفرید و تجرید / تشبیه: منزل تفرید (حالت عرفانی تفرید به منزل تشبیه شده است). / تشبیه:

استعاره: بیابان استعاره از مرحله پنجم عرفان (توحید) / تضاد: جمله و یک / کنایه: روی در کردن از بیابان؛ طی کردن مرحله پنجم عرفان (مرحله توحید) / کنایه: / جناس:

نکته دستوری:

وادی ششم

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت
مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه

۲۱ و ۲۲ - بعد از آن مرحله «حیرت» که سراسر درد و حسرت است، پیش رویت مجسم می شود. سالک وقتی به این مرحله می رسد در حیرت فرومی ماند و سردرگم می شود. (مفهوم: سالک هر لحظه در خطر گمراهی بر اثر غرور و عوامل دیگر است.)
نشانه وادی حیرت سرگشتگی، حیرانی، تحیر و نداشتن بعضی تصمیمات است.
مجاز: مرد مجاز از رونده راه عرفان (این شخص می تواند یک خانم باشد.) / کنایه:

وادی هفتم

بعد از این وادی فقر است و فنا یکی بود اینجا سخن گفتن روا؟
صدهزاران سایه می جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

۲۳ و ۲۴ - بعد از آن وادی «فقر و فنا» است. وادی ای که فراتر از توصیف است. (مفهوم: عظمت و بی نیازی خداوند) تمام موجودات در دریای عظمت خداوندی آن چنان تلفیق شده اند که در عین اینکه موجود هستند، اثری از آن ها نیست و آنچه می بینی فقط خداوند است. (مفهوم: یکی شدن در وجود خداوند)
نشانه وادی فقر و فنا نیست شدن در خداست، کلمه کلیدی «سایه / فنا»
بیت اول استفهام انکاری دارد.

تضاد: صدهزاران و یک / استعاره: سایه استعاره از سالکان (یا هر موجود و مخلوق) / استعاره:

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، پیشتر تر می رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد.
این عده ی قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود. مرغان از خستگی و ناامیدی بحال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب سرخ غیبی به آن ها گفت: «در خویش بنگرید؛ سیمرغ حقیقی همان شما هستید. ناگهان از خواب پریدند. سختی ها و رنج ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگر بستند.»
سرخ: پیام آور، فرشته ی پیام آور

استعاره: / کنایه: / کنایه: در خویش بنگرید؛ به خودتان توجه کنید.

نکته دستوری:

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام
محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام

۲۵ و ۲۶ و ۲۷ - وقتی آن سی مرغ به خود نگر بستند، دریافتند که در واقع خود آن ها «سیمرغ» هستند. (مفهوم: اتحاد سالک با خداوند) سی پرنده خود را «سیمرغ» کامل دیدند. در واقع سیمرغ همان سی پرنده بودند. (مفهوم: اتحاد و وحدت سالک و خداوند) سی مرغ در سیمرغ محو گشتند و از خود نابود شدند تا به بقای جاودانه رسیدند. (فنا فی الله، بقای بالله)
جناس: زود و بود / جناس (جناس مرکب): سی مرغ و سیمرغ / استعاره و نماد: سیمرغ؛ خداوند / استعاره و نماد: مرغ؛ سالک
استعاره: / کنایه:

مجدداً این نکته ی مهم را بخوانید: برای حفظ کردن هفت وادی بهتر است از سرواژه «طعم اتحف» استفاده شود. این حروف، به ترتیب حروف آغازین هفت وادی می باشند.

«ط»: طلب «ع»: عشق «م»: معرفت «ا»: استغنا «ت»: توحید «ح»: حیرت «ف»: فقر و فنا

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر: عطار نیشابوری

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجريد» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.
- سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟
هم ماه با کلاهی، هم سرو با **قبایی**
در این مقام، **طرب** بی تعب نخواهد دید
که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید
اولا تجريد شو از هر چه هست
وانگهی از خود بشو یک بار دست
- ۲- اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.
- بعد از این وادی حیرت آیدت
کار دائم درد و حسرت آیدت
- ۳- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.
- «ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.»

قلمرو ادبی

- ۱- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟
بلبل (.....)
باز (.....)
- ۲- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه‌های ادبی دیگر بهره گرفته است.
- عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود
- ۳- درباره‌ی تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.
- ز نیرنگ هوا و از فریب آذ خاقانی
دلت خلد است خالی ساز از طاووس و شیطان

قلمرو فکری

- ۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.
- گل اگرچه هست بس صاحب جمال
حسن او در هفته‌ای گیرد زوال
- ۲- بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.
- شیرمردی باید این ره را شگرف
زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف
- ۳- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟
- الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا
هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است
- ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟
همّت پست کی رسد به فراز؟
- پ) چشم بگشا به گلستان و ببین
جلوه‌ی آب صاف در گل و خار
- ۴- با توجه به آیه‌ی شریفه و سروده‌ی زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.
- و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون: و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما نیز نشانه‌هایی است، پس چرا نمی‌بینید؟

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی، که تویی
وی آینده‌ی جمال شاهی، که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- قبا: نوعی جامه جلو باز / تعب: رنج و سختی / تجرید: خالی شدن یا خالی کردن دل از هر چه غیر خدا
- ۲- «بعد از این»: گروه قیدی / «وادی حیرت»: گروه نهادی؛ «وادی» نهاد و «حیرت» مضاف الیه / «ت» = برای تو: متمم / «آید»: فعل / «کارت»: گروه نهادی؛ «کار» نهاد و «ت» مضاف الیه / «دائم» قید / «درد و حسرت» گروه مسندی؛ «درد» مسند و «حسرت» معطوف. / «آید» = می‌شود: فعل اسنادی
- ۳- «پرندگان» بدل / «شهریار»: معطوف / «بلندترین کوه روی زمین» بدل

قلمرو ادبی

- ۱- بلبل: نماد کسانی که عاشق عشق زمینی هستند. (عشق آن‌ها سطحی، زودگذر، غیرواقعی است).
باز: نماد افرادی جاه طلب که پای‌بسته‌ی موقعیت اجتماعی خویش هستند.
- ۲- کل مصراع دوم وجه شبه است. / در این وجه شبه کنایه (گرم‌رو = سرکش) و مراعات نظیر محسوس است.
- ۳- در روایات آمده است که طاووس (و مار) در ورود شیطان به بهشت پس از رانده شدن از بهشت نقش داشته و به این سبب طاووس (و مار) نیز از بهشت بیرون رانده شده است..

قلمرو فکری

- ۱- اگر چه گل بسیار زیبا است ولی زیبایی او یک هفته بیشتر دوام ندارد. (مفهوم: پرهیز از عشق‌های زودگذر و ناپایدار)
- ۲- با بیت زیر؛ زیرا هر دو بیت بر سختی‌های راه عشق اشاره دارند.
- نی حدیث راه پُر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند
- ۳- الف - وادی هفتم، وادی «فقر و فنا» / ب - وادی اول، وادی «طلب» / پ - وادی پنجم، وادی «توحید»
- ۴- هر جزئی از اجزای هستی به خصوص خود انسان بهترین نشانه از وجود خدا است. در آیات و ... بسیاری نقل شده است که: بهترین راه شناخت خداوند، شناخت خود است. آن چیزی که در جست‌وجوی آن هستیم در درون و نهاد ما وجود دارد.

گنج حکمت: کلان‌تر و اولی‌تر

- (۱) اشتری و گرگی و روباهی از روی **مصاحبت** مسافرت کردند و با ایشان از **وجه** زاد و توشه، گرده‌ای پیش نمود. * چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و (۲) میان ایشان از برای **گرده** **مخاصمت** رفت. * (۳) تا **آخر الامر** بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین **گرده** خوردن **اولی‌تر** *.
- گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای - تعالی - این جهان **یاف‌ریند**، مرا به هفت روز پیش‌تر مادرم بزاد!» روباه گفت: «راست می‌گویی؟»
- (۴) من آن شب در آن **موضع** حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتیم و مادرت را **اعانت** می‌کردم. *! اشتر چون **مقالات** گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا یبند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهاز از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام.»

- (۱) شتر، گرگ و روباهی به موجب دوستی و هم‌نشینی با هم سفر می‌کردند و خوراک و **آذوقه‌شان** فقط یک قرص نان بود.
- (۲) بینشان برای خوردن نان، اختلاف و دشمنی به وجود آمد. (۳) تا سرانجام اینگونه توافق کردند؛ هر کدام از آن‌ها که سَنَش بیشتر باشد، به خوردن آن نان سزاوارتر است. (۴) من آن شب در آن محل حاضر بودم و چراغ را بالای سرتان نگه داشته بودم و مادرت را کمک می‌کردم.

مصاحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن / **وجه:** از وجه زاد: به منظور خوردن / **زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند: سَن و سال / **گرده:** قرص نان، نوعی نان / **مخاصمت:** دشمنی / **آخر الامر:** سرانجام، عاقبت / **اولی:** شایسته، اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند. / **موضع:** محل، جایگاه، مکان / **اعانت:** یاری‌دادن، یاری / **مقالات:** جِ مقالات، گفتارها، سخنان / **کلان:** دارای سَن بیشتر

سندبادنامه: **ظهیرالدین سمرقندی**

درس شانزدهم

کباب غاز

(۱) شب عید نوروز بود و موقع **ترفیع** رتبه. در اداره با هم قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هرکس اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه کباب غاز **صحیحی** بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزتش دعا کنند.

(۱) شب عید نوروز و هنگام بالا بردن رتبه‌های کارمندی بود. در اداره با همکاران هم پایه قرار گذاشته بودیم، هر کس اول از همه ارتقای رتبه یافت، به عنوان مهمانی، کباب غاز مخصوصی به دوستان بدهد و آن‌ها بخورند و حسابی از او تشکر کنند.

ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن / **هم قطار:** هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند. / **ولیمه:** طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

کنایه: «به عمر و عزتش دعا کنند» کنایه از تشکر کردن

زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله مهمانی و قرار با رفقا را با **عیالم** که به تازگی عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفتم: «تو شیرینی عروسی هم به دوستان نداده‌ای باید (۲) در این موقع درست جلوشان درآبی*، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

(۲) الان باید بسیار خوب و عالی این کار را انجام بدهی.

کنایه: در میان گذاشتن کنایه از مطرح کردن / **کنایه:** درست جلوی کسی درآمدن کنایه از در سطح بالا و خوب از کسی پذیرایی کردن

گفتم: «خودت بهتر مردانی که در این شب عیدی مائیه از چه قرار است و بودجه ادا اجازه می‌خریدن **خرت و پرت** تازه نمیدهی و دوستان من هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمیشوند.»

(۳) گفتم: «تو همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و **بگذار ساق** بکند.»

(۳) گفتم: فقط همان رده بالایی‌ها را دعوت کن و باقی را فعلاً کنسل کن تا منتظر بمانند (انتظار بیهوده بکشند).

خرت و پرت: مجموعه‌ای از اشیاء و وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش

کنایه: وعده بگیر؛ دعوت کن / **کنایه:** / **کنایه:**

نکته دستوری:

(۴) گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال **آزگار** یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب غاز بخورند و ساعت‌شماری می‌کنند.* چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم **عاریه** بگیریم.»

(۴) گفتم: خدا از این کارمان راضی نخواهد بود. این بیچاره‌ها در سال به آن طولانی فقط یک بار برایشان چنین فرصتی پیش می‌آید. و خیلی وقت است به خودشان وعده‌ی چنین مهمانی‌ای داده‌اند. و برای رسیدن به آن لحظه بسیار اشتیاق دارند.

آزگار: زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر آید.

کنایه: خدا رو خوش نمی‌آید؛ کار خوبی نیست. / **کنایه:** چنین پایی می‌افتد؛ چنین موقعیتی پیش می‌آید.

کنایه: / **کنایه:**

با اوقات تلخ گفتم: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در مهمانی اول بعد از عروسی **بگذارم** از کسی چیز **عاریه** وارد این خانه بشود؛ مگر مردانی که شکوم ندارد و بچمی اول می‌میرد؟» گفتم: «پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی

بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر. عیالم با این ترتیب موافقت کرد و بنا شد روز دوم عید نوروز دسته‌ی اول و روز سوم دسته‌ی دوم بیایند.

عاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز پس بدهند. / **شکوم:** شگون، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن
شکوم داشتن: فرخنده و مبارک بودن

حسن آمیزی: / **مجاز:** سر مجاز از فکر و اندیشه / **کنایه:**

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز **مه‌رود**، آش جو **اعلا** و کباب بزه‌ی ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است. در تختخواب گرم و نرم تازهای لم داده بودم و مشغول خواندن حکایت‌هایی بی‌نظیر بودم. درست کیفور شده بودم که **عیالم** وارد شد و گفت: «جوان **دیلاقی مصطفی** نام، آمده می‌گوید پسرعموی تویی و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.» مصطفی پسرعموی دختردایی خالهی مادرم مرشد جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ لات و لوت و آسمان جُل و بدست و پا و پخمه و تا بخواهی بد ریخت و **بدقواره**. الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش **سرور و مشعوف** نمی‌شدم.

اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز / **مخلفات:** چیزهایی که به یک ماده‌ی خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد. / **دیلاق:** دراز و لاغر / **شرفیاب شدن:** آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن / **آسمان جُل:** کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی‌خانمان؛ جُل: پوشش به معنای مطلق

کنایه: روبه‌راه، آماده و مهیا / **کنایه:** آسمان جُل کنایه از فقیر و بی‌چیز / **کنایه:**
نکته دستوری: ترکیباتی مانند «لات و لوت»، «دیوار میوار»، «چیز میز» و ... **تابع مهمله** یا **اتباع** یا **مرکب اتباعی** می‌گویند.

به زخم گفتم: «تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این **غول** بی‌شاخ و دُم را از سر ما بکن.» (۵) گفت: «به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بز.» دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره را که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کم. پیش خود گفتم: (۶) «چنین روز مبارکی **صلی ارحام** نکنی، کی خواهی کرد؟» **لهذا** صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد.

(۵) گفت: به من مربوط نیست. به حق چیزای ندیده. پسرعموی خودت است. هر کاری می‌کنی خوب و بدش برای خودت. (به خودت مربوط است.) (۶) چنین روزی بهترین فرصت برای دیدن اقوام و آشنایان است.

صلی ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن

استعاره: غول بی‌شاخ و دُم استعاره از مخلوقی بدترکیب (مصطفی) / **کنایه:** از سر ما بکن؛ از ما دور کن

کنایه: به من دخلی ندارد؛ به من مربوط نیست. / **کنایه:** هفت قرآن به میان؛ مشاهده اتفاقی عجیب و ناخوش آیند.

کنایه و ضرب المثل: هر گلی هست به سر خودت بز کنایه از خوب و بدش برای خودت (علت اینکه این مورد را کنایه و ضرب المثل نوشته‌ام این است که این کنایه بسیار مطروح و رایج است و به صورت مَثَل (ضرب المثل) در آمده است.

نکته دستوری:

(۶) دیدم ماشاءالله چشم بد دور آقا **واتر قیده‌اند**؛ قدش درازتر و تک و پوزش **کریه‌تر** شده است. * گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر مردانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به **قدر** یک وجب **خورد** رفته بود. چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو **رأس** هندوانه از جایی کش رفته و در آنجا مخفی کرده است.

(۷) دیدم چشم بد از او دور باشد (به تمسخر) آقا مصطفی پس‌رفت کرده و قدش به طور نامناسبی درازتر و سر و صورتش زشت‌تر شده است. **واتر قیدن:** تنزل کردن، پس‌روی کردن / **تک و پوز:** دک و پوز، واژه‌ای غیرمحترمانه برای ظاهر شخص به ویژه سر و صورت
خورد رفتن: ساییده شده و از بین رفتن

تشبیه: / **اغراق:** / **کنایه:** مادر مرده؛ بدبخت و بیچاره

مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کیاب و شیء عَجَاب بودم که عیالم **هراسان** وارد شده، گهت: «خاک به سرم، مرد حسابی، اگر این **غاز** را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیآورده‌ای و به همه دوستانت هم وعده‌ی کباب غاز داده‌ای!» دیدم حرف حسابی است و بد **غفلتی** شده؛ گهتم: «آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟»

شیء عَجَاب: اشاره به آیه‌ی «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (سوره‌ی ص / آیه‌ی ۵) معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.
کنایه: / **مجاز:** حرف مجاز از سخن / **تلمیح:** به آیه‌ی «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»

توجه: علت اینکه این مورد را تلمیح دانسته‌ایم و **تضمین نگرفته‌ام** این است که اگر مقداری از آیه بیاید، در واقع داریم به آیه مد نظر اشاره می‌کنیم ولی اگر کل آیه بیاید آرایه تضمین در نظر می‌گیریم. البته برای اینکه تضمین داشته باشیم لزوماً نیاز نیست کل آیه بیاید ولی باید به اندازه‌ای بیاید که معنا و مفهوم کاملی داشته باشد.

نکته دستوری:

گهت: «مگر می‌خواهی **آبروی** خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره **بیاورد**. تمام **حُسن** کباب غاز به این است که دست نخورده و سر به مهر روی میز بیاید.» حَقاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت و پس از مدتی اندیشه و **استشاره** چاره‌ی **منحصر به فرد** را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم.

استشاره: رای زنی، مشورت، نظرخواهی

کنایه: دست نخورده؛ بدون تغییر / **کنایه:** / **کنایه:**
کنایه: هیچ برو برگرد نداشت؛ اعتراضی به آن وارد نبود.

به خود گهتم: «این **مصطفی** گرچه زیاد کودن و بر نهایت چلچلن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده (۸) گهتم: «مصطفی جان، لابد **ملفت** شده‌ای مطلب از چه قرار است؛ می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده **حلاجی** و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.» *مصطفی به عادت **معهود** ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نیچ **حلقوم** بیرون آمد و معلوم شد می‌فرماید: «در این روز عید، قید غاز را باید به کُلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دکان باز نیست.»

(۸) گفتم: مصطفی جان حتماً متوجه اتفاق رخ داده شده‌ای. می‌خواهم امروز توانایی‌ات را نشان بدهی و هر طور که شده یک غاز خوب و تازه برایمان تهیه کنی.

چلمن: آنکه زود فریب می‌خورد، **هالو**؛ بی‌عرضه، دست و پا چلفتی

تشبیه: نی پیچ حلقوم / **کنایه:** کشف آمریکا و شکستن گردن رستم هر دو کنایه از انجام کاری سخت هستند. (البته دومی به صورت ضرب المثل نیز درآمده است).

کنایه: / **کنایه:**

(۹) با حال **استیصال** پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟!» * با همان صدا، آب دهن را فرو برده گهت: «والله چه عرض کم، مختارید ولی خوب بود مهمانی را پس می‌خواندید.» گهتم: «خدا عقلت بدهد؛ یک ساعت دیگر مهمان‌ها وارد می‌شوند؛ چطور پس بخوانم؟» گهت: «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طیب **قدغن** کرده؛ از تخت‌خواب پایین نیاید.» گهتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام؛ چطور بگویم ناخوشم؟» گهت: «بگویید غاز خریده بودم، سگ برد.» گهتم: «تو رفقای مرا نمی‌شناسی. بچه **قنداقی** که نیستند که هرچه بگویم آن‌ها هم مثل بچه‌ی آدم باور کنند. خواهند گت می‌خواستی یک غاز دیگر بخری.» گهت: «بسپارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به **زیارت** حضرت معصومه رفته‌اند.»

(۹) با درماندگی پرسیدم پس چه کار باید بکنیم. **استیصال:** ناچاری، درماندگی

کنایه: / **کنایه:** پس می‌خواندید؛ لغو می‌کردید. / **کنایه:**

نکته دستوری:

دیدم زیاد پرت و پلا میگوید؛ گفتم: «مصطفی مردانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده‌ام. این اسکناس را میگیری و زود مبروی که میخواهم هرچه زودتر از قول من و خانم به زن عمو جانم سلام برسانی و بگویی ان شاءالله این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سالها برسید.»

پرت و پلا: بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیبها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تاکید لفظ اول می‌آید، از نظر دستوری «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند؛ **پرت و پلا گفتن:** بر زبان آوردن سخنان بی‌سر و ته و نامعقول

ولی معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرفهای من گوش داده باشد، دنباله‌ای افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه‌ای سوار کرد که امروز مهمانها دست به غاز نزنند، میشود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.»

کنایه: شیوه‌ای سوار کردن؛ چاره‌ای جستن، تدبیری اندیشیدن

این حرف که در بادی امر زیاد بر پا و بی‌معنی به نظر می‌آمد، کم‌کم (۱۰) وقتی درست آن را در **زویا** و خفایای خاطر و **مخیله** **نشخوار** کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست و نباید زیاد سرسری گرفت.* هرچه بیشتر در این باب دقیق شدم، یک نوع امیدواری در خود حس نمودم و (۱۱) ستاره‌ی ضعیفی در **شبهستان تیره** و تار درونم درخشیدن گرفت. رفته رفته سر **دماغ** آدمم* و خندان و شادمان رو به مصطفی نموده، گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می‌شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت **مهارتی** به خرج بدهی که احدی از مهمانان در صدد دست‌زدن به این غاز بر نیایند.»

(۱۰) وقتی درست آن را در ذهن و قوه‌ی تخیلم بررسی کردم، معلوم شد خیلی هم نامعقول و غیرمنطقی نیست و نباید آن را بی‌اهمیت دانست. (۱۱) در اوج ناامیدی‌ام، امید اندکی گرفتم. و کم‌کم حالم بهتر شد.

بادی: آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده است.) / **نامعقول:** آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل / **خفایا:** ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن

مجاز: / **کنایه:** بی‌پایا به نظر آمدن؛ نادرست به نظر آمدن / **کنایه:**

استعاره مکنیه: وقتی این حرف (سخن) را نشخوار کردم. دقت داشته باشید که سخن را نمی‌شود نشخوار کرد. در واقع اینطور بوده است؛ سخن را مثل علف نشخوار کردم. ولی از این تشبیه علف که «مشبه‌به» است نیامده است. اینگونه کاربرد را **استعاره مکنیه** می‌گویند. در همان قسمت می‌توانید استعاره‌ی مکنیه دیگری پیدا کنید؟

تشبیه: شبهستان تیره و تار درونم. این تشبیه نکته‌ی جالبی دارد. به نظر شما در این تشبیه وجه شبه آمده است؟ باید بگویم خیر. می‌پرسید «تیره و تار» چیست؟ می‌گویم صفت‌های مشبه‌به هستند. پس **صفت مشبه‌به** را نباید وجه شبه بگیریم.

کنایه: / **کنایه:**

استعاره: / **کنایه:**

نکته دستوری:

مصطفی هم جانی گرفت و (۱۲) گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که **مقصود** من چیست و **مهار** شتر را به کدام جانب میخواهم بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.* بر تعارف و خوش‌زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی‌آیی بنشین؟ نزدیک‌تر بیا، روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو بینم حال و احوالت چطور است؟ چه کارها می‌کند؟ می‌خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟ چرا اگر نمی‌خوری؟ از این **باقلا** (باقلا) نوش جان کن که **سوغات** یزد است ...

(۱۲) هر چند هنوز درست و دقیق متوجه نشده بود که قصدم چیست و چه کاری قرار است انجام بدهم، اما باز هم آثار شادی در چهره‌اش پیدا شد.

وجنات: ج وجنه، صورت، چهره، رخساره

کنایه: / **کنایه:** / **کنایه:**

کنایه: معلوم نیست مهار شتر را به کدام جانب می‌خواهم بگیرم؛ معلوم نیست چه کاری می‌خواهم انجام دهم.

مصطفی قد دراز و کج و **معوّجش** را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز محبت و دل‌بستگی **غیر مترقبه‌ی** هرگز ندیده و نشنیده **سپاس‌گزاری** کند ولی مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله، این حرف‌ها چیست؟ تو برادر کوچک من

هستی. اصلاً امروز هم نمی‌گذارم از اینجا بروی. آلا والله که امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الآن هم به خانم می‌سپارم یک دست از لباس‌های شیک خودم هم بدهد پوشی و نو توار که شدی، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی.

کج و معوج: به صورت خمیده، ناراست

کنایه: جویده جویده؛ نامعلوم و گنگ / **کنایه:** دلبستگی؛ علاقه و محبت نشان دادن / **کنایه:**

چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بزه و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند، می‌گویی ای بابا، دستم به دامن‌تان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده‌ایم که نزدیک است بترکیم. (۱۳) گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است.* از طرف خود و این آقایان **استدعای عاجزانه** دارم بفرمایید همین‌طور این دوری را برگردانند به اندروز و اگر خیلی **اصرار** دارید، ممکن است باز یکی از ائام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از **عزا** درآوریم ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین‌جا بستری شده و بال جانت می‌گردیم؛ مگر آنکه مرگ ما را **خواسته** باشید. (۱۴) آن وقت من هرچه **اصرار** و تعارف می‌کنم، تو بیشتر ابا و **امتناع** می‌ورزی و به هر شیوه‌ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کنی.*

(۱۳) درست است غذا از خودمان نیست، ولی معده که، از خودمان است و نباید به آن آسیب زد. (۱۴) آن وقت من هرچه پافشاری می‌کنم، تو بیشتر خودداری می‌کنی و درخواستم را رد می‌کنی و هر طور که شده باید مهمانان را با خودت موافق و همراه کنی.

کاهدان: انبار کاه / **دوری:** بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه‌ی کوتاه / **امتناع:** خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول سخنی

کنایه: دستم به دامن‌تان؛ درخواست کمک داشتن / **مجاز:** شکم مجاز از معده / **کنایه:**

کنایه و ضرب المثل: گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است؛ خوردن زیاد فقط به میزبان خسارت نمی‌زند و ممکن است به علت پُرخوری مهمان را نیز اذیت کنید. / **استعاره:** کاه استعاره از غذا / **استعاره:**

کنایه:

نکته دستوری:

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، پوزخند نمی‌کنی زد و گفت: «خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از عهده برواهم آمد.» چندین بار درسش را تکرار کردم تا از بر شد بعد برای تبدیل لباس و آراستن سر و وضع او را به اتاق دیگر فرستادم.

دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده (۱۵) در صرف کردن **صیغه‌ی «بَلَعْتُ»** **اهتمام** تأثیری داشتند* که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر **براق**، خرامان مانند طاووس مست وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حق‌های به کار برده که لباس من **این‌طور قالب** بدش درآمده است. (۱۶) گویی جامه‌ای بود که درزی **ازل** به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است.*

(۱۵) در خوردن بسیار همت به خرج می‌دادند. (فعل خوردم، خوردی، خورد و ... را کاملاً اجرا می‌کردند.) (۱۶) انگار لباسی بود که خداوند آن لباس را دقیق به اندازه اندام او دوخته بود.

بَلَعْتُ: فروبرد، بلعیدم؛ صرف کردن صیغه‌ی بَلَعْتُ: خوردن / **جیر:** نوعی چرم **دبّاعی‌شده** با سطح نرم و پرزدار که در تهیه‌ی لباس، کفش، کیف و مانند آن‌ها به کار می‌رود. / **درزی:** خیاط

کنایه:

کنایه: خاطر جمع بودن را عده‌ای کنایه می‌دانند ولی «**خاطر**» یعنی ذهن و «**جمع**» و «مجموع» نیز یعنی آسوده. ذهنتان آسوده باشد. کنایه است؟ به گمانم خیر.

ایهام تناسب: صرف کردن؛ معنای مدّ نظر «صرف افعال» در عربی است ولی چون با غذا تناسب معنایی دارد، ایهام تناسب می‌سازد.

کنایه:

نکته دستوری:

آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و با **وقار** و خونسردی هرچه تمامتر، بر سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوانهای **فاضل** و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهدهی وظایف مقررهای خود بر می آید، قلباً خیلی **مسرور** شدم و در باب آن **مسئلهی معهود**، خاطرمد داشت کم کم به کلی آسوده می شد.

معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول **کنایه:**

(۱۷) محتاج به **تذکر** نیست که ایشان در خوراک هم سر سوزنی **قصور** را جایز نمی شمردند. * (۱۸) حالا دیگر چانه اش هم گرم شده و در خوش زبانی و حرافی و شوخی و **بذله** و لطیفه، نوک جمع را چیده و **متکلم وحده** و مجلس آرای **بلا معارض** شده است. * این آدم بر چشم و رو که از امامزاده داود و حضرت عبدالعظیم قدم آن طرف تر نگذاشته بود، از سرگذشت های خود در شیکاگو و منچستر و پاریس و شهرهای دیگری از اروپا و آمریکا چیزها حکایت می کرد که چیزی نمانده بود خود من هم بر منکرش لعنت بفرستم. (۱۹) همه گوش شده بودند و ایشان زبان، عجب در این است که فرو رفتن لقمه های پُر در پی ابداء جلوی صدایش را نمی گرفت. گوی **حنجره اش** دو تنبوشه داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف های **قلبه**.

(۱۷) لازم به یادآوری نیست که ایشان (خود مصطفی) در خوردن هم اندکی کوتاهی نمی کردند. (۱۸) اکنون مصطفی گرم صحبت شده و در خوش صحبتی، پُر حرفی، جک و لطیفه گفتن، از همه پیشی گرفته و تنها سخنگو و زینت بخش بدون رقیب جمع شده است. (۱۹) همه فقط می شنیدند و او فقط صحبت می کرد.

بذله: شوخی، لطیفه / **لطیفه:** گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته ای باریک / **متکلم وحده:** آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید. / **مجلس آرا:** آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می شود؛ بزم آرا / **بلا معارض:** بی رقیب / **تنبوشه:** لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند.

کنایه: سر سوزن کنایه از مقدار اندک / **کنایه:** گرم شدن چانه؛ پُر حرفی کردن، مدام صحبت کردن / **کنایه:**

کنایه: / **کنایه:** متکلم وحده شدن؛ در جمع پُر حرفی کردن و اجازه صحبت به دیگران را ندادن / **مجاز:** گوش مجاز از شنونده / **مجاز:**

نکته دستوری:

به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده ای که می گفتم همین دیروز ساخته است. فریاد و **فغان مرجبا** و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای **فضل** و کمالشان می شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. (۲۰) یکی از **حضار** که کبادهی شعر و ادب می کشید، چنان **محظوظ** گردیده بود که جلو رفته جبهی شاعر را بوسیده * گفت: «ای واللّه، حقیقتاً استادی». و از **تخلّص** او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: (۲۱) «من تخلّص را از **زوائد** و از جملهی رسوم و عاداتی میدانم که باید متروک گردد»، ولی به **اصرار مرحوم** ادیب پیشاوری که خیلی به من لطف داشتند و (۲۲) در اواخر عمر با بنده **مألوف** بودند و کاسه و کوزه یکی شده بودیم، کلمه «استاد» را بر حسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد **استعمال** کم». همه **حضار** یک صدا تصدیق کردند که تخلّصی بس بجاست و واقعا سزاوار حضرت ایشان است.

(۲۰) یکی از حاضرین که ادعای شعر و ادبیات داشت، آنچنان حظ کرده بود (لذّت برده بود) که جلو رفت و پیشانی شاعر (مصطفی) را بوسید. (۲۱) من به کاربردن تخلّص (آوردن نام هنری شاعر در شعر) را از موضوعاتی می دانم که باید فراموش شود و به کار گرفته نشود. (۲۲) در آخر عمر با بنده دوستی داشت و خیلی با یکدیگر صمیمی شده بودیم.

فغان: ناله و زاری، فریاد / **حضار:** آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران / **کباده:** وسیله ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدّد قرار دارد؛ کبادهی چیزی را کشیدن؛ کنایه از ادعای چیزی را داشتن، **خواستار** چیزی بودن / **محظوظ:** بهره ور / **جبهی:** پیشانی / **تخلّص:** نام شعری شاعران

ادیب پیشاوری: از شاعران مطرح زمان نویسنده است.

کنایه: کبادهی چیزی را کشیدن؛ در آن چیز ادعا داشتن / **کنایه:** چین به صورت انداختن؛ به حالت خجالتی در آمدن

کنایه:

در آن **اثنا** صدای زنگ تلفن از **سرسرای عمارت** بلند شد. آقای استاد رو به نوکر نموده فرمودند: «هم قطار احتمال می‌دهم وزیر داخله باشد و مرا بخواند. بگوئید فلانی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد.» ولی معلوم شد نمره‌ی غلطی بوده است.

سرسرا: محوطه‌ی سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه‌ی بیگانه‌ی «هال» و همچنین واژه‌ی بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است.)

اگر چشمم احیاناً تو چشمش می‌افتاد، با همان زبان بی‌زبانی نگاه، حشش را کف دستش می‌گذاشتم. ولی **شستش** خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سرپریده مدام روی میز از این **بشقاب** به آن بشقاب می‌دوید و به کاینات **اعتنا** نداشت ...

مجاز: چشم مجاز از نگاه / **کنایه:** زبان بی‌زبانی؛ مقصود خود را بدون سخن رساندن / **پارادوکس:**

تشبیه: / **تشبیه:** / **کنایه:** شستش خبردار شده بود؛ حواسش بود، آگاه بود.

نکته دستوری:

حالا آش‌جو و کباب بَرَه و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می‌تپد. خادم را دیدم که **قاب** بر روی دست وارد شد و **یک رأس غاز فربه** و برشته در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

شش‌دانگ **حواسم** پیش مصطفی است که (۲۳) نکند بوی غاز چنان مستش کد که دامنش از دست برود*، ولی خیر، **الْحَمْدُ لِلَّهِ** هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است. به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصا تا خرخره خورده‌ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه هم دیگر نمی‌توانم بخورم ولو **مائده** آسمانی باشد. ما که خیال نداریم از اینجا یک‌راست به بیمارخانه‌ی دولتی برویم. معده‌ی انسان که گلوخونی زنده رود نیست که هرچه تویش بریزی پُر نشود.» آنگاه نوکر را صدا زده گفت: «بیا هم قطار، آقایان خواهش دارند این را برداری و بی برو برگرد یک‌سر ببری به اندرون.»

(۲۳) نکند چنان بی اختیار شود که کنترلش از دستش خارج شود.

شش‌دانگ: کنایه از به طور کامل، تمام / **خرخره:** گلو، حلقوم

کنایه: دلم می‌تپد؛ نگرانم، استرس دارم. / **کنایه:** / **کنایه:**

تضمین: / **کنایه:** سرش توی حساب است؛ حواسش جمع است. / **کنایه:** این یک دم را خوش نخواند؛ این مورد را لغو کند. این مورد را انجام ندهد. / **مجاز:** / **کنایه:** تا خرخره خوردن؛ زیاد خوردن

کنایه: / **کنایه:** بی برو برگرد؛ بدون بحث قبول کردن / **مجاز:** مائده مجاز از هر نوع غذا

نکته دستوری:

(۲۴) مهمان‌ها سخت در **محظور** گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند* از یک طرف بوی کباب تازه به **دماغشان** رسیده است و ابدای بی‌میل نیستند ولو به عنوان مقایسه باشد لقمه‌ای از آن چشیده **طعم** و **مزه‌ی** غاز را با بَرَه بسنجند (۲۵) ولی در مقابل **تظاهرات** شخص شخصی چون آقای استاد، دو دل مانده بودند* و گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، خواهی نخواهی جز **تصدیق** حرف‌های مصطفی و بله و البته گه‌ت چاره‌ای نداشتند.

(۲۴) مهمان‌ها شدیداً در رودروایستی گیر کرده بودند و دقیقاً نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. (۲۵) ولی در مقابل ظاهرسازی‌های شخص ارجمند و بزرگی مثل آقای استاد (مصطفی) مردّد مانده بودند.

محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظور گیر کردن؛ گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املا‌ی این واژه به صورت **محذور** نیز آمده است.) / **شخص:** بزرگ و ارجمند

جناس: / **کنایه:** دودل ماندن؛ تردید داشتن / **کنایه:**

(۲۶) دیدم **توطئه‌ی** ما دارد می‌ماسد*. دلم می‌خواست می‌توانستم صدآفرین به مصطفی گفتم، از آن تاریخ به بعد زیر **بغلش** را بگیرم و برایش کار مناسبی دست و پا کنم، ولی **محض** حفظ ظاهر، کارد پهن و درازی شبیه به **ساطور** قصابی به دست گرفته بودم و

مدام به غاز حمله آورده و چنان وانمود می‌کردم که می‌خواهم این حیوان بیاری و یاور را از هم بدرم و ضمناً یک ریز تعارف و **اصرار** بود که به شکم آقای استاد می‌رسیم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود و **دماغش** نسوزد.

(۲۶) دیدم نقشه‌مان دارد عملی می‌شود.

ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن

کنایه: دیدم توطئه‌ی ما دارد می‌ماسد؛ دیدم نقشه‌ی ما دارد موفق می‌شود. / **کنایه:**

کنایه: / **کنایه:** دماغش نسوزد؛ ناراحت نشود.

نکته دستوری:

خوشبختانه قصاب زبان غاز را با کله‌اش بریده بود و الا چه چیزها که با آن زبان به من **بی‌جایی** دورو نمی‌گفت. خلاصه آنکه از من همه **اصرار** بود و از مصطفی انکار و عاقبت کار به جایی کشید که مهمان‌ها هم با او هم‌صدا شدند و دسته‌جمعی خواستار بردن غاز گردیدند.

کنایه: / **کنایه:**

کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی **برغان** پر کرده‌اند و **منحصراً** با کره‌ی فرنگی سرخ شده است؟ هنوز این کلام از دهن **خُرد** شده‌ی ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه **غفلتاً** فنرش در رفته باشد، بر اختیار دست دراز کرد و یک کف غاز را کده به نیش کشید و گفت: «حالا که مری‌مایید با آلوی **برغان** پر شده و با کره‌ی فرنگی سرخش کرده‌اند، (۲۷) روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت * و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه‌ی مختصر می‌چشیم».

(۲۷) جایز نیست بیشتر از این درخواست میزبان محترم را رد کنیم.

کنایه: از دهنم در رفت؛ ناخواسته گفتم / **کنایه:** فخر کسی یا چیزی در رفتن؛ بی‌اختیار کاری کردن / **مجاز:** نیش مجاز از دهان

کنایه: / **کنایه:**

نکته دستوری:

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند **قحط‌زدگان** به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن گوشت و استخوان غاز مادر مرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی در کمرکش دوازده حلقوم و کل و گردن‌های یک دوجین شکم و روده مراحل **مضغ و بلع و هضم** و تحلیل را پیموده؛ یعنی به زبان خودمانی (۲۸) رندان چنان کلکش را کدند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود! * می‌گویند انسان حیوانی است **گوشت‌خوار** ولی این مخلوقات عجیب گویا **استخوان‌خور** خلق شده بودند.

(۲۸) انسان‌های لایبالی آنچنان آن غاز را نیست و نابود کردند که آدم تصوّر می‌کرد هرگز غازی آنجا وجود نداشته است.

کتل: پشته، تپه / **مضغ:** جویدن / **کَلک:** آتش‌دانی از فلز یا سفال؛ کَلک چیزی را کندن؛ خوردن یا نابود کردن چیزی

تشبیه: / **کنایه:** به جان غاز افتادند؛ غاز را از بین بردند (خوردند)

کنایه: / **تشبیه:** گردن‌های یک دوجین شکم / **کنایه:**

واقعا مثل این بود که هر کدام یک معده‌ی یدکی هم همراه آورده باشند. هیچ باور کردنی نبود که سر همین میز آقایان دو ساعت تمام کار و چنگال به دست با یک خروار گوشت و پوست و **بقولات** و **حبوبات** در کشمکش و تلاش بوده‌اند و ته بشقاب‌ها را هم لیسیده‌اند، هر دوازده تن تمام و کمال و راست و حسابی از سر نو مشغول خوردن شدند و (۲۹) به چشم خودم دیدم که غاز گلگونم لخت لخت و قطعه بعد آخری طعمه‌ی این جماعت **کرکس صفت** شده و کآن لم یکن شیئاً مذکوراً در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید. *

(۲۹) با چشمان خودم می‌دیدم که غاز زیبایم، تگّه تگّه و قطعه‌ای پس از قطعه‌ی دیگر، خوراک این انسان‌ها کرکس صفت و

پست می‌شد، آنچنان وحشتناک می‌خوردند که چیزی قابل گفتن و توصیف نبود.

بقولات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات / **قطعه بعد آخری:** تگّه‌ای بعد از تگّه‌ای دیگر

کأن لم یکن شیئاً مذکور: بخشی از آیهی اول سورهی دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»: در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد.

کنایه: ته بشقاب‌ها را لیسیده‌اند؛ با لذت خوردن (در اینجا کامل خوردند) / کنایه:

تشبیه: گورستان شکم / تلمیح:

مرا می‌گویی از تماشای این منظره‌ی هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوشامدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

(۳۰) در همان **بحبوحه‌ی** بخور بخور که منظره‌ی فنا و **زوال** غاز خدایامرز، مرا به یاد برثباتی فلک **بو قلمون** و **شقوت** مردم دوز و مکر و فریب جهان پتیاره و **وقاحت** این مصطفای **بدقواره** انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد. * ییرون **جستم** و فوراً برگشته گفتم: «آقای مصطفی خان، وزیر داخله شخصاً پای تلفن است و **اصرار** دارد دو کلمه با خود شما صحبت بدارد.»

(۳۰) در حین خوردن آن‌ها که دیدن نابودی آن غاز بیچاره، من را به یاد ناپایداری روزگار چندرنگ و دروغگو و بدجنسی مردم پست و فریب دنیای زشت و بی‌شرمی این مصطفای بدترکیب انداخته بود، دوباره صدای زنگ تلفن آمد.

بحبوحه: میان، وسط / **پتیاره:** زشت و ترسناک / **بدقواره:** آن‌که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب

تشخیص: / **کنایه:** آب به دهان خشک شدن؛ بسیار متعجب شدن (برای ترسیدن نیز کاربرد دارد). / **مجاز:** فلک مجاز از روزگار / **کنایه:**
.....

نکته دستوری:

یارو حساب کار خود را کرده، (۳۱) بدون آنکه سر سوزنی خود را از تک و تا بیندازد، دل به دریا زده و به دنبال من از اتاق ییرون آمد. * به مجرد اینکه از اتاق ییرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده‌ی آب نکشیده‌ای، **طنین انداز** گردید و (۳۲) پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما یتعلق به بر روی صورت گل انداخته‌ی آقای استادی نقش بست. * گفتم: «خانم خراب، تا **حلقوم** بلعیده بودی، باز تا چشمت به غاز افتاد، (۳۳) دین و ایمان را باختی و به منی که چون تو را صندوقچه‌ی سر خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی و نارو زدی. * (۳۴) بگیر که این ناز **شست** باشد.» و باز کشیده‌ی دیگری، **تاراش** کردم. *

(۳۱) بدون آنکه اندکی تغییری در خود بدهد، جرئت و شهادت به خرج داد و پشت سر من از اتاق خارج شد.

(۳۲) جای پشت انگشت، به همراه مچ و کف دست و هر چیزی که در دست باشد (مثل ساعت و ...) روی صورت سرخ آقای استادی (مصطفی) نقش بست. (۳۳) دین و ایمان (و انصاف و مروّت) را کنار گذاشتی و به من که تو را محرم اسرارم کرده بودم، خیانت کردی و کلک زدی. (۳۴) این ضربه را هم بگیر که مزد هنرت باشد. (جزای کار زشت باشد). و سیلی دیگری به صورتش زدم.

ما یتعلق به: آنچه بدان وابسته است. / **حلقوم:** حلق و گلو

کنایه: حساب کار خود را کردن؛ متوجه خرابکاری خود شدن / **کنایه:**
.....

کنایه: بدون آنکه خود را از تک و تا بیندازد؛ بدون آنکه وضعی در خود نشان بدهد. بدون آنکه تغییری در خود ایجاد کند.

کنایه: / **کنایه:** «کشیده آب نکشیده» کنایه از سیلی محکم

کنایه: صورت گل انداخته؛ صورت سرخ و شاداب / **کنایه:** / **کنایه:**
.....

مجاز: / **تشبیه:** تو را صندوقچه سر خود قرار داده بودم. / **کنایه:** ناز شست باشد؛ پاداش هنرت باشد. (این جمله به طنز است. در واقع هنگام تنبیه کسی به علت خرابکاریش به او می‌گویند).

نکته دستوری:

با همان صدای پریده و زبان گرفته و ادا و **اطوارهای** معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن **هویدا** نبود، نفس‌رنان و **هق‌هق‌کان** گفت: «پسر عمو جان، من چه گاهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی روغن فرنکی سرخ شده و توی شکمش آلوی **برغان** گذاشته‌اند؟ (۳۵) تصدیق بفرمایید که اگر **تقصیری** هست با شماست نه با من.» *

(۳۵) قبول کنید اگر اشتباهی بوده، از سمت شما بوده نه من. **اطوار:** رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار

هویدا: روشن، آشکار / **تصدیق:** تایید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایب را نمیدید. (۳۶) از این **بهانه‌تراشی‌هایش** داشتم شاخ درمی‌آوردم. * برباختار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌شناس را مانند موشی که از خمری روغن پیروز کشیده باشند، پیروز انداختم و (۳۷) **قدری** برای به جا آمدن **احوال** و تسکین **غلیان** درونی در **حیات** قدم زده، * (۳۸) آنگاه با صورتی که گویی **قشری** از خنده‌ی **تصنعی روی** آن کشیده باشند، وارد اتاق مهمان‌ها شدم. * دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند. گفتم: «آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

(۳۶) از بهانه‌هایی نامعقولی که می‌آورد بسیار تعجب کرده بودم. (۳۷) لحظاتی برای اینکه حالم سر جایش بیاید و **حرص** و فشاری که بهم آمده بود، آرام شود، در حیات راه رفتم. (۳۸) آنگاه با چهره‌ای که انگار لایه‌ای از خنده‌های ساختگی روی آن کشیده باشند، وارد اتاق شدم.

خمره: ظرفی به شکل خم و کوچک‌تر از آن / **غلیان:** جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی / **تصنعی:** ساختگی
کنایه: / **تشبیه:**
کنایه: / **مجاز:**

(۳۹) مهمی اهل مجلس **تأسف** خوردند و از خوش‌مشربی و **فضل** و کمال او چیزها گفتند * و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره‌ی تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و (۴۰) من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم، همه را به غلط دادم. *

(۳۹) همه مهمان‌ها (از رفتن او) ناراحت شدند و از خوش‌صحبتی و دانش او بسیار تعریف کردند. (۴۰) من هم خیلی طبیعی (بدون توجه به موضوع ناراحتی از دست مصطفی) شماره‌ای اشتباه به آن‌ها دادم.

خوش‌مشربی: خوش‌مشرب بودن؛ خوش‌ معاشرتی و خوش‌صحبتی
کنایه:

(۴۱) فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک‌دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را با کلتیمی **متفرعات** به **انضمام** **مایحتوی**، یعنی آقای استادی **مصطفی‌خان**، به دست **چلاق‌شده** خودم از خانه پیروز انداختم، * ولی چون تیری که از **شست** رفته باز نمی‌گردد، یک‌بار دیگر به کلام بلندپایه‌ی «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و (۴۲) پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نکرده‌م.

(۴۱) روز بعدش یادم آمد که در روز مهمانی، یک دست از بهترین لباس‌های جدید خود را، به همراه وسایل جانبی‌اش (مثل کراوات و ژله و ...) به همراه مصطفی از خانه بیرون انداختم. (۴۲) تصمیم جدی گرفتم (توبه کردم) تا هرگز دیگر برای ارتقای رتبه به فکر مهمانی و ... نباشم.

متفرعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلقات به کار رفته است). / **انضمام:** ضمیمه کردن؛ به انضمام؛ به ضمیمه‌ی، به همراه، به علاوه‌ی / **مایحتوی:** آنچه درون چیزی است. (یعنی خود مصطفی)

تشبیه: / **کنایه:** تیری که از شست رفته؛ چیزی که اختیارش دیگر در دست ما نیست.

کنایه و ضرب‌المثل: / **کنایه و ضرب‌المثل:**

تضمین:

نکته دستوری:

کباب غاز: محمدعلی جمال‌زاده

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.
معهود (.....) بحبوحه (.....) وجنات (.....)
- ۲ - در هر یک از بندهای پنجم و یازدهم، سه واژه‌ی مهم املایی بیابید و بنویسید.
- ۳ - در عبارت زیر، «مفعول» و «مسند» را مشخص کنید.
«آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. گفتیم: چرا نمی‌آیی بنشین؟»
- ۴ - به درسنامه «جمله ساده و مرکب» مراجعه و سپس برای هر یک از پیوندهای وابسته ساز و هم‌پایه ساز، مثالی از متن درس بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ - مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.
■ پشت دست داغ کردن: ■ سماق مکیدن: ■ چند مرده حلاج بودن:
- ۲ - کدام ویژگی‌های نثر نویسنده، بر تأثیرگذاری داستان او افزوده است؟

قلمرو فکری

- ۱ - نویسنده، در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟
- ۲ - از متن درس مثل متناسب با هریک از این سروده‌های سعدی بیابید و مقصود اصلی آن‌ها را بیان کنید.
الف) گله ما را گله از گرگ نیست کاین همه بیداد شبان می‌کند
ب) سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - معهود: شناخته‌شده، معمول، عهد شده بحبوحه: میان، وسط وجنات: جمع وجنه؛ صورت چهره
- ۲ - بند پنجم: معهود - عیال - دیلاقی بند یازدهم: نشخوار - سر دماغ - زوایا و خفایا
- ۳ - مفعول: عبارت «گفتم چرا نمی‌آیی بنشین» مسند: نمودار
- ۴ - پیوند هم‌پایه ساز: این مصطفی گرچه زیاد کودن است ولی پیداکردن یک غاز، که شکستن گردن رستم که نیست. پیوند وابسته ساز: اولین بار است که از تو حرف حساب می‌شنوم. / گویی جامه ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است.

قلمرو ادبی

- ۱ - پشت دست داغ کردن: کنایه از تصمیم برای عدم انجام کاری سماق مکیدن: کنایه از انتظار بیهوده کشیدن چند مرده حلاج بودن: کنایه از میزان توانایی انجام کاری
- ۲ - بیان طنز آمیز و اغراق گونه و استفاده مکرر از کنایات و اصطلاحات عامیانه

قلمرو فکری

- ۱ - اعتماد کردن و به افراد نالایق و پرهیز از صداقت و راست‌گویی و باور به سنت‌های ناروا را مورد انتقاد قرار داده است.
- ۲ - الف: از ماست که بر ماست: خودمان عامل اصلی گرفتاری‌هایمان هستیم.
ب - تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد: قبل از انجام کاری یا گفتن حرفی کامل آن را بررسی کنیم زیرا پس از انجام آن کار و یا گفتن آن حرف ممکن است نشود خسارت را جبران کرد.

روان خوانی: ارمیا

چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات دارد ها. اللهم صل علی...
 ارمیا و سهراب میخندیدند. صدای تانک دیگری از دور میآمد. به صدا توجهی نمیکردند. هر سه روحیه گرفته بودند. ارمیا از نشانه گیری دقیق سهراب تعریف می کرد. مصطفی که تا آن موقع ساکت نشسته بود، آرام گفت: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»
 - آقا مصطفی چی چی فرمودید؟ یک دفعه زدی کانال دو. ارمیا جان، ترجمه کن ببینم.
 ارمیا خنده اش را خورد. آرام سری تکان داد.
 - حق با مصطفاست. و ما رمیت اذ رمیت. یعنی وقتی تو تیر میزنی این تو نیستی که تیر میزنی، بلکه خود خداست.
 - بابا اینجا همه علامه اند. یک کلاس آشنایی می گذاشتید برای ما. چه جوری این قدر خوب معنی قرآن را میفهمید؟ جان من! معنی این را چه جوری میفهمید؟

علامه: آنکه درباره ی رشته ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

- باز هم ما را گرفته ها، کاری ندارد که؛ کافی است ریشه ها را بشناسی؛ مثلاً رمی می شود پرتاب کردن؛ رمیت می شود مخاطب. تو یک مرد تیر میزنی کاری ندارد. ساده است.
 مصطفی ساکت شد و بعد انکار چیزی کشف کرده باشد به ارمیا گفت: «ارمیا! اگر گفتم فعل امر رمی چی می شود»
 - می شود... می شود ارمی.
 مصطفی و ارمیا با هم خندیدند. ارمیا منظور مصطفی را فهمیده بود. خیلی دوست داشت به بگوید مادرش در خانه او را «ارمی» صدا میزند اما هیچ نگفت.
 - خوب درست گفتم. وقتی می خواهیم بگویم «تو یک مرد تیر بزنی» می گویم: «ارمی». حالا اگر به دو مرد عرب بخواهیم بگویم که «تیر بزنی» چه باید بگویم؟
 سهراب که با دقت به حرف های مصطفی گوش میداد، گفت: «می گویم: ارمی، ارمی. اولی تیر میزند، بعد دومی»
 هر سه با هم خندیدند. سهراب مطمئن نبود که حرفش اشتباه است.
 - دِ بابا، ماشاء الله! ما عمری عربی حرف زدیم: «الدخیل. الموت للصدام. الله اکبر»
 مصطفی در حالی که میخندید، گفت: «البته اسم آقا سهراب صلوات دارد ولی آقا سهراب! به عربی اگر بخواهیم بگویم شما دو نفر تیر بزنی، یعنی مشی می شود... می شود ارمیا. همین ارمیا که اینجا نشسته»
 - سهراب با تعجب نگاهی به ارمیا کرد. انکار برای اولین بار است که ارمیا را می بیند.
 - جلّ الخالق! یعنی ما هر بار آقا ارمیا را صدا میزنیم داریم میگویم شما دو تا مرد تیر بزنی! بی خود نیست با کلاشینکف میخواست برود تانک بزند.

کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع **قنداق** ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی

ارمیا سرش را پایین انداخته بود و میخندید. با اینکه صدای تانک هر لحظه نزدیک تر میشد اما احساس آرامش عجیبی داشت.
 از **مصاحبت** با مصطفی و سهراب جدا لذت میبرد.

صدای غرش تانک دوم از نزدیک به گوش می‌رسید. هر سه نفر ساکت شدند. ارمیا و مصطفی دوباره مبهوت به سهراب نگاه می‌کردند. دوباره اسلحه را برداشت. موشک دوم را جا انداخت. آن را روی شانه محکم کرد، اما قبل از اینکه بلند شود، انگار چیزی یادش آمده باشد، پرسید: آن آیه که خواندید چی بود؟

- و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

برخواست. آیه را زیر لب تکرار کرد و فریادی کشید و شلیک کرد. صدای غرش تانک نزدیک‌تر مرشد. موشک به شنی تانک نفخورد. اطراف تانک خاک غلیظی به هوا می‌رفت. سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ارمیا را با دست، سر جایش نشانده و بلند شد. هر سه، نفس راحتی کشیدند. مصطفی و ارمیا با مسلسل به سمت تیراندازی کردند.

- بس است دیگر، آن چنان زدم که اگر کسی زنده از آن تو بیرون بیاید، با تیر کلاش دیگر نمی‌میرد.
عده‌ای از افراد گردان با صدای انفجار تانک‌ها به طرف این گروه سه نفری آمدند. دور و بر آن‌ها را گرفتند.

- سهراب گل کاشتی، ای والله!

- پیرمرد هیکل خیلی به درد می‌خورد. مرده فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن!
دود هنوز هم از کُده بلند می‌شود.

کُده: تنه‌ی بریده شده‌ی درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم

سهراب دستی به پیشانی‌اش کشید. قیافه‌اش کودکانه شده بود.

- ما را گرفتید. اوزها تانک هستند. دود از تانک بلند می‌شود. کُده دیگر چیست؟

در دل از تعریف کردن دیگران می‌ریجید. به نظرش می‌آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است. صدای موتور دیزلی چند تانک همه را به خود آورد. دوباره صورت سهراب جدی شد. دستور داد که همه، سنکر بگیرند. با دست یکی از تانک‌ها را نشان داد و به مصطفی گفت: «مصطفی این روی برجکش تیربار دارد. حواستان باشد، احتمالاً پیاده از پشت دنبالش می‌آیند.

برجک: سازه‌ی چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.

تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله‌ی نوار فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین

- باشد آقا سهراب! حواسم هست.

- ارمیا، شما هم بدو برو طرف چپ. آنجا به مهندس بگو هم نفر بفرستند، هم آرپی جی.

آن قدر جدی صحبت کرد که ارمیا بدو هیچ درنگی اسلحه‌اش را برداشت و دوید.

- حالا آن قدر تند ندو. توی راه اسیر نگیری‌ها؛ بگذار چند تا نشان هم به ما برسد.

با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد. اگر چه نمی‌توانست اما او را و هم گرفته بود. ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ کس دیده نمی‌شد. نفس گرفت و دوباره با تمام سرعت دوید. هنوز چند قدمی بیشتر ندیده بود که عربی می‌شنید. نمی‌دانست در خیال است یا واقعیت. به دور و برش نگاهی کرد؛ اشتباه نمی‌کرد. صد قدم جلوتر چند عراقی با لباس‌های پلنگی و کلاه‌های کج روی خاکریز ایستاده بودند. به آن‌ها نگاه کرد. نمی‌دانست که آن‌ها هم او را دیده‌اند یا نه. درنگ کرد. بند تفنگش را از روی شانه برداشت. آن را به دست گرفت. به طرف عراقی‌ها نگاه کرد. پشیمان شد. تعدادشان بیشتر از آن بود که به تهایی بتواند با آن‌ها مقابله کند. صدای عراقی‌ها که با دست نشان می‌دادند، او را به خود آورد. برگشت؛ از همان راهی که آمده بود. به سرعت می‌دوید. دو سه بار سکندری خورد و به

زمین افتاد. دستش میسوخت. سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد. دو نفر از عراقی‌ها به او نزدیک شده بودند. هر لحظه انتظار داشت سوزشی در کمرش احساس کند و به زمین بیفتد. منتظر صدای گلوله بود. به خود آمد. همان طور که مردود بند اسلحه را از روی شانه‌اش برداشت. آن را مسلح کرد و خود را به زمین انداخت. دو عراقی که فکر می‌کردند ارمیا به زمین افتاده است با سرعتی بیشتر به سمتش می‌دویدند. ناگهان ایستادند و خود را به زمین انداختند. صدای رگباری شنیده شد. تیر به آن‌ها نفوذ کرد. ارمیا متوجه شد که تیر به آن‌ها نفورده است. از جا بلند شد. بدوز اینکه به پشت سرش نگاه کند، به سمت بچه‌ها دوید. کم‌کم دود ناشی از سوختن تانک‌ها را می‌دید.

سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن

سرش گیج می‌رفت. به پشت سرش نگاه کرد. هیچ کس او را تعقیب نمی‌کرد. در خیال می‌دید که صدها نفر با لباس‌های پلنگی و کلاه‌های کج او را دنبال می‌کنند. یکی از آن‌ها از او جلو افتاد. ارمیا همین طور که می‌دوید و به پشت سر نگاه می‌کرد، در آغوش او افتاد. سعی می‌کرد خود را نجات دهد اما دستان مصطفی او را محکم گرفته بود. به چهره مصطفی دقیق شد. مصطفی گریه می‌کرد. - بزرگش را زد. گت یا علی بلند شد. بعد یک دفعه دیدیم سرش چرخید؛ بعد زد، بزرگش را زد. ببینش! هنوز جان دارد، نگاهش کن!

ارمیا سرش گیج می‌رفت؛ همه چیز را تیره و تار می‌دید.

- من را می‌خواستند اسیر بگیرند. دستور از بالا بوده؛ من برای آینده‌ام برنامه‌ریزی کرده بودم. برای همین شهید نمی‌شوم دیگر. نمی‌فهمید چه می‌گوید. خاطرات به صورت مبهم از جلو چشمانش می‌گذشتند. سهراب را روی زمین گذاشته بودند. یک طرف صورت گوشت آلودش گم شده بود. هر چند لحظه یک بار زانوی چپش مرتعش می‌شد. ارمیا سرش را روی سینه‌ی سهراب گذاشته بود. به زانوی چپ او نگاه می‌کرد.

- مینی ارمیا. رو به قبله خوابانیدمش. بعد گت به راست بچرخانیمش؛ سمت کربلا.

آره مینیم. آرام دارد حسین حسین می‌کند؛ چرا دیگر زانوش تکان نمی‌خورد؛ چقدر آرام شده... آقا سهراب، شلوغ نکنی‌ها... حالا چطوری بیریش تا سر جاده؟ خوب شد تو شهید نشدی مصطفی، من چه جوری شما دو تا را می‌بردم تا سر جاده... آقا سهراب خیلی سنگین است؛ البته اسمش صلوات دارد. اللهم صلی علی... چرا صلوات نمی‌فرستی مصطفی؟! بفرست دیگر! اللهم صلی علی... خیلی سنگین است. وقتی داریم بیریش، شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم....

ارمیا (با تلخیص): رضا امیرخانی

درس هفدهم

جُندهی تو

ناز را از من بگیر، اگر می‌خواهی،
هوا را از من بگیر، اما
خندهات را نه.
گل سرخ را از من بگیر
سوسنی را که می‌کاری...

هر چیزی را که مایه زنده بودن است، می‌خواهی از من بگیر، اما لبخندت را از من نگیر. لبخندت را که همچون گلی سرخ یا سوسنی زیباست، از من نگیر.

مجاز: نان مجاز از هر نوع خوردنی (غذا) / **مجاز:** هوا مجاز از نفس کشیدن / **نماد:** نان و هوا نشانه‌های حیات و زندگی
مراعات نظیر: / **نماد:** گل سرخ نماد عشق / **استعاره و نماد:** سوسن؛ لبخند

توجه: سوالی که پیش می‌آید این است؛ چرا گل سرخ را «نماد» و سوسن را «استعاره و نماد» نوشته‌ام؟ نماد و استعاره از جهاتی شبیه به هم هستند؛ مثلاً در هر دو، یک واژه‌ای را می‌گوییم ولی منظورمان چیز دیگری است. نمادها گاه بین اغلب کشورها یکسانند؛ مانند گل که نشانه عشق است ولی پذیرفتن «سوسن» به عنوان نماد «لبخند» حداقل برای خود من کمی غیرقابل قبول است. چرا که در فرهنگ ما اینگونه جا نیفتاده است و اتفاقاً در ادبیات ما، سوسن را نماد «لال بودن» در نظر می‌گیرند. و اما اینکه با این اوصاف، برای سوسن، نماد نوشته‌ام دلیلش این است که بسیاری از اساتید اینگونه موارد را نیز نماد گرفته‌اند و ممکن است طراح امتحان نهایی هم این نظر را داشته باشد.

نکته دستوری:

از پس نبردی سخت باز می‌گرم
با چشمانی خسته
که دنیا را دیده است
بهریچ دگرگونی،
اما خنده‌ات که رها می‌شود
و پروازکان در آسمان مرا می‌جوید
تمامی درهای زندگی را
به رویم می‌گشاید.
عشق من، خنده‌ی تو
در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکند

از جنگی سخت برمی‌گردم، با جسمی خسته که حوادث دنیا را تجربه کرده است و خسته باز گشته‌ام. ولی وقتی لبخندت به لب‌هایت می‌نشیند و من آن را می‌بینم، گویی تمام درهای زندگی و امید را به من نشان می‌دهد. عشق من خنده‌ات در سخت‌ترین لحظه من بر لب‌هایت می‌نشیند. (مفهوم: لبخندت به من توان و قدرت می‌دهد.)

مجاز: چشمان مجاز از وجود / کنایه: / تشخیص:

استعاره مکنیه (استعاره): / اضافی استعاری (استعاره مکنیه): درهای زندگی (زندگی به چیزی تشبیه شده است که در دارد؛ مثلا خانه یا باغ) / کنایه: در زندگی را به رویم می‌گشاید؛ به من امید می‌دهد.

زندگی را برایم زیبا می‌کند. / مجاز: عشق مجاز از معشوق / نماد:

استعاره مکنیه (استعاره):

نکته دستوری:

و اگر دیدی، به ناگاه
خون من بر سنگ فرش خیابان جاری ست،
بخند؛ زیرا خنده‌ی تو
برای دستان من،
شمشیری است آخته.

اگر دیدی که ناگهان در حال مُردن هستم، بخند، زیرا لبخندت برای من مانند شمشیری برکشیده است و به من نیرو و قدرت می‌دهد. **آخته:** بیرون کشیده، برکشیده

کنایه: / تشبیه: / مراعات نظیر:

خنده‌ی تو، در پاییز
در کاره‌ی دریا
موج کف آلوده‌اش را
باید بر فراز

لبخندت در پاییز مثل موج‌های **پر صلابت** باید جلوه‌گر شود و زیبایی‌اش را نشان بدهد.

تشبیه یا استعاره مکنیه؟ «خنده‌ی تو موج کف آلوده‌اش را باید بر فرازد.» موردی عجیب و استثنایی است. می‌توانیم بگوییم استعاره مکنیه چون مشبه به (یعنی دریا) را نداریم. ولی از طرفی در این مورد استثنائاً می‌توانیم بگوییم «خنده» به طور **مُضمَر** و **پنهانی** به «دریا» تشبیه شده است. یعنی تشبیه **مُضمَر** (پنهان) در نظر بگیریم.

نکته دستوری:

و در بهاران، عشق من!
خنده‌ات را می‌خواهم
چون گلی که در انتظارش بودم،
گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌خواند.

من در هنگام بهار منتظر دیدن لبخندت هستم مانند انتظاری که برای رویدن گل‌ها در بهاران دارم. خنده‌ات چون گلی آبی است و چون نقش و نگار پرچم کشورم که مرا جذب می‌کند.

مجاز: / تشبیه: خنده به طور غیر مستقیم و پنهانی و مُضمَر به گل تشبیه شده است.

توجه: در پرچم شیلی «گل سرخ یا گل آبی» وجود ندارند. لذا «گل سرخ» و «گل آبی» را می‌توان استعاره از نوار سرخ و آبی پرچم کشور شیلی دانست. نوار سرخ نشانه‌ی خون‌های ریخته شده برای استقلال شیلی است و نوار آبی رنگ، نشانه آسمان یا اقیانوس کنار کشور شیلی یعنی اقیانوس آرام است.

نکته دستوری:

بخند بر شب

بر روز، بر ماه،

بخند بر پیچاپیچ خیابان‌های جزیره،

اما آنگاه که چشم می‌گشایم و می‌بندم،

آنگاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند،

ناز را، هوا را،

روشنی را، بهار را،

از من بگیر

اما خندهات را هرگز

تا چشم از دنیا نبندم.

بر شب، بر روز، بر ماه و در هر زمانی بخند. بر زیبایی خیابان‌های جزیره بخند. (در هر زمان و در هر جا بخند و شاد باش) اما تا زمانی که زنده هستم، هر چیزی را که برابرم عزیز و ارزشمند است، می‌توانی از من بگیری، ولی خنده‌ات را از من نگیری.

تضاد: شب و روز / **مجاز:** / **تضاد:** می‌گشایم و می‌بندم

..... مجاز: / مجاز: / تضاد: / وجودم؛ پاهایم؛

.....**مجاز:** بهار مجاز از بهترین ایام / **نماد:** خنده نماد عشق و محبت / **کنایه:**

هوا را از من بگیر، خندهات را نه! پابلو نرودا

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- برای واژه‌ی «آخته» دو معادل معنایی بنویسید.
- ۲- به **درسنامه معانی و مفاهیم «ان»** مراجعه کنید و سپس مفهوم نشانه‌ی «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید.

بهاران (.....)	خاوران (.....)
بابکان (.....)	خندان (.....)

قلمرو ادبی

- ۱- این بخش از سروده‌ی «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.
نان را از من بگیر اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، امّا / خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من بگیر.
- ۲- در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه‌های ادبی بهره گرفته است؟
... اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.

قلمرو فکری

- ۱- درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید.
«و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است، / بخند؛ زیرا خنده‌ی تو / برای دستان من، / شمشیری است آخته.»
- ۲- متن درس را با مفهوم سروده‌ی زیر مقایسه کنید.
چه خوش فرمود آن پیر خردمند
اگر خونین دلی از **جور** ایام
به پیش اهل دل، گنجی است شادی
به آن کس می‌رسد زین گنج بسیار
چو گل هرجا که لبخند آفرینی
مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم
دست‌آورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست می‌آید.
وزین خوشتر نباشد در جهان پند
«لب خندان بیاور چون لب جام»
که دست‌آورد بی‌رنجی است شادی
که باشد شادمانی را سزاوار
به هر سو رو کنی لبخند بینی
به هر حالت **تبسم** کن تبسم
منظور از پیر خردمند «حافظ» است.

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- آخته: بیرون کشیده، برکشیده
- ۲- بهاران: مفهوم زمان دارد؛ هنگام بهار
بابکان: مفهوم نسبت دارد؛ قیام منسوب به بابک

قلمرو ادبی

- ۱- نان: نماد زندگی هوا: نماد زندگی خنده: نماد عشق گل (گل سرخ): نماد عشق
- ۲- خنده کسی را بجوید تشخیص دارد. / «درهای زندگی» اضافه استعاره‌ی و استعاره است. / «دری را گشودن» کنایه از رخ دادن اتفاقی خوب

قلمرو فکری

- ۱- خنده معشوق به عاشق قدرت می‌دهد. (به اثربخشی خنده معشوق اشاره دارد).
- ۲- خنده یا خندیدن اثرات مثبتی دارد. حدیثی از پیامبر نقل شده که «لبخند به روی برادرت صدقه است» در واقع این عبارت به تاثیر و انرژی خوب لبخند اشاره دارد. (خنده بر هر درد بی‌درمان دواست).

گنج حکمت: مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کراں رسم و بدان سرزمین که خداوند **سرحد** جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم.

از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند (۱) تا به سرمنزل **غایی** سفر خود برسند اما بدین **حد** اکتفا نمی‌کنم* و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست. در یک جاده‌ی خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم.» (۲) می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را **سرحد** دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن **ذی حیات** نفس نمی‌کشد.* می‌گوید: «اوه، بایست؛ **بیهوده** رنج سفر بر خویش هموار مکن. (۳) مگر نمدانی که داری به عالمی **پایان** و **بحد** و **کراں** قدم **می‌گذاری**؟»

(۴) ای فکر دور پرواز من، بال‌های **عقاب آسایت** را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو پیش از این اجازه‌ی سفر نیست.

(۱) تا به انتهای مقصد مورد نظر خود برسیم، ولی به این اندازه هم بسنده نمی‌کنم و **راضی** نمی‌شوم. (۲) می‌خواهم به آنجایی برسیم که خداوند آن را انتها و پایان جهان هستی قرار داده است و دیگر در آنجا موجود زنده‌ای وجود ندارد. (۳) مگر نمی‌دانی که داری به دنیایی به حد و اندازه و بی‌انتها وارد می‌شوی (جهان و هستی، پایانی ندارد). (۴) ای فکر من که توانایی سفر به دوردست‌ها را داری، بال‌های توانمندت را بر هم نزن، و ای قوه‌ی خیال من که همچون کشتی‌ای پرسرعت هستی، همین جا بایست، زیرا بیش از این اجازه جست و جو در عالم هستی را نداری. (حتی فکر و خیال ما نیز نمی‌تواند به انتهای هستی برسد.)

سرحد: مرز، کرانه / **غایی:** منسوب به غایت، نهایی / **ذی حیات:** دارای حیات، زنده، جاندار

یوهان کریستف فریدریش شیلر

درس هجدهم

عشق جاودانی

آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گجد که **قلم** بتواند آن را بنگارد،
اما جان صادق من آن را برای تو **ترسیم** نکرده باشد؟

هیچ چیزی وجود ندارد که قابل توصیف بوده باشد و من آنگونه تو را وصف نکرده باشم. (**مفهوم**: تو را به بهترین اوصاف ستوده‌ام) **استفهام انکاری** به کار رفته است. **مخیله**: خیال، قوه‌ی تخیل، ذهن
تشخیص: جان، چیزی را ترسیم کرده باشد / **مجاز**: / **مجاز**: جان مجاز از وجود

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن
که بتواند عشق مرا یا **سجایای** ارزشمند تو را بازگو کند؟

هیچ حرف جدیدی برای گفتن و هیچ چیزی برای نوشتن نمانده است که بتواند اندازه عشق من به تو یا ارزش تو را بازگو کند.
(**استفهام انکاری** به کار رفته است.) (من هر گونه که ممکن بوده زیبایی‌های تو و عشق خودم نسبت به تو را گفته و نوشته‌ام).
سجایا: ج سجیه، خواها، خلق‌ها و خصلت‌ها
مراعات نظیر: / **مجاز**:

نکته دستوری:

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم
و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»
درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را **تلاوت** کردم.

من هر روز باید جمله‌ای ثابت را تکرار کنم. این جمله که «تو برای من هستی و من برای تو هستم». دقیقاً با شدت و گیرایی
نخستین روزی که نامت را با اشتیاق بر زبان آوردم.

این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌پند
و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد
و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر **سالخوردگی** می‌دهد،
بلکه همواره عشق قدیم را موضوع **صحیفه‌ی** شعر خود می‌گرداند

این گونه است که عاشق حقیقی با عشقی که همیشگی است، معشوقش را پیوسته زیبا می‌بیند و به آثار پیری - که برای
عده‌ای موجب از بین رفتن زیبایی‌هاست - توجهی ندارد. بلکه پیوسته مانند عشقی که از قدیم، نسبت به معشوق خود
داشته، عشق می‌ورزد.

تشخیص: عشق جاودانی معشوق را می‌بیند. / **استعاره**: گرد و غبار و جراحات؛ نشانه‌های پیری (همچون چین و چروک صورت
یا موی سفید) / **تضاد**:

نکته دستوری:

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

عاشق حقیقی، عشق را لحظه‌ای می‌داند که گویی زندگی تازه‌ای به او داده است. آن لحظه ظاهراً با گذشت زمان و پیری لحظه‌ای فراموش شده و مرده است.

کنایه: به دنیا آمدن کنایه از شروع زندگی بهتر و زیباتر / اضافی استعاری و تشخیص (استعاره):

تضاد: به دنیا آمدن و مرده / مراعات نظیر:

غزلواره‌ها: شکسپیر

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- واژه‌ی «صحیفه» را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.
- ۲- متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱- دو نمونه آرایه‌ی «تشخیص» در متن درس بیابید.
- ۲- در متن، نمونه‌ای از پرسش (استفهام) انکاری مشخص کنید.

قلمرو فکری

- ۱- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟
- ۲- در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تأکید شده است؟
چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟
- ۳- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده‌ی شکسپیر قابل دریافت است؟
یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- کتاب، نامه، نوشته و مکتوب، اثر نوشتاری و ...
 - ۲- چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن. (بعد از نوشتن «مانده است» به قرینه‌ی لفظی حذف شده است).
- و آنچه قدیمی است، قدیمی ندانیم: «که تو از آن منی و من از آن تو». (بعد از من از آن تو، فعل «هستم» یا «م» به قرینه لفظی حذف شده است).

توجه: دقت داشته باشید که فعل «هستم» یا «م» در جمله وجود ندارد، ولی فعل اسنادی «ی» به معنای هستی، در عبارت وجود دارد. در واقع شخص فعل، از سوم شخص به اول شخص تغییر کرده است. این گونه موارد را بهتر است حذف به قرینه لفظی بگیریم.

قلمرو ادبی

- ۱- عشق بتواند ببیند. / دست زمان
- ۲- «چه چیز تازه‌ای برای گفتن مانده است؟» یعنی «چیز تازه‌ای برای گفتن نمانده است.»
یا «چه چیز تازه‌ای برای نوشتن مانده است؟» یعنی «چیز تازه‌ای برای نوشتن نمانده است.»

قلمرو فکری

- ۱- همیشه معشوق را جوان و زیبا می‌بیند. / توجهی به اثرات پیری ندارد. / تکراری نمی‌شود و همیشه برایش تازگی دارد.
- ۲- من به هر نوعی که می‌شود عشق را بیان کرد یا به شعر در آورد تو را توصیف کرده‌ام.
- ۳- هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم
و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»
درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

روان‌خوانی: آخرین درس

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد **عتاب** معلم واقع گردم؛ **علی‌الخصوص** که معلم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطر گذشت که درس و بحث مدرسه را **بگذارم** و راه صحرا پیش گیرم. هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در پشته زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

عتاب: سرزنش، ملامت، تندى / **بیشه:** زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.

وقتی از پیش خانمی کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و **اعلانی** را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال انگیز ای آنکه برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو من - بی آنکه در آنجا توقفی کنم - با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟» آن گاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم. در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که **غلغله** آها به کوی و برز می‌رفت. با آواز بلند درس را تکرار می‌کردند و بانگ و فریاد برمی‌آوردند و معلم می‌گفت: «ساکت شوید!» آن روز هم به گمان آنکه وضع همان خواهد بود، انتظار داشتم که در میان بانگ و **همهمه** شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد، بر سر جای خود بنشینم اما برخلاف آنچه من چشم می‌داشتم، آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان هیچ کس در مدرسه نیست. از پنجره به درون اتاق نظر افکندم شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلم با همان **چوب رعب‌انگیز** که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد. لازم بود که در را بکشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردم اما دل به دریا زدم و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلم، بی آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: «زود سر جای بنشین؛ نزدیک بود درس را بی‌حضور تو شروع کنیم.»

از کار نیمکت‌ها گذشتم و بدرنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطر من تسکین یافت، تازه متوجه شدم که معلم لباس ژنده‌ی معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز **توزیع** جوایز یا در هنگامی که بازرس به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را **ایهت** و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود اما آنچه بیشتر مایه‌ی شگفتی من گشت، آن بود که در انتهای اتاق بر روی نیمکت‌هایی که در مواقع عادی خالی بود، جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و **مأمور** نامرسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل‌مرده به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر به حروف و خطوط آن می‌نگریست.

تسکین: آرامش، آرام کردن / **ایهت:** بزرگی یا شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.

هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلم را دیدم که بر کرسی خویش نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت، که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: «فرزدان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم، دشمنان حکم کرده‌اند که در

مدارس این **نواحی**، زبانی جز زبان خود آن‌ها تدریس نشود. معلم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبان ملی شماست که امروز می‌خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقت کنید.»

این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد که آنچه بر دیوار خانه‌ی کدخدا **اعلان** کرده بودند، همین بود که «از این پس به کودکان ده آموختن زبان ملی ممنوع است.»

اعلان: آشکار کردن چیزی و باخبر کردن مردم از آن

آری این آخرین درس زبان ملی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه‌ای که داشتم قناعت کنم. چقدر **تأسف** خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم. کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آن‌ها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آن‌ها و جدایی از آن‌ها به سختی ناراحت و **متأثر** می‌کرد. درباره‌ی معلم نیز همین گونه می‌اندیشیدم. اندیشه‌ی آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تشبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحه‌ی **ضمیمه** یکباره محو کرد. معلوم شد که به خاطر همین آخرین روز درس بود که وی لباس‌های نو خود را بر تن کرده بود و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم در انتهای اتاق نشسته بودند. گویي تأسف داشتند که پیش از این توانسته بودند لحظه‌ای چند به مدرسه بیایند و نیز گمان می‌رفت که این جماعت به درس معلم ما آمده بودند تا از او به سبب چهل سال رنج شبانه‌روزی و مدرسه‌داری و **خدمت‌گرایی** قدر دانی کنند.

در این اندیشه‌ها مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. **راضی** بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم اما در همان لحظه‌ی اول در ماندم و توانستم جوابی بدهم و حتی **جُرئت** نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم.

در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی می‌گفت: فرزند، تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت **متنبه** شده‌ای. می‌بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می‌گوید، وقت باقی است، درس را یاد می‌گیرم اما می‌بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. افسوس؛ بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر وا می‌گذاریم. اکنون این مردم که به زور بر ما چیره گشته‌اند، حق دارند که ما را ملامت کنند و بگویند: «شما چگونه ادعا دارید که قومی آزاد و مستقل هستید و حال آنکه زبان خود را نمی‌توانید بنویسید و بخوانید؟» با این همه، فرزند، تنها تو در این کار **مقتصر** نیستی. همه‌ی ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید **اهتمام** نورزیده‌اند و خوش‌تر آن دانسته‌اند که شما را دنبال کاری بفروستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر **در خور** ملامت نیستم؟ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده‌ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشای به سرم می‌افتاد، شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید؟

کفایت: کافی، بسنده / **متنبه‌شدن:** به زشتی عمل خود پی‌بردن و پندگرفتن **اهتمام:** کوشش، سعی، همت‌گماشتن؛ اهتمام ورزیدن در کاری: همت‌گماشتن به انجام‌دادن آن

آن‌گاه معلم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان ملی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین‌ترین و رساترین زبان‌های عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و **مغلوب** و **مقهور** یگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد. آن‌گاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجب کردم که با چه آسانی آن روز، درس را می‌فهمیدم. هر چه می‌گفت به نظرم آسان می‌نمود. گمان دارم که پیش از آن، هرگز بدان حد با علاقه به درس دستور گوش نداده بودم و او نیز هرگز پیش از آن، با چنان دقت و حوصله‌ای درس نگفته بود. گفتم که این مرد نازنین می‌خواست پیش از

آنکه ما را **وداع** کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همه‌ی معلومات خود را در مغز ما فروکند.

چون درس به پایان آمد، نوبت **تحریر** و کتابت رسید. معلم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آن‌ها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملّی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌هایی که به گوشه‌ی میزهای **تحریر** ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشه‌ی اتاق، درفش ملّی ما را به **اهتزاز** درآورده باشند، نمی‌توان مجسم کرد که چطور همه‌ی شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می‌کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کبوتران آهسته می‌خواندند و من در حالی که گوش به ترنم آن‌ها می‌دادم، پیش خود اندیشه می‌کردم که آیا این‌ها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان ییگانه بخوانند؟

کتابت: نوشتن، تحریر، خوش‌نویسی

گاه گاه که نظر از روی صفحه‌ی مشق خود برمی‌گرفتم، معلم را می‌دیدم که بحرکت برجای خویش ایستاده است و با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد؛ تو گاهی می‌خواست تصویر تمام اشیای مدرسه را که در واقع خانه و مسکن او نیز بود، در دل خویش نگاه دارد. فکرش را بکنید! چهل سال تمام بود، که وی در این **حیات** زندگی کرده بود و در این مدرسه درس داده بود. تنها تفاوتی که در این مدت در اوضاع پدید آمده بود، این بود که میزها و نیمکت‌ها بر اثر مرور زمان فرسوده و برنگ گشته بود و **نهالی** چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ **غُرَس** کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جان‌کاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می‌بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها **حیات** مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید!

تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی / **غُرَس:** نشاندن و کاشتن درخت و گیاه

با این همه، قوت قلب و خونسردی وی چندان بود که آخرین ساعت درس را به پایان آورد. پس از **تحریر** مشق، درس تاریخ خواندیم. آنگاه کودکان با صدای بلند به تکرار درس خویش پرداختند. در آخر اتاق، یکی از مردان معتر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم‌آواز گشته بود و با آن‌ها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن پر ما حالتی **غریب** دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم. دریغ! خاطره‌ی این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند.

معمر: سالخورده

در این **اثنا** وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان ییگانه نیز که از مشق و تمرین باز می‌گشتند، در کوچه طنین افکند. معلم با رنگ پریده از جای خویش **برخاست**، تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان **پرمهابت** و با عظمت جلوه نکرده بود. گفتم:

اثنا: هنگام، زمان / **پرمهابت:** باشکوه و باعظمت

«دوستان، فرزندان، من... من...»
اما **بغض** و اندوه، صدا را در گلویش شکست. توانست سخن خود را تمام کند.
سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد مرلرزید، بر تخته‌ی سیاه، این کلمات را با خط جلی نوشت: «زنده باد میهن»

جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

آنگاه همان جا ایستاد؛ سر را به دیوار تکیه داد و بدون آنکه دیگر سخنی بگوید، با دست به ما اشاره کرد که «تمام شد. بروید، خدا نگهدارتان باد!»

قصه‌های دوشنبه: **آلفونش دوده** (ترجمه‌ی عبدالحسین زرّین کوب)

نیایش: لطف تو

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه، دلی و آن دل همه سوز

خداوندا وجودی سراسر عشق به من عطا کن و در آن وجود، قلبی تمام عاشق قرار بده.

کنایه: آتش‌افروز بودن سینه یا سوز، درون دل وجود داشتن؛ عاشق بودن / مجاز: سینه مجاز از وجود

هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست دل افسرده، غیر از آب و گل نیست

هر وجودی که آن عاشق نباشد، گویا وجود ندارد و زنده نیست. انسان بدون عشق، با انسان مُرده فرقی ندارد.

مجاز: / کنایه:

ایهام تناسب: افسرده در اینجا به معنای ناراحت است ولی افسرده در معنای «یخ‌زده» با سوز تناسب (از نوع تضاد) دارد.

کرامت کن درونی درد‌پرورد دلی در وی درون درد و بروز درد

خداوندا دلی عاشق به من عطا کن، دلی که سراسر از عشق تشکیل شده باشد.

کنایه: درونی درد پرورد داشتن یا پردرد بودن دل؛ عاشق بودن / مجاز:

به سوزی ده کلام را رویی کر آن گرمی کن آتش گدایی

خداوندا سخنم را با سوز و گیرایی عشق همراه کن. گرمی و سوزی به سخنم بده که آتش در مقابلش هیچ باشد.

استعاره: سوز؛ گیرایی و تاثیر / تشخیص: آتش از چیزی گرمی گدایی کند. / اغراق:

دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را یانی آتشین ده

خداوندا دلم را عاشق ابدی قرار بده و به سخنم گرما و سوز و گیرایی ببخش.

مجاز: / مجاز: / تشخیص: برای دل پیشانی قائل شدن

جناس: «ه» در پایان واژگان «نه» و «ده» با «ه» در پایان واژگانی مثل خانه، لانه، گیره، سینه و ... فرق دارد (دانش‌آموزان

انسانی بهتر می‌دانند) لذا «نه» و «ده» جناس اختلافی جالبی دارد. تشبیه:

حسن آمیزی: با توجه به اینکه «زبان» مجاز از گفتار و سخن بود، «آتشین بودن گفتار» حس آمیزی ظریف و جالبی دارد.

کنایه: داغ چیزی بر پیشانی حک شدن کنایه از به آن چیز شهرت یافتن (داغ عشق بر پیشانی خوردن؛ مشهور به عاشقی)

ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

خداوندا دانش و آگاهی‌ام راه به جایی نمی‌برد از تو می‌خواهم نور درک و دریافت را به من عطا کنی.

تشبیه: راه فکر / کنایه: روشنایی نداشتن فکر؛ ناآگاه بودن، گمراه بودن / استعاره:

اگر لطف تو نبود پرتو نداز کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

خداوندا اگر لطف و عنایتت برای شناخت وجود نداشت، اندیشه و فهم ما به جایی نمی‌رسید.

تشخیص: / تشبیه: گنجینه راز / کنایه: پرتو نداز بودن (روشنایی بخشیدن) کنایه از هدایتگری

به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می‌یابد، دگر هیچ

خداوندا در این مسیر پُریچ و ناشناخته، فقط لطف و عنایت تو است که راهگشاست.

جناس: / جناس: / تشبیه: راه امید / کنایه:

افسرده: بی‌بهره از معنویت، بی‌ذوق و حال / جبین: پیشانی / روایی: اعتبار، ارزش

وحشی بافقی

بخش ویژه ۱

دستور زبان فارسی

توجه: این درسنامه چه در بخش دستور زبان فارسی و چه در بخش آرایه‌های ادبی، بسیار جامع است و نکات بسیاری برای یادگیری بهتر آمده است. ممکن است دبیری بگوید این نکات برای امتحان نهایی ضروری نیست. ولی واقعیت این است که با حذف دروس عمومی از کنکور، سطح سوالات تغییر کرده است و رویکرد طراحان سوالات امتحان نهایی به طور دقیق مشخص نیست. اما محتمل است سطح سوالات، کمی بالاتر از سطح امتحانات نهایی سال‌های قبل باشد. اگر سال دهم یا یازدهم هستید، از یادنگرفتن بعضی از نکات ناراحت نشوید. به احتمال زیاد آن نکات سخت و ظریف در سال‌های دهم و یازدهم مورد سوال قرار نمی‌گیرند. اما اگر سال دوازدهمی هستید، حتما سعی کنید تمام نکات را یاد بگیرید. دانستن نکات بیشتر، پاسخگویی را راحت‌تر می‌کند.

دستور زبان فارسی سال دهم

پیشگفتار

دستور زبان فارسی یکی از مباحث مهم ادبیات است که ۴ نمره از سوالات پایان‌ترم را به خود اختصاص داده است. در این جزوه سعی شده، تمام مباحث دستوری که از پایه تا پایان کتاب دوازدهم آمده است، آموزش داده شود. بدیهی است بعضی از مباحث مهم‌ترند و در سوالات پایان‌ترم، از آن‌ها سوال بیشتری طرح شده است، اما در این جزوه حتی کم‌اهمیت‌ترین مباحث دستوری را پوشش داده‌ام تا آموزش، ضمن مانع بودن از ورود مباحث غیرضروری، جامع نیز باشد.

در بین مباحث دستوری، موضوعاتی مانند: **اجزای جمله، نقش کلمات، ترکیبات وصفی و اضافی، هسته و گروه اسمی، نقش‌های تَبَعی، حذف به قرینه، وابسته‌های وابسته و تغییر معنا در افعال، ارزش امتحانی بیشتری دارند.** اما دستور مجموعه‌ای درهم‌تنیده است که نخواندن، رها کردن و یادنگرفتن یک مبحث، قطعاً در مباحث دیگر خلل ایجاد خواهد کرد. لذا پیشنهاد می‌شود که جزوه را به‌طور کامل بخوانید. دستور نه‌تنها مبحثی سخت و خشک و نچسب نیست، بلکه در صورت خواندن باحوصله و یادگرفتن، بسیار لذت‌بخش نیز خواهد بود. **اکیداً توصیه می‌شود،** در صورتی که مبحثی را یاد نگرفتید، ناامید نشوید و دست از تلاش برندارید و در دفعات متعدد سراغ آن مبحث بروید. بدون شک در یکی از این تلاش‌های شما، سیم ارتباطی‌تان وصل خواهد شد و آن مبحث سخت یا مبهم را خواهید فهمید. در بسیاری از جزوات، مثال‌ها بسیار ساده‌اند، و با سوالات امتحان نهایی بسیار متفاوتند. اما در این جزوه سعی شده است تا مثال‌ها در سطح سوالات امتحان‌های نهایی باشد، تا مثال‌ها به آنچه که در امتحان نهایی می‌آید شبیه‌تر باشد و به‌طور جدی‌تری محک بخورید.

مباحث این جزوه به ترتیب دروس کتاب‌های فارسی دهم، یازدهم و دوازدهم تدوین شده است. و با توجه به رویکرد جامع بودن این جزوه، تمام نکات مربوط به یک مبحث، یک‌جا و در بار اول آموزش داده شده است، لذا مبحثی که در سال دهم و سال‌های بعد تکرار شده، در همان سال دهم به‌طور کامل درس داده شده است.

پس از هر مبحث، برای جا افتادن و تثبیت آموزش، چندین تمرین و سوال آمده است. توصیه می‌شود این تمرین‌ها را حتماً انجام بدهید.

درس یکم: کلیات و نقش کلمات

توجه: این درس مقدمه‌ای بر دستور زبان فارسی و بسیار مهم است. لطفاً با دقت و با حوصله خوانده شود.

دستور زبان فارسی در اولین نگاه به دو بخش **صرف** و **نحو** تقسیم می‌شود.

صرف: صرف مربوط به ساختمان کلمه است. یعنی با جایگاه و نقش کلمه در جمله سروکار نداریم. در مثال زیر واژه «دانش‌آموز» یک «اسم» است.

دانش‌آموز در کلاس حاضر شد.

نحو: نحو مربوط به نقش کلمه در جمله است. و جایگاه واژه در جمله بررسی می‌شود. در مثال فوق «دانش‌آموز» در نقش «نهاد» است. اکنون به مثال‌های زیر توجه کنید تا به‌طور دقیق‌تر تفاوت صرف و نحو را دریابید.

۱	من آمدم.	«من» از نظر صرف: ضمیر	«من» از نظر نحو: نهاد
۲	خانه کوچک بود.	«کوچک» از نظر صرف: صفت	«کوچک» از نظر نحو: مسند
۳	علی از گریه می‌ترسد.	«گریه» از نظر صرف: اسم	«گریه» از نظر نحو: متمم
۴	علی شب آمد.	«شب» از نظر صرف: اسم	«شب» از نظر نحو: قید
۵	مداد کودک شکست.	«کودک» از نظر صرف: اسم	«کودک» از نظر نحو: مضاف‌الیه
۶	علی درس می‌خواند.	«می‌خواند» از نظر صرف: فعل	«می‌خواند» از نظر نحو: فعل
۷	دیوار بلند خانه فرو ریخت.	«بلند» از نظر صرف: صفت	«بلند» از نظر نحو: صفت

همان‌طور که در مثال‌های ۱ تا ۵ مشاهده می‌کنید یک واژه از نظر صرفی و نحوی دو اصطلاح متفاوت دارد.

در مثال‌های ۶ و ۷ اصطلاح به‌کاررفته برای «می‌خواند» و «بلند» از نظر صرفی و نحوی یکسان است. دلیل این اتفاق این است که این دو اصطلاح هم در صرف وجود دارند و هم در نحو. اکنون که تا حدودی تفاوت صرف و نحو را آموختیم، تمام موارد صرفی و نحوی را که قرار است، یاد بگیریم در ادامه می‌آورم تا ابتدا با نام آن‌ها آشنا شوید و یک‌جا همه را ببینید. سپس در ادامه هر یک را به‌طور کامل شرح خواهیم داد.

نحو: نهاد، مفعول، متمم، مسند، مضاف‌الیه، صفت، قید، منادا، شاخص، بدل، معطوف، تکرار و فعل، نقش‌هایی هستند که با آن‌ها سروکار خواهیم داشت.

صرف: اسم، صفت، ضمیر، قید، حرف، شبه جمله، فعل و تمام مباحثی که مربوط به این هفت مورد می‌شود، از جمله ساختمان واژه، مفرد و جمع و ... مواردی هستند که از نظر صرفی بررسی می‌شوند.

به این مثال توجه کنید: ← «دانش‌آموز درس می‌خواند.»

یک‌بار دیگر توضیح می‌دهم که اگر واژه «درس» در جمله‌ای بود و گفتیم نقش آن مفعول است و یا هر چیز دیگر، ما یک کار نحوی انجام داده‌ایم. اما اگر گفتیم که این واژه «اسم است» یا این که گفتیم «این واژه در گذر زمان تحول معنایی داشته است» یا گفتیم «مفرد است»، یک کار صرفی انجام داده‌ایم. در مورد «می‌خواند» هم اگر گفتیم «فعل» است هم از نظر صرفی فعل است و هم از نظر نحوی، با این تفاوت که وقتی از نظر صرفی می‌گوئیم «فعل» است، اسم یا ضمیر و ... نیست اما وقتی از نظر نحوی می‌گوئیم «فعل» است یعنی مفعول یا نهاد و ... نیست. یا وقتی می‌گوئیم «فعل مضارع» است یک کار صرفی انجام داده‌ایم.

برای این که مبحث صرف و نحو بهتر بهتر برایتان جا بیفتد چند نکته در مورد نوع سؤالات مطرح می‌شود. مثلاً سؤال «روابط واژگان» مربوط به حوزه صرف است. زیرا ما با خود واژه کار داریم نه نقشی که گرفته است. یا «اسم یا ضمیر بودن» واژه نیز همین‌طور است و حوزه بررسی ما از واژه خارج نمی‌شود. اما مباحثی مانند «نقش کلمات» مربوط به نحو است. زیرا آن نقش باید در جمله بررسی شود و جایگاه و ارتباط آن با واژه‌های دیگر بررسی شود.

کلیات

همان‌طور که گفتیم دستور یعنی صرف و نحو. همه چیز در صرف و نحو است. گفتیم سؤالات از این مباحث مطرح می‌شود. اما این صرف و نحو کجا اتفاق می‌افتد؟ در پاسخ باید گفت: **جمله**. «جمله، بزرگ‌ترین واحد زبانی است که اتفاقات دستوری در آن رخ می‌دهد». گفتیم سؤالات صرف در سطح واژه و کلمه هستند و سؤالات نحو، در سطح جمله بررسی می‌شوند. دانش‌آموزان به این نکته توجه کنند که جمله همان عبارت یا مصراع یا بیت نیست! ممکن است عبارت، مصراع یا بیت، از چند جمله ساخته شوند. در واقع ما هر سؤال دستوری را در یک جمله بررسی می‌کنیم. بنابراین بهتر است با جمله و اجزای آن بیشتر آشنا بشویم.

جمله: مجموعه کلماتی است که مقصودی را می‌رساند و حداقل دارای دو بخش **نهاد** و **گزاره** است. همان‌طور که در تعریف آمده است، هر جمله دو بخش اصلی دارد: **نهاد** و **گزاره**.
نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات که درباره آن خبری می‌دهیم. (نهاد، صاحب خبر است).
گزاره: خبری است که در مورد نهاد می‌دهیم.

جمله‌ها با توجه به گزاره‌هایشان با هم فرق دارند. یعنی در قسمت گزاره‌ی بعضی جمله‌ها نقش‌های متفاوتی وجود دارد. (در ادامه درمی‌یابیم که اجزای گزاره چه ارتباطی با فعل دارند).

به جمله‌های زیر توجه کنید.

۱- علی آمد.	۵- علی کتاب را به حسین داد.
۲- علی کتاب را آورد.	۶- علی حسین را دانا می‌پندارد.
۳- علی از گربه می‌ترسد.	۷- علی به حسین دانا می‌گوید.
۴- علی باهوش است.	۸- علی دیوار را رنگ زد.

در جمله‌های بالا «علی» نهاد و باقی عبارت گزاره است. ما می‌دانیم: کلمه‌ای که قبل «را» آمده است، **مفعول**، کلمه‌ای که بعد حرف اضافه باشد **متمم** و کلمه‌ای که با فعل اسنادی بیاید و چیزی را به نهاد نسبت بدهد، **مسند** است. این‌که چرا بعضی جمله‌ها مفعول دارند چرا بعضی متمم و چرا بعضی مسند و یا دو تا از این نقش‌ها را دارند یا چرا اصلاً هیچ‌کدامشان را ندارند، موضوعی است که دقیقاً به **فعل** جمله بستگی دارد.

در زبان فارسی ۸ ساختار برای جمله‌ها وجود دارد. به جدول زیر دقت کنید. (البته مورد هشتم اختلافی است).

نهاد	گزاره	نهاد	گزاره
۱- علی نهاد	آمد. فعل	۵- علی نهاد	کتاب را به حسین داد. مفعول متمم فعل
۲- علی نهاد	کتاب را آورد. مفعول فعل	۶- علی نهاد	حسین را دانا می‌داند. مفعول مسند فعل
۳- علی نهاد	از گربه می‌ترسد. متمم فعل	۷- علی نهاد	به حسین دانا می‌گوید. متمم مسند فعل
۴- علی نهاد	باهوش است. مسند فعل	۸- علی نهاد	دیوار را رنگ می‌زد. مفعول متمم فعل

در جدول بالا ۸ نوع جمله‌ی موجود در زبان فارسی را با اجزای اصلی آن‌ها می‌بینید. اکنون با دقت به ۸ ساختار فوق، موارد زیر را درمی‌یابیم.

۱: نهاد و فعل در همه‌ی جمله‌ها وجود دارند.

۲: نقشی به نام «گزاره» اصلاً وجود ندارد.

۳: این ۸ جمله یا ۲ جزء اصلی دارند یا ۳ جزء اصلی یا ۴ جزء اصلی.

۴: همان‌طور که می‌بینیم نقش‌هایی مثل مضاف‌الیه، صفت، قید و... در این ۸ ساختار وجود ندارد.

توجه: این ۸ ساختار، ساده‌ترین نوع ساختار جمله‌ها هستند. اما باید بدانیم که در کنکور سراسری یا امتحانات نهایی ما با این جمله‌ها سروکار نداریم. معمولاً یک سری نقش‌های دیگر هم به آن‌ها اضافه می‌شود که آن‌ها را نقش‌های وابسته و تبعی و وابسته‌ی وابسته می‌گویند و همچنین ممکن است این نقش‌ها جا به جا شوند و با این ترتیب نیایند. به جدول زیر دقت کنید:

نقش‌های اصلی	منادا، نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل
نقش‌های وابسته	مضاف‌الیه، صفت
نقش‌های تبعی	بدل، معطوف و تکرار
نقش‌های وابسته‌ی وابسته	مُمیز، صفت مضاف‌الیه، مضاف‌الیه مضاف‌الیه، صفت صفت، قید صفت

توجه: مضاف‌الیه و صفت اصلی‌ترین نقش‌های غیر اصلی می‌باشند. در درس سوم فارسی دهم با آن‌ها آشنا می‌شوید.
توجه: بدل، معطوف و تکرار «نقش‌های تبعی» هستند. با نقش‌های تبعی در درس هشتم فارسی یازدهم آشنا می‌شوید.
توجه: نقش‌های وابسته، خود نیز وابسته می‌گیرند که به آن‌ها «وابسته‌ی وابسته» می‌گویند و ۵ مورد می‌باشند: مُمیز، قید صفت، صفت صفت، صفت مضاف‌الیه و مضاف‌الیه مضاف‌الیه. با وابسته‌های وابسته در درس‌های هشتم و نهم فارسی دوازدهم آشنا می‌شوید.

توجه: قید نیز جزء نقش‌های غیر اصلی است که می‌تواند جمله یا یکی از نقش‌های جمله را مقید کند.

انواع نقش

معمولاً ۲ مورد از سوالات خیلی مهم و پُر تکرار کنکور و امتحانات مربوط به نقش واژه‌ها و اجزای جمله است. پس بهتر است با نقش‌ها بیشتر آشنا بشویم.

منادا: کلمه‌ای که معمولاً با حرف ندا (ای، یا، ا و ...) می‌آید و مورد خطاب قرار می‌گیرد. (منادا می‌تواند بدون حرف ندا بیاید و از لحن متوجه آن شد. مانند: علی، درس‌هایت را خوب بخوان.)

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات که درباره‌ی آن خبر می‌دهیم. نهاد، در حالت عادی و معیار و غیرادبی، اول جمله می‌آید.

فعل: کلمه‌ای است که در حالت عادی در انتهای جمله می‌آید و یا خودش به نهاد نسبت داده می‌شود (علی آمد) یا کلمه‌ای را به نهاد نسبت می‌دهد. (علی کتاب را آورد. علی خوب است و...)

مفعول: کلمه‌ای یا گروهی از کلمات که یا بعد از آن «رای مفعولی» وجود دارد یا می‌توان بعد از آن «را» قرار داد.

متمم: کلمه یا گروهی از کلمات که پس از حرف اضافه می‌آید. و در نظم و نثر امروزی و معیار و غیرادبی، یک حرف اضافه دارد که پیش از متمم می‌آید. (حروف اضافه: از، به، در، برای، چو، چون، مثل، الا، الی، اندر، با، بدون، بر، بهر، بی، تا، جز، غیر، مانند، مگر)

مسند: کلمه‌ای است که به کمک فعل‌های اسنادی «است، بود، شد، و هم‌معنی‌هایشان» مانند: گشت و گردید» به نهاد نسبت داده می‌شود. (در ادامه خواهیم دید که بعضی از فعل‌های غیر اسنادی نیز مسند می‌گیرند.)

مضاف‌الیه: اسم یا ضمیری که بعد از اسم و با نقش‌نمای اضافه «-ِ یا یِ» می‌آید و به آن اضافه می‌شود. کتاب علی، کتاب من، نظر خود، پدرم و ...

صفت: صفت انواعی دارد که مهمترین آن‌ها «صفت بیانی» است که بعد از موصوف و با نقش‌نمای اضافه «-ِ یا یِ» می‌آید و ویژگی و حالتی را به موصوف اختصاص می‌دهد. (مرد دانا آمد.)

قید: کلمه یا گروهی از کلمات است که فعل یا کلمات دیگر را به مفهومی مقید می‌کند و به راحتی قابل حذف از جمله است. و حذف آن به ساختار جمله خللی ایجاد نمی‌کند. (و به راحتی در جمله جابه‌جا می‌شود.)

توجه: نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل، نقش‌های اصلی و مضاف‌الیه، صفت و قید، نقش‌های فرعی یا وابسته هستند.

نکته‌های ۸ ساختار

۱- بعضی فعل‌ها به تنهایی نهاد را پوشش می‌دهند و معنای جمله را کامل می‌کنند. مثل «آمد» در مثال «علی آمد». به این فعل‌ها، «**فعل‌های ناگذر**» می‌گویند. و بعضی فعل‌ها به تنهایی نهاد را پوشش نمی‌دهند و به کلمه‌ی دیگری نیاز دارند. به این گونه فعل‌ها، «**فعل‌های گذرا**» می‌گویند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف) علی می‌آورد.	ب) علی می‌ترسد.	ج) علی است.
در مثال (الف) باید مفعول وجود داشته باشد تا معنای جمله کامل شود. در مثال (ب) به متمّم نیاز است و در (ج) به مسند .	در واقع «می‌آورد» گذرا به مفعول، «می‌ترسد» گذرا به متمّم و «است» گذرا به مسند است.	

اکنون به مثال‌های زیر دقت کنید.

الف) علی، کتاب را خرید.	ب) علی، حسین را می‌داند.
ج) علی، به حسین می‌گوید.	د) علی، دیوار را می‌زد.
در مثال (الف) باوجود مفعول باز معنای جمله کامل نیست و به متمّم (از بازار) نیاز دارد. در مثال (ب) نیز باوجود مفعول جمله کامل نیست و به مسند (دانا) نیاز دارد و در مثال (ج) نیز جمله باوجود متمّم به مسند (قهرمان) نیاز دارد و در مثال (د) نیز با وجود یک مفعول جمله کامل نیست و به مفعول دیگری (غذا) نیاز دارد.	

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم:

فعل‌های ناگذر: فقط جمله‌های دوجزئی می‌سازند.

فعل‌های گذرا: ۳ مورد جمله سه‌جزئی و ۴ مورد جمله چهار جزئی می‌سازند.

نکته: در سال‌های قبل آموخته بودیم که مسند با فعل اسنادی می‌آید، اما باید بدانیم **ممکن است مسند با فعل اسنادی نیاید**، مانند ساختارهای ۶ و ۷. در واقع این‌طور می‌توانیم بگوئیم که **اگر فعل، اسنادی بود، حتماً مسند وجود دارد اما اگر مسند داشتیم شاید فعل اسنادی نداشته باشیم.**

نکته: در جمله‌هایی که ساختار «**نهاد + مفعول + مسند + فعل**» یا «**نهاد + متمّم + مسند + فعل**» دارند، دانش‌آموزان گاه در تشخیص نوع جمله و یا مسند دچار اشتباه می‌شوند. باید توجه کنید که:

اولاً: فعل‌های این جمله‌ها محدود و انگشت‌شمارند که در مثال‌های زیر آمده‌اند.

مردم به علی دانا می‌گویند.	من علی را زیرک می‌شمارم.	مردم او را عاقل به حساب می‌آورند.
مردم علی را دانا می‌نامند.	مردم رستم را زیرک می‌نگرد.	من او را قهرمان می‌بینم.
مردم پوریای ولی را پهلوان می‌خوانند.	مردم علی را قهرمان می‌پنداشتند.	علی خودش را عاقل می‌داند.
من او را آگاه ساختم.	من علی را هم‌راز می‌گرفتم.	باران هوا را سرد گرداند.
استاد علی را آگاه کرد.	من علی را آگاه می‌کنم.	تو علی را آگاه کن.

ثانیاً: در ساختار این جمله‌ها، یک جمله‌ی «سه‌جزئی با مسند» وجود دارد.

مردم به حسین قهرمان می‌گویند.	متمّم + مسند + است ← حسین قهرمان است.
مردم علی را شجاع می‌نامیدند.	مفعول + مسند + است ← علی شجاع است.

این جمله‌ها در اصل «سه‌جزئی با مسند» بوده‌اند که جزء دیگری به آن‌ها اضافه شده است.

هوا سرد است.	← باران، هوا را سرد کرد.
حسین زیرک است.	← علی، حسین را زیرک می‌نامد.
او شیردل است.	← مردم، به او شیردل می‌گویند.

بیشتر بدانیم!

نکته: در مورد فعل اسنادی در جمله‌های سه جزئی با مسند باید دقت کنیم که «است، بود، شد»، سه فعل اسنادی اصلی هستند و «گشت و گردید» هم اگر در معنای «شدن» و «هم‌معناهای آن» باشند فعل اسنادی می‌باشند و مسند می‌گیرند.

گشت: فعل اسنادی است و مسند می‌گیرد.	هوا سرد گشت . ←
گشت: فعل اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد .	علی دور میدان گشت . ←
گردید: فعل اسنادی است و مسند می‌گیرد.	هوا سرد گردید . ←
گردید: فعل اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد .	علی دور میدان گردید . ←

نکته: همچنین فعل «شد» گاه در معنای «رفتن» می‌باشد که فعل لازم است و اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد.

بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
یقین، مرد را دیده، بیننده کرد **شد** و تکیه بر آفریننده کرد

نکته: فعل «شد» گاه در معنای «گذشت و سپری شد» به کار می‌رفته است.

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود شد آن زمانه که مویش به سان قطران بود

نکته: فعل اسنادی گاه شبیه به «شناسه» می‌آید. ولی «فعل» است و شناسه محسوب نمی‌شود.
تویی رزاق هر پیدا و پنهان | گفت در این معرکه یکتا منم | که نیم، کوهم ز صبر و حلم و داد

نکته: فعل اسنادی (و حتی مسند آن) گاه از جمله حذف می‌شود. (به قرینه لفظی یا معنوی).
همه تیغ و ساعد ز خون بود، **لعل** **خروشان** دل خاک در زیر نعل
دل خاک در زیر نعل، **خروشان بود**. «بود» از مصراع دوم حذف شده است و «خروشان» مسند است.

نکته: گاه فعلی با شکل دیگر، معنای فعل اسنادی می‌دهد و مسند می‌گیرد.
چو در وقت بهار **آبی** پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار
«آبی» در معنای «**بشوی**» آمده است و فعل اسنادی است. بنابر این نقش «**پدیدار**» مسند است.

نکته بسیار مهم: کلا در تشخیص فعل اسنادی توجه به معنا بسیار اهمیت دارد. بسیاری افعال دیگر هستند که می‌توانند فعل اسنادی باشند و مسند بگیرند ولی ظاهراً فعل اسنادی نیستند. در تشخیص فعل اسنادی، باید به معنای آن‌ها توجه کنیم.
توجه: به درس پنجم فارسی دهم مراجعه کنید.

نکته‌ی مهم: در جملاتی مانند «ایران اینجا است.» و «اینجا ایران است.» تشخیص نهاد و مسند گاه برای دانش‌آموز مبهم می‌شود. باید توجه داشته باشید، در اینگونه جملات، واژه اول را نهاد در نظر بگیرید.

نکته‌ی بسیار مهم: گفتیم یکی از نقش‌های اصلی متمم است. اما چند نوع متمم داریم که در عملکرد و نقش بسیار باهم متفاوت هستند.

به دو جمله‌ی زیر دقت کنید:

علی به دماوند می‌نگرد.

علی به تهران آمد.

«به تهران» و «به دماوند» هر دو متمم هستند زیرا با حرف اضافه «به» آمده‌اند، اما در واقع تفاوتی بین آن‌ها وجود دارد. «به تهران» قابل حذف است و با حذف آن به جمله ایرادی وارد نمی‌شود. و «به دماوند» قابل حذف نیست و با حذف آن در جمله خلل ایجاد می‌شود و جمله از نظر ساختاری ناقص می‌شود. تفاوت در این جاست که «می‌نگرد» فعلی گذراست که به متمم نیاز دارد و حرف اضافه اختصاصی «به» دارد، ولی «آمد» فعلی ناگذرست و به متمم نیاز ندارد و حرف اضافه اختصاصی هم ندارد.

در واقع «به تهران» یک «**قید**» است که به صورت متمم آمده است و به آن «**متمم قیدی**» می گویند و مانند سایر قیده‌ها به راحتی از جمله قابل حذف است. اما «به دماوند» را نمی توان حذف کرد، چون معنای جمله ناتمام و ناقص می ماند. ممکن است بگوئید اگر «به تهران» را حذف کنیم آن جمله هم ناقص می شود! باید بگویم، این طور نیست. مثلاً جمله هایی مانند: علی به تهران آمد. علی با اتوبوس آمد. علی از مدرسه آمد. و ... را ما بارها شنیده ایم بدون این که بگوئیم ناقص هستند. پس همان طور که می بینیم، فعل «آمد» با سه متمم «به تهران» «با اتوبوس» و «از مدرسه» آمده است، و به هیچ کدام به طور قطعی نیاز ندارد. دلیل این ادعا هم این است که به راحتی می توان آن ها را حذف کرد. اما در جمله ی «علی به دماوند می نگرَد»، حرف اضافه «به» به همراه متمم بعد از خود اصلاً و ابداً قابل حذف نیست.

توجه: نوع دیگری از متمم به نام «**متمم اسمی**» وجود دارد، که ضرورتی برای تدریس آن وجود ندارد. لذا برای جلوگیری از سردرگمی دانش آموزان آن را مطرح نکردم.

نکته: افعالی که حرف اضافه اختصاصی دارند، حتماً «متمم» می گیرند.

چند مصدر با حرف اضافه ی اختصاصی: ترسیدن ← از گنجیدن ← در نازیدن ← به جنگیدن ← با

تمرین ۱ نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

فروغ	رویت	اندازی	سوی	خاک	عجایب	نقش ها	سازی	سوی	خاک
ابر	ز	من،	حامل	سرمایه	شد	باغ	ز	من،	صاحب
بادی	که	در	زمانه	بسی	شمع ها	هم	بر	چراغدان	شما
ای	مُفتَخَر	به	طالع	مسعود	خویشتن	تاثیر	اختران	شما	نیز
دل	اگر	خدا	شناسی	همه	در	رخ	علی	بین	به
برو	ای	گدای	مسکین	در	خانه ی	علی	زن		که
صبا	بر	آن	سر	زلف	ار	دل	مرا	بینی	ز
گویند	مگو	سعدی	چندین	سخن	از	عشقش			می گویم
مپندار	این	شعله	افسرده	گردد					و
بشد	تیز	رهام	با	خود	و	گبر			بعد
رها	شد	ز	بند	زره	موی	او			از
چون	بسی	ابلیس	آدم روی	هست					بعد
زنخاندان	فرو	برد	چندی	به	جیب				از
چو	بگذشت	از	پس	آن	جنگ	دشوار			از
به	فرزندان	و	یاران	گفت	چنگیز				که
گو	یا	رب	از	این	گزارفکاری				توفیق
کز	عشق	به	غایتی	رسانم					دهم
ای	آفتاب	حسن	برون	آ	دمی	ز	ابر		به

تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر بر جای ما بیگانه ننگ است ای برادر
 ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید آنکه در دستش کلید شهر پر آینه دارد
 بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان‌آفرین را، به دل، دشمن است
 شجاع غضنفر، وصی نبی نهنگ یم قدرت حق، علی
 خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان‌پرست

تمرین ۲ نقش کلمات مشخص شده در عبارات را زیر بنویسید.

- ۱ - محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند. و عشق خاص‌تر از محبت است؛ زیرا همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. پروانه چون به آتش رسد، خود را بر میان زند، زیرا که عشق همه خود آتش است.
- ۲ - پاریز کلاس ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان برسیم. وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، مسلماً خطرناک است.
- ۳ - گفت: «سه مرکب دارم، باز بسته، چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم.
- ۴ - آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هرگاه مشتش خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.
- ۵ - ما قدرت اجاره‌ی حیاط نداشتیم. کارمان از آن زندگی پُرزرق و برق و کدخدایی و کلانتری به یک اتاق کرایه‌ای در یک خانه‌ی چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم.
- ۶ - آفتاب چشم‌هایتان را می‌زد؛ برای همین، دستتان را بر چشم‌های درشتتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل کرده بودید، دست دیگرتان را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید.
- ۷ - طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویم این است بدان گلشن باز گردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم.

توجه: این درس مهم‌ترین مبحث دستور زبان فارسی بود. متناسب با اهمیتش برای یادگیری‌اش وقت بگذارید و عجله نکنید.

درس دوم: حذف فعل به قرینه لفظی و معنوی – زمان افعال

در زبان ادبی بنا بر دلایلی مانند پرهیز از تکرار یا بلاغت کلام، قسمتی از جمله، مخصوصاً فعل را نمی آورند و حذف می کنند، به این کارکرد «حذف به قرینه» می گویند. این حذف ها دو نوع اند:

۱- حذف به قرینه لفظی: هرگاه واژه یا واژگان حذف شده از جمله در جمله قبل یا بعد یا در کلام وجود داشته باشد.

مَنْتَ خدای را عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.
(به شکر اندرش مزید نعمت است)، «است» از جمله دوم حذف شده است و چون آن لفظ در جمله ی قبل وجود دارد، حذف به قرینه لفظی می گویند.

اگر دشمنان فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را

اگر دشنام فرمایی و اگر نفرین فرمایی، دعا می گویم ...

بفرمود گنجینه ی گوهرش فشاندند در پای و زر بر سرش
(زر بر سرش فشاندند)، «فشاندند» از پایان آن حذف شده است و چون در جمله قبل لفظ «فشاندند» وجود دارد، حذف به قرینه لفظی است.

گرفتار کمند خوبرویان نه از مدحش خبر باشد نه از دَم

کسی که گرفتار کمند خوبرویان شده است، نه از مدح کردنش باخبر است، نه از دَم و نکوهش کردنش باخبر است.

توجه: در واقع هر نقشی ممکن است حذف شود ولی غالباً منظور از حذف در کنکور، حذف فعل یا قسمتی از جمله است که فعل در آن باشد. در مثال زیر حذف فعل وجود ندارد ولی **نهاد** محذوف است.

گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش

آن ها می گویند... «آن ها» نهاد است که حذف شده است ولی کنکور معمولاً این حذف را در نظر نمی گیرد.

۲- حذف به قرینه معنوی: هرگاه واژه یا واژگان حذف شده در کلام وجود نداشته باشد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال
بعد از شکست دشمن بداندیش، مقداری آب خوردن، از عمر هفتاد هشتاد ساله بهتر است. «است» از جمله حذف شده است و چون در کلام وجود ندارد و از راه معنی به آن پی می بریم، آن را حذف به قرینه معنوی می گویند.

نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو توسن من

نه اهل تسلیم شدن و خواهش هستم و نه اهل تکریم دشمن و خواهش از دشمن هستم.

نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر.

فعل «است» از هر دو جمله عبارت فوق حذف شده است و چون در کلام وجود ندارد حذف به قرینه معنوی است.

نه هر چه به قامت مهتر است، به قیمت بهتر است!

نکته: فعل اسنادی، مخصوصاً «است»، در بسیاری از موارد، به قرینه حذف می شود. (هم به قرینه لفظی هم معنوی)

من ایرانی ام، آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من

فعل «اسنادی» از پایان مصراع اول حذف شده است. من ایرانی ان و آرمانم شهادت است.

نکته مهم: بعد از کلمات تفضیل (بهتر، به، که، دانتر، اعلم، افضل و...) معمولاً فعل اسنادی حذف می‌شود.

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد (آن بهتر است که نظر باشد ولی گفتار نباشد)

الهی آن ده که آن به. (الهی آن چیز را عطا کن که آن بهتر است)

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟ (ای دوست شکر بهتر است یا آنکه شکر را ساخته است بهتر است؟)

نکته: بعد از حروف قسم مانند «به» (به جان تو، به خدا و ...) اغلب فعل «قسم می‌خورم» به قرینه معنوی حذف می‌شود.

به دوستی که ز دست تو ضربت شمشیر چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را

به دوستی‌ای که با تودارم قسم می‌خورم که از دست تو ضربت شمشیر را آن چنان می‌خورم که حلوا می‌خورم.

به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

به جان دوست قسم می‌خورم که غم آزارتان نمی‌دهد اگر به الطاف کارساز خداوند اعتماد کنید.

نکته: بعد از هر منادایی یک فعل محذوف به قرینه معنوی باید در نظر بگیریم.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

سعدی به روزگاران، مهری نشسته در دل بیرون نمی‌توان کرد، الا به روزگاران

توجه: دقت داشته باشید که به ازای هر منادا حتماً باید حذف فعل به قرینه معنوی در نظر بگیرید، حتی اگر فعلی در کنار منادا باشد.

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلای را

نکته: بعد از «به نام» به احتمال زیاد حذف به قرینه معنوی وجود دارد و عبارت «شروع می‌کنم» حذف شده است.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها

نکته: بعد از عباراتی مانند: «بلند آن که»، «نژند آن که» معمولاً فعل اسنادی «است»، به قرینه معنوی حذف می‌شود.

بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش

توجه: در این ساختار ممکن فعل بیاید و حذف فعل نداشته باشیم.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

نکته: بعد از عباراتی مانند: «معلم فقط»، «راننده فقط» معمولاً فعل اسنادی «است» حذف می‌شود و حذف به قرینه معنوی داریم.

نکته: بعد از کلماتی مانند «ساکت، کافی و ...» معمولاً حذف به قرینه معنوی وجود دارد.

نکته: فعل عبارات پرسشی مانند «از مسافرت چه خبر؟»، معمولاً به قرینه معنوی حذف می‌شود.

توجه: غیر از فعل ممکن است بخش‌های دیگری از جمله نیز حذف شوند.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

تو سر رشته را نگه دار تا معشوق نیز «سر رشته را» نگه دارد.

غبار راهگذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

حافظ، به یادگار نسیم صبا، «غبار راهگذارت را» نگه دارد.

تمرین ۱ در موارد زیر حذف فعل را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی	که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم
به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز	به یار یکجهت حق گزار ما نرسد
مر او را رسد کبریا و منی	که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
بگفتا خموش، این چه لفظ خطاست؟	خداوند خانه، خداوند ماست
گفتم ز لعل نوشلبان پیر را چه سود؟	گفتا به بوسه‌ی شکرینش جوان کنند
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب	بہتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	باطل در این خیال، که اکسیر می‌کنند
همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل	خروشان دل خاک در زیر نعل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زین یکی سرگین شد و زآن مُشک ناب
یکی دشت با دیدگان پر ز خون	که تا او ز آتش کی آید برون
شاهد نیاز نیست که در محضر آورند	در دادگاه عشق رگ گردنت گواه
این فصل، فصل من و توست، فصل شکوفایی ما	برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو
آیینہ‌ی نگاهت پیوند صبح و ساحل	لبخند گاه‌گاہت، صبح ستاره بارن
چه نیکو گفت با جمشید دستور	که با نادان نه شیون باد و نه سور
الہی سینه‌ای ده آتش افروز	در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
اگر لطف تو نبود پرتو انداز	کجا فکر و کجا گنجینہ‌ی راز؟

زمان افعال

زمان افعال به سه حالت: گذشته (ماضی)، حال (مضارع) و آینده (مستقبل) تقسیم می‌شود که هر کدام چند نوع می‌باشند.

بن ماضی + شناسه‌ها	مجهول سوم شخص مفرد	منفی سوم شخص مفرد	فعل کمکی
ماضی ساده پوشیدم، پوشیدی، پوشید پوشیدیم، پوشیدید، پوشیدند	پوشیده شد	نپوشید	ندارد
ماضی استمراری می پوشیدم، می پوشیدی، می پوشید می پوشیدیم، می پوشیدید، می پوشیدند	پوشیده می‌شد	نمی پوشید	ندارد
ماضی بعید صفت مفعولی + بودم، بودی، بود و ... پوشیده بودم، پوشیده بودی، پوشیده بود پوشیده بودیم، پوشیده بودید، پوشیده بودند	پوشیده شده بود	نپوشیده بود	بودم بودی بود بودیم بودید بودند
ماضی نقلی صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند پوشیده‌ام، پوشیده‌ای، پوشیده‌است (پوشیده) پوشیده‌ایم، پوشیده‌اید، پوشیده‌اند	پوشیده شده است	نپوشیده‌است	ام ای است ایم اید اند
ماضی التزامی صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... پوشیده باشم، پوشیده باشی، پوشیده باشند پوشیده باشیم، پوشیده باشید، پوشیده باشند	پوشیده شده باشد	نپوشیده باشد	باشم باشی باشد باشیم باشید باشند
ماضی مستمر داشتم، داشتی، داشت و ... + ماضی استمراری داشتم می پوشیدم، داشتی می پوشیدی، داشت می پوشید داشتیم می پوشیدیم، داشتید می پوشیدید، داشتند می پوشیدند	داشت پوشیده می‌شد	نمی پوشید	داشتم داشتی داشت داشتیم داشتید داشتند
مضارع اخباری می پوشم، می پوشی، می پوشد می پوشیم، می پوشید، می پوشند	پوشیده می‌شود	نمی پوشد	-
مضارع التزامی بپوشم، بپوشی، بپوشد بپوشیم، بپوشید، بپوشند	پوشیده بشود	نپوشد	-
مضارع مستمر دارم، داری، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری دارم می پوشم، داری می پوشی، دارند می پوشند داریم می پوشیم، دارید می پوشید، دارند می پوشند	دارد پوشیده می‌شود	نمی پوشد	دارم داری دارند داریم دارید دارند
آینده خواهم، خواهی، خواهید، خواهیم، خواهند + ماضی ساده خواهم پوشید، خواهی پوشید، خواهید پوشید خواهیم پوشید، خواهید پوشید، خواهند پوشید	پوشیده خواهد شد	نخواهد پوشید	خواهم خواهی خواهد خواهیم خواهید خواهند

چند نکته مهم

- در افعالی که بن ماضی آن‌ها از «بن مضارع + ید» ساخته می‌شوند، دوم شخص جمع مضارع اخباری و سوم شخص مفرد ماضی استمراری یکسان است.
- دوم شخص جمع مضارع التزامی و فعل امر جمع نیز یکسان هستند.
- سوم شخص ماضی مفرد، شناسه ندارد.
- مضارع اخباری و التزامی گاه بدون «می» و «ب» می‌آید. گویند = می‌گویند / روم = بروم
- فعل را در جمله خوب بررسی کنیم. ممکن است فعل مضارع اخباری در ظاهر مضارع التزامی بیاید و یا برعکس. اگر روم ز پی‌آش فتنه‌ها برانگیزد (روم = بروم؛ مضارع التزامی / برانگیزد = برمی‌انگیزد؛ مضارع اخباری)
- فعل «است» مضارع اخباری است.

تمرین ۱ در ابیات زیر زمان افعال مشخص شده را بنویسید.

هر که بی مشورت کند تدبیر غالبش بر غرض نیاید تیر
داشت غمگین بر سر خاکی بود با سر انگشت نقشی می‌سرود
کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
ای وای بر اسیری، کز یاد رفته باشد در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد
شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت، به جانت سوگند
گفت از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم گفت: «پوسیده است جز نقشی ز پود و تار نیست»
گفت آن کاین دم پذیرد کی بمیرد جان او؟ با خدا باقی بود آن کز خدا مست آمده است
پاس صحبت داشتن آسایش از من برده بود زیر دامان خموشی رفتم، آسودم چو شمع
پنداشت که ما را غم جان است، ولیکن ما در غم آنیم که او در غم آن است

تمرین ۱ در عبارات زیر زمان افعال را بنویسید.

- ۱- پس از ماه‌ها یک روز سر و گله‌ی پدر پیدا شد. شناختنی نبود. شکنجه دیده بود. پدرم غصه می‌خورد و هر روز ضعیف و ناتوان داشت می‌شد. پدرم روز و شب به تصدیقم می‌نگریست.
- ۲- از این‌جا درختان کهنی که سالیان دراز سر بر شانه‌ی هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند. درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان هم که می‌گویند، هم بر انگاره‌ی عشق آبادش ساخته‌اند.
- ۳- این معلم شریف سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتم از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده‌ی بزرگ طلب کنم. آن‌جا متوجه شدم قدرت قلم این نویسنده بزرگ تا چه حد بوده است.
- ۴- می‌نشینیم کنارش و با خجالت همه چیز را برایش مو به مو توضیح می‌دهیم. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن شوم که کوتاهی نکردید.
- ۵- فکر اینکه مرا شناخته باشید دلم را گرم کرد. تعجب کردم از اینکه اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده‌اید. هم دیگر را سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم. گفتم فکر می‌کنید امام حسین (ع) ما را دوست داشته باشد؟

درس سوم: گروه اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین

به نهاد و مفعول جمله‌های زیر دقت کنید:

معلم کتاب را آورد.	آن معلم دانا دو کتاب خوب آورد.
نهاد مفعول	گروه نهادی گروه مفعولی

نهاد، مفعول و بعضی از نقش‌های دیگر می‌توانند، بیش از یک واژه باشند که به آن‌ها **گروه نهادی**، **گروه مفعولی** و... می‌گوئیم. هر یک از این گروه‌ها، یک «**گروه اسمی**» هستند. گروه اسمی، از یک اسم که هسته‌ی گروه محسوب می‌شود و یک یا چند وابسته پیشین و پسین ساخته می‌شود. برای شناخت گروه اسمی باید وابسته‌های پیشین و پسین را بیاموزیم.

وابسته‌های پیشین: این وابسته‌ها پیش از هسته می‌آیند که ۶ مورد آن صفت و ۱ مورد **شاخص** است.

ردیف	صفت	مثال
۱	صفت اشاره	آن معلم آمد.
۲	صفت شمارشی اصلی و ترتیبی با - مین	دو معلم آمدند. دومین معلم آمد.
۳	صفت پرسشی	کدام معلم آمد؟
۴	صفت عالی	بهترین معلم آمد.
۵	صفت تعجبی	چه معلمی آمد!
۶	صفت مبهم	چند معلم آمدند و ...
۷	شاخص	سرهنگ محمدی آمد.

چند نکته مهم:

- ۱- «**صفت مبهم**» در اصل در جایگاه وابسته پیشین است ولی در جایگاه وابسته پسین نیز قرار می‌گیرد.
ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند
- ۲- این، آن، همین، همان و ... زمانی صفت اشاره محسوب می‌شوند که وابسته‌ی پیشین اسم باشند. اگر تنها و یا به صورت جمع بیایند، ضمیر اشاره هستند.

صفت اشاره	ضمیر اشاره
من آن مرد را دیدم.	من آن را دیدم، من آنان را دیدم.

- ۳- «چه» هم می‌تواند صفت پرسشی، هم می‌تواند صفت تعجبی و هم می‌تواند ضمیر پرسشی باشد.

صفت پرسشی	صفت تعجبی	ضمیر پرسشی
چه معلمی آمد؟	چه معلمی آمد!	چه می‌خوانی؟

- ۴- «چند» هم می‌تواند صفت پرسشی و هم می‌تواند صفت مبهم باشد.

صفت پرسشی	صفت مبهم
چند معلم آمد؟	چند معلم آمدند و به مدرسه رفتند.

۵- «دگر» یا «دیگر» صفت مبهم پسین است که در گذشته به صورت پیشین نیز به کار می‌رفته است. دگر روز باز اتفاق افتاد (روز دیگر...)

۶- «دگر، دیگر» اگر به صورت تنها بیاید، صفت مبهم نمی‌شود و «ضمیر مبهم» است که معمولاً نقش قیدی می‌گیرد. رستم با تاسف می‌بیند که دیگر از این حرف‌ها خبری نیست.

دگر مگوی که من ترک عشق خواهم کرد که قاضی از پس اقرار نشنود انکار
۷- صفت ترتیبی با ساختار «عدد+م» که در اصل صفت پسین است، در گذشته به صورت صفت پیشین نیز به کار می‌رفته است. دوم روز گروه سواران رسیدند. (روز دوم)

۸- چند نمونه از صفات مبهم: همه، هیچ، یکی، دیگری، دیگر، دگر، قدری، خیلی، اندکی، چند، چندین، چندان، پاره‌ای، برخی، بعضی و...

شاخص: کلماتی مانند «سرهنگ، علامه، دکتر، مهندس، شهید، آقا، خانم، دایی، عمو، آیت‌الله، امام، میرزا، سردار و...» که بدون هیچ نقش‌نمایی پیش از هسته می‌آیند. (هسته معمولاً یک شخصیت است)
سرهنگ محمدی آمد. دکتر محسنی نسخه‌ها را نوشت.

نکته بسیار مهم: کلماتی که در نقش شاخص می‌آیند، می‌توانند نقش دیگری بگیرند و شاخص نباشند.

مسند	متمم	مضاف‌الیه	نهاد
علی دکتر است	نسخه‌ها را از دکتر گرفتم.	لباس دکتر مرتب بود.	دکتر ساعت ۹ به مطب آمد.

برای شاخص محسوب شدن کلمات فوق، سه شرط وجود دارد:

- تنها نیایند. ۲- پیش از هسته باشند. ۳- نقش‌نمای اضافه «-ی یا -ی» نداشته باشند.
- وابسته‌های پسین: این وابسته‌ها پس از هسته می‌آیند که ۳ مورد آن صفت و ۱ مورد مضاف‌الیه است.

ردیف	صفت	مثال
۱	صفت شمارشی ترتیبی با -م	معلم دوم آمد.
۲	صفت تفضیلی	معلم داناتر آمد.
۳	صفت بیانی	معلم مهربان آمد.
۴	مضاف‌الیه	معلم علی آمد. (معلمت آمد. معلم خود...)

چند نکته مهم:

- کتاب‌های درسی نظام قدیم، نشانه‌ی جمع و «ی» نکره را وابسته‌ی پسین در نظر گرفته بود، ولی کتاب‌های درسی جدید آن‌ها را «وند» گرفته و جزء وابسته‌ها نیاورده است.
- به جز ضمیر متصل، وابسته‌های پسین با نقش‌نمای اضافه «-ی یا -ی» می‌آیند.
- شاخص و مضاف‌الیه از نظر ساختاری اسم هستند (ضمیر نیز مضاف‌الیه می‌شود) و باقی وابسته‌ها صفت می‌باشند.

صفت بیانی: مهم ترین وابسته است که در ادامه مفصلاً شرح داده شده است.

توجه: این قسمت در سال یازدهم آمده است.

صفت بیانی، صفتی است که ویژگی موصوف را مانند: رنگ، اندازه، جنس، زیبایی و... بیان می کند و پنج نوع است.

۱- **صفت مطلق یا ساده:** صفتی است که چگونگی و خصوصیات موصوف را بیان می کند.

سیاه، بزرگ، نرم، سرد، زشت، خوب، قدبلند، سرسخت، توانمند، خطرناک و ...

توجه: منظور از «صفت ساده» در اینجا، صفت ساده از نظر معنایی است و ساختمان صفت مدّ نظر نیست. به همین دلیل، صفت های قدبلند، سرسخت، توانمند و خطرناک در این قسمت آمده اند.

۲- **صفت فاعلی:** صفتی که بر «کننده یا انجام دهنده» کار دلالت دارد.

مثال	ساختار و الگو
گوینده، پوشنده، دونده، گیرنده	بن مضارع + نده
خوانا، گوارا، پویا، زیبا	بن مضارع + ا
خندان، جوشان، گویان، روان	بن مضارع + ان
آموزگار، پرهیزگار	بن مضارع + گار
خریدار	بن ماضی + ار
زرگر، توانگر، روشنگر	اسم / بن / صفت + گر
خداشناس، راستگو	اسم / صفت + بن مضارع

۳- **صفت مفعولی:** معنی مفعولیت دارد.

خورده، پوشیده، جوشیده، رفته	بن ماضی + ه
-----------------------------	-------------

توجه: صفت مفعولی در اصل باید از فعل متعددی ساخته شود که مفعول می پذیرد. ولی از فعل لازم نیز ساخته می شود. رفته، آمده، سوخته، افتاده و ...

۴- **صفت لیاقت:** شایستگی و لیاقت موصوف را می رساند. (خوردنی: آنچه که قابلیت و شایستگی خوردن را داشته باشد).

دیدنی، دوختنی، بستنی، سوزاندنی، شکستنی	مصدر + ی
--	----------

۵- **صفت نسبی:** موصوف را به جا، مکان، جنس، نوع و... نسبت می دهد.

آسمانی، تهرانی، نیلوفری، خاکی	اسم + ی
سپیمینه، پشمینه	اسم + ینه
سیمین، زرّین، بلورین، نگارین	اسم + ین
کودکانه، عارفانه، جاهلانه	اسم + انه
جسمانی، روحانی، ربّانی	اسم + انی

توجه: اسم منسوب ساختارهای دیگری نیز دارد. بچه گانه، جوادیه، بهاره و...

توجه: اولین کلمه ای که بعد از آن نقش نمای اضافه بیاید هسته است. (البته هسته می تواند بدون نقش نما باشد: آن مرد آمد).

آن	مرد	مهربان و دلسوز	چه	کتاب	مفید و سودمندی
		هسته		هسته	

بیشتر بدانیم!

نکات بسیار مهم: یکی از پُر تکرارترین سوالات در آزمون‌های چند سال آخر، مربوط به وابسته‌های پیشین و پسین یا تعداد ترکیبات وصفی و اضافی بوده است. برای پاسخ‌گویی به این سوالات باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ - یک اسم می‌تواند در آن واحد چندین وابسته پیشین و پسین داشته باشد.

آن	دو	معلم	دلسوز	من
صفت اشاره	صفت شمارشی	هسته	صفت بیانی	مضاف‌الیه

۲ - اگر تعداد ترکیبات وصفی را خواستند، هر نوع صفتی ترکیب وصفی می‌سازد. لذا ترکیباتی مانند: آن مرد، هر کتاب، کدام معلم، دو دانش آموز و ... نیز ترکیب وصفی به شمار می‌روند.

۳ - اگر تعداد اضافی وصفی را خواستند، فقط ترکیبات وصفی‌ای را لحاظ می‌کنیم که به صورت ترکیب اضافی بیایند. مانند: مرد دانا، کلاس دوم، خانه‌ی بهتر

۴ - در شمارش ترکیب اضافه، دقت کنیم که «اسم + نقش‌نمای اضافه + اسم» و «اسم + ضمیر» ترکیب اضافی می‌سازد. مانند: دیوار خانه، ماشین من، دوستم، کتاب خود

۵ - اگر چند تا اسم پشت سر هم به هم اضافه شده باشند، اولی مضاف و باقی مضاف‌الیه هستند. لذا به تعداد مضاف‌الیه‌ها، ترکیب اضافی داریم.

ماشین پدر دوستم («پدر، دوست، م»، مضاف‌الیه هستند. پس ۳ ترکیب اضافی به شمار می‌آیند).

۶ - در شمارش تعداد ترکیب اضافه و وصفی، به «واو عطف» دقت کنید و کلمه‌های معطوف را نیز بشمارید.

مرد دانا و مهربان (۲ ترکیب وصفی)، معلم من و علی (۲ ترکیب اضافی)

۷ - در نکته قبلی، «ویرگول» نیز گاه به جای واو عطف می‌آید. لذا در شمارش ترکیب‌ها به آن دقت کنیم.

معلم دانا، مهربان، دلسوز و فداکار: چهار ترکیب وصفی است: معلم دانا، معلم مهربان، معلم دلسوز و معلم فداکار
معلم علی، رضا، حسین و مجید: چهار ترکیب اضافی است: معلم علی، معلم رضا، معلم حسین و معلم مجید

۸ - یک کلمه ممکن است هم صفت داشته باشد و هم مضاف‌الیه ← پدر مهربان من: «پدر مهربان» و «پدر من»

یک کلمه ممکن است دو صفت داشته باشد ← پدر مهربان و دل‌سوز: «پدر مهربان» و «پدر دل‌سوز»

یک کلمه ممکن است دو صفت متوالی داشته باشد ← پدر خوب فداکار: «پدر خوب» و «پدر فداکار»

۹ - «صفت» اگر «ی» بگیرد به «اسم» تبدیل می‌شود. لذا ترکیب وصفی را به ترکیب اضافی تبدیل می‌کند.

فرد نیکوکار ← ترکیب وصفی خانه نیکوکاری ← ترکیب اضافی

۱۰ - «تعداد ترکیب وصفی و اضافی» یک مبحث نحوی است. یعنی باید به نقش‌ها توجه کنیم نه ساختمان واژه. لذا اگر کلمه‌ای، ساختمان «صفت» داشته باشد ولی نقش مضاف‌الیه بگیرد، ترکیب اضافی خواهیم داشت. در ترکیب «صدای گوینده»، واژه‌ی «گوینده» در اصل صفت فاعلی است، ولی کاربرد اسمی پیدا کرده، بنابراین «مضاف‌الیه» می‌شود و ترکیب مجموعاً «ترکیب اضافی» می‌باشد.

۱۱ - صفت اگر نشانه جمع بگیرد، به اسم تبدیل می‌شود و ترکیب اضافی می‌سازد. ← حرفِ خوبان، آثارِ بزرگان

۱۲ - صفت گاه به جای موصوف می‌آید و خود هسته گروه اسمی می‌شود.

در مصراع «غنیمت دان در این عالم وصال سبز خطان را» واژه‌ی «سبز خطان» که در اصل «صفت» است به جای ترکیب «انسان‌های سبز خط» آمده است. لذا در اینجا نقش صفتی ندارد و مضاف‌الیه است.

۱۳- گاه پیش می‌آید که یک «صفت پیشین» در جایگاه «وابسته پسین» می‌آید و یا یک «وابسته پسین» در جایگاه پیشین می‌آید، در این مواقع پیشین و پسین بودن را طبق جایگاهی که می‌بینیم، در نظر می‌گیریم. مثلاً «چند» صفت مبهم وابسته پیشین است ولی در ترکیب «ضربتی چند» در جایگاه وابسته پسین آمده است و ما نیز وابسته پسین محسوب می‌کنیم.

ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند
در بیت زیر نیز «روزی سه چار» در اصل «سه چهار روز» بوده است.
در پی‌آش القصّه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار
تمرین ۱ در ابیات زیر نوع وابسته‌های مشخص شده را مشخص کنید.

ای چرخ اگر سینه‌ی تو بشکافند	بس گوهر قیمتی که در سینه‌ی توست
ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد	وقت آن است که بدرود کنی زندان را
هزاران دانه افشاندیم و یک گل زان میان نشکفت	به شورستان تبه کردیم رنج باغبانی را
حالیا در ره رندی قدمی چند زدیم	این ره از نیک نباشد، ره دیگر گیریم
هر روز دلم به زیر باری دگر است	در دیده من ز هجر خاری دگر است
چون بسی ابلیس آدم‌روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد	خداش در همه حال از بلا نگه دارد
علی، ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را	که به ما سوا فکندی همه سایه‌ی هما را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را

تمرین ۲ در عبارات زیر نوع وابسته‌ها را مشخص کنید.

- ۱- بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم؛ چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید.
- ۲- آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه گرفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه‌ی آتش خالی کردم.
- ۳- چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید.
- ۴- آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر در سموم سرد این عقل بی‌درد به این علم عددبین مصلحت‌اندیش آلود.
- ۵- آن پر چنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هشت، هر یک پرتوی از آن پر است.
- ۶- سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ارمیا را با دست، سر جایش نشاند و بلند شد. هر سه، نفس راحتی کشیدند. سهراب گفت: کار بسیار سختی بود.

تمرین ۳ در هر یک از ابیات زیر، یک گروه اسمی بیابید و هسته‌ی آن را مشخص کنید.

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
گر چه ز شراب عشق مستم عاشق‌تر از این کنم که هستم
بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر
بیامد که جوید ز ایران، نبرد سرِ هم‌نبرد اندر آرد به گرد

درس پنجم: تغییر معنای یک فعل

به معنای فعل جمله‌های زیر دقت کنید:

علی طناب را گرفت.	علی مطلب را گرفت.
باران گرفت.	علی چشمش این لباس را گرفت.
بعد از دو ساعت، ماست گرفت.	علی آهش گرفت.
علی پایش گرفت.	علی ماست از مغازه گرفت.
خانه آتش گرفت.	ماه گرفت.

همان‌طور که می‌بینید فعل «گرفت» در هر جمله معنای متفاوتی دارد. در واقع یک کلمه (مخصوصاً فعل)، در محور افقی و در هم‌نشینی با کلمات دیگر، معانی متفاوتی می‌تواند داشته باشد.

معنای اصلی فعل «ساختن» سازندگی و ساختن چیزی است. ولی در ابیات زیر این فعل در معنای «سازگاری و مدارا کردن» به‌کاررفته است.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم
مه نور از آن گرفت کز شب نرمید گل بوی از آن یافت که با خار بساخت
بی‌یار نماند هر که با یار بساخت مفلس نشد آن که با خریدار بساخت
در بیت زیر نیز فعل «نمانم» در معنای «باقی نگذارم» آمده است.

گر این پرسش از من بماند نهان نمانم تو را زنده اندر جهان

نکته بسیار مهم: توجه به معنای افعال در تشخیص نقش کلمات بسیار مؤثر است. (و برعکس)

همچنین بعضی از افعال در گذشته معنایی داشته‌اند که امروزه در این معنا به کار نمی‌روند. مثلاً «شد» در ابیات زیر فعل اسنادی نیست و فعل لازم در معنای «رفتن، گذشتن و سپری‌شدن» است.

بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
که راست سایه در این فتنه‌ها امید امان؟ شد آن زمان که دلی بود در امان امید
منزل حافظ کنون، بارگه پادشاست دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد

یا فعل «گشت» در گذشته به معنای «خاموش کرد» نیز به کار می‌رفته است.

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها **بگشت** هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
شمع را باید از این خانه به در بردن و **گشتن** تا به همسایه نگویید که تو در خانه‌ی مایی
عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا **می‌کشد** اول چراغ خانه را

نکته بسیار مهم: در تشخیص فعل اسنادی، باید به معنای آن‌ها توجه کنیم. افعال زیر با توجه به معنایشان **اسنادی نیستند**.

فعل	معنی	مثال
هست	وجود داشتن / وجود نداشتن حضور داشتن / حضور نداشتن	در خانه آب هست / هیچ میوه‌ای در یخچال نیست. علی در جبهه است / علی در مدرسه نیست.
شد	رفتن / گذشتن و سپری شدن	رهام به نبرد شد / شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند
بود	وجود داشتن / وجود نداشتن حضور داشتن / حضور نداشتن	در کشور آزادی بود / در روستا امکانات نبود. ما در جنگ بودیم / ما در خانه نبودیم.
گشت / گردید	چرخیدن جستجو کردن	علی دور خیابان گشت، گردید علی همه جا را به دنبال او گشت، گردید

توجه: غیر از فعل نیز بعضی واژگان معانی متفاوتی داشتند که امروزه در آن معانی چندان کاربرد ندارند که این مبحث در بخش تحول معنایی (درس هشتم) درس داده شد.

در بُن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی **همسری** (برابری، یکسانی)
راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله (درست، دقیق)

تمرین ۱ در ابیات زیر معنی فعل مشخص شده را با معنای امروزی آن مقایسه کنید.

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست	در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه نیست
شد آن زمان که به شمشیر کار باید کرد	کنون به نامه همی‌کرد باید و به زبان
دانم که سرم روزی، در پای تو خواهد شد	هم در تو گریزندم، دست من و فتراکت
تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی	جدا سازی ای خصم، سر از تن من
چون بسی ابلیس آدم‌روی هست	پس به هر دستی <u>نشاید</u> داد دست
بر بوی آنکه جرعه جامت به ما رسد	در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت
تا بر سخن سوار نباشی، ز خود ملاف	آن را که اسب نیست، به میدان چرا شود
مکن شادمانی به مرگ کسی	که دهرت <u>نماند</u> پس از وی، بسی
دردا که یار در غم و دردم <u>بماند</u> و رفت	ما را چو دود، بر سر آتش نشاند و رفت
دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو	امروز می‌آید از دشت بوی بهار من و تو

چون بود کاکلیم ما را شاه نیست	بیش از این بی‌شاه بودن راه نیست
سیاوش سیه را به تندی بتاخت	نشد تنگ‌دل جنگ آتش بساخت
نی حدیث راه پُرخون می‌کند	قصه‌های عشق مجنون می‌کند
سیاوش را تنگ در بر گرفت	ز کردار بد پوزش اندر گرفت
چو در وقت بهار آبی پدیدار	حقیقت پرده برداری ز رخسار
گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم	گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
بدان گه که شد پیش کاووس باز	فرود آمد از باره بردش نماز
سرّ من از ناله‌ی من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
به راه این امید پیچ در پیچ	مرا لطف تو می‌باید دگر هیچ
عشق را رهنمای و ره نبود	در طیرقت سر و کله نبود

درس ششم: نقش ضمیر پیوسته و جهش ضمیر یا جابجایی ضمیر

توجه: این جزوه بر مبنای کتاب‌های فارسی جدید تألیف شده است. در این کتاب‌ها، اصطلاح جهش ضمیر یا پرش ضمیر نیامده است ولی نقش ضمیر متصل مطرح شده است.

ضمائر «م، ت، ش، مان، تان، شان» را ضمائر متصل می‌گویند. در فارسی معیار امروزی، این ضمائر **مضاف‌الیه** کلمه‌ای هستند که به آن چسبیده‌اند. اگر این ضمائر حالتی غیر از این داشته باشند (یعنی نقش متمم یا مفعول بگیرند یا مضاف‌الیه باشند اما مضاف‌الیه کلمه‌ای که به آن چسبیده‌اند، نباشند) اصطلاحاً می‌گوییم **جهش ضمیر** رخ داده است. با توجه به درسنامه کتاب‌های درسی تألیف جدید آنچه که بیشتر اهمیت دارد **نقش ضمیر متصل** است و بحث جهش ضمیر اهمیت ندارد. به مثال‌های زیر و نقش ضمیر متصل توجه کنید.

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست	و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
دیدمش: او را دیدم. (ش؛ او را = مفعول)	
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟	گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار کرد
گفتمش: به او گفتم. (ش؛ به او = متمم)	
تنم از واسطه‌ی دوری دلبر بگداخت	جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
تنم از ... (تن من از ... = مضاف‌الیه)	

توجه: این ضمائر در فارسی امروزی و معیار غالباً به اسم می‌چسبند و نقش **مضاف‌الیه همان اسم** می‌شوند. مانند: کتاب؛ کتاب من. اما در متون کلاسیک ما این ضمائر هم به کلماتی غیر از اسم می‌چسبیدند و هم نقش‌های متفاوتی (مفعول، متمم، مضاف‌الیه) می‌گرفتند. در کتاب‌های چاپ ۹۸ به بعد تشخیص **نقش این ضمیر** در جمله مهم است و موضوع جهش یا پرش ضمیر اهمیت ندارد.

توجه: برای تشخیص نقش ضمیر متصل بهتر است شعر یا عبارت را به **نثر امروزی و معیار** بازگردانیم.

الا ای طوطی گویای اسرار	مبادا خالیت شکر ز منقار
مبادا منقارت از شکر خالی باشد. (مضاف‌الیه)	

عشق رسد به فریاد، ار خود به سان حافظ
عشق به فریاد می رسد اگر ... (مضاف الیه)

به خشم اندرون شد از آن زن غمی
به خواری کشیدش به روی زمی
به خواری او را به روی زمین کشید. (مفعول)

باغبان ز خزان بی خبرت می بینم
آه از آن روز که باد گل رعنا ببرد
ای باغبان تو را از ستم خزان بی خبر می بینم (مفعول). آه از روزی که باد، گل رعنا را ببرد. (مضاف الیه)

خروشیدن رخشم آمد به گوش
روان و دلم تازه شد زین خروش
خروشیدن رخس به گوشم آمد. (مضاف الیه) روان و دل من از این خروش تازه شد. (مضاف الیه)

که گفت برو دست رستم ببند
نبندد مرا دست، چرخ بلند
چه کسی به تو گفت برو... (متمم)

ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟
گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت؟
نشان تو را از چه کسی بجویم؟ (مضاف الیه). تو را از چه کسی بجویم؟ (مفعول)

عشق او باز اندر آوردم به بند
عشق او، باز من را به بند در آورد. (مفعول)

دل روشنم بر تو شد بدگمان
بگویی مرا تا زهی گر کمان
دل روشن من بر تو بدگمان شد. (مضاف الیه)

توجه: هسته اگر صفت پسین داشته باشد، مضاف الیه به هسته نمی چسبد.

بیشتر بدانیم!

- ۱- فعل اسنادی «م یا آم» را با ضمیر متصل اشتباه نگیریم. (آن بلبل هستم که ...)
- ۲- شناسه را با ضمیر متصل اشتباه نگیریم.
- ۳- ضمیر متصّل گاه به قید و حرف اضافه می چسبد ولی مضاف الیه کلمه دیگری است.
- هنوزت اجل دست خواهش نبست ← هنوز، اجل دست خواهش تو را نبسته است.
- دید کش دور به انجام رسید ← دید که دورش (زمانش، زمان او) به انجام (پایان) رسیده است.
- توجه: به ادعای کتاب درسی فارسی دهم چاپ ۹۷، «ضمیر متصّل» فقط با چسبیدن به فعل، نقش مفعولی یا متممی می گیرد! و با چسبیدن به اسم فقط نقش مضاف الیه می گیرد. با توجه به مصراع «گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد»، مشخص است که ضمیر «م» نقش مفعولی دارد. (بوی زلف تو، من را در عالم گمراه کرد)
- در بیت زیر نیز ضمیر متصّل «ش» نقش مفعولی دارد ولی به فعل نچسبیده است.
- هر آن که جانب اهل خدا نکه دارد
خداش در همه حال از بلا نکه دارد
- خدا، او را در هر وضعیتی از بلا نکه می دارد (حفظ می کند).
- نه چنان گناهکارم، که به دشمنم سپاری
تو به دست خویش فرمای، اگر کنی عذابی
- آن گونه گناهکار نیستم که من را به دشمن واگذار کنی. تو خودت با دست خودت انجام بده، اگر خواستی من را عذاب کنی.
- در مصراع اول بیت زیر نیز، ضمیر «مان» نقش مفعولی دارد و به فعل نچسبیده است.
- گر خدا خواهد که مان یاری کند
میلان را جانب زاری کند
- اگر خدا بخواهد که ما را کمک کند ...

تمرین ۱ در ابیات زیر نقش ضمائر متصل را بنویسید.

در آرزوی رویش، چندین عجب نباشد
نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی
من آن گمان نبردم، کز خط دودرنکش
هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک
عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم
مریز آبروی برادر به کوی
دردا که یار در غم و دردم بماند و رفت
گر چه ز شراب عشق مستم
مرا امید وصال تو زنده می‌دارد
گر رفته باشم زین جهان، باز آیدم رفته روان
دو صد تیغ بلا در وی، کشیده تیغ خون‌ریزی
خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش

گر آفتاب از این پس، پیش از سحر برآید
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
نگاه دار سر رشته، تا نگه دارد
ز دیوار محرابش آمد به گوش
جدا سازی ای خصم، سر از تن من
چون شمع هر زمانم، آتش به سر در آید
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
سپر کنم سر و دست ندارم از فتراک
که دهرت نریزد به شهر، آبروی
ما را چو دود بر سر آتش نشاند و رفت
عاشق‌تر از این کنم که هستم
و گر نه هر دم از هجر توست بیم هلاک
گر همچنین دامن کشان، بالای خاکم بگذری
به دامن سنگ بر هر سو، ز بهر سنگ‌بارانش
خداوندا نگه دار از زوالش

تمرین ۱ در عبارت زیر نقش ضمائر متصل را بنویسید.

- ۱- عشقم این بود که حرفتان را بشنوم، فرمانتان را ببرم الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه.
- ۲- اما چون به درخت گل رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
- ۳- اگرم هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت رهنمون بود.
- ۴- وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی‌اختیار به سویتان خیز بردارم. شما هم مرا دیدید. معلوم است که دیدید ولی اینکه همان دم شناخته باشیم، مطمئن نیستم.
- ۵- درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می‌گویند، هم بر انگاره‌ی عشق آبادش ساخته‌اند.

درس هفتم: واژگان دوتلفظی

کلماتی مانند: مهربان و مهربان، یادگار و یادگار، آسمان و آسمان، آموزگار و آموزگار و ... را دو تلفظی می‌گویند.

بیشتر بدانیم!

توجه: تلفظ با حرکت بر تلفظ ساکن ترجیح دارد.

نوع دیگری از کلمات دو تلفظی به صورت «گمان و گمان، شجاعت و شجاعت، اصالت و اصالت، عطر و عطر، کشتی و کشتی، نشاط و نشاط، وجدان و وجدان، حماسی و حماسی، ثبات و ثبات و ...» می‌باشند که تلفظ اولی بر دومی ترجیح دارد.

تمرین ۱ در ابیات زیر واژگان دوتلفظی را بیابید و مشخص کنید.

مرا مهر سیه‌چشمان، ز سر بیرون نخواهد شد	قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را
سعدی به روزگاران، مهری نشسته بر دل	بیرون نمی‌توان کرد، الا به روزگاران
گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم	چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت	جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند
به یادگار کسی دامن نسیم صبا	گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگ است

درس هشتم: واژگان در گذر زمان - پسوند «ک»

زبان، زنده‌ترین موجود جهان و هرروز در تغییر است. واژگان نیز در گذر زمان دچار تغییراتی می‌شوند. این تغییر و تحول را می‌توان در چهار دسته جای داد:

۱- واژگانی که به مرور زمان از دایره واژگان زبان معیار یا امروزی حذف می‌شوند.

مانند: آزنداک، سوفار، برگستوان، الفغن، اوژن و...

۲- واژگانی که معنای گذشته را از دست می‌دهند و در زبان معیار یا امروزی معنای جدید می‌پذیرند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
شوخ	چرک	بذله‌گو و شوخ طبع
رعنا	خودبین	خوش‌اندام و زیبا
سوگند	گوگرد	قسم

۳- واژگانی که هم معنای گذشته را حفظ می‌کنند و هم در زبان معیار و امروزی معنای جدید می‌گیرند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
یخچال	چاله‌های یخی	یخچال امروزی
سپر	ابزار جنگی	سپر ماشین

۴- واژگانی که بدون هیچ تغییر در معنا، باقی‌مانده‌اند و در زبان معیار و امروزی استفاده می‌شوند.
مانند: خنده، درخت، گل، هوا، خوبی و...

تمرین ۱ وضعیت واژگان مشخص شده در گذر زمان به چه صورت است؟

ما را به عاقبت این شوخ سیمتن بکشد	چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد
من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
به تدبیر دستور دانشورش	به نیکی بشد نام در کشورش
به بگماز کوتاه کردند شب	به یاد سپهبد گشادند لب
ز پرده درآمد یکی پرده‌دار	به نزدیک سالار شد، هوشیار
همان تازی اسپان زرین لگام	همان تیغ هندی به زرین نیام
عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم	سپر کنم سر و دست ندارم از فتراک
نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان	نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوی و بیابان تو داده‌ای ما را
کز عشق به غایتی رسانم	کاو ماند اگر چه من نمانم
سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ	که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ

پسونند تصغیر (کوچکی) «ک»

این پسوند را نشانه **تصغیر و تقلیل** می‌دانند. ولی علاوه بر تصغیر، معنای **تحقیر** (مردک) و **تحبیب** یعنی محبت کردن (طفلک) نیز از آن برداشت می‌شود. ولی اغلب در همان معنای تصغیر است. مانند: طاقک، خورجینک، شلوارک، درمک و...
نکته: دیگر پسوند تصغیر «چه» است. مانند: باغچه، طاقچه، تربچه و...

درس نهم: واو عطف و ربط

واو عطف: بین دو واژه می‌آید که **ارزش دستوری یا نقش یکسان** دارند. یعنی کلمه‌ی بعد «واو» همان نقش کلمه‌ی قبل «واو» را داشته باشد.

علی و حسین آمدند.	من و تو آمدیم.	احسان مهربان و دلسوز است.
-------------------	----------------	---------------------------

توجه: واو عطف، بین دو اسم (کیف و کتاب)، دو ضمیر (من و تو)، دو صفت (خوب و مهربان)، دو قید (تند و سریع) و یک اسم و یک ضمیر (پدر و او) می‌آید.

توجه: **ویرگول، گاه کار واو عطف را انجام می‌دهد.** اگر تعداد کلمات معطوف بیش از دو مورد باشد، معمولاً فقط بین دو کلمه آخر «واو» می‌آید.

محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین «پنج تن آل عبا» هستند.

واو ربط: دو جمله را که معنای پیوسته دارند یا به هم مربوط هستند، به هم وصل می‌کند.

علی به خانه آمد و کتاب‌هایش را برداشت.

رنج هیچ‌کس ضایع مکن و همه‌کس را به سزا حق شناس باش.

توجه: «واو» بین دو فعل، قطعاً «واو ربط» است. آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.

توجه: اگر یک طرف «واو» فعل باشد، آن «واو» حتماً «واو ربط» است.

تو دانی و تو دانی، آن‌چه خواهی رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

تمرین ۱ انواع واو عطف و رفت را در ابیات زیر مشخص کنید.

عشق را رهنمای و ره نبُود	در طریقت سر و کُله نبُود
من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
در گناه و در نیاز از توست هر کس را سوال	زان که جز بخشایش و بخشش نفرمایی جواب
گر دیگران به عیش و طرب خرّم‌اند و شاد	ما را غم نگار بُود مایه‌ی سرور
آن که بر فرق، تاج از زر کرد	در لحد رفت و خاک بر سر کرد
چون گل و می، دمی از پرده برون آ و درآ	که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد
به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست	مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
می‌گذارد پنجه شیر و بال می‌ریزد عقاب
سبزه‌ی خوابیده را بیدار سازد آب و من
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب
پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند
پراکنده کافور بر خویشتن
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
شیرمردی باید این ره را شگرف
مرد حیران چون رسد این جایگاه
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
در بیابانی که جولان می‌کند مجنون ما
چون شوم مست از شراب ناب خوابم می‌برد
تا شد تهی از خویش و نی‌آش نام نهادند
دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
چنان چون بود رسم و ساز کفن
فدای تو همه بود و نبودم میهن ای میهن
زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف
در تحیر مانده و گم کرده راه

درس دهم: انواع جمله (ساده و مرکب)

جمله در زبان فارسی از نظر ساختاری دو نوع است: **جمله ساده**، **جمله مرکب**.

(الف) جمله ساده: جمله‌ای است که **یک فعل** دارد. تمام جمله‌هایی که پیش از این بررسی می‌کردیم، جمله ساده بودند.

علی به خانه رفت. بچه‌ها خیمه‌ها را در صحرا بر پا کردند. آتش از دور دیده می‌شد.

(ب) جمله مرکب: جمله‌ای است که **بیش از یک فعل** دارد و حداقل از دو جمله ساخته شده است. از یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته که با حروف ربط «که، تا، اگر، چو، چون، تا جایی که، زیرا که، برای این که و ...» به هم مربوط شده‌اند. به دو عبارت زیر توجه کنید.

(الف) علی به خانه رفت و کتاب‌هایش را آورد. (ب) علی به خانه رفت تا کتاب‌هایش را بیاورد.

عبارت (الف) از دو جمله مجزا ساخته شده است ولی در عبارت (ب)، جمله «تا کتاب‌هایش را بیاورد» **دلیل** جمله اول را می‌رساند و در واقع به آن ربط دارد، این‌گونه جملات را جمله مرکب می‌گویند.

اگر خوب درس بخوانیم، موفق می‌شویم. **تا** با خاک انس نگیرید، راهی به مراتب قُرب ندارید.

این‌ها دریادلان صف‌شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزانند.

چون نداری ناخن درنده تیز با دندان آن به، که کم گیری ستیز

توجه: در جمله مرکب ۳ جزء وجود دارد: **جمله پایه یا هسته**، **جمله پیرو یا وابسته**، **پیوند وابسته‌ساز**.

جمله پایه یا هسته: بخشی از جمله است که پیوند وابسته‌ساز ندارد و **معنای کاملی** دارد.

جمله پیرو یا وابسته: بخشی از جمله است که پیوند وابسته‌ساز دارد و **معنای کاملی** ندارد. و برای بیان علت و یا توضیح، تفسیر و ... می‌آید.

پیوند وابسته‌ساز: حروفی که دو جمله هسته و وابسته را به هم وصل می‌کنند.

جمله هسته	پیوند وابسته ساز	جمله وابسته
جمله مرکب		

اگر	بیشتر تلاش کنیم	حتماً موفق می شویم.
پیوند	جمله وابسته	جمله هسته
جمله مرکب		

توجه: ترتیبی برای جمله هسته و وابسته وجود ندارد و هر دو می توانند ابتدای جمله بیایند. باید به این نکته توجه داشته باشیم که اولین جمله ی بعد از پیوند وابسته ساز، جمله وابسته است.

توجه: «و، اما، ولی و یا» پیوند هم پایه ساز هستند و جمله ی مرکب نمی سازند.

علی به خانه رفت و کیفش را آورد. احمد تلاش کرد ولی (اما) موفق نشد.

توجه: جمله مرکب می تواند بدون پیوند وابسته ساز باشد.

می دانستم موفق می شوی. ← می دانستم که موفق می شوی.

توجه: «چو» و «چون» اگر معنای «زیرا که، برای این که، به خاطر این که، اگر و ...» بدهند، پیوند وابسته ساز محسوب می شوند و جمله مرکب می سازند.

چون گرفتاری عبرت از گرگ دنی پس تو روبه نیستی شیر منی
برای این که

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی
اگر

تمرین ۱ در کدام ابیات جمله مرکب به کار رفته است؟ اجزای جمله مرکب را در آن ها مشخص کنید.

عشق را رهنمای و ره نبود	در طریقت سر و کله نبود
من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
میان ماه من تا ماه گردون	تفاوت از زمین تا آسمان است
گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم	ورت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد
عاشقان را سختی ایام سنگ راه نیست	چون شرر از سنگ می آید برون جویای تو
نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد	بختم ار یار شود، رختم از اینجا ببرد
چنان به حسن و جوانی خویشتن مغرور	که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند	همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
اگر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگان ز براند ز پیش
تا کمال علم او ظاهر شود	این همه اسرار در صحرا نهاد

تمرین ۲ در عبارات زیر جمله مرکب را بیابید و اجزای آن را مشخص کنید.

- ۱- من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپه‌های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد.
- ۲- بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. من هم می‌توانستم و می‌خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست‌تر داشتم.
- ۳- «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان‌های بی‌آب و علف در جست و جوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

- ۴- مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، پوزخند نم‌کینی زد و گفت: «خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از عهده برخواهم آمد.»
- ۵- آقای مصطفی‌خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هرچه تمام‌تر، برسر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده‌ی وظایف مقرر‌هی خود برمی‌آید، قلباً خیلی مسرور شدم.

درس یازدهم: شیوه‌ی بلاغی - نثر ساده یا امروزی

توجه: هر چند این مبحث در قلمرو ادبی آمده است اما **ذاتاً یک بحث دستوری** است.

شیوه بلاغی: در جملات فارسی معیار، نهاد در ابتدای جمله و فعل در پایان جمله و نقش‌هایی چون؛ مفعول، مسند، متمم و... نیز مابین آن دو قرار می‌گیرند. ولی در شعر و نثر ادبی، شاعر و نویسنده با جابه‌جایی این ارکان، به بلاغت کلام می‌افزاید. و مفاهیمی مانند تأکید را با این عمل ایجاد می‌کند. بنابراین شیوه بلاغی، مواردی چون «**تقدیم فعل بر سایر اجزای جمله**»، «**تأخیر نهاد نسبت به سایر اجزای جمله**»، و مواردی از این دست می‌باشد.

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش
بتازد به نیرنگ تو، توسن من
توسن من به نیرنگ تو بتازد. «**فعل**» را **مقدم** بر سایر اجزای جمله کرده است.

من ایرانی‌ام آرمانم شهادت
تجلی هستی است، **جان‌کندن من**
جان‌کندن من، تجلی هستی است. «**نهاد**» را **موخر** آورده است.

توجه: شیوه بلاغی می‌تواند فراتر از یک جمله باشد؛ مثلاً: منادا که یک جمله‌ی مستقل است، اگر در پایان عبارت یا مصراع قرار بگیرد، شیوه بلاغی محسوب می‌شود. (البته کتاب درسی به این نکته اشاره نکرده است و در سوالات کنکور و کنکورهای آزمایشی هم، تأخیر منادا را شیوه بلاغی لحاظ نکرده‌اند. فقط محض اطلاع آورده شد.)

به خون گرِ کشی خاک من، **دشمن من**،
بجوشد گل اندر گل از گلشن من
نکته: هر مصراع دومی که با فعل تمام نشود، اگر حذف به قرینه نداشته باشد «شیوه بلاغی» دارد.
نکته: جهش و جابه‌جایی ضمیر، شیوه بلاغی ایجاد می‌کند.

تمرین ۱ ابیات زیر را از شیوهی بلاغی خارج کنید و به نثر امروزی بنویسید.

مرا می‌بینی و هر دم، زیادت می‌کنی دردم	تو را می‌بینم و میلم، زیادت می‌شود هر دم
خرد را گر نبخشد روشنایی	بماند تا ابد در تیره‌رایی
دلبران میدان گشوده نظر	که بر کینه اول که بندد کمر
چو مُنعم کند سِفله را روزگار	نهد بر دل تنگ درویش، بار
گر از فتنه آید کسی در پناه	ندارد جز این کشور آرامگاه
به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است	بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است
به می‌عمارت دل کن که این جهان خراب	بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت
گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من	از خاک بیشتر نه، که از خاک کمتریم
چون مار زخم خورده دل افتد به پیچ و تاب	هر گاه که یاد طره‌ی پیچان کند تو را

نثر ساده یا امروزی

برای درسنامه این بخش به ابتدای جزوه بخش «تبدیل یک نثر یا شعر به نثر امروزی» مراجعه کنید.

در ابیات و عبارات زیر تشخیص نهاد و مفعول به دقتی شایسته نیاز دارد.

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز مست چندان که بپوشند نباشد مستور

چشم‌آویز سحر چشمان تو را نمی‌تواند باطل کند.

چون مار زخم‌خورده دل افتد به پیچ و تاب هر گاه که یاد طره‌ی پیچان کند تو را

دل، هر گاه که یاد موی پیچان تو می‌کند، مانند مار زخم‌خورده به پیچ و تاب می‌افتد.

درس دوازدهم: شبکه معنایی – دو حرف اضافه برای یک متمم

شبکه معنایی

شبکه معنایی، معادل مراعات نظیر در آرایه‌های ادبی است و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده کلماتی را بیاورد که با هم در ارتباط مستقیم باشند و یا زیرمجموعه‌هایی از یک چیز باشند. مثلاً واژگان مربوط به جنگ یا واژگان مربوط به شطرنج و...

کمان را بمالید رستم، به چنگ به شست اندر آورد تیر خدنگ

پیل فنا که شاه بقا، حکم مات اوست هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

نکته: در هنگام یادگیری معنای کلمات بهتر است آن‌ها به‌طور زنجیره‌ای و یک‌جا یاد بگیریم تا با یکدیگر، اشتباه نگیریم.

سوفار، پیکان، کمان، قربان، کیش، زه، سنان، قلب، میمنه، میسر، عقبه، طلایه، ترگ، خود، زره، جوشن، پُتک، تیغ، ناوک، گرز، سپر، باره، برگستوان، عنان، کوس، رایت، بیرق و ...

دو حرف اضافه برای یک متمم

متمم یکی از نقش‌های دستوری است که بعد از یک حرف اضافه می‌آید. در دستور تاریخی دیده می‌شود که گاه برای یک متمم، دو حرف اضافه (یکی قبل و یکی بعد) آمده است. این ویژگی در آثار سبک خراسانی و تا حدودی اوایل سبک عراقی وجود داشت. در کتاب‌های درسی، در چند درس، مخصوصاً درس‌های شاهنامه چندین مورد این ویژگی دیده شده است.

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
که در بوستانش همیشه گل است
چو آمد خروشان به تنگ اندرش
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
به کوه اندرون لاله و سنبل است
بجنبید و برداشت خود از سرش

توجه: «دو حرف اضافه برای یک متمم» زمانی است که یک حرف اضافه، قبل متمم و یک حرف اضافه، بعد متمم آمده باشد. در ابیات زیر متمم فقط یک حرف اضافه‌ی مرکب دارد.

دلیری کجا نام او اشکبوس
چنان ننگش آمد ز کار هُجیر
همی بر خروشید برسان کوس
که شد لاله‌رنگش به کردار قیر

توجه: بین دو حرف اضافه نباید فعل باشد. در ابیات زیر دو حرف اضافه برای یک متمم وجود ندارد.

بیامد که جوید ز ایران نبرد
بشد، تیز رُهام با خود و گبر
سرهم نبرد اندر آرد به گرد
همی گرد رزم اندر آمد به ابر

توجه: «اندر» یا «بر» ممکن است قبل فعل بیایند و پیشوند فعل باشند و حرف اضافه نباشند.

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ
چو نازش به اسپ گرانمایه دید
سوزد گر بداری سرش در کنار
سوار اندر آیند هر سه به جنگ
کمان را به‌زه کرد و اندر کشید
زمانی برآسایی از کارزار

توجه: ممکن است چندین حرف اضافه در یک بیت دیده شود، ولی ویژگی «دو حرف اضافه برای یک متمم» در بیت وجود نداشته باشد. در واقع زمانی این ویژگی وجود دارد که دو حرف اضافه برای یک متمم آورده شده باشد. در مثال زیر، چندین حرف اضافه آمده است، ولی هر کدام برای یک متمم است.

یکی تیر زد بر بر اسب او
که اسب اندر آمد ز بالا به روی

نکته: گاه متمم، مضاف‌الیه یا صفت می‌گیرد و بین متمم و حرف اضافه دوم فاصله می‌افتد.

کمان به‌زه را به بازو فکند
به بند کمر بر، بزد تیر چند

مثال‌های دیگر برای دو حرف اضافه:

به رستم بر آنکه ببارید تیر
زنی بود برسان گردی سوار
تهدتن بدو گفت: بر خیره خیر
همیشه به جنگ اندرون نامدار

مُمال: تبدیل مصوّت بلند «ا» به مصوّت بلند «ی» در بعضی از واژگان عربی.

سلاح ←	سلیح	مزاح ←	مزیح
عتاب ←	عتیب	حجاب ←	حجیب
هلام ←	هلیم	اسلامی ←	اسلیمی

تمرین ۱ در کدام ابیات دو حرف اضافه برای یک متمم دیده می‌شود؟ متمم و دو حرف اضافه را در آن‌ها مشخص کنید.

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد	بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
مپندار این شعله افسرده گردد	که بعد از من افروزد از مدفن من
کمان به‌زه را به بازو فکند	به بند کمر بر بزد تیر چند
به رستم بر آنگه بیارید تیر	تهمتن بدو گفت بر خیره‌خیر
سراسر زمانه پر از جنگ بود	به جویندگان بر جهان تنگ بود
یکی تازی‌ای برنشسته سیاه	همی خاک نعلش برآمد به ماه
یکی بانگ برزد به خواب اندرون	که لرزان شد آن خانه‌ی صد ستون
بشد تیز ره‌ام با خود و گبر	همی گرد رزم اندر آمد به ابر
به دست وی اندر یکی پشه‌ام	وز آن آفرینش پراندشام

تمرین ۱ در کدام ابیات واژه مُمال وجود دارد؟ آن واژگان را مشخص کنید.

یار زیبا گر بریزد خون یار	زشت نتوان گفت، زیبا می‌کند
تا ماه‌رویم از من، رخ در حجب دارد	نه دیده خواب یابد، نه دل شکیب دارد
همی تاخت اندر فراز و نشیب	همی زد به گرز و به تیغ و رکیب
به سر خار مگیلان بروم با تو چنان	به ارادت که یکی بر سر دیا نرود
خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ربیع	ناله موزون مرغ، بوی خوش لاله‌زار
چون دید پدر جمال فرزند	بگشاد در خزینه را بند

درس سیزدهم: تغییر شکل نوشتاری و گفتاری واژگان در گذر زمان

در گذر زمان شکل نوشتاری بعضی کلمات تغییر می‌کند؛

مانند: سپید ← سفید اسپ ← اسب دیفال ← دیوار کاغد ← کاغذ پیل ← فیل پارسی ← فارسی

شکل تاریخی افعال

در متون بسیار کهن و اولیه زبان فارسی (سبک خراسانی)، گاه پیشوندها و پسوندهایی با افعال به کار می‌رفت که امروزه در زبان معیار از آن‌ها استفاده نمی‌شود.

همی‌رفت ← می‌رفت برفت ← رفت رفتندی ← رفتند بنگردی ← نگردی

تمرین ۱ در کدام ابیات واژه‌ای یافت می‌شود که شکل نوشتاری آن در گذر زمان عوض شده باشد؟ آن واژگان را مشخص کنید.

دور از رخ تو دم به دم از گوشه‌ی چشمم	سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت
خروش سواران و اسپان ز دشت	ز بهرام و کیوان همی‌برگذشت
پیوند عمر بسته به مویی است، هوش دار	غمخوارِ خویش باش، غم روزگار چیست؟
چو در خاک غلتید آن ژنده‌پیل	بزد بوسه بر دست او جبرئیل

درس چهاردهم: انواع را - پسوندهای شباهت

انواع «را»

«را» در زبان فارسی معیار و زبان امروزی نشانه‌ی مفعول است. و در واقع نقش‌نمای مفعولی است. اما در دستور تاریخی کاربردهای دیگری داشته است:

۱- رای نشانه‌ی مفعول:

اصلی‌ترین و بیشترین کارکرد «را» نشانه‌ی مفعول است.

چو سهراب	را	دید گردآفرید
مفعول نقش‌نمای مفعولی		

توجه: این تعریف که، کلمه قبل «را» مفعول است، تعریف کاملی نیست. چرا که ممکن است، مفعول، مضاف‌الیه یا صفت و وابسته‌هایی داشته باشد. در واقع قبل «را» می‌تواند گروهی بیاید که هسته آن مفعول است.

تا بیابد	نطقِ	مرغِ	خویش را
مفعول مضاف‌الیه مضاف‌الیه			

کارِ	پاکان را	قیاس از خود مگیر
مفعول مضاف‌الیه		

۲- رای نشانه حرف‌اضافه:

«رای» که معنای حرف‌اضافه می‌دهد و بعد از متمم می‌آید.

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد ← از مردم آزاری حکایت می‌کنند که ...

بهرام گور را سخت عجب آمد. ← برای بهرام گور بسیار عجیب آمد.

تو را بهتر آید که فرمان کنی ← برای تو بهتر است که فرمان را اطاعت کنی.

قضا را روزی به دشت رفته بودم ← از قضا روزی به دشت رفته بودم.

خرد را گر نبخشد روشنایی ← اگر به خرد روشنایی نبخشد ...

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را ← به هر درویشی هدیه‌ای می‌داد.

خدا را رحمی ای منعم ← به خاطر (برای) خدا رحمی کن

توجه: رای حرف‌اضافه در معنای «برای» کمی دیرپای‌تر از انواع دیگر است.

به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر توتیا را

توجه: توتیا را یعنی برای توتیا. (توتیا ماده‌ای درمانی و شفا بخش بوده است.) غباری از کوی او برای درمان چشمم بیاور.

۳- رای فک اضافه:

«رای» است که به جای نقش‌نمای اضافه «-ی یا ی» می‌آید و جای مضاف و مضاف‌الیه را نیز عوض می‌کند.

معلم را عادت بود که نقشه‌ی نیم‌کاری با خود به کلاس آورد. (معلم را عادت ← عادت معلم)

آب را صفت طهارت است. (آب را صفت ← صفت آب)

یاد باد آن که سر کوی توأم منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

روشنی دیده

چو خندان شد و چهره شاداب کرد و را نام ته‌مینه سهراب کرد

نام او

نکته: در ترکیب اضافه‌ای که «را»ی فک اضافه دارد، همیشه مضاف‌الیه و مضاف، پیش و پس «را» نیستند و ممکن است بین مضاف و مضاف‌الیه چند وابسته می‌آید.

پیران قبیله خویش را **حرمت** بدار ← حرمت پیران قبیله‌ی خویش را نگاهدار.

نکته: در بعضی ابیات به ضرورت وزن ارکان جمله جابه‌جا می‌شوند و ممکن است «رای فک اضافه» بین مضاف و مضاف‌الیه نیاید و در آخر مصراع بیاید. در این شعر حافظ «خاک بر سر کن غم ایام را»، جمله مدنظر «خاک بر سر غم ایام کن» می‌باشد. یا در مصراع دیگر می‌گوید: «خاک بر سر نفس نافر جام را»

توجه: در مثال‌های زیر، فعل، گذرا به مفعول است و مفعول می‌گیرد و مفعول هم به «را» نیاز دارد، ولی «رای» به‌کاررفته در مثال‌های زیر، «رای فک اضافه» است و «رای مفعولی» حذف‌شده است.

پیران قبیله خویش را حرمت بدار ← حرمت پیران قبیله‌ی خویش را نگاهدار.

وَرَا نام تهمینه سهراب کرد مرا مادرم نام مرگ تو کرد
تهمینه **نامِ او را** سهراب گذاشت. مادرم **نامِ من را** مرگ تو گذاشت.

پسوندهای شباهت «وش»، «وار»، «سا»، «گون»، «آسا»، «دیس» و ... پسوندهای شباهت می‌باشند. این پسوندها علاوه بر این‌که می‌توانند کلمات وندی و وندی - مرکب بسازند، می‌توانند «ادات تشبیه» باشند.

از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان نشست فارغ **خواجه‌وش**
او **مانند** خواجه‌ها بر دکان نشست.
مشبّه ادات مشبّه‌به وجه شبه

تمرین ۱ نوع «را»ی به کار رفته در ابیات زیر را مشخص کنید.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
گر تشنگان بادیه را جان به لب رسید	تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمایی	به یاد دار محبّان بادپیمای را
دلم را داغ عشقی بر جبین نه	زبانم را بیانی آتش ده
ما ملامت را به جان جوییم در بازار عشق	کنج خلوت پارسایان سلامت‌جوی را
خوبان پارسی‌گوی، بخشنندگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زند	یا رب که داده است این کمان، آن ترک تیرانداز را؟
حُسن و عشق صاف‌دل، آیین‌های یکدیگرند	می‌کند یک‌رنگی معشوق، یکدل، عشق را
گفت نزدیک است والی را سرای آنجا شویم	گفت والی از کجا در خانه‌ی خمار نیست
هر که را جامه ز عشقی چاک شد	او ز حرص و عیب کلی پاک شد

درس شانزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به نقش کلمات (درس یکم) و زمان افعال (درس دوم)

درس هفدهم رابطه تناسب و مترادف

در رابطه‌ی تناسب با واژگانی روبه‌رو هستیم که مربوط به یک موضوع هستند و زیرمجموعه‌های آن محسوب می‌شوند. مانند: کوه، چشمه، رود، دریا، جنگل، صحرا، دشت و... که زیرمجموعه‌های طبیعت می‌باشند، یا سبز، زرد، آبی، قرمز و... که زیرمجموعه‌های رنگ می‌باشند.

اما در رابطه‌ی مترادف با واژگانی روبه‌رو هستیم که همگی بر یک چیز و یک مفهوم دلالت دارند و می‌توانند به جای همدیگر به کار بروند. مانند: عشق، مهر و محبت یا ظلم، جور و ستم یا داد، عدل، عدالت

توجه: زبان‌شناسی امروز با مترادف واژگان به‌طور دقیق موافق نیست. به‌طور مثال ما نمی‌توانیم «دراز» و «بلند» را یکی بدانیم. مثلاً اگر به فردی که قد بلندی دارد بگوئیم «قد دراز» ممکن است ناراحت بشود.

توجه: برای مبحث ترکیب وصفی و اضافی، به درس سوم و برای نقش کلمات به درس یکم فارسی دهم رجوع شود.

درس هجدهم: منادا و نشانه‌های ندا

نشانه‌ی ندا کلمه‌ای است که با آن کسی را صدا می‌زنیم یا مخاطب صحبت‌مان قرار می‌دهیم. ای، آی، یا، ایا و «ا» در آخر کلمه، از معروف‌ترین نشانه‌های ندا هستند.

سعدی، مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند
ای دوست، شکر بهتر، یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر، یا آنکه قمر سازد

نکته: منادا ممکن است بدون حرف ندا بیاید. و با توجه به لحن و معنا فهمیده شود.

سعدی، به روزگاران، مه‌ری نشسته بر دل بیرون نمی‌توان کرد، آلا به روزگاران
حافظ، از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

نکته: گاه نشانه‌ی ندا می‌آید ولی خود منادا محذوف است.

ای عقل مرا کفایت از تو جستن ز من و هدایت از تو
ای نسخه نامه‌ی الهی که تویی وی آینده‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب، هر آنچه خواهی که تویی

نکته: نقش منادا را با نهاد اشتباه نگیرید!

نکته: هر وقت منادا آمد بعد آن یک حذف فعل به قرینه معنوی در نظر بگیرید.

نکته: حرف ندا و منادا یک جمله جداگانه محسوب می‌شوند.

حافظ	اسرار الهی کس نمی‌داند	خموش
یک جمله	یک جمله	یک جمله

تمرین ۱ در کدام ابیات منادا وجود دارد؟ منادا و نشانه‌ی ندا را در آن ابیات مشخص کنید.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم، سمرقند و بخارا را
منزل حافظ کنون، بارگه پادشاست	دل، بر دلداری رفت، جان، بر جانانه شد
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ	سرود زهره، به رقص آورد مسیحا را
نه عمر خضر بماند نه مُلک اسکندر	نزع بر سر دنیای دون مکن، درویش
دل اگر خدا شناسی، همه در رخ علی بین	به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را
دیدنی آن قهقهه‌ی کبک خرامان، حافظ	که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
خوبان پارسی‌گوی، بخشندگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
در بیابان طلب گر چه ز هر سو خطری است	می‌رود حافظ بیدل به تولای تو خوش
سعدی، اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد بس است و آل محمد
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من:	چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا
ای شاهد قدسی، که کشد بند نقابت؟	وی مرغ بهشتی، که دهد دانه و آبت؟

سال یازدهم

دستور زبان فارسی

درس یکم: دریافت معنای یک واژه

شما هم تابه حال واژه‌نامه‌ی انگلیسی باز کرده‌اید و معنای متفاوت یک واژه را دیده‌اید. واژگان فارسی هم همین‌طور هستند. ممکن است برای یک واژه چندین معنا وجود داشته باشد. ولی معنای مد نظر یک واژه، به دو روش زیر فهمیده می‌شود:

الف) قرار گرفتن در جمله: واژه‌ی «تند» چندین معنا دارد ولی وقتی در جمله قرار می‌گیرد، در هر جمله یکی از آن معانی برداشت می‌شود.

مزهی تند	تند و سریع	تند و زشت و زننده
علی به غذای تند علاقه دارد.	علی تکالیفش را تند می‌نویسد.	علی حرف‌های تند می‌زند.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تناسب و تضمین)

ترادف	دو واژه می‌توانند به جای هم به کار بروند. تسلط در معنی واژگان در این قسمت مهم است.	نور و ضیا، عدل و داد، مهر و عشق، قریب و نزدیک، جور و جفا، رنج و محنت، درد و آلم، ترغیب و تشویق
تضاد	دو واژه معنای کاملاً برعکس هم دارند.	سفید و سیاه، غم و شادی، قُرب و بُعد، کوتاه و بلند، مهر و کین، داد و بی‌داد، روز و شب، پادشاهی و گدایی
تناسب	واژگان زیرمجموعه‌ی یک مجموعه‌ی بزرگ‌تر هستند.	دست و پا، ماه و ستاره، سگ و گرگ، دانه و داس، رود و دریا، عقاب و باز، خودکار و کتاب، زرد و آبی
تضمین	یک واژه زیرمجموعه‌ی دیگری است. یا یک واژه عام با یک واژه خاص.	رنگ و بنفش، دست و آرنج، شهر و تهران، کشور و مصر، پدر و خانواده، فوتبال و ورزش، بیت و شعر

توجه: دو واژه متضاد ممکن است باهم «تناسب» هم داشته باشند ولی روابط آن‌ها را «تضاد» در نظر می‌گیریم. سفید و سیاه: زیرمجموعه رنگ هستند و در اصل تناسب دارند ولی رابطه آن‌ها تضاد در نظر گرفته می‌شود.

تلخ و شیرین: زیرمجموعه طعم و مزه هستند و در اصل تناسب دارند ولی رابطه آن‌ها تضاد در نظر گرفته می‌شود.

توجه: برای مبحث پیوندهای هم‌پایه‌ساز و وابسته‌ساز به درس دهم فارسی دهم مراجعه کنید.

توجه: «شد» در گذشته علاوه بر فعل اسنادی در معنای «رفت» نیز به کار می‌رفته است.

منزل حافظ کنون بارگه پادشاست دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد

توجه: بررسی روابط دو واژه، در بعضی عبارات نتایج متفاوت دارد. مثلاً قرمز و سبز که غالباً رابطه تناسب دارند اگر در بحث راهنمایی و رانندگی بیایند، رابطه تضاد پیدا می‌کنند. همچنین قرمز و آبی در فوتبال و بسیار مثال دیگر.

تمرین ۱ در هر یک از ابیات زیر معنای واژه مشخص شده چگونه به دست می‌آید؟

بیستون بر سر راه است مباد از <u>شیرین</u>	خبری گفته و غمگین، دل فرهاد کنید
هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک	گرم تو <u>دوستی</u> از دشمنان ندارم باک
<u>گل</u> عزیز است غنیمت شمیریدش صحبت	که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد
در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ	سرود <u>زهره</u> به رقص آورد مسیحا را
همه سنگ‌ها پاس دار ای پسر	که <u>لعل</u> از میانش نباشد به در
درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند	<u>جهان</u> جوان شد و یاران به عیش بنشستند
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان <u>دستور</u> نیست
خوبان پارسی‌گوی، بخشدگان عمرند	<u>ساقی</u> بده بشارت، رندان پارسا را
چشمان ترک و ابروان، جان را به <u>ناوک</u> می‌زند	یارب که داده است این کمان، آن ترک تیرانداز را؟
بدان گاه <u>سوگند</u> پرمايه شاه	چنین بود آیین و این بود راه
به نیروی یزدان نیکی‌دهش	کز این کوه آتش نیابم <u>تیش</u>
یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است	ای <u>روضه‌ی</u> مجسم گودال قتلگاه
گل اگرچه هست بس صاحب‌جمال	<u>حُسن</u> او در هفته‌ای گیرد <u>زوال</u>
دیدي آن قهقهه‌ی کبک خرامان، حافظ	که ز سر پنجه‌ی <u>شاهین</u> قضا غافل بود

درس دوم: فعل معلوم و مجهول و جمله معلوم و مجهول

فعل مجهول در جمله‌ی مجهول به کار می‌رود و جمله‌ی مجهول، جمله‌ای است که نهاد و انجام دهنده‌ی آن مشخص نیست و مجهول است. به جمله‌های معلوم و مجهول زیر توجه کنید:

مجهول	معلوم
غذا پخته شد.	مادر غذا را پخت.
در مدرسه، درس خوانده می‌شود.	دانش آموز در مدرسه درس می‌خواند.
دانش آموز آورده می‌شد.	معلم‌ها دانش آموز را می‌آوردند.

روش مجهول کردن جمله:

- ۱- نهاد جمله معلوم را حذف می‌کنیم. (مادر، دانش آموز، معلم‌ها)
- ۲- فعل جمله‌ی معلوم را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم. (پخت ← پخته / می‌خواند ← خوانده / می‌آوردند ← آورده)
- ۳- فعل «شدن» را در زمان فعل جمله معلوم می‌آوریم. پخت ← شد / می‌خواند ← می‌شود / می‌آوردند ← می‌شدند
- ۴- آوردن باقی جمله. مانند: عبارت «در مدرسه» در مثال دوم.
- ۵- فعل را از نظر شمار و شخص با مفعول سابق (نهاد جدید) مطابقت می‌دهیم. می‌آوردند ← آورده می‌شد

نکته بسیار مهم: بیشترین اشتباهی که دانش آموزان انجام می‌دهند، عدم توجه به زمان فعل جمله معلوم است. و از آنجایی که معلم‌ها همیشه با ماضی ساده مثال زده‌اند، دانش آموزان همه فعل‌ها را در زمان ماضی ساده مجهول می‌کنند.

دانش آموز کتاب‌ها را خواند.	کتاب‌ها خوانده شد. ✓	
دانش آموز کتاب‌ها را می‌خواند.	کتاب‌ها خوانده شد. ✗	کتاب‌ها خوانده می‌شود. ✓
دانش آموز کتاب‌ها را خوانده بود.	کتاب‌ها خوانده شد ✗	کتاب‌ها خوانده شده بود. ✓
دانش آموز داشت کتاب‌ها را می‌خواند.	کتاب‌ها خوانده شد ✗	کتاب‌ها داشت خوانده می‌شد. ✓

نکته بسیار مهم: زمانی فعل و جمله مجهول داریم که حتماً فعل اصلی، به صورت «صفت مفعولی» آمده باشد. لذا در موارد زیر و موارد مشابه آن، جمله مجهول نداریم. به مسندهایی که شبیه صفت مفعولی هستند دقت کنید!

فعل اسنادی ماضی ساده	فعل اسنادی ماضی بعید	فعل اسنادی ماضی نقلی
علی بیمار شد.	علی بیمار شده بود.	علی بیمار شده است.
فعل اسنادی ماضی التزامی	«رنجه» مسند است	«خسته» مسند است
اگر علی بیمار شده باشد.	دستش رنجه شد	علی خسته شد

توجه: فعل کمکی در فعل مجهول مشتقات «شد» است. ولی در دستور تاریخی با مصدرهای دیگری مانند «آمدن و گشتن» نیز ساخته می‌شد.

ماضی مصدر «گشتن»	ده تن کشته گشتند.	کشته شدند
مضارع مصدر «آمدن»	در این دو سه روز بار داده‌آید.	بار داده می‌شود
ماضی مصدر «آمدن»	این مطالب نیز گفته‌آمد.	گفته شد
مضارع مصدر «آمدن»	پیغامی است سوی بونصر در بابی تا داده‌آید.	پیغامی داده بشود

یادآوری: به جدول زمان افعال (درس دوم فارسی دهم) مراجعه کنید و افعال مجهول هر زمان را ببینید.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر فعل مجهول به کار رفته است؟ آن را مشخص کنید.

مردم چشمم به خون آغشته شد	در کجا این ظلم با مردم کنند
گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود	بار بربست و به گردش نرسیدیم و برفت
خوشر آن باشد که سرّ دلبران	گفته آید در حدیث دیگران
فرستاده آمد به سان پلنگ	رسانید نامه به نزد پشنگ
او رفت و جان می‌پرورد این جامه بر خود می‌درد	سلطان که خوابش می‌برد از پاسبانانش چه غم؟
به یاران این وصیت می‌کنم: کز تیغ جور تو	چو گردم کشته، دامانت نگیرند از برای من
گفته آمد که به دلجویی ما می‌آیی	دل ندارم که به دلجوش نیازی باشد
چنان نورش درون دیده آمد	که از نورش رخ جان، دیده آمد
چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زند	یا رب که داده است این کمان، آن ترک تیرانداز را؟
نزدیک دهن شکسته شد جام	پالوده که پخته بود، شد خام

تمرین ۲ در عبارات زیر جمله‌های مجهول را مشخص کنید.

۱- با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد. اگر چه نمی‌ترسید اما او را وهم گرفته بود. ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ کس دیده نمی‌شد. نفس گرفت و دوباره با تمام سرعت دوید. هنوز چند قدمی بیشتر ندیده بود که عربی می‌شنید.

۲- دو نفری سعی می‌کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم. اما خر، پر زور است و نمی‌نشیند. احمد رضا می‌گوید: این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست. از اوّل هم گفتم یک خر زبان فهم بخریم، گفتی همین خوب است! می‌گویم: «ای بابا! این قدر خر خر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می‌شدیم. کمک کن مین‌ها را کار بگذاریم.»

۳- اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود، آش جو اعلا و کباب برّی ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است. در تخت‌خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن حکایت‌هایی بی‌نظیر بودم.

درس سوم: انواع قید - قید مشترک با اسم - قید مشترک با صفت

به نقش کلمه «شب» در جمله‌های زیر دقت کنید:

شب آمد.	نهاد
من شب را دوست دارم.	مفعول
من از شب می‌ترسم.	متمم
علی شب آمد.	قید

در مثال چهارم از نظر ساختاری و صرف، «شب» قید است، ولی در سه مثال قبل از نظر ساختاری «اسم» است و در نقش‌های نهاد، مفعول، متمم آمده است که از نظر ساختاری و صرفی «اسم» هستند. این کلمات را «**قید مشترک با اسم**» می‌گوئیم.

به نقش کلمه «آهسته» در جملات زیر دقت کنید:

صدای آهسته دلنشین‌تر است.	صفت
شکستن آهسته بود.	مسند
علی آهسته آمد.	قید

در مثال سوم از نظر ساختاری و صرف، «آهسته» قید است، ولی در دو مثال قبل از نظر ساختاری «صفت» است و در نقش‌های صفت و مسند آمده است که از نظر ساختاری و صرفی «صفت» هستند. این کلمات را «**قید مشترک با صفت**» می‌گوئیم.

بیشتر بدانیم!

قیدها تقسیم‌بندی‌های قابل توجهی دارند. در جدول زیر از نظر ساختاری تقسیم‌بندی شده‌اند.

قید نشانه‌دار	۱ - تنوین‌دار یقیناً، حتماً، ابتدا	۲ - قید پیشوندی به‌دقت، در حال، با عجله	۳ - قید با حرف اضافه با اتوبوس، از تهران، به شیراز
قیدهای بی‌نشانه	۱ - قید مختص هرگز، همواره، هنوز	۲ - قید مشترک با اسم شب، روز، صبح	۳ - قید مشترک با صفت آهسته، خوب، سخت

همچنین قیدها را از جهت مفهوم نیز می‌شود دسته‌بندی کرد.

قید زمان	روز، عصر، شب، امسال، پارسال، پیوسته، به‌ندرت و ...	قید ترتیب و نوبت	ابتدا، اول، نخست، هر دفعه، اولاً، ثانیاً، قبلاً، بعداً، دست آخر، این بار
قید مکان	جلو، عقب، روی، اینجا، آنجا و ...	قید تخصیص	خاصه، به خصوص، علی‌الخصوص، به ویژه
قید مقدار (کمیت)	کم، بیش، بسی، فراوان، کاملاً	قید چگونگی (کیفیت)	خوب، بد، آهسته‌آهسته، راست، کج و
قید حالت	گریان، خندان، شادی‌کنان، افتان‌خیزان	قید تاکید	حتماً، البته، آری، هر آینه، بی‌برو برگرد
قید تدریج	روز به روز، ساعت به ساعت، کم‌کم و ...	قید تعجب	ای عجب، سبحان الله، ای شگفت و ...

توجه: قید از نظر مفهوم انواع دیگری نیز دارد.

توجه: حذف قید از جمله بدون ناقص شدن جمله، اصلی‌ترین نشانه قید است.

تمرین ۱ در ابیات زیر مشخص کنید واژه‌ی به کار رفته، قید می‌باشد یا خیر؟ اگر قید است نوع آن را بنویسید.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست	مَنْت خاک درت بر بصری نیست که نیست
بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید	روی میمون تو دیدن، در دولت بگشاید
بر در میخانه رفتن، کار یکرنگان بُود	خود فروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست
بگفت این و بنشست گریان به درد	پر از خون دل و چشم، پر آب زرد
اگر یک لحظه امشب دیر جنبند	سپیده‌دم جهان در خون نشیند
به فرزندان و یاران گفت چنگیز:	که گر فرزند باید، باید این‌سان
دیدي آن قهقهه‌ی کبک خرامان، حافظ	که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
خوبان پارسی‌گوی، بخشندگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
فکنده‌ایم به امروز کار فردا را	از این حیات چه آسودگی بود ما را؟
امروز که در دست توأم مرحمتی کن	فردا که شوم خاک، چه سود اشک ندامت
فردا هنوز نآمد و خرم گذشت دی	امروز روز توست به شادی همی‌گذار
نرگش عریده‌جوی و لبش افسوس‌کنان	نیمه شب مست، به بالین من آمد بنشست
ای خنک چشمی که او گریان اوست	ای همایون دل که او بریان اوست
درخت دوستی بنشان، که کام دل به بار آرد	نهال دشمنی بر کن، که رنج بی‌شمار آرد

تمرین ۱ در عبارات زیر قیده‌ها را مشخص کنید.

- ۱ - هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.
- ۲ - چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم‌نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی‌ام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!
- ۳ - از کنار نیمکت‌ها گذشتم و بی‌درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطرم تسکین یافت، تازه متوجه شدم که معلم لباس ژنده‌ی معمول هر روز را بر تن ندارد
- ۴ - دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد اما امروز به جای همه‌ی آن حرف‌ها وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی‌ساز ایتالیا را می‌بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم ...

درس پنجم: هم‌آوا

جفت‌کلماتی که املای متفاوت و تلفظ یکسان دارند. در جدول زیر نمونه‌ای از کلمات هم‌آوا را می‌بینید.

کلمات هم‌آوا	کلمات هم‌آوا
اسیر: گرفتار / عصیر: عصاره / اثیر: گره آتش	خوار: کم‌ارزش، حقیر / خار: تیغ گل
ثری: خاک و زمین / سرا: خانه	خیش: گاواهن / خویش: ضمیر شخصی، فامیل
ثواب: پاداش معنوی و اخروی / صواب: درست، صحیح	خاست: بلند شد / خواست: طلب کرد
عَلَم: پرچم، رایت / آلم: درد و رنج	خان: رئیس و سرور / خوان: سفره
نصر: پیروزی / نسر: کرکس	خُرد: کوچک / خورد: میل کرد
صبا: نام بادی که ... / سبا: نام شهری که ...	سیف: شمشیر / صیف: تابستان
اساس: بنیان و پایه / اثاث: لوازم خانه	حیات: زندگی / حیاط: زمین با حد و حدود
غریب: بیگانه / قریب: نزدیک	غازی: جنگجوی دین، طناب‌باز / قاضی: قضاوت‌کننده

بیشتر بدانیم!

توجه: کلماتی مانند: گور (قبر، حیوان)، نهاد (ضمیر و باطن، فعل ماضی، قرار داد) و ... که تلفظ یکسان و معنای متفاوت دارند نیز هم‌آوا محسوب می‌شوند.

توجه: جفت‌کلماتی مانند: زَلّت و ذِلّت، سِلّاح و صِلّاح، عِمّارت و اِمّارت و ... «متشابه» می‌باشند و هم‌آوا محسوب نمی‌شوند. زیرا یک مصوّت متفاوت دارند و کلمات هم‌آوا باید دقیقاً مانند هم تلفظ شوند.

یادآوری: کلماتی مانند: یادگار، مهربان، آموزگار و ... که هم با ساکن و هم با کسره یا فتحه خوانده می‌شوند «دو تلفظی» هستند.

توجه: مبحث هم‌آوا بیشتر از آنکه در دستور زبان فارسی اهمیّت داشته باشد، از نظر املایی اهمیّت دارد.

تمرین ۱: در کدام یک از ابیات زیر، واژه‌ای یافت می‌شود که «هم‌آوا» دارد؟ آن واژه را مشخص کنید، معنای آن را بنویسید و هم‌آوای آن را با معنایش بنویسید.

من از بیگانگان هرگز ننالم	که با من هر چه کرد، آن آشنا کرد
ز جام گل دگر بلبل، چنان مست می لعل است	که زد بر چرخ فیروزه، صغیر تخت فیروزی
سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم	ولی دل به پاییز نسپرده‌ایم
تفاوت در میان خوبرویان نقض یکرنگی است	به هر جا کاسه‌ی سیری است می‌باید شکر گشتن
خان اعظم که به احسان و شجاعت امروز	کعبه زو توشه‌ده و بتکده تاراج‌گر است
ای دل اگر فراق او و آتش اشتیاق او	در تو اثر نمی‌کند، تو نه دلی، که آهنی
هر که امروز نبیند اثر قدرت حق	غالب آن است که فرداش نبیند دیدار
جمله‌ی ارواح در تدبیر اوست	جمله‌ی اشباح هم در تیر اوست

این حق بگو چگونه توانم گزاردن
درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد
از اوی است شادی از اوی است زور
دیدار تو حلّ مشکلات است
هر یکی از ما مسیح عالمی است
دلبراً بنده نوازیت که آموخت بگو
صد باد صبا اینجا با سلسله می‌رقصند
چنان خوبرویی بدان دلربایی
هر نفس این پرده‌ی چابک رقیب
آنچنان کز رفتن گل، خار می‌ماند به جا

کاین خدمتم کنند همیدون به رایگان
اندیشه‌ی آموزش و پروای ثوابت
خداوند کیوان و ناهید و هور
صبر از تو، خلاف ممکنات است
هر الم را در کف ما مرهمی است
که من این ظن به رقیبان تو هرگز نبرم
این است حریف ای دل تا باد نپیمایی
دریغت نیاید به هر کس نمایی
بازی‌ای از پرده برآرد غریب
از جوانی حسرت بسیار می‌ماند به جا

درس ششم: مبحث تکراری

رجوع شود به شیوه بلاغی (درس یازدهم فارسی دهم) و جهش ضمیر (درس ششم فارسی دهم).

درس هفتم: مبحث تکراری

رجوع شود به جمله ساده و مرکّب (درس دهم فارسی دهم).

درس هشتم: نقش‌های تبعی

نقش‌هایی هستند که از گروه اسمی قبل از خود، تبعیت می‌کنند و سه نوع می‌باشند: **معطوف، بدل، تکرار**.

۱- معطوف: پس از واو عطف می‌آید و ارزش دستوری آن با واژه قبل از «واو» برابر است. یعنی اگر واو عطف و کلمه قبل آن نبودند، معطوف، نقش کلمه قبل واو را داشت.

علی و حسین آمدند	←	حسین آمد
نهاد معطوف		نهاد

توجه: واو عطف بین دو نقش غیر از فعل می‌آید. (واو عطف را با واو ربط اشتباه نگیریم).

علی و رضا به خانه رفتند	و	کتاب‌هایشان را آوردند.
واو عطف		واو ربط

نکته: در صورتی که معطوف‌ها بیش از یک مورد باشند، با «ویرگول» جدا می‌شوند.

علی، حسین، مجید و رضا آمدند.		
نهاد	معطوف	معطوف

نکته: «یا» نیز دیگر نشانه عطف است.

علی اکثراً از <u>کتاب</u> یا <u>جزوه</u> استفاده می‌کند.
متّم معطوف

* **یادآوری:** به درس نهم فارسی دهم مراجعه کنید و «انواع واو» را مجدّد بخوانید.

۲- **بدل:** کلمه یا کلماتی است که گروه اسمی پیش از خود را بهتر یا دقیق‌تر یا متفاوت معرفی می‌کند.

سعدی، معروف‌ترین غزل‌سرای قرن هفتم در شیراز در گذشت.
بدل

برادرم، محمد حسین، پزشک است.
بدل

* **چند نکته مهم**

۱- بدل، بدون نقش‌نمای اضافه می‌آید.

سعدی شیرین کلام شیرازی غزل‌سرا بود.
بدل × صفت ✓

سعدی شیرین کلام شیرازی غزل‌سرا بود.
بدل ✓

۲- بدل یک گروه اسمی است و جمله نیست و نباید فعل داشته باشد.

آن کودک، که درس می‌خواند، برادرم است.
بدل × جمله وصفیه (صفت) ✓

۳- **مسند** را با بدل اشتباه نگیریم.

برادرم تندیسگر است.
بدل × مسند ✓

۴- **ضمیر مشترک** (خود، خویش، خویشتن) بعد از ضمیر اصلی یا اسم، بدل محسوب می‌شود.

ما (یا معلّمان) خود این کار را انجام دادیم.
بدل

تو **خود** چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار
ما **خود** نمی‌رویم دوان در قفای کس
که در مقابل چشمی و غایب از نظری
او می‌برد که ما به کمند وی اندریم

۵- کلماتی مانند «همه، همگی، جمله، جملگی و ..» در موارد مشابه زیر «بدل» محسوب می‌شوند.
دانش‌آموزان همه به کلاس رفتند. شهر جمله به خیابان‌ها ریختند.

۶- بدل از نظر تعداد واژه، می‌تواند از مُبدلْ منه کم‌تر باشد. در مثال زیر «سعدی» بدل است.
معروف‌ترین شاعر غزل‌سرای قرن هفتم، سعدی، شیرازی بود.

۳- تکرار: نقشی است که برای مقصودی مانند «تأکید»، تکرار می‌شود.

علی آمد علی	کتاب را خواندم کتاب
نهاد تکرار	مفعول تکرار

نکته: توجه داشته باشید که آرایه تکرار را با نقش تکرار اشتباه نگیریم. در مثال زیر «دست» فقط آرایه تکرار دارد.
ز دست رفته نه تنها منم در این سودا چه دست‌ها که ز دست تو بر خداوند است
متمم متمم نهاد متمم

هیچ‌کدام از این سه «دست» نقش تکرار ندارند. اما آرایه تکرار دارند.

نکته: نقش تکرار باید در یک جمله باشد. در مثال فوق «دست» ۲ بار در نقش «متمم» آمده است و نقش «متمم» تکرار شده است ولی نقش «تکرار» ندارد.

برای من مگری و، مگو دریغ! دریغ به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد
نقش و آرایه تکرار

دید پیمبر نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر این چشم سر
نقش و آرایه تکرار

بیشتر بدانیم!

نکته: هر «نقش تکرار»، آرایه تکرار هم دارد، ولی برعکس آن صادق نیست. یعنی هر «آرایه تکراری»، نقش تکرار ندارد.

نکته: به بیت زیر توجه کنید. هیچ نقش تبعی در آن به کار نرفته است!!!

رفته‌رفته با تو پیوستم ز خود تار و پود خود گسستم از خودی
رفته‌رفته تکرار محسوب نمی‌شود، چون یک کلمه (مشتق مرگب یا وندی مرگب) است.
تاروپود معطوف محسوب نمی‌شود، چون یک کلمه (مشتق مرگب یا وندی مرگب) است.
خود دوم بدل نیست، چون قبل آن نقش‌نمای وجود دارد و نقش آن مضاف‌الیه می‌شود.
خود دوم نقش تکرار هم ندارد چون اولاً نقش‌های متفاوتی دارد، ثانیاً در جملات متفاوتی به کار رفته‌اند.
خودی هم کلاً یک کلمه دیگر است و با «خود» فرق دارد.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر، نقش تبعی یافت می‌شود؟ نوع آن را مشخص کنید.

هرگز حسد نبردم، بر منصبی و مالی	الا بر آن که دارد، با دلبری وصالی
چو من هلاک شوم از طبیب شهر بپرس	که مرگ کشت مرا یا تو بی‌وفا کشتی
سلسله‌ی موی دوست، حلقه‌ی دام بلاست	هر که در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست
تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی؟	چه از به ارمغانی، که تو خویشتن بیایی
در همه چشمی عزیز و نزد تو خواریم	در همه عالم بلند و نزد تو پستیم
شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد	تو بیا کز اوّل شب، در صبح باز باشد
جهان جمله فروغ روی حق دان	حق اندر وی ز پیدایی است پنهان
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌مان از باد باشد دم به دم
از جان شیرین، ممکن بود صبر	اما ز جانان امکان ندارد
حاجت به نگاریدن، نبود رخ زیبا را	تو ماه پری‌پیکر، زیبا و نگارینی
من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت بدحالان و خوش حالان شدم
خروشید و برجست لرزان ز جای	بدرید و بسپرد محضر به پای
برای من مگری و مگو دریغ دریغ	به دام دیو درافتی دریغ آن باشد
ز دست رفته نه تنها منم در این سودا	چه دست‌ها که ز دست تو بر خداوند است
خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین	پرورده‌ی کنار رسول خدا، حسین
تو خود به جوشن و برگستوان نه محتاجی	که روز معركة بر خود زره کنی مو را
پادشاه، چو دل از غیر تو پرداخته‌ام	لطف کن لطف دمی با من بیدل پرواز

تمرین ۱ در عبارات زیر نقش تبعی را بیابید و نوع آن را مشخص کنید.

- ۱ - رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دود خورده‌ی آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده.
- ۲ - آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشیت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.
- ۳ - مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است.
- ۴ - ما پرندگان را نیز پیشوا و شهرداری است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست.

۵- در دل از تعریف کردن دیگران می‌رنجید. به نظرش می‌آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است. صدای موتور دیزلی چند تانک همه را به خود آورد. دوباره سهراب جدی شد. دستور داد که همه، سنگر بگیرند. با دست یکی از تانک‌ها را نشان داد و به مصطفی گفت: مصطفی این روی برجکش تیربار دارد تیربار. حواستان باشد، احتمالاً پیاده از پشت دنبالش می‌آیند.

درس نهم: مبحث تکراری

رجوع شود به اجزای جمله (درس یکم فارسی دهم).

درس دهم: مبحث تکراری

رجوع شود به روابط معنایی (درس یکم فارسی یازدهم) و نقش کلمات (درس یکم فارسی دهم)

درس یازدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به صفت بیانی (درس سوم فارسی دهم).

درس دوازدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به واژه‌ها در گذر زمان، تحوّل معنایی (درس هشتم فارسی دهم).

درس چهاردهم: مبحث تکراری

رجوع شود به گروه اسمی و هسته (درس سوم فارسی دهم).

درس پانزدهم: حذف شناسه فعل به قرینه‌ی فعل قبلی

در زبان معیار، فعل از نظر شناسه و شمار باید با نهاد خود مطابقت داشته باشد. به جز مواردی مانند احترام (پیامبر اکرم فرمودند: ...)، نهاد غیر جاندار (شاخه‌ها شکست.) و مواردی مانند آن‌ها، هیچ امکان عدم مطابقتی نیز وجود ندارد. ولی در دستور تاریخی گاه شناسه فعل را به قرینه وجود داشتن در فعل قبلی حذف می‌کردند. و فعل آن جمله با نهاد خود، در شمار و تعداد مطابقت نمی‌کرد.

شیران غریدند و به اتفاق، آهو را از دام **رهانید**. ← به جای رهانیدند.

کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سرخویش **گرفت** ← به جای گرفتند.

توجه: تغییر معنای افعال را، در درس پنجم فارسی دهم مطالعه کنید.

درس شانزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به گروه اسمی (درس سوم فارسی دهم).

درس هفدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به واو عطف و ربط (درس نهم دهم)، روابط معنایی کلمات (درس یکم فارسی یازدهم) و اسم و صفت مشترک با قید (درس سوم فارسی یازدهم).

درس هجدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به زمان افعال (درس دوم دهم) و گروه اسمی (درس سوم دهم).

سال دوازدهم

دستور زبان فارسی

درس یکم: مبحث تکراری

رجوع شود به جهش ضمیر (درس ششم فارسی دهم) و حذف فعل به قرینه (درس دوم فارسی دهم) و هم آوا (درس پنجم فارسی یازدهم).

درس دوم: مبحث تکراری

رجوع شود به تغییر معنای افعال (درس پنجم فارسی دهم).

درس سوم: مبحث تکراری

رجوع شود به نقش کلمات (درس یکم فارسی دهم) و حذف فعل به قرینه (درس دوم فارسی دهم).

درس پنجم: مبحث تکراری

رجوع شود به گروه اسمی (درس سوم فارسی دهم).

درس ششم: مبحث تکراری

رجوع شود به واژگان در گذر زمان (درس هشتم فارسی دهم) و تغییر معنای افعال (درس پنجم فارسی دهم) و نقش کلمات (درس یکم فارسی دهم).

درس هفتم: مبحث تکراری

رجوع شود به اجزای جمله (درس یکم فارسی دهم).

درس هشتم و نهم: وابسته‌های وابسته

پیش‌تر گفتیم که گروه اسمی مجموعه‌ای از کلمات است که از یک اسم «هسته» و وابسته‌های پیشین و پسین ساخته شده است. مانند: دو کتاب، آن مرد، کتاب خوب، ماشین پدر، «دو، آن، خوب، پدر» وابسته‌های اسم بودند. این وابسته‌ها خود نیز می‌توانند وابسته‌هایی داشته باشند که به آن‌ها «وابسته‌های وابسته» می‌گویند. وابسته‌های وابسته ۵ مورد می‌باشند: ممیز،

مضاف‌الیه مضاف‌الیه، صفت مضاف‌الیه، صفت صفت و قید صفت

۱ - ممیز: کلماتی مانند «تن، تخته، دست، متر، کیلو، رأس و ...» که برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن و ... میان صفت شمارشی و موصوف می‌آیند. مانند: چهار رأس گوسفند، دو دستگاه خودرو، چهار نفر شتر، چهار تا میز و ...

توجه: نمودار و جهت فلش‌های وابسته‌های وابسته بسیار مهم می‌باشند.

نمودار ممیز به صورت زیر می‌باشد.

دو جلد کتاب
صفت شمارشی ممیز هسته

۲- مضاف الیه مضاف الیه: مضاف الیه وابسته پسین اسم است که خود نیز می تواند وابسته ای از نوع مضاف الیه داشته باشد. اسم یا ضمیری که بعد از مضاف الیه بیاید، مضاف الیه آن می شود.



نکته: واژه ای که نشانه ی جمع بگیرد، در حکم اسم می باشد و اگر بعد از اسمی بیاید، مضاف الیه آن اسم محسوب می شود (حتی اگر ساختار صفت داشته باشد).



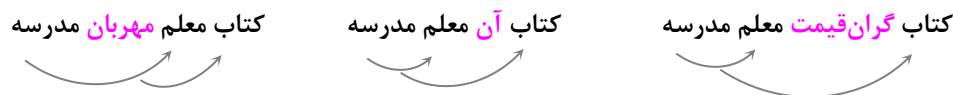
نکته: بعضی واژگان ساختار صفت دارند، ولی کاربرد اسمی پیدا کرده اند. آن ها نیز می توانند مضاف الیه مضاف الیه باشند.



نکته: تمامی ضمیرها در حکم اسم هستند و می توانند مضاف الیه یا مضاف الیه مضاف الیه باشند.



نکته: در ساختار مضاف الیه مضاف الیه، ممکن است بین اسم ها صفت یا صفت مضاف الیه بیاید.



نکته بسیار مهم: صفت بدون موصوف در حکم اسم محسوب می شود و می تواند مضاف الیه مضاف الیه باشد. در عبارت زیر «خوش منظر» به جای «انسان خوش منظر» و «سیم تن» به جای «انسان سیم تن» آمده است. لذا این واژگان «صفت مضاف الیه» نیستند و «مضاف الیه مضاف الیه» هستند.

برگه کتاب آن خوش منظر انگشت دست سیم تن

۳- صفت مضاف الیه: مضاف الیه می تواند صفت داشته باشد و آن صفت، وابسته ی وابسته از نوع «صفت مضاف الیه» محسوب می شود.



نکته بسیار مهم: صفت مضاف‌الیه می‌تواند از نوع صفت‌های پیشین باشد. در این صورت نمودار آن فرق خواهد کرد. یعنی فلش اول به سمت چپ، و فلش دوم، به سمت راست خواهد بود.

جلدِ هر کتاب هسته
صفت مضاف‌الیه

ماشینِ آن مرد هسته
صفت مضاف‌الیه

کتابِ بهترین استاد هسته
صفت مضاف‌الیه

زنگِ کدام خانه هسته
صفت مضاف‌الیه

۴- صفت صفت: برخی از صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند و درباره ویژگی آن‌ها توضیح می‌دهند، این صفت با صفت قبل خود، یک‌جا وابسته‌ی هسته می‌شود. (صفت صفت، نمی‌تواند صفت پیشین باشد. صفت نسبی و صفت مطلق است.)

رنگِ سبز چمنی هسته
صفت صفت

پیراهنِ آبی روشن هسته
صفت صفت

***توجه (این نکته اصلاً برای امتحان نهایی و کنکور نیست):** در مثال‌های کتاب و دیگر کتب دستوری، صفت صفت را فقط در محدوده رنگ‌ها آورده‌اند. مانند «پیراهن سبز یشمی، لباس آبی آسمانی و ...». شما هم برای کنکور بیشتر به همین حالت توجه کنید، ولی صفت صفت می‌تواند صفتی غیر از رنگ باشد.

زبانِ فارسی دری هسته
صفت صفت

بچه‌های دوقلوی همسان هسته
صفت صفت

***نکته بسیار مهم:** توجه داشته باشیم که گاه یک هسته چندین صفت می‌گیرد که نباید صفت دوم را «صفت صفت» در نظر بگیریم. «دانا» و «خشن‌جامه» صفت‌هایی هستند که از هسته خود فاصله دارند و نباید آن‌ها را صفت کلمه قبل خود (یعنی صفت قبلی) در نظر گرفت.

صیادی بدحال خشن‌جامه هسته
صفت صفت

مرد مهربان دانا هسته
صفت صفت

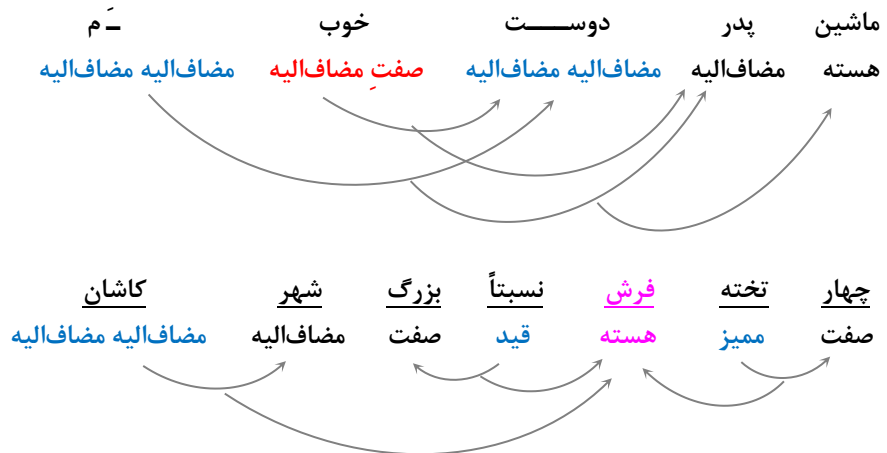
۵- قید صفت: قیدی که اندازه، درجه و ویژگی‌های صفت بعد از خود را توضیح می‌دهد. (این صفت لزوماً صفت بیانی است.)

کتابِ بسیار خواندنی هسته
قید صفت

خانه‌ی تقریباً بزرگ هسته
قید صفت

توجه: توجه داشته باشید خود واژه قید نقش‌مای اضافه ندارد.

توجه: یک اسم یا هسته می تواند چندین وابسته یا چندین وابسته‌ی وابسته داشته باشد.



***نکته بسیار مهم:** وابسته‌ی وابسته از نوع «مضاف الیه صفت» نداریم. به ترکیبات زیر دقت کنید.



توجه: تسلط در درست خواندن شعر در حل سوالات هر مبحثی مهم است ولی در این مبحث بسیار مهم تر است.

تمرین ۱ در هر یک از ابیات زیر وابسته‌ی وابسته را بیابید و نوع آن را مشخص کنید. و نمودار آن‌ها را رسم کنید.

زین	بی‌خردان	سفله	بستان	داد	دل	مردم	خردمند
آینه	نگاهت،	پیوند	صبح و ساحل	لبخند	گاگاهت،	صبح	ستاره باران
نی	حدیث	راه	پرخون می‌کند	قصه‌های	عشق	مجنون	می‌کند
در	پیشگاه	اهل	خرد نیست	محترم	هر کس که فکر	جامعه	را محترم نداشت
دیروز	در غربت	باغ من	بودم و یک	چمن	داغ	آینه‌دار	من و تو
آه	این سر	بریده‌ی	ماه است	در	پگاه؟	خورشید	شامگاه؟
هزار	دیده	چو پروانه	بر جمال	تو	عاشق	غلام	مجلس آنم که شمع
نپیچد	سر ز	زخم	ما	سیه‌روزان	گل این	باغ	شبنم از لطافت بر نمی‌دارد
گوش	دلم	بر در	است تا	چه	بیاید	خبر	چشم امیدم به راه تا که بیارد پیام
دیوانه‌ی	قلمرو	صحرای	وحشتیم	ما	را	سواد	شهر بُود آیه‌ی عذاب
اشک	ما	نسخه‌ی	صد رشته	گهر بود	گهر	درد	ما مایه‌ی صد گونه دوا بود، دوا
خدا	چو صورت	ابروی	دلگشای	تو	بست	گشاد	کار من اندر کرشمه‌های تو بست

- تمرین ۱** در هر یک از عبارات زیر، وابسته‌های وابسته را بیابید و نوع آن‌ها را مشخص و نمودار آن‌ها را رسم کنید.
- ۱- از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، سی و پنج فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه‌ی تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارجِ قریب شش ماه من بود.
- ۲- این معلّم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده‌ی بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجّه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدّن فرانسوی را حتّی در دل دهات دورافتاده‌ی ایران مثل پاریز، هم فرا برده است.
- ۳- چشمه‌ی آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید، از دامنه‌ی کوه‌های شمالی ایران به سینه‌ی کویر سرازیر می‌شود و از دل ارگ مزینان سر بر می‌دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه‌ی هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند.
- ۴- پس از او عموی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه‌ی ادیب بزرگ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.
- ۵- گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود.

درس دهم: مبحث تکراری

رجوع شود به مبحث هم آوا (درس پنجم فارسی یازدهم) و انواع واو (درس نهم فارسی دهم) و نقش کلمات (درس یکم فارسی دهم)

درس یازدهم: ضمیر و مرجع ضمیر

ضمیر کلمه‌ای است که از تکرار یک اسم جلوگیری می‌کند. کلمه‌ای که از تکرارش جلوگیری می‌شود «مرجع ضمیر» نامیده می‌شود که طبق قاعده باید پیش از ضمیر بیاید.

علی به خانه رفت و کیفش را آورد.

مرجع ضمیر ضمیر

مهم‌ترین و پرکاربردترین ضمیرها، **ضمایر شخصی** می‌باشند که به دو دسته تقسیم می‌شوند.

ضمیر پیوسته (متصل): مَ، تَ، شَ، مانَ، تانَ، شانَ

ضمیر گسسته، جدا (منفصل): من، تو، او، ما، شما، ایشان

ضمیر، تقسیم‌بندی گسترده‌تری دارد که به دو مورد دیگر آن خیلی مختصر اشاره می‌شود.

ضمیر مشترک: خود، خویش، خوشتن

ضمیر اشاره: این، آن، اینان، آنان، همین، همان

توجه: «این» و «آن» زمانی ضمیر (اشاره) محسوب می‌شوند که وابسته‌ی واژه‌ای نباشند و تنها آمده باشند.

من این خانه را دوست دارم. (این: صفت اشاره)

من این را دوست دارم. (این: ضمیر اشاره)

توجه: برای مبحث زمان افعال، به درس دوم فارسی دهم مراجعه شود.

تمرین ۱ در عبارات زیر ضمیرها را بیابید، مرجع ضمیرها را (در صورت وجود داشتن در متن) مشخص کنید.

۱ - سهراب از تعریف کردن دیگران می‌رنجید. به نظرش می‌آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است. صدای موتور دیزلی چند تانک، همه را به خود آورد.

۲ - به خود گفتم: «این مصطفی گرچه زیاد کودن و بی‌نهایت چُلْمَن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است.»

۳ - من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است از هر چه گمان توان کرد، زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی‌مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست.

۴ - بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم؛ چون شما معلّم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، شب شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.

۵ - مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم. می‌گفت نمرات ثلث سوم را که داده‌اید، رفته‌اید آقا! بی‌خبر و می‌گفت برای گرفتن حقوقتان هم حتّی سر نزده‌اید.

درس دوازدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به تغییر معنای افعال (درس پنجم فارسی دهم) و روابط معنایی واژگان (درس یکم فارسی یازدهم)

درس سیزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به گروه اسمی (درس سوم فارسی دهم)

درس چهاردهم: مبحث تکراری

رجوع شود به اجزای جمله (درس یکم فارسی دهم) و نقش‌های تبعی (درس هشتم فارسی یازدهم)

درس شانزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به نقش کلمات (درس یکم فارسی دهم) و انواع جمله (درس دهم فارسی دهم)

درس هفدهم: معانی و کاربردهای «ان»

معروف‌ترین و بیشترین کاربرد «ان» نشانه‌ی جمع بودن است. اما گاه بر مفاهیم دیگری نیز دلالت دارد.

نشانه زمان: سحرگاهان، بامدادان، شامگاهان، بهاران

نشانه مکان: دیلمان (مکان دیلم‌ها)، خاوران: (محل خاور؛ شرق)، باختران: (محل باختر؛ غرب)، گیلان، توران، سنگان

نشانه شباهت: کوهان (کوهان شتر: مانند کوه)، ماهان (مانند ماه زیبا)، جانان (مانند جان ارزشمند؛ البته «ان» جانان را نشانه نسبت نیز می‌دانند).

نشانه نسبت: کاویان (منسوب به کاوه)، بابکان (منسوب به بابک)

نشانه صفت فاعلی: خندان، جویان، دوان، روان، سوزان

نکته بسیار مهم: «ان» در بعضی از کلمات جزئی از واژه است و پسوند نمی‌باشد. مانند: دوران، عمران، عطشان و ...

تمرین ۱ در هر یک ابیات زیر معنی و مفهوم «ان» را در واژه‌های مشخص شده بنویسید.

زین	بی‌خردان	سفله	بستان	داد	دل	مردم	خردمند
تا چند دم از گل زنی ای باد بهاران	گل را چه محل پیش رخ لاله‌عذاران						
چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان	دل از انتظار خونین دهن از امید خندان						
عاقلان کی دل به دست زلف دلداران دهند	نقره‌داران کی نشان زر به طرّاران دهند						
پلنگان بنالند در کوهساران	هژبران بمیرند در نیستان‌ها						
موی او تاریک و تیره چون روان اهرمن	روی او تابان درخشان همچو جان جبرئیل						
اردشیر بابکان بنهاد بر سر تاج داد	بازوی مردی به دفع تاج‌داران برگشاد						
روی‌ها چون زین بیابان در کنند	جمله سر از یک گریبان برکنند						
یکی دشت با دیدگان پر ز خون	که تا او کی آید ز آتش برون						
ای مهربان‌تر از برگ در بوسه‌های باران	بیداری ستاره، در چشم جویباران						
پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند	دیوار زندگی را زین گونه یادگاران						

درس هجدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به حذف فعل به قرینه (درس دوم فارسی دهم)

بیشتر بدانیم!

توجه: تعداد جمله‌های یک بیت یا عبارت یکی از مباحث مهم است که اخیراً دوباره در کنکور و امتحان نهایی مطرح شده است. برای به دست آوردن تعداد جمله‌های یک بیت باید به موارد زیر دقت کنیم:

تعداد **فعل‌ها** را بشماریم. **فعل‌های محذوف** را بشماریم. تعداد **منادا** را بشماریم. به تعداد **شبه‌جمله از نوع صوت (آخ، وای، زهی، زینهار، وه و ...)** جمله داریم. هر فعل از جمله مرکب را یک جمله می‌شماریم.

قسم به جان تو گفتن طریق عزّت نیست به خاک پای تو و آن هم عظیم سوگند است
۳ جمله

آن چنان سخت نیاید سر من گر برود نازنینا که پریشانی مویی ز سرت
۴ جمله

عجب در آن که تو مجموع و گر قیاس کنی به زیر هر خم مویت دلی پراکنده است
۴ جمله

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم که گر به پای درآیم به در برند به دوشم
۴ جمله

بیا ای دل از اینجا پر بگیریم ۳ جمله

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم ۳ جمله

بیشتر بدانیم!

ساختمان واژه

یکی از مهم‌ترین مباحث صرف است که البته از کتاب‌های جدید حذف شده است. ولی کماکان از واژگان مرگب سوال می‌آید. به خاطر اهمیت آن مختصراً اشاره‌ای به آن می‌شود.

به تجزیه واژه مقابل دقت کنید:



این واژه از دو قسمت تشکیل شده است که به هر کدام از آن‌ها «تکواژ» می‌گویند. **تکواژ، کوچک‌ترین واحد معنادار زبان فارسی است و به دو نوع «تکواژ آزاد یا مستقل» و «تکواژ وابسته» تقسیم می‌شود.** (همانطور که از تعریف برمی‌آید تکواژ وابسته نیز معنا دارد و در همین مثال «مَند» معنای «دارندگی و دارا بودن» دارد. اما بعضی دبیران به اشتباه تکواژ وابسته را تکواژی تعریف می‌کنند که به تنهایی معنا ندارد. در حالیکه به تنهایی معنا دارد و تفاوت آن با تکواژ آزاد در این است که به تنهایی به کار نمی‌رود.)

تکواژ آزاد یا مستقل: تکواژی است که به تنهایی به کار می‌رود.

مانند: نیرو، بلند، دست، بدن، کار، تهران، ادب، مرد، راه، بزرگ و...

تکواژ وابسته: تکواژی است که به تنهایی به کار نمی‌رود.

مانند: مَند، ومند، گار، گر، ور، ار، ان، ناک، انه، انی، ین، ینه، یّه، دان، زار، چه، ـنده، ـک، ی، ه و...

با توجه به انواع تکواژ، واژگان از نظر ساخت به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- ساده: واژه‌ای است که فقط از یک تکواژ ساخته شده باشد. (مسلماً آن تکواژ باید تکواژ آزاد باشد). مانند: سرد، گرم، ادب، بزرگ، دست، سبز، کار، گل، کتاب و...

۲- وندی: واژه‌ای است که یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته یا وند داشته باشد. مانند: نویسنده (نویس + _نده)، گلزار (گل + زار)، توانا (توان + ا)، درختان (درخت + ان)، بزرگ‌تر (بزرگ + تر)، بی‌ادب (بی + ادب)، بی‌ادبی (بی + ادب + ی)، دانش (دان + _ش)، دانشمند (دان + _ش - مند)، بی‌دقتی (بی + دقت + ی) و...

توجه: عده‌ای (کتاب درسی!) واژگان «مشتق» را معادل «وندی» در نظر می‌گیرند. اما تفاوتی بین واژه مشتق و واژه وندی وجود دارد که کتاب‌های درسی به آن اشاره نکرده است. با توجه به این که تکواژهای وابسته دو نوع اشتقاقی و تصریفی می‌باشند، هر واژه وندی‌ای نمی‌تواند مشتق باشد. به‌طور مثال واژگان «نویسنده، خندان، گلزار، نیرومند، توانا و...» هم وندی و هم مشتق می‌باشند، اما واژگان «درختان، خوب‌تر، مردی (یک مرد)، کتاب‌ها، بزرگ‌ترین و...» فقط وندی هستند و مشتق محسوب نمی‌شوند.

توجه: «نشانه‌های جمع، تر، ترین، ی نکره» تکواژ تصریفی محسوب می‌شوند.

۳- مرکب: واژه‌ای است که از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته شده باشد. مانند: قدبلند (قد + بلند)، سرسخت (سر + سخت)، کتاب‌خانه (کتاب + خانه)، چهارراه (چهار + راه)، آب‌میوه‌گیر (آب + میوه + گیر)، سربازخانه (سر + باز + خانه) و...

۴- وندی - مرکب: واژه‌ای است که از دو یا چند تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته ساخته شده باشد. مانند: دانش‌آموز (دانش + آموز)، دوچرخه (دو + چرخ + ه)، آزادسازی (آزاد + ساز + ی)، گل‌خانه‌ها (گل + خانه + ها)، قد بلندترین (قد + بلند + ترین) و...

*نکته بسیار مهم: مثال‌های فوق از نظر صرفی اسم یا صفت بودند. باید توجه داشته باشیم که گاه در سؤال علاوه بر «ساده، وندی، مرکب، وندی - مرکب» باید به نوع اسم یا صفت بودن کلمه دقت کنیم.

سوال: کدام کلمات «اسم مرکب» هستند؟

دندان، کتاب‌خانه، چهارراه، دانش‌آموز، قد بلند

پاسخ: «کتاب‌خانه» و «چهارراه» اسم مرکب هستند ولی «قد بلند» صفت مرکب است. «دندان» نیز اسم وندی و «دانش‌آموز» وندی-مرکب است.

نکته: بین تکواژهای کلمات مرکب و وندی-مرکب، نباید نقش نمای «- ی ای» بیاید.

رامسر سرسبز است.	سرسبز: واژه مرکب است.
زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد.	سر سبز: واژه مرکب نیست.

توجه: ضمیر متصل یک واژه مستقل محسوب می‌شود و در ساخت کلمه‌ی متصل به آن تأثیری ندارد.

کتابم	گلزارش	کتابخانه‌مان	دوچرخه‌ام
ساده	وندی	مرکب	وندی-مرکب

نکته: بعضی تکواژها هم می‌توانند تکواژ آزاد باشند و هم تکواژ وابسته. باید دید در واژه مورد نظر کدام کاربرد را دارند. به‌طور مثال تکواژهای «دان» و «زار» در کلمات «دانش» و «زاری»، تکواژ آزاد و در کلمات «قندان» و «گلزار» تکواژ وابسته‌اند. (این‌ها در اصل دو تکواژ جدا هستند که فقط ظاهر یکسان دارند.)

بخش ویژه ۲

آرایه‌های ادبی

کلیات آرایه‌های ادبی

آرایه‌های ادبی در یک نگاه کلی به دو بخش **بیان** (یا **صُور خیال**) و **بدیع** تقسیم می‌شود.

بیان (صُور خیال)

آرایه‌هایی را می‌گویند که کار **تصویرسازی و مخیله کردن** شعر را بر عهده دارند و در سطح کنکور موارد زیر را شامل می‌شود.

تشبیه: تشبیه کامل، تشبیه بلیغ (تشبیه بلیغ اسنادی و تشبیه بلیغ اضافی یا اضافه تشبیهی)
استعاره: استعاره مصرحه، استعاره مکنیه (اضافه‌ی استعاری، تشخیص)
مجاز: با علاقه‌های شباهت، محلیه، کلیه، جزئی و لازمی، آلت و ...
کنایه
نماد

بدیع

آرایه‌هایی را می‌گویند که موسیقی لفظی و معنوی را افزایش می‌دهند و به دو دسته **بدیع لفظی** و **بدیع معنوی** تقسیم می‌شود.

بدیع لفظی: آرایه‌هایی هستند که موسیقی لفظی کلام را افزایش می‌دهند و یکسانی یا مشابهت لفظی به وجود می‌آورند. مثلاً دو کلمه «دست و مست» از نظر معنایی با هم ارتباطی ندارند ولی **تلفظ** آن‌ها شبیه به هم است و این **تلفظ** مشابه، صدای یک‌نواختی دارد و موسیقی **کلام** را افزایش می‌دهد. بدیع لفظی در سطح کنکور، موارد زیر را شامل می‌شود.

بدیع لفظی: تکرار، واج‌آرایی، سجع، جناس و اشتقاق.
موازنه و ترصیع نیز دو آرایه بدیع لفظی هستند که مخصوص رشته انسانی‌اند.

بدیع معنوی: آرایه‌هایی هستند که با توجه به روابط معنایی کلمات و عبارات حاصل می‌شوند و یک نوع موسیقی معنوی ایجاد می‌کنند. مثلاً وقتی «گل و باغ و شبنم» را در شعری به کار می‌بریم، این کلمات از نظر لفظی مشابهتی با هم ندارند، ولی از نظر معنایی در ارتباط هستند و یک هماهنگی در ذهن شنونده ایجاد می‌کنند که سبب لذت ادبی می‌شود، این کارکرد را بدیع معنوی می‌گویند. بدیع معنوی در سطح کنکور، موارد زیر را شامل می‌شود.

بدیع معنوی: حس‌آمیزی، حُسن تعلیل، پارادوکس، تضاد، ایهام و ایهام تناسب، اسلوب معادله، تلمیح، تضمین، مراعات نظیر، لف و نشر، اغراق، مَثَل و تَخَلُّص.

توجه: ترتیب آرایه‌ها در جزوه من، با ترتیب آرایه‌های تدریس شده در کتاب‌های فارسی دهم و یازدهم و دوازدهم، متفاوت است. به دلیل ارتباط بعضی آرایه‌ها با آرایه‌های دیگر، این ترتیب را انتخاب کرده‌ام.

توجه: تقریباً دانستن و یادگیری تمام آرایه‌ها، برای دانش‌آموزان هر سه پایه‌ی دهم و یازدهم و دوازدهم ضروری است.

تشبیه

تشبیه **مهم‌ترین** بخش بیان یا صور خیال است. تشبیه هنگامی است که شاعر دو چیزی را که در اصل به هم شبیه نیستند، به هم تشبیه کند. مثلاً «تو ماه هستی» تشبیه است، اما «تو یار غمگسار هستی» تشبیه نیست، زیرا واقعیت است. ابتدایی‌ترین و کامل‌ترین تشبیه که به آن تشبیه کامل یا گسترده می‌گویند، تشبیهی است که ۴ رکن دارد: «**مشبّه، ادات تشبیه، مشبّه‌به، وجه‌شبهه**». ولی شاعران برای خیال‌انگیز کردن کلام یا گسترش دادن معنی وجه شبه را حذف می‌کنند و یا برای تأکید بیشتر گاهی ادات تشبیه را حذف می‌کنند. که این حالت را نیز تشبیه کامل می‌گویند و یا هر دوی آن‌ها را حذف می‌کنند و از تشبیه فقط مشبّه و مشبّه‌به (**طرفین تشبیه**) باقی می‌ماند، که به آن تشبیه بلیغ یا فشرده می‌گویند.

بلم آرام چون قویی سبک‌بار	به نرمی بر سر کارون همی‌رفت
مشبّه: بلم (قایق)	ادات تشبیه: چون
مشبّه‌به: قو	وجه شبه: به نرمی رفتن
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم	ورت به دست نیاید، چو سرو باش آزاد
مشبّه: (تو)	ادات تشبیه: چو
مشبّه‌به: نخل	وجه شبه: کریم و بخشنیدن بودن
قهوه‌خانه گرم و روشن بود همچون شرم	
مشبّه	وجه شبه
ادات تشبیه	مشبّه‌به

هرگاه از ارکان تشبیه، فقط مشبّه و مشبّه‌به یعنی فقط **طرفین تشبیه** آمده باشد آن تشبیه را، تشبیه بلیغ می‌گویند. تشبیه بلیغ به دو شکل می‌آید.

تشبیه بلیغ اسنادی: مشبّه + مشبّه‌به + فعل اسنادی: عشق آتش است، تو کوهی، سروی
تشبیه بلیغ اضافی «اضافه تشبیهی»: مشبّه‌به + **یا** + مشبّه: آتش هجران، کمند زلف

توجه: اضافه تشبیهی، در محدود مواردی به صورت «مشبّه + **یا** + مشبّه‌به» می‌آید. یعنی مشبّه، جلوتر از مشبّه‌به می‌آید. مانند: لب لعل و قد سرو، روی ماه...

توجه: درک تشبیه بلیغ، نسبت به تشبیه کامل، سخت‌تر است، در کنکور نیز بیشتر از تشبیه بلیغ استفاده می‌کنند.
این عشق آتشی است که جان مرا گرفت
تو بهاری، تو **بُتی**، آتش جانی، **سروی**
داغی به دل نهاد و دلم زان نشان گرفت
من همان خاک رهم، آتش **عشقت** **کفتم**

هر چند زمین‌گیر بود **دانه‌ی امید** دست **کرم** ابر **گُهریار** بلند است
تا **خار غم** عشقت، آویخته در دامن کوته‌نظری باشد، رفتن به گلستان‌ها

ادات تشبیه

چو، چون، همچو، مثل، مانند، نظیر، عین، به‌سان، به کردار، شبیه، به گونه‌ای که، آن‌سان که، به شیوه‌ی، به طرز، و ... و فعل‌های «مانستن، ماند، گویی و گفتی» و موارد مشابه نیز می‌توانند ادات تشبیه باشند. همچنین کلماتی مانند «**به رنگ، به جای، در حکم، در حق و ...**» نیز می‌توانند ادات تشبیه باشند و تشبیه بسازند. «آب **در جای** نور است»
«از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ **مانستی**».

با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که **به رنگ** شمع از رفتن سر خندد
نکته بسیار مهم: تشبیه ممکن است به صورت **یک واژه‌ی مشتق (وندی)** و **با پسوندهای شباهت** مانند: «**وش، گون، وار، سا، آسا، دیس، انه و ...**» آمده باشد.

از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست، فارغ، **خواجه‌وش**

نکته بسیار مهم: تشبیه ممکن است به صورت **یک واژه‌ی مرکب** آمده باشد که قسمت دوم، مشبّه و قسمت اول مشبّه‌به می‌باشد. مانند: سیم‌تن، سروقد، شاه‌خصلت، درویش‌مسلک، گدامنش و ... و یا کلمه اول مشبه باشد و دومی مشبه‌به مانند: ابروگمان، لب شکر و ...

ای **سیم‌تن** سیاه گیسو از فکر سرم سپید کردی
وقتی که چاره‌ی دل عشاق می‌کنی درد مرا به نیم **شکرخنده** چاره کن

توجه: «چو» یا «چون» اگر معنای «**وقتی یا وقتی که** یا **زیرا که**» بدهند، ادات تشبیه نیستند و تشبیه نمی‌سازند.
چون نداری ناخن درنده تیز با ددان آن به، که کم گیری ستیز
چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن گشت کم

نکته: تشبیه (مخصوصاً اضافه تشبیه‌ی) در نثر نیز بسیار به کار می‌رود.
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و **خوان نعمت** بی دریغش همه جا کشیده.

باران رحمت: رحمت خداوند مانند باران گسترده است.

خوان نعمت: نعمت خداوند مانند خوان (سفره) پهن شده است.

توجه: مشبّه، گاه ضمیر محذوف است که از **شناسه فعل** دریافت می‌شود.

خروشان و جوشان به کردار موج فراز **آمدند** از کران فوج فوج
(آن‌ها) به کردار موج خروشان و جوشان جمع شدند.

مشبّه ادات تشبیه مشبّه‌به وجه شبه

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا **می‌رفت** همراه سحر، به فتح فردا می‌رفت

(او) چون سیل از پیچ و تاب صحرا می‌رفت.

مشبّه ادات مشبّه‌به وجه شبه

بیشتر بدانیم!

توجه: کنکور، کوچکترین شباهت و تشبیه‌ی را «تشبیه» می‌گیرد. مثلاً عبارت «من مانند رضا مهربان هستم» در محیط دانشگاهی غالباً تشبیه گرفته نمی‌شود؛ چرا که به واقعیت نزدیک است ولی کنکور این را تشبیه می‌گیرد.

توجه: بعضی از تشبیه‌های اسنادی، کمی دیرپای‌تر می‌باشند و به دقت بیشتری نیاز دارند.

وصل، هجران است اگر دل‌ها ز یکدیگر جداست هجر، باشد وصل اگر دل‌ها به هم پیوسته است

نکته مهم: تشبیه گاه به صورت سوال می‌آید. در بیت زیر شاعر نگفته است: خال بناگوش تو مانند دانه‌ی درون دام است؟

بلکه این تشبیه را به صورت سوالی آورده است و گفته: خال بناگوش او مگر دانه دام است که انقدر به آن شبیه است.

(وجه شبه این تشبیه «گرفتار کردن است» ولی وجه شبه‌های دیگری نیز می‌توان برای آن یافت. بیندیشید!)

دام دل صاحب نظرات خم گیسوست وان خال بناگوش مگر دانه‌ی دام است؟

نکته بسیار مهم: اخیراً کنکور «تشبیه **مُضمَر**؛ یعنی تشبیه پنهانی و نامحسوس» را، در سوالات کنکور می‌آورد. مثلاً: دوست داشتم ماه را ببینم و عکست را دیدم. اینجا در ظاهر با تشبیه و ساختار تشبیه (ادات تشبیه و وجه شبه) روبه‌رو نیستیم. (یعنی نه حالت تشبیه گسترده می‌بینیم و نه اضافه تشبیه‌ی) ولی مشخص است که عکس یا چهره او به ماه تشبیه شده است. اینگونه تشبیه را که در ظاهر با ساختار تشبیه سروکار ندارد، تشبیه **مُضمَر** می‌گویند.

بنمای **رخ** که **باغ** و **گلستانم** آرزوست بگشای **لب** که **قند** فراوانم آرزوست

چنین که سجده برم بی‌حفاظ پیش **جمالت** به عالمی شده روشن که **آفتاب** پرستم

نکته بسیار مهم: نوعی از تشبیه مضمّر تشبیهی است که با لف و نشر می‌آید. در اینگونه ابیات ظاهراً با تشبیه روبه‌رو نیستیم ولی وقتی به لف‌ها و نشرها دقت می‌کنیم، نوعی شباهت بین آن‌ها دیده می‌شود. این گونه تشبیهات نیز تشبیه مضمّر می‌باشند.

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست
با چنین زلف و رخسار بادا نظربازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایش
در بیت اول عارض به گل و قامت به سرو تشبیه شده است و در بیت دوم زلف به سنبل و رخ به یاسمین تشبیه شده است.
توجه: تشبیه موجود در این دو بیت از نوع تفضیل می‌باشند چرا که مشبه به مشبه‌به تفضیل داده شده است.
توجه: مواردی مانند ابیات زیر نیز در ظاهر تشبیه ندارند ولی با دقت در معنای آن‌ها به تشبیه موجود در این ابیات پی می‌بریم.

گفتمش روی تو صد ره ز قمر خوب‌تر است گفت خاموش که آن فتنه‌ی دور قمر است
اندکی گل به رخ خوب نگارم مانست صبحدم باد صبا دامن او پر زر کرد
پسته را با دهن تنگ تو نسبت کردم هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایش

نکته بسیار مهم: یکی از سوالاتی که ممکن است مطرح شود، وجود **وجه شبه** در تشبیه است. در این حالت توجه داشته باشید «صفت مشبّه‌به» را با وجه شبه اشتباه نگیرید. در مثال «دانش اندر دل چراغ روشن است.» واژه «روشن» صفت مشبّه‌به است و وجه شبه نیست. وجه شبه در تشبیه فوق، **هدایتگری** است. یا در تشبیه «رونده بی‌معرفت، مرغ بی‌پر است.» واژه «بی‌پر» صفت مشبّه‌به است و وجه شبه «عدم حرکت و ساکن بودن» است.

نکته بسیار مهم: یکی از سوالات مهم دیگر در حوزه تشبیه، بحث تعداد تشبیه است. در این مورد نیز باید به تشبیهاتی که به صورت معطوف می‌آیند، دقت کنید. گاه برای یک مشبه چند مشبه‌به می‌آورند؛ مثلاً عبارت «معشوق من ماه و خورشید است.» دو تشبیه محسوب می‌شود. یا ممکن است برای چند مشبه، یک مشبه‌به بیاورند. در عبارت «روز و شبم آتش است.» نیز دو تشبیه آمده است.

نامت در چشمانم / چون **لاله**، سرخ / چون **نسترن**، سپید / و مثل **سرو**، سبز می‌ایستد. ۳ تشبیه

نکته: گاه ادات تشبیه از مشبه‌به فاصله دارد و تصوّر می‌شود در بیت تشبیه نیست. به اینگونه ادات دقت کنید.

تو همچنان دل شهری به غمزه‌ای ببری که بندگان بنی سعد خوان یغما را
این حالت بیشتر در تشبیه‌های مرکب روی می‌دهد.

توجه: مبحث «اضافه تشبیهی» را حتماً با مبحث «اضافه استعاری» و حتی «اضافه پارادوکسی» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

تمرین ۱: در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی تشبیه وجود دارد؟ تشبیه به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

برکن ز بن این بنا که باید	از ریشه بنای ظلم برکنند
چو از کوه آتش به هامون گذشت	خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
روی‌ها چون زین بیابان در کنند	جمله سر از یک گریبان برکنند
بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم	تا سختی کمان شما نیز بگذرد
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم	هر ملّتی که مردم صلح‌ب‌قلم نداشت
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

تا خار غم عشقت آویخته در دامن
عاشق آن باشد که چون آتش بود
جز از جام توحید هرگز ننوشم
دریاب که مبتلای عشقم
صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم
صد تیغد جفا بر سر و تن دید یکی چوب
آتش است این بانگ نای و نیست باد
به لابه گفتمش ای ماهرخ چه باشد اگر
کوته‌نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
گرم‌رو سوزنده و سرکش بود
زنی گر به تیغ ستم گردن من
آزاد کن از بلای عشقم
بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو
تا شد تهی از خویش و نیش نام نهادند
هر که این آتش ندارد نیست باد
به یک شکر ز تو دلخسته‌ای بیاساید

استعاره

استعاره در لغت یعنی «به عاریت گرفتن و قرض گرفتن» اما در اصطلاح ادبی، آرایه‌ای است که یک واژه در معنای واژه‌ی دیگر کار می‌رود. مثلاً بگوئیم «سرو» و منظورمان «معشوق» باشد.

توجه: این تعریف مشابهتی به مجاز دارد و درست هم است. زیرا استعاره در واقع، مجازی است که رابطه بین واژه‌ی آمده و واژه‌ی مد نظر «شبهات» است. به هر حال استعاره، هم از راه مجاز قابل فهم است، هم از راه تشبیه. که در این بخش از راه تشبیه به آن پرداخته‌ایم.

توجه: قبل از این که وارد بحث شویم ذکر این نکته ضروری است که دو نوع استعاره وجود دارد. استعاره مصرّحه (آشکار) و استعاره مکنیه (پنهان). منظور از استعاره، معمولاً استعاره مصرّحه است. اما اگر در کنکور به نوع آن اشاره نشده باشد، هر استعاره‌ای را استعاره می‌گیریم.

۱- استعاره مصرّحه

گفتیم که استعاره از تشبیه حاصل می‌شود و هرگاه شاعر از ارکان تشبیه، فقط مشبّه‌به را بیاورد استعاره مصرّحه می‌شود. **سرو چمان** من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

شاعر برای خلق مصراع اول، ابتدا در ذهن خود این تشبیه را ساخته است:

معشوق من که مانند **سرو** راست قامت و بلندقامت است چرا...

مشبّه ادات تشبیه **مشبّه‌به** وجه شبه

سپس از این تشبیه فقط **مشبّه‌به** را خارج کرده و در شعر به کار برده است. این کار را استعاره مصرّحه یا با تخفیف «استعاره» می‌گویند. نمونه‌های دیگر استعاره مصرّحه نوجه کنید:

ای شمع که ما را به سخن شیفته کردی	پروانه خود را مکش از چرب‌زبانی
معشوق	عاشق
خمارین نرگسان را کرد پُرآب	به گل بر ریخت مروارید خوشاب
چشم	گونه، صورت اشک چشم
یکی درخت گل اندر میان خانه ماست	که سروهای چمن پیش قامتش پستند
معشوق	

۲- استعاره مکنیه (پنهان)

در مبحث استعاره مصرّحه گفتیم که شاعر ابتدا یک تشبیه در ذهن خود می‌سازد و از آن تشبیه، **مشبّه‌به** را خارج می‌کند. در **استعاره مکنیه** نیز شاعر ابتدا یک تشبیه در ذهن خود می‌سازد و از آن تشبیه، **مشبّه** و **وجه شبه** را خارج می‌کند و در جمله‌ای به کار می‌گیرد.

به جمله مقابل **توجّه کنید**. «دستِ سرنوشت ما را از هم جدا کرد.»

سرنوشت مانند انسان با دستش
مشبّه ادات تشبیه مشبّه‌به
وجه شبه یا ویژگی مشبّه‌به

به استعاره‌های مکنیه زیر دقّت کنید.

۱- بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
نی نمی‌تواند از موضوعی حکایت و شکایت کند. ← نی مانند یک انسان حکایت یا شکایت می‌کند ← **استعاره مکنیه**
۲- به صحرا شدم عشق باریده بود.

عشق نمی‌تواند ببارد. ← عشق مانند باران باریده بود. ← **استعاره مکنیه**

۳- پرید از رخِ کفر در هند رنگ تپیدند بت‌خانه‌ها در فرنگ
کفر رخ ندارد. ← کفر مانند یک انسان، رخ دارد که رنگ از آن می‌پرد ← **استعاره مکنیه**

۴- در آفاق گشاده است، ولیکن بسته است از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر
آفاق در ندارد. ← آفاق مانند یک خانه، دری دارد که باز شده است. ← **استعاره مکنیه**
چه تفاوتی در مثال‌های ۱ و ۲ با مثال‌های ۳ و ۴ وجود دارد؟

استعاره مکنیه در مثال‌های ۳ و ۴ به صورت **اضافه استعاری** و در مثال‌های ۱ و ۲ **غیراضافی** آمده است.

چه تفاوتی در مثال‌های ۱ و ۳ با مثال‌های ۲ و ۴ وجود دارد؟ مشبّه‌به محذوف در مثال‌های ۱ و ۳ انسان می‌باشد و در مثال‌های ۲ و ۴ غیر انسان. هرگاه در استعاره مکنیه، مشبّه‌به محذوف «انسان» باشد، آن استعاره مکنیه، **تشخیص** هم دارد.

با توجّه به مثال‌های فوق، چهار حالت برای استعاره مکنیه وجود دارد:

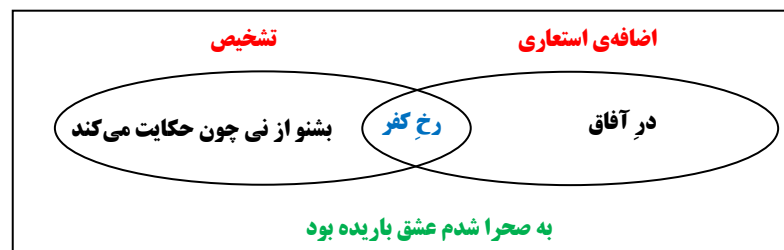
الف - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** باشد، **تشخیص** هم باشد. (مثال ۳)

ب - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** باشد، **تشخیص** نباشد. (مثال ۴)

ج - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** نباشد، **تشخیص** باشد. (مثال ۱)

د - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** نباشد، **تشخیص** هم نباشد. (مثال ۲)

انواع استعاره مکنیه



توجّه: هرگاه **غیر جاندار** منادا قرار بگیرد، **تشخیص** و **استعاره مکنیه** می‌باشد.

ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست
ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد
منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست
صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی

❖ نکته بسیار مهم: وقتی می‌گوییم «ای ماه فدای چشم مستت» در این حالت **استعاره مصرحه** داریم. چون ما با خود ماه صحبت نمی‌کنیم. ولی در مصراع «امشب ای ماه به درد دل من تسکینی» اینجا **استعاره مکنیه** داریم. زیرا شاعر با خود ماه دارد صحبت می‌کند. واژه «گل» در هر دو مثال زیر **استعاره مصرحه** است.

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو
ای گل تازه که بویی ز وفا نیست تو را خبر از سرزنش خار جفا نیست تو را

یادآوری: هر تشخیصی استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، تشخیص نیست.
یادآوری: هر اضافه استعاری‌ای، استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، اضافه استعاری نیست.

بیشتر بدانیم!

❖ **توجه:** گاه شاعر در مصراع اول یک تشبیه می‌آورد و در مصراع دوم همان تصویر را به صورت استعاره مصرحه مطرح می‌کند.

کمند زلف تو سر حلقه‌ی نجات من است که رستم از همه تا صید این **کمند** شدم

ترکیب «کمند زلف» در مصراع اول اضافه تشبیه‌ای است و **واژه** «کمند» در مصراع دوم استعاره مصرحه است. دقیقاً نکته همین جاست که برای تشبیه نوشتن ترکیب و برای استعاره مصرحه نوشتن واژه.

نکته: در اضافه‌ی استعاری، ممکن است واژه‌ای بین «ویژگی مشبّه‌به» و «مشبّه» آمده باشد. در ترکیب «دست **سبز** روزگار»، «دست» ویژگی مشبّه‌به، «روزگار» مشبّه و «سبز» صفت است. در واقع «دست روزگار» اضافه‌ی استعاری است.
«اطفال شاخ را به **قدوم** **موسم** **ربیع** کلاه شکوفه بر سر نهاده.»

نکته: باید استعاره‌های مصرحه پُر کاربرد یا **واژگان مستعد استعاره** را بشناسیم.

باغ و بوستان: سرو: قد معشوق **نرگس:** چشم معشوق **گل:** صورت یا گونه **زاله:** اشک **سنبل:** موی معشوق

ابزار جنگی: کمند: موی معشوق **ناوک:** مژه معشوق **کمان:** ابروی معشوق **تیر:** نگاه معشوق **زنجیر:** موی معشوق

میوه‌ها و خوراکی: شکر و قند و نقل: لب معشوق **بادام:** چشم **انار:** لب **سیب:** صورت یا گونه **پسته:** لب معشوق

اشیای قیمتی یا بی‌قیمت: مروارید: اشک **لعل:** لب یا قوت: لب زر: چهره زرد عاشق **مس:** چهره شاداب **دُر و مروارید:** سخن و شعر

متفرقه: شب: موی معشوق **روز:** صورت **کفر:** موی معشوق **ایمان:** صورت معشوق **بازار و کاروانسرا:** دنیا

نکته بسیار بسیار مهم: ما می‌توانیم به معشوق بگوییم: چشم، زلفت، لب و ... ولی ترکیباتی مانند: **نرگست، سنبل، کمند، لعل، یاقوت، شکر، بادام** و ... استعاره مصرحه می‌باشند. چون معشوق باغچه نیست نرگس داشته باشد، شکارچی نیست کمند داشته باشد، معدن نیست لعل و یاقوت داشته باشد، خواربار فروشی نیست شکر و بادام داشته باشد و ... این واژگان در معشوق وجود ندارند و قطعاً استعاره مصرحه از جزئی از اعضای معشوق می‌باشند.

نکته مهم: بهترین تمرین برای یاد گرفتن تشبیه و استعاره، تبدیل استعاره‌ها به تشبیه و بیرون کشیدن استعاره از تشبیه است.

«زنجیر» **استعاره مصرحه:** موی معشوق مانند زنجیر انسان را اسیر می‌کند.

«ریشه امید» **استعاره مکنیه:** امید من مانند گیاهی ریشه می‌داد.

«قد من مانند کمان خمیده است» **تشبیه:** این کمانم در مقابل قامت هیچ است.

توجه: مبحث «اضافه استعاری» را حتماً با مبحث «اضافه تشبیه‌ای» و حتی «اضافه پارادوکسی» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

در جدول زیر انواع و اقسام تشبیه و استعاره را می‌بینید.

تشبیه	تشبیه کامل	جمله	مشبه - ادات - مشبه به - وجه شبه عشق او مانند آتش سوزنده است.	
	تشبیه بلیغ	اسنادی	عشق او آتش است	
		اضافه تشبیهی	آتشِ عشق	
استعاره	استعاره مصرحه	یک کلمه	آتش او من را زنده نگه داشته است. (مشبه به)	
	استعاره مکنیه	جمله	تشخیص ندارد	عشقش من را می‌سوزاند. (مشبه و وجه شبه)
			تشخیص دارد	عشقش من را می‌بوسد. (مشبه و وجه شبه)
			تشخیص ندارد	گرمایِ عشق (مشبه و وجه شبه)
			تشخیص دارد	دست عشق (مشبه و وجه شبه)

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی استعاره وجود دارد؟ استعاره به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

سپهد هنان ازدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی ببرد
یکی بی‌زبان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
بین لاله‌هایی که در باغ ماست خموشند و فریادشان تا خداست
صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی ز روی لطف بگوش که جا نگه دارد
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
مپندار این شعله افسرده گردد که بعد از من افروزد از مدفن من
زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت ناچار کاروان شما نیز بگذرد
چو ننمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو
خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
خروشان ژرف بی‌پهنا کف‌آلود دل شب می‌درید و پیش می‌رفت
پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنو یکی پند
در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست
دل‌گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند
با این نسیم سحرخیز برخیز اگر جان سپردیم در باغ می‌ماند ای دوست گل یادگار من و تو
صدهزاران سایه‌ی جاوید تو گم‌شده بینی ز یک خورشید تو
تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر بر جای ما بیگانه ننگ است ای برادر

مجاز

مجاز (نانهاده) در مقابل **حقیقت** (نهاده) قرار می‌گیرد و در اصطلاح ادبی، معنای غیرحقیقی از یک واژه است. مثلاً معنای حقیقی «نگین» خود نگین است اما در بیت زیر در معنای مجازی آن یعنی «انگشتر» به کار رفته است.

برو ای گدای مسکین، در خانه‌ی علی زن
که **نگین** پادشاهی، دهد از کرم گدا را
می‌دانیم که حضرت علی (ع) در رکوع «انگشتر» خود را به گدا داد نه «نگین» آن را. در ضمن اگر شما به تلمیح بیت آگاه نباشید باید توجه داشته باشید، **انگشتر** پادشاهی داریم نه نگین پادشاهی.

توجه: ما نمی‌توانیم بدون هیچ رابطهای یک کلمه بگوئیم و معنای دیگر و مجازی از آن برداشت کنیم، مگر آن‌که بین معنای حقیقی و مجازی **رابطه‌ای** وجود داشته باشد. مهم‌ترین رابطه‌هایی که در سطح کنکور عمومی اهمیت دارد، موارد زیر است:

توجه: دانستن این رابطه‌ها (یا علاقه‌ها) برای امتحان نهایی و کنکور الزامی نیست.

۱- **شباهت:** این رابطه همان **استعاره مصرّحه** است که رابطه‌ی بین واژه‌ی به کار رفته و معنای مجازی، «**شباهت**» است.

ماه من طایفه روزه‌گیران چه کنند؟
شب عیدی که تو پنهان شده باشی جایی

ماه من مجاز یا استعاره مصرّحه از **معشوق** است. رابطه‌ی شباهت بین آن‌ها «**زیبایی**» است.

۲- **محلّیه:** یکی از پرکاربردترین مجازها، مجاز با علاقه محلّیه است که شاعر «محلّ» را می‌آورد و به طور مجازی قصدش **آن چیزی است که در آن محل قرار دارد (حال)**. فلانی انسان **جگر** داری است. جگر مجاز از شجاعت است.

دل عالمی بسوزی، چو عذار بر فروزی
تو از این چه سود داری، که نمی‌کنی مدارا

منظور از «عالم»، «**مردم عالم**» است که در عالم جای دارند.

یکی **دشت** با دیدگان پُر ز خون
که تا او کی آید ز آتش برون

منظور از «دشت»، «**مردم دشت**» است که در دشت جای دارند.

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

منظور از «سر»، «**قصد و اندیشه**» است که در سر جای دارد. (**توجه:** «سر» یکی از مجاز محلّیه‌های مهم و پُر تکرار است.)

۳- **جزئیّه:** در این مجاز، جزئی از چیزی را می‌آورند ولی منظور **کلّ** آن چیز است. (معمولاً مهمترین جزء را می‌آورند.)

لیک چنان خیره و خاموش ماند
کز همه شیرین‌سخنی، **گوش** ماند

منظور از «گوش»، «**فرد شنونده**» است که گوش، مهمترین جزء برای فرد شنونده است.

به یاد روی شیرین **بیت** می‌گفت
چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت

منظور از «بیت»، «**شعر**» است که بیت، جزء مهمی از شعر است.

به خون گر کِشی **خاک** من، دشمن من
بجوشد گل اندر گل از گلشن من

منظور از «خاک»، «**کشور**» است که خاک، جزء اعظمی از کشور است.

به **چمن** خرام و بنگر بر تخت گل که لاله
به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد

منظور از «چمن»، «**باغ**» است که چمن، جزء بزرگ و مهمی از باغ است.

۴- **کلّیه:** کلّ یک چیز را بگویند و **جزئی** از آن منظور باشد.

دست در حلقه‌ی آن زلف دو تا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

منظور «انگشتان **دست**» است که «دست» برای آن حکم «کلّ» دارد.

سپید شد چو درخت شکوفه دار **سرم**
وز این درخت همین میوه غم است برم

منظور «**موی سر**» است که «سر» برای آن حکم «کلّ» دارد.

توجه: این مجاز بسیار کم کاربرد است.

۵- **لازمیه (همراهی):** شاعر لازمه انجام یک کاری را می‌آورد و منظور خود آن کار است. مثلاً لازمه کشتن یک شخص، ریختن خون او است.

محتاج قصّه نیست، گرت قصد **خون** ماست
چون رخت از آن توست، به یغما چه حاجت است؟

۶ - آلیه (ابزار): شاعر یا نویسنده آلت (ابزار) انجام کاری را ذکر می‌کند و منظور کاری است که با آن ابزار انجام می‌شود. مانند: آن که می‌گوییم فلانی **قلم** خوبی دارد و منظورمان **سبک نوشتن یا تفکر** است. از دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب **قلم** نداشت صاحب قلم یعنی صاحب اندیشه و تحلیل، و قلم یکی از ابزارهای اندیشه و تفکر است. ای که **دست** می‌رسد، کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار «دست» گفته ولی منظورش «**قدرت و توانایی**» است.

نکته: نوعی از مجاز به این صورت است که واژگانی را که زیر مجموعه یک چیز هستند، می‌آورند و کل اجزای آن زیر مجموعه را قصد می‌کنند. چنان‌که در بیت زیر مقصود از مصراع اول، تمام پدیده‌های هستی است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

توجه: آمدن **دو واژه متضاد به صورت معطوف**، مجاز می‌سازد. مثلاً وقتی از دوستان می‌پرسیم لباس‌های چه رنگی بیاورم و او می‌گوید: «**سفید و سیاه**» بیاور. یعنی همه **رنگ‌ها** را بیاور. هر **رنگی** که داری بیاور.

نکته: اشاره به زمان گذشته و آینده نیز می‌تواند مجاز بسازد چنان‌که در بیت زیر «دیروز» و «امروز» به ترتیب به قبل و بعد انقلاب سال ۵۷ اشاره دارند.

دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو **امروز** می‌آید از دشت بوی بهار من و تو

نکته: اشاره به اعداد بزرگ نیز می‌تواند مجاز از دفعات زیاد باشد. چنانکه بگویند «هزار بار این مطلب را گفتم». این سخن هم اغراق دارد و هم مجاز از کثرت دفعات.

دم تیغ بر گردنش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پدید
بیامد دو صد مرد آتش‌فروز دمیدند گفתי شب آمد به روز

بیشتر بدانیم!

توجه: مجازها با رابطه‌های بسیاری شکل می‌گیرند. مثلاً **جنس** یک چیز را به جای خود آن می‌آورند. چنان‌که شاعر در بیت زیر «پولاد» را گفته و منظورش «شمشیر» است.

در آن باران تیر و برق **پولاد** میان شام رستاخیز می‌گشت
یا **رنگ** یک چیز را بگوید و منظور، خود آن چیز باشد. مثلاً در بیت زیر شاعر **رنگ اسب** را گفته و **خود اسب** را در نظر دارد.

سیاوش **سیه** را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل، جنگ آتش ساخت

نکته بسیار مهم: ممکن است ظرف یک چیزی را بگوییم و منظورمان آن چیزی باشد که درون ظرف است. مثلاً می‌گوییم فلانی **دو بشقاب** خورد. و منظورمان آن چیزی است که درون بشقاب است. از مهمترین موارد آن در ابیات مانند نوشیدن **جام** و **پیاله** می‌باشد. و برعکس این نیز وجود دارد و درون ظرف را می‌گوییم و منظورمان خود ظرف و محتوای آن است.

مثلاً می‌گوییم فلانی چای در دست وارد شد. و منظورمان فنجان و چای است.

هر کجا رندی است در میخانه‌ای جرعه‌ای از **جام** ما نوشیده‌اند
گل در بر و **می** در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی مجاز وجود دارد؟ مجاز به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

یکی دشت با دیدگان پر ز خون	که تا او ز آتش کی آید برون
از دست و زبان که برآید	کز عهده‌ی شکرش به درآید
بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت	هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری	که حقّ صحبت مهر و وفا نگه دارد
ز آزار گردآفرید و هجیر	پر از درد بودند برنا و پیر
برو شیر درنده باش ای دغل	مینداز خود را چو روباه شل
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیریم	تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
در آن باران تیر و برق پولاد	میان شام رستاخیز می‌گشت
شماریت با من نباید گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید	مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
گل اگر چه هست بس صاحب‌جمال	حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال

کنایه

به معنی پوشیده سخن گفتن است. و آن عبارتی است که یک معنای آشکار و یک معنای پنهان دارد و مراد گوینده معنای پنهان آن است. در بیت زیر مصراع اول یک معنی آشکار (هنوز از دهان او بوی شیر می‌آید) و یک معنی پنهان (او هنوز کودک است) دارد. معنای پنهان را باید با دقت و کشف هنری به دست آورد.

هنوز از دهان بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش

مثال‌های دیگر:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای	فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
«بلغزد پای» کنایه از خطا و اشتباه کردن.	
نماند ایچ با روی خورشید رنگ	به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
«نماند رنگ» معادل «رنگ پریدن» و کنایه از ترسیدن.	
بیامد که جوید ز ایران نبرد	سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد
«سر به‌گرد آوردن» کنایه از نابود کردن.	
آن را که چنین دردی، از پای دراندازد	باید که فرو شوید دست از همه درمان‌ها
«دست فرو شستن از چیزی» کنایه از ترک کردن آن چیز.	
چون بسی ابلیس آدم‌روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
«دست دادن» کنایه از اعتماد کردن.	

توجه: بعضی کنایات، «فرمولی» هستند و با عوض شدن یک واژه، کنایه‌ی دیگری به دست می‌آید.

از شراب **عشق** مست بودن ← **عاشق بودن** از شراب **بخشندگی** مست بودن ← **بخشنده بودن**
از شراب **علم** مست بودن ← **عالم بودن** از شراب **شجاعت** مست بودن ← **شجاع بودن**

توجه: بعضی از **صفات -** که معمولاً به صورت یک واژه‌ی مرکب می‌باشند - معنای کنایی دارند و کنایه محسوب می‌شوند. مانند: **سبک- مغز، سبیه‌رو، سرخ‌رو، حلقه‌به‌گوش، تنگ‌دست، دل‌سبیه، نمک‌نشناس، بد دل و ...**

تو به هنگام سخن گر نشوی **موی‌شکاف** کس نیابد ز دهان تو نشان، یک سر موی
دریادلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

بیشتر بدانیم!

توجه: کنایه و ایهام از این منظر که هر دو یک معنای آشکار و یک معنای پنهان دارند، با هم مشترکند ولی تفاوت‌هایی هم با هم دارند. اول اینکه: کنایه در قالب جمله (دست از جان شُست) یا عبارت مصدری (دست از جان شُستن) بیان می‌شود، اما ایهام معمولاً در قالب یک واژه یا گروه اسمی است. دوم اینکه: درک کنایه و ایهام بسیار متفاوت است. معمولاً کشف کنایه و درک معنای کنایی آن بسیار آسان است اما کشف ایهام و درک معنای دوم کمی سخت است و به توجه ویژه‌ی نیاز دارد. سوم اینکه: عبارت کنایی معمولاً در هر متنی کنایه است، یعنی در هر صورتی به کار برود کنایه است، ولی واژه ایهام‌دار لزوماً همه جا ایهام ندارد. تفاوت‌های دیگری نیز می‌توان مطرح نمود که از اطاله کلام پرهیز می‌شود.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی کنایه وجود دارد؟ کنایه به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید و معنای کنایی آن را بنویسید.

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
بیامد که جوید ز ایران، نبرد	سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد
همه سوی دوزخ نهادید روی	سپردید دل‌ها به گفتار اوی
گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید	چون عشق حرم باشد سهل است بیابان‌ها
ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی	بنای زندگی بر آب می‌دید
در آن سیماب‌گون امواج لرزان	خیال تازه‌ای در خواب می‌دید
سپهبد عنان اژدها را سپرد	به خشم از جهان روشنایی ببرد
بیامد به دشت و نفس کرد راست	پس آنگه باستاد و هم‌رزم خواست
دل‌گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی	مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند
جامه‌ای کاو نشود غرق به خون بهر وطن	بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
سیاوش سیه را به تندی بتاخت	نشد تنگ‌دل جنگ آتش بساخت
روی‌ها چون زین بیابان درکنند	جمله سر از یک گریبان برکنند
آمد سوی کعبه سینه پر جوش	چون کعبه نهاد حلقه در گوش

نماد

نماد، شباهتی به **استعاره** دارد، زیرا یک کلمه آورده می‌شود و معنای دیگری از آن برداشت می‌شود. مانند «کوه» که معنای مقاومت و پایداری از آن برداشت می‌شود. در بیت زیر «**شب**» نماد دوران ظلم و ستم و تباهی است

نشسته‌ام در انتظار این غبار بی‌سوار دروغ کز **شب**ی چنین، سپیده سر نمی‌زند

تفاوت نماد با استعاره

استعاره به **یک** معنای غایب دلالت دارد ولی نماد می‌تواند به **چند** معنای غایب اشاره داشته باشد. به طور مثال «سرو» می‌تواند استعاره از **معشوق** و نمادی از **بلندی، آزادی، پایداری، عظمت** و ... باشد. باید دید در متن مورد نظر معنای استعاری مدّ نظر است یا معنای نمادین. همچنین استعاره معمولاً به **یک چیز و هویت** اشاره دارد و نماد به **یک مفهوم**. مثلاً در مثال فوق، معشوق یک هویت است ولی پایداری و مقاومت یک مفهوم هستند.

نکته بسیار مهم: توجه داشته باشید که واژگان فوق **همیشه** و در هر عبارتی **نماد نیستند**. بلکه باید به معنای عبارت دقت کرد و دید که آیا آن واژه در معنای نمادین به کار رفته است یا خیر. در عبارت زیر واژه «**شب**» در مثال اول، در معنای نمادین (زمان پیش از انقلاب) و در مثال دوم، در هر دو مصراع در معنای حقیقی آمده است.

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت **شب** مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
شب عاشقان بیدل، چه **شب**ی دراز باشد تو بیا کز اول **شب**، در صبح باز باشد

چند مورد از نمادهای مطرح کتاب درسی

حیوان	نماد	حیوان	نماد
گل	نماد زیبایی و لطافت	آب	نماد رفاه و آسایش دنیوی
نی	نماد انسان غریب و دور از وطن، نماد عارف	نیستان	نماد عالم معنا
چشمه	نماد پاکی و طراوت	پروانه	نماد عاشق (عاشق حقیقی)
شمع	نماد معشوق	بلبل	نماد عاشق مدّی
نسیم	نماد انسان‌های آزاد	رود	نماد حرکت و تلاش
شب	نماد ظلم و ستم	دریا	نماد بزرگی و عظمت و بخشندگی
گل سرخ	نماد عشق و طراوت	رضاخان	نماد تکبر
گل لاله	نماد شهید	صدف	نماد خاموشی و سکوت
سیل	نماد نابودی و ویرانی	کوه	نماد عظمت و استواری
شغاد	نماد نامردی	سحر	نماد روشنی، امید و پیروزی

نکته بسیار مهم: توجه داشته باشید که بعضی واژگان ممکن است در یک درس یا در یک داستان، نماد و نشانه‌ی چیزی باشند ولی به صورت عمومی و شناخته‌شده، نماد آن چیز نباشند. مثلاً «رواه» که نماد «حیله‌گری و مکاری» است در درس یکم فارسی سال یازدهم نماد «افراد تنبل» است. یا «نی» در درس ششم فارسی سال دوازدهم نماد «مولانا یا انسان عارف و آگاه» است. سعی کنید در هر پایه‌ای که هستید حتماً نمادهای مطرح شده در قلمروهای ادبی را یاد بگیرید زیرا قطعاً از نماد سوال آورده می‌شود.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی نماد وجود دارد؟ نماد به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

چو از شمعی رسد پروانه را نور	در آید پرزنان پروانه از دور
گشت یکی چشمه ز سنگی جدا	غلغله‌زن چهره‌نما تیزپا
بشنو این نی چون شکایت می‌کند	از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز این پس به کنجی نشینم چو مور	که روزی نخوردند پیلان به زور
از دوست به یادگار دردی دارم	آن درد به صدهزار درمان ندهم
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب	بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد
آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد	غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو
بیا با گل لاله بیعت کنیم	که آلاله‌ها را حمایت کنیم
ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز	کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم	من می‌روم سوی دریا جای قرار من و تو
سر گرگ باید هم اول برید	نه چون گوسفندان مردم درید

واج‌آرایی

واج‌آرایی یا نغمه‌ی حروف، آرایه‌ای است که در آن شاعر یا نویسنده تعمداً از یک **واج** بیش از حد معمول استفاده می‌کند. به طوری که تلفظ آن **واج**، نسبت به سایر صداها، محسوس‌تر می‌باشد.

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود	رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
خروش از خم چرخ چاچی بخواست	بر او راست خم کرد و چپ کرد راست
غنیمت است چنین شب که دوستان بینی	شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
کو آن که کف پای سگ کوی تو باشد	من خاک کف پای سگ کوی تو هستم

همان‌طور که ملاحظه می‌شود واج‌آرایی ممکن است تکرار یک حرف نباشد و **تکرار یک حرکت (مصوت کوتاه)** باشد. زیرا صداها نیز واج محسوب می‌شوند.

بیشتر بدانیم!

توجه: **تکرار یک واج**، دلبخواهی، شانسی، اتفاقی یا بدون گزینش نیست. در واقع شاعر تعمداً صدایی را تکرار می‌کند که در معنا به آن نیاز دارد. در ابیات زیر شاعر به **صدای خُرد شدن برگ‌های پاییزی در زیر پا** نیاز دارد، بنابراین واج‌های «خ - ز» تکرار می‌شوند.

باد خَنک از ز جانم خوارزم وزان است	خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
گویی به مثل پیرهن رنگرزان است	آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است

یا در بیت زیر شاعر قصد ارائه صدای لبخند را دارد. لذا از واج «خ» بیشتر استفاده کرده است. آن گونه که ما نیز هنگام چت - کردن برای خنده می‌نویسیم: **خخخخخ**.

لَختی بَخند ، خنده‌ی گل زیباست	لِخند تو خلاصه‌ی خوبی‌هاست
---	---

تکرار (واژه آرای)

هر گاه یک **کلمه**، دو یا چند بار تکرار شود. تکرار یک کلمه را زمانی آرایه تکرار در نظر می‌گیریم که معنای آن در هر دو مورد یکسان باشد. (اگر واژه‌ای در دو معنای متفاوت تکرار شود «جناس همسان یا تام» می‌شود و تکرار نیست.)

گر برود جان ما در طلب وصل دوست حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست

توجه: ممکن است در تکرار یک واژه، به آن، ضمیر یا نشانه جمع و... بچسبد، این دو واژه، باز هم آرایه تکرار دارند.

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست
از چهای کل، با کلان آمیختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟
از دوست به یادگار دردی دارم آن درد به صد هزار درمان ندم

توجه: دقت شود واژگانی که از تکرار یک تکواژ ساخته می‌شوند، مانند «پرس‌پرسان، گاه‌گاه، تندتند و...»، و واژگانی که در ساختمان آن‌ها یک تکواژ تکرار شده است، مانند «مالامال، لبالب، دمدام و...»، اگر در بیتی بیایند، آرایه تکرار نداریم. زیرا هنوز یک واژه، دو بار تکرار نشده است.

دریغ می‌کنی از من نگاه را حتی و نیز زمزمه‌ی گاه‌گاه را حتی
خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران فوج فوج
سینه، مالامال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را همدمی
بزد بر کمر بند گرد آفرید زره بر برش، یک به یک، بردرید

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی واج‌آرایی یا واژه‌آرایی (تکرار) وجود دارد؟ به طور دقیق مشخص کنید.

بنای عمر تو چون برکشید سر به فلک	بنای عمر عدوی تو بر زمین افتاد
زان نمکدان لب شیرین شورانگیز تو	دانه‌ی خال سیه بر قرص سیمین بسته‌اند
چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم	باده از خون رزان است، نه از خون شماست
روی جانان طلبی آینه را قابل باش	ور نه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی
زین بی‌خردان سفله بستان	دادِ دلِ مردمِ خردمند
آن ابر درر بار ز دریا که برآید	پر کرده ز در و درم و دانه، دهان را
بیامد چنان تا لب هیرمند	همه دل پر از باد و لب پر ز پند
رسم عاشق کشی و شیوه‌ی شهر آشوبی	جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

سجع

یکسانی دو واژه در وزن یا حرف روی یا هر دو. (حرف روی: حرف پایانی و اصلی یک کلمه است بدون الحاقیات. مثلاً روی در «دستم»، «ت» و در «بهاران»، «ر» و در «پروردهام»، «د» می‌باشد.)
با توجه به تعریف فوق سه نوع سجع وجود دارد: مطرف، متوازن، متوازی.
۱- سجع مطرف: هرگاه پایان دو کلمه یکسان و وزن آن‌ها متفاوت باشد.
به نام آن خدایی که نام او راحت روح است و پیغام او در وقت صبح، مومنان را صبح است.
پادشاهی او راست زیننده، خدایی او راست درخورنده.
هر نفسی که فرو می‌رود مُمد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.
۲- سجع متوازن: هرگاه وزن عروضی یا وزن هجایی دو کلمه یکسان و پایان آن‌ها متفاوت باشد.
پشت و پناه سپاه من بود، در دیده‌ی دشمنان خار و بر روی دوستان خال.
فلان را کرم بی‌شمار است و هنر بی‌حساب. دارای عزمی است متین و طبعی کریم.
نکته: در سجع متوازن منظور از هم‌وزنی، وزن عروضی و هجایی است نه وزن عربی. در وزن عروضی دو کلمه «سینا و عادل» هم‌وزن هستند و سجع می‌سازند، در حالیکه هم‌وزن عربی نیستند و «عادل» فقط با کلماتی هم‌وزن می‌باشد که بر وزن «فاعل» باشند، مثل: ناصر، نادر و ...
مسلم است کلماتی که هم‌وزن عربی هستند، نسبت به کلماتی که فقط هم‌وزن عروضی هستند، سجع زیباتری دارند و هم‌وزنی عربی از هم‌وزنی عروضی آهنگین‌تر است
۳- سجع متوازی: هرگاه دو کلمه هم در حروف پایانی و هم در وزن یکسان باشند. در واقع سجع متوازی، جمع دو سجع مطرف و متوازن است.
منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.
بزرگان گفته‌اند: دولت، نه به کوشیدن است؛ چاره کم جوشیدن است.
جوانمرد که بخورد و بدهد، پسه از عابد که روزه دارد و بنهد.
نکته‌ی بسیار مهم: معمولاً هر کدام از دو رکن و پایه سجع در پایان یک جمله می‌آید. لذا برای ایجاد سجع وجود ۲ جمله الزامی است. مثلاً در عبارت «کمال و جمال او را نهایت نیست»، دو واژه «کمال و جمال» سجع ندارند. زیرا در یک جمله آمده‌اند.

بیشتر بدانیم!

توجه: باید کلمات را با تلفظ اصلی و گذشته‌شان بخوانیم تا به سجع موجود در آن دست بیابیم. مثلاً در متن زیر تلفظ «نخورد»، «تَخَرَد» می‌باشد. «فی‌الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مُسکری که تَخَوَرَد».
توجه: سجع، بیشتر در نثر به کار می‌رود اما در شعر نیز کاربرد دارد و معمولاً در وسط و پایان مصراع‌ها و می‌آید.
در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن
من مانده‌ام مهجور از او، دیوانه و رنجور از او
من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود
گویی که نیشی دور از او، در استخوانم می‌رود
تمرین ۱ در کدام عبارات آرایه‌ی سجع وجود دارد؟ واژگان آفریننده سجع و نوع سجع را به طور دقیق مشخص کنید.
۱- جوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد، همان خسیس.
۲- پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.
۳- شجاعت و درایت شاهزادگان موجب اطمینان خاطر شاه و خانواده اوست.
۴- دوستی را که به یک عمر فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند.
۵- از تن بی‌دل طاعت نیاید و پوست بی‌مغز را بضاعت نشاید.
۶- پنجه با شیر زدن و مشتش با شمشیر، کار خردمندان نیست.
۷- نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست.

جناس و انواع آن

جناس به معنی هم جنسی است و این هم جنسی در لفظ است نه در معنا. جناس یعنی دو کلمه‌ای که یا از یک جنس هستند مثل «دید و دیده» یا آن قدر شبیه به هم هستند که فکر می‌کنیم از یک جنس هستند، مانند «یاد و یار». جناس در واقع همسان بودن دو کلمه است که فقط در یک صامت یا مصوّت اختلاف دارند. حتی گاه دو کلمه در تلفّظ یکسانند و فقط معنای متفاوتی دارند.

جناس در نگاه کلی دو دسته است. ۱: جناس همسان (تام) ۲: جناس غیرهمسان (ناقص)

۱- جناس همسان (تام): جناسی است که دو کلمه در خوانش و نوشتار دقیقاً یکسانند و فقط در معنا تفاوت دارند.

عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما در بوته‌ی سودا نهاد
نهاد: ۱- ضمیر و درون و باطن ۲- قرار داد (فعل)

توجه: واژگان ایهام‌ساز که در مبحث ایهام آمده‌اند، اگر در متنی ۲ بار به کار روند، ممکن است آرایه تکرار یا جناس تام بسازند.

بیا و برگ سفر ساز و زادِ ره برگیر
زاد: ۱- توشه و آذوقه ۲- به دنیا آمد (فعل)

۲- جناس غیر همسان (ناقص): سه نوع است: الف) جناس ناقص اختلافی ب) جناس ناقص حرکتی ج) جناس ناقص افزایشی

الف) جناس ناقص اختلافی: جناسی است که دو کلمه فقط در یک حرف با هم اختلاف دارند. (این حرف متفاوت می‌تواند در ابتدا، وسط یا آخر باشد!)

بزد نیزه‌ی او به دو نیم کرد
چوک ز شاخ درخت، خویشتن آویخته
به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار
نشست از بر اسپ و برخاست گرد
زاغ سیه بر دو بال، غالبه آمیخته
که از جهان ره و رسم سفر براندازم
ب) جناس ناقص حرکتی: جناسی است که دو کلمه فقط در یک حرکت یا مصوّت کوتاه اختلاف داشته باشند.

ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها
باید به مزگان رُفت گرد از طور سینین
وی شور تو در سر‌ها، وی سرّ تو در جان‌ها
باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

ج) جناس ناقص افزایشی: جناسی است که یک واژه نسبت به دیگری فقط یک حرف اضافه‌تر دارد. (این یک حرف می‌تواند در ابتدا، وسط یا آخر باشد)

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار
سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
کار دلم به جان رسد، کارد به استخوان رسد
که از جهان ره و رسم سفر براندازم
همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند
ناله کنم بگویدم، دم مزن و بیان مکن

نکته: در کنکور عمومی نوع جناس‌ها مهم نیست مگر این که نوع آن را خواسته باشند. مثلاً گفته باشند در کدام گزینه جناس تام وجود دارد. که باید دقیقاً جناس تام را پیدا کنیم. اما اگر گفته بودند جناس، هر کدام را می‌توانیم لحاظ کنیم.

نکته: جفت کلماتی مانند «شاه و شه»، «راه و ره»، «گاه و گه» و ... جناس نمی‌سازند. در واقع اینگونه موارد اختلافی است ولی برای ما نظر طراحان کنکور مهم است.

نکته: جناس تام را با آرایه‌ی تکرار اشتباه نگیریم. دو کلمه که معنا و تلفّظ و نوشتار یکسان دارند، فقط آرایه‌ی تکرار دارند و جناس ندارند اما اگر معنا متفاوت و تلفّظ و نوشتار یکسان بود، جناس تام داریم و تکرار نداریم.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی جناس وجود دارد؟ واژگان جناس را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

بلبکان با نشاط، قُمَریکان با خروش گر تیغ برکشد که محبّان همی‌زنم این یکی اندر جهانِ خسروی کرده وطن مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد خواجو از عشق تو چون از سر هستی بگذشت موی و رویت روز و شب در چشم ماست شب هجر است و دارم بر فلک دست دعا اَمّا باغبان چند کند پیش من آزادی سرو چشمه‌ی چشم من از سرو قدت یافته آب مرا که با تو سخن گویم و سخن شنوم سخن به دانش گویند پایگه گیرد به بوی زلف تو دادم دل شکسته به باد ای دیر به دست آمده بس زود برفتی زهر به پیش او ببر تا کُندش به از شکر تا جان بُود از مهر رخس برنکنم دل برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم خوش است خلوت اگر یار، یار من باشد ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد	در دهن لاله، مُشک، در دهن نَحْل، نوش اوّل کسی که لاف محبّت زند منم و آن دگر بر آسمانِ سروری کرده مقرر رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد به وفات آمد و بر خاک درت یافت وفات زانکه گه تاریک و گاهی روشن است به غیر از مرگ، حیرانم چه خواهم از خدا امشب سرو آزاد غلام بت چالاک من است رشته‌ی جان من از شمع رخت یافته تاب نه گوش فهم بماند نه هوش استفهام و گر نه طوطی و شارک چو آدمی گویاست بیا که جان عزیزم فدای بوی تو باد آتش زدی اندر من و چون دود برفتی قهر به پیش او بنه تا کُندش همه رضا گر میر نهد بندم و گر پیر دهد پند حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد دل رمیده‌ی ما را انیس و مونس شد
---	---

حس آمیزی

همان‌طور که از نام آن برمی‌آید آمیختن دو حس از حواس پنجگانه (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، لامسه) با یکدیگر را حس آمیزی می‌گویند.

با باد بوده هم‌ره، بوی تو در سحرگه
گل‌ها شنیده بویت، خود را به باد داده
مسلم است که رایحه مربوط به حس بویایی است، ولی شاعر می‌گوید: گل‌ها بوی تو را شنیده‌اند و...
گر چه جز تلخی ایام ندید هر چه خواهی سخنش شیرین است
در بیت فوق سه حس آمیزی وجود دارد: تلخی ایام، تلخی را دیدن و سخن‌های شیرین.
گر تو شیرین شکرلب به شکر خنده در آیی به شکر خنده‌ی شیرین دل خلقی برایی
خنده یا قابل دیدن است یا شنیدن صدای آن، اما بیت فوق به طعم آن اشاره دارد.

نمونه‌های دیگر:

چنان بر صورت شیرین این دیوانه مفتونم که در خاطر نمی‌گنجد خیال ملک پرویزم
به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های رنگین بکشید سوی خانه، مه خوب خوش‌لقا را
جان از سکوت سرد شب دلگیر می‌شد دل در رکاب آرزوها پیر می‌شد

توجه: حس آمیزی‌ای که یکی از حس‌ها، لامسه (خشک، سرد، زیر، سفت، لطیف و ...) باشد، دیریاب‌تر و دیرفهم‌تر است.
با من به سلام خشک، ای دوست زبان ترکن تا از مژه هر ساعت، لعل تروت افشانم

نکته: توجه داشته باشید، آمدن کلماتی مانند: دیدن، شنیدن، بوییدن، نگاه کردن و انواع رنگ یا مزه و ... که مربوط به حواس پنجگانه می‌باشند، لزوماً حس آمیزی نمی‌سازند. بلکه آمیختگی دو حس ناهمگون را حس آمیزی می‌گوییم. مثلاً صفتی ناهمگون برای موصوف (جیغ بنفش) یا مضاف‌الیهی نامتعارف (گرمای سخن). در دو بیت زیر با وجود آمدن واژه‌هایی مانند «ببینم و بشنوم»، ابیات فاقد حس آمیزی هستند.

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
می‌داشت پدر به سوی او گوش این قصه شنید و گشت خاموش

توجه: توجه داشته باشید در ترکیباتی مانند: «رنگ عشق، اندیشه‌ی نرم، بوی محبت، تنهایی تلخ، ایمان روشن، ترس سرد» و مواردی از این دست، در واقع ۲ حس با هم ترکیب نشده‌اند، ولی با توجه به اینکه یک حس، در جایگاه نامناسب آمده است، این گونه ترکیب‌ها را نیز حس آمیزی می‌گیریم. در این ترکیبات یکی از دو واژه اصلاً مربوط به هیچ یک از حواس پنجگانه نیست و قاعدتاً دو حس ترکیب نشده‌اند بلکه یک حس، با یک واژه انتزاعی و ذهنی ترکیب شده است.

توجه: نوع دیگری از حس آمیزی زمانی است که به جای حس، از واژه‌ای استفاده می‌شود که حس دارد: نمک نگاه، قند وصال

توجه: حس آمیزی گاه در یک واژه‌ی مرکب ایجاد می‌شود. در بیت زیر واژه مرکب «شیرین‌کار» حس آمیزی دارد.
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار که در برابر چشمی و غایب از نظری

نکته: همچنین مجدد این نکته اعلام می‌شود: «وجود یک آرایه، منافی وجود آرایه دیگر نیست.» مثلاً واژه «شیرین‌سخن» کنایه از «خوش‌سخن است» و حس آمیزی هم دارد.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات، آرایه‌ی حس آمیزی وجود دارد؟ حس آمیزی به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

تا تو را آن بو کشد سوی جنان	بوی گل باشد دلیل گلبنان
صد میکده خون بیش کشیده است دل من	تا کار به رنگینی گفتار کشیده است
کس ندیده است آدمی زاد از تو شیرین تر سخن	شکر از پستان مادر خورده‌ای یا شیر را
نصیحت می‌کنندم سردگویان	که برگرد از غمش بی روی زردی
چنین که از همه سو دام راه می‌بینم	به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
عالمی را آه دردآلود من دیوانه کرد	هیچ کافر نشنود بوی کباب عشق را
عشق را بی دستگاه حسن شهرت مشکل است	از زبان برگ گل، بشنو نوای عندلیب
من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس	زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است
سپهبد به گفتار او بنگرید	شگفت آمدش کآن سخن‌ها شنید
شمس تبریز در آن صبح که تو درتابی	روز روشن شود از روی چو ماهت شب تار
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ
آخر این ناله‌ی سوزنده اثرها دارد	شب تاریک فروزنده اثرها دارد
نغمه، آرام از من دیوانه می‌سازد جدا	خواب را از دیده این افسانه می‌سازد جدا
غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
بر گوش و لب ستم نتوان کرد بیش از این	مسدود می‌کنم ره گفت و شنید را
از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم	که سر تا پای حافظ را چرا از زر نمی‌گیرد

پارادوکس

پارادوکس ضد و نقیض گویی است. یعنی عبارت به گونه‌ای باشد که قسمتی از کلام، متناقض و ضد قسمت دیگری از کلام باشد. یا دو ویژگی متضاد، در یک مفهوم جمع شود. در مصراع دوم بیت زیر «آن بینی» متناقض «آن چه نادیدنی است» می‌باشد. یا «بسیار نقش» متناقض «ساده» است.

چشم دل باز کن که جان بینی
چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش
آن چه نادیدنی است، آن بینی
زین معماً هیچ دانا در جهان آگاه نیست
متناقض نما به سه صورت می‌آید: ۱- پارادوکس در جمله ۲- پارادوکس در ترکیب ۳- پارادوکس در واژه

۱- پارادوکس در جمله: خود به دو صورت می‌آید: ۱- یک جمله‌ای ۲- دو جمله‌ای

الف) یک جمله‌ای

هر گاه قسمتی از یک جمله، قسمت دیگر را نقض کند یا ضد قسمت دیگر باشد.

گر تو خواهی تا شوی مرد ای پسر
به پاس یک دل ابری دو چشم بارانی
هیچ درمان نیست چون درد ای پسر
پر است خلوتم از یک حضور نورانی

ب) دو جمله‌ای

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
باد معمولاً و قاعدتاً چراغ را خاموش می‌کند. حال آن که حافظ می‌گوید: اگر از این باد کمک بگیری، چراغ را روشن تر می‌کنی.
کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد
کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد، چگونه در خانه‌ای جای می‌گیرد؟
از این باد ار مدد خواهی، چراغ دل برافروزی
به خانه‌ی دل من آمده است مهمانی

۲- پارادوکس ترکیب

پارادوکس اکثراً به صورت ترکیب وصفی «شب آفتابی» یا ترکیب اضافی «صدای سکوت» در شعر و نثر به کار می‌رود و آن آوردن دو کلمه متضاد به صورت «ترکیب اضافه شده» است.

حاصل ذوق و هنر، خون جگر بود مرا
گوش مروتی کو کز ما نظر نپوشد؟
چنین نقل دارم ز مردان راه
این هم از بی‌هنری‌های هنر بود مرا
دست غریق یعنی فریاد بی‌صدایم
فقیران منعم، گدایان شاه
توجه: دو کلمه متضاد اگر به هم اضافه شده باشند و به صورت «..... + یا ی +» آمده باشند، متناقض نما می‌سازند ولی اگر جدا از هم باشند یا معطوف باشند معمولاً آرایه تضاد می‌سازد.

روزها کار من این است و همه شب سخنم
این چه نادیده خریدار تو باشد، زهرا
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
روز و شب در غم تو، ناله که عباس کند

نکته بسیار مهم: در نکته بالا باید دقت داشته باشیم که پارادوکس گاه جمع کردن دو ویژگی متضاد در یک چیز است. به یاد کاکل پرتاب و زلف پُرچینش
با من آمیزش او الفت موج است و کنار
مثال عشق پیدایی و پنهان
دل من است که هم جمع و هم پریشان است
دم به دم با من و پیوسته گریزان از من
ندیدم همچو تو پیدا نهانی
نکته: در پارادوکس ترکیب، ممکن است بین دو کلمه متضاد، کلمه‌ی دیگری آمده باشد. در بیت زیر پارادوکس «رونق کسادی» است.

ما هیچ‌متاعان خجل از قدر رواجیم
در کشور ما رونق بازار کسادی است
۳- پارادوکس در واژه: پارادوکس ممکن است در یک واژه مرکب باشد. مانند: خراب‌آباد، عریان‌پوش
بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
مگر رسیم به گنجی در این خراب‌آباد
آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

بیشتر بدانیم!

نکته مهم: یکی از نکات قابل توجه در پارادوکس این است که پارادوکس‌ها به دلیل غیر باور بودن معمولاً با اشاره‌ای ظریف از سمت شاعر همراه هستند. چنانکه در ۳ مثال زیر مشاهده می‌کنید، خود شاعر بر غیر معمول بودن سخنان اذعان دارد.

این نکته عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

نکته بسیار مهم: بعضی عبارات نیز ظاهراً پارادوکس دارند اما با کمی دقت درمی‌یابیم که پارادوکس ندارند. مانند این مصراع از مهدی اخوان ثالث در مورد رستم: «این برایش سخت آسان بود»

اکنون می‌گوییم چرا این مصراع پارادوکس ندارد. دقت داشته باشید، «سخت» در اینجا قید است و معنای «بسیار» می‌دهد. در نتیجه مفهوم عبارت فوق می‌شود: «این برایش بسیار آسان بود.» و این جمله اصلاً پارادوکس ندارد. ما نیز در گفتار امروزی و عادی و معیار، از جملاتی اینگونه استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: **سخت ورزش کردم** (یعنی خیلی ورزش کردم). **بد گشتم** (یعنی خیلی گرسنه‌ام) یا مثلاً می‌گوییم: **بد درس خوندم** (یعنی خیلی درس خوندم)

توجه: این مبحث را حتماً با مبحث «تضاد» مطالعه کنید. چرا که ممکن است تضاد را اشتباهی «پارادوکس» در نظر بگیرید. پس تضاد را هم خوب یاد بگیرید تا این دو را با هم اشتباه نگیرید.

تضاد

آوردن دو واژه متضاد در یک بیت یا یک عبارت را تضاد می‌گویند.

ز روی دوست، دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
نه شاخش خشک گردد روز سرما نه برگش زرد گردد روز گرما
خانه‌ی دل ما را از گرمِ عمارت کن پیش از آن‌که این خانه رو نهد به ویرانی
به عمری یک نفس با ما چو بنشینند، برخیزند نهال شوق در خاطر چو برخیزند، بنشانند
این‌که گاهی می‌زدم بر آب و آتش خویش را روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

توجه: آرایه تضاد ممکن است در یک فعل و حالت منفی آن رخ دهد.

از وجود قدری نام و نشان هست که هست و نه از ضعف در آن‌جا اثری نیست که نیست

توجه: تضاد بین دو واژه ممکن است محسوس و آشکار نباشد.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

بیشتر بدانیم!

سوال: آیا هر پارادوکسی، تضاد هم دارد؟ خیر. بسیاری از پارادوکس‌ها می‌توانند تضاد هم باشند. مانند: «ز بندگی شما صد هزارم آزادی است، عاقل جاهل، مست هشیار، کافر مومن و ...». ولی ممکن است کلمات سازنده پارادوکس، با هم در تضاد نباشند. مانند: «فقیران منعم، شب آفتابی، آتش سرد و ...». توجه شود که «فقیر» با «منعم» در تضاد نیست و با وجود داشتن پارادوکس، تضاد ندارد!

ممکن است دبیر ارجمندی بگوید تضاد مفهومی ایجاد کرده است. بله و این تضاد مفهومی را پارادوکس است نه تضاد! درواقع هرگاه دو کلمه‌ی متضاد به هم اضافه شوند، آن ترکیب هم تضاد دارد و هم پارادوکس. (رجوع شود به آرایه پارادوکس)

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
«دولت» به معنی «سعادت و خوشبختی» و «فقر» به معنی «بدبختی» است. اگر این دو جدا از هم بیایند، بیت یا عبارت، فقط تضاد دارد، اما اضافه شدن آن‌ها هم تضاد می‌سازد و هم پارادوکس.

توجه: در مراعات نظیری که دو واژه، متضاد هم باشند، **آن‌ها را «تضاد» می‌گیریم نه «مراعات نظیر»**. (مانند «سفید و سیاه» که در اصل مراعات نظیر هستند، چون زیر مجموعه یک چیز، یعنی «رنگ» هستند).

توجه: این مبحث را حتماً با مبحث «پارادوکس» مطالعه کنید. چرا که ممکن است پارادوکس را اشتباهی «تضاد» در نظر بگیرید. پس پارادوکس را هم خوب یاد بگیرید تا این دو را با هم اشتباه نگیرید.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی پارادوکس (متناقض نما) یا تضاد وجود دارد؟ پارادوکس یا تضاد به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست	باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد
گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت	قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد
حلقه‌ی دام نجات است خم طره‌ی دوست	وای بر حالت مرغی که در این دام نبود
دست شستن ز بقا آب حیات است تو را	خط کشیدن به جهان خط نجات است تو را
داد آگهی ز خاصیت آب زندگی	زهری که ریخت عشق تو در انگبین مرا
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع	به حکم آنکه چو شد اهرمن، فروش آمد
ما دماغ خشک را از باده روشن کرده‌ایم	بارها این شمع را از آب روشن کرده‌ایم
از تزلزل بیش محکم شد بنای غفلتم	رعشه‌ی پیری مرا آگاه نتوانست داشت
هزار سختی اگر بر من آید آسان است	که دوستی و ارادت هزار چندان است
سفر دراز نباشد به پای طالب دوست	که خار دشت مگیلان، گل است و ریحان است
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند
آزاد بنده‌ای که بُود در رکاب تو	خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی
مهی که راز من از پرده آشکارا کرد	هنوز صورت او زیر پرده پنهان است
چیست این سقف بلند ساده‌ی بسیار نقش	زین معماً هیچ دانا در جهان آگاه نیست
در ره عشق مسلمان نتوان گفت او را	که به کفر سر زلفت نبود ایمانش
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت	و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
عجب مدار که در عین درد خاموشم	که درد یار پریچهره، عین درمان است

حسن تعلیل

حُسن تعلیل به معنای زیبایی علت و آوردن دلیلی غیر واقعی و ادبی است. و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده برای یک موضوع، دلیلی غیرمنطقی و خیال‌انگیز بیاورد.

به این داستان تخیلی توجه کنید: سعدی در محفلی از زیبارویان تعریف می‌کرده و حُسن آن‌ها را می‌گفته و بنا به دلایلی از معشوقش تعریف نکرده. بعد از آن، معشوق سعدی از سعدی، گله و شکایت کرده است که چرا وقتی از خوبرویان تعریف می‌کرده، از او چیزی نگفته است؟ سعدی هم متوجه شده اشتباه بزرگی کرده است، لذا با بیت زیر قضیه را ماست‌مالی و توجیه کرده است!

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبانند و تو در میان جانی
بیت فوق حُسن تعلیل دارد. زیرا دلیل واقعی آن چیزی نیست که شاعر گفته است.
شاعر در بیت زیر علت باریدن باران را، بدعهدی روزگار می‌داند.

رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
نکته: با توجه به این که حُسن تعلیل، معمولاً با آوردن علت همراه است، بهتر است حروف تعلیل و سبب و علت را بشناسیم.
معمولاً ابیاتی که این حروف را داشته باشند، حُسن تعلیل نیز دارند. «که، از، ز، از آن، زان، تا، چون و ...» اگر به معنای «به این دلیل که، زیرا که، چون که، به خاطر این که ...» باشند، معمولاً حسن تعلیل می‌سازند. واژگان «علت»، «سبب» و «دلیل» نیز همین‌طورند و اگر در بیتی بیایند، به احتمال زیاد حُسن تعلیل خواهند ساخت.

پسته دهان‌پسته زان بود که ندارد خوبی و شیرینی دهان که تو داری
پسته «به این دلیل» دهان‌پسته است که مانند تو خوب و شیرین‌زبان نیست.
از آن مرد دانا دهان دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است
مرد دانا «به این سبب» ساکت است و دهانش را بسته است که می‌بیند شمع، به سبب بازشدن دهانش و سوختن زبانش (فتیله‌اش) می‌سوزد.

تا چشم تو ریخت خون عشاق زلف تو گرفت رنگ ماتم
«به این دلیل» است زلف تو سیاه است که در ماتم کشته‌شدگان چشم تو نشسته است.
خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان‌دیده که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
پیران «به آن سبب» خمیده قامت گشته‌اند که در خاک در جست‌وجوی جوانی هستند.
عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت که چندین گل‌اندام در خاک خفت
«به این دلیل که» انسان‌های گل‌اندام در خاک دفن شده‌اند، از خاک گل می‌روید.
تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دل‌بند
«به خاطر این که» چشم بشر، رویت را نبیند، چهره‌ات را در ابرها فرو برده‌ای.

چند بیت دیگر:

در هر طرف ز خیل حوادث کمین‌گهی است زان رو عنان‌گسسته دواند سوار عمر
ماه از اثر مهر رخت یافت نشانی زان روی جهانی به جمالش نگران است
من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است!
گر شاهدان نه دُئی و دین می‌برند و عقل پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند؟!
بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی‌حاصلی نبود به جز شرمندگی

بیشتر بدانیم!

توجه: گاه حسن تعلیل پاسخ خیال انگیز به یک سؤال است. (سؤال و تعجب)

خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گرید
گفتم این سلسله‌ی زلف بُنان از پی چیست؟
هیچ دانی ز چه دامان فلک پُرگهر است؟
دانی چرا در سیر خود بر خویش می‌لرزد قلم؟

ور نه این شط روان چیست که در بغداد است؟
گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد
خواست هر صبح به پای تو نثاری بکند
ترسد که ظلمی را زند، در حقّ مظلومی رقم

توجه: حسن تعلیل گاه در ۲ بیت موقوف المعانی شکل می‌گیرد.

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند
هنگام سپیده‌دم خروس سحری
یعنی که نمودند در آینه صبح

تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
دانی ز چه رو کند همی نوحه‌گری؟
از عمر شی گذشت و تو بی‌خبری

توجه: حُسن تعلیل به معنای زیبا بودن علت است. پس هر علتی نمی‌تواند حُسن تعلیل باشد. مثلاً در بیت زیر علت کاری بیان شده، ولی چون علت زیبا و ادبی نیست و دلیل آورده شده منطقی است، حُسن تعلیل ندارد.

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را
تا بیابد نطق مرغ خویش را

توجه: حروف «که، از، چون و ...» ممکن است معنای تعلیل نداشته باشند.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات، آرایه‌ی حُسن تعلیل وجود دارد؟ حُسن تعلیل به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

روزها کار من این است و همه شب سخنم
خبر چشم تر من که رسانید به ابر
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
چشم‌پوشیدن به است از دیدن نادیدنی
گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل
از دلم افتاده اخگرش به گریبان
عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را
ز کعبه داغ سیاهی چرا نمی‌افتد؟
جنبش سرو تو پنداری کز باد هواست
گل‌ها همه به هرزه گریبان دریده‌اند
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
دانی چرا چون ابر شد، در عشق چشم عاشقان؟
من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس

که چرا غافل از احوال دل خویشتم
که به تعجیل تمام از سر دریا برخاست
چه گوش کرد؟ که با ده زبان، خموش آمد
زین سبب آینه گیرد از هوا زنگار را
با یاد تو افتادم، از یاد برفت آن‌ها
بی‌سبب آن زلف پیچ و تاب ندارد
سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را
اگر نه سوخته‌ی عشق لاله‌رویان است
نه که از ناله‌ی مرغان چمن در طرب است
من حرفی از لب تو به گلشن نگفتم
متحیرم چه نامم شه مُلک «لا فتی» را
زیرا که آن مه بیشتر، در ابرها پنهان شود
زحمتم می‌دهد از بس که سخن شیرین است

اسلوب معادله

هر گاه شاعر برای **تأکید** و **زیبایی آفرینی**، مفهوم یک مصراع را با حالتی **تشبیهی**، در مصراع دیگر بیان کند. در اسلوب معادله دو مصراع از نظر معنایی و مفهومی **کامل** و **مستقل** می‌باشند ولی آنچنان شباهتی بین آن دو است که **می‌توان بین دو مصراع علامت مساوی (=)** قرار داد یا جای دو مصراع را عوض کرد یا بین آن‌ها لفظ «همان‌طور که» قرار داد.

دود اگر بالا نشیند کسر شأن **شعله** نیست
جای **چشم ابرو** نگیرد گر چه او بالاتر است
دود اگر چه بالاتر از آتش می‌ایستد اما از آتش ارزشمندتر نیست. «همان‌طور که» ابرو از چشم بالاتر قرار دارد ولی از چشم باارزش‌تر نیست.

بی‌کمالی‌های انسان از **سخن** پیدا شود
پسته‌ی بی‌مغز چون **لب واکند** رسوا شود
بی‌کمالی و کم‌ارزش بودن انسان‌ها از طرز سخن‌گفتن آن‌ها مشخص می‌شود «همان‌طور که» بی‌مغزی و پوچ بودن پسته با بازشدن دهان آن معلوم می‌شود.

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می‌شود
موی اندر شیر خالص زود پیدا می‌شود
عیب و کار زشت انسان‌های خوب، خیلی زود برای دیگران مشخص می‌شود «همان‌طور که» مو، در شیر بسیار زود پیدا می‌شود.

بیشتر بدانیم!

توجه: مصراع دوم در اسلوب معادله، قابل فهم‌تر و محسوس‌تر است. در واقع شاعر بر مبنای تشبیه، مصراع دوم را می‌آورد که مصراع اول بهتر فهمیده شود.

حُسن بیان مجوی ز ما دلشکستگان
از کاسه‌ی شکسته نخیزد صدا، دُرست
شاعر در مصراع اول **مفهومی ذهنی** را بیان می‌کند و می‌گوید از مایی که دلشکسته‌ایم، زیبایی گفتار انتظار نداشته باش. این موضوع و مفهوم به راحتی قابل درک و فهم نیست، لذا شاعر **مثالی عینی** می‌آورد تا مفهوم و منظور خود را برساند و می‌گوید: همان‌طور که کاسه و چینی و شیشه‌ای که ترک داشته باشد، صدای ضربه‌ای که به آن می‌خورد را به خوبی انعکاس نمی‌دهد.

توجه: اسلوب معادله بر پایه‌ی **تشبیه مرکب** است. لذا در هر مصراع حداقل دو واژه وجود دارد که با دو واژه در مصراع دیگر تشابه و تناسب دارد.

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را	دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را
صائب مجو کدورت خاطر ز عارفان	غیر از صفای وقت، در آینه‌خانه نیست
ریشه نخل کهن‌سال از جوان افزون‌تر است	بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را
مرا کیفیت چشم تو کافی است	ریاضت‌کش به بادامی بسازد
روشن‌دلان خوش‌آمد شاهان نگفته‌اند	آینه عیب‌پوش سکندر نمی‌شود

نکته: در اسلوب معادله شاعر یک حکم کلی صادر می‌کند و ما می‌توانیم بگوییم «درست است یا غلط است و یا بگوییم چطور و چرا» و در مصراع دوم شاعر بر پایه‌ی تشبیه، دلیلی تأکیدی یا تمثیلی می‌آورد تا آن را قبول کنیم یا مطلب برای ما جا بیفتد.

اشک ندامت است سیه‌کار را فزون (چرا؟)	در تیرگی زیاده بُود ریزش سحاب
ز سخت‌گیری دوران چه باک عارف را؟ (چرا؟)	ز قحط‌سال، هما بینوا نخواهد شد
شراب گرد کدورت نبرد از دل ما (برای چه؟)	چو دانه سوخته باشد چه از سحاب آید؟
قطع امید کرده نخواهد نعیم دهر (چرا؟)	شاخ بریده را نظری بر بهار نیست
آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد (چرا؟)	خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
صورت نبست در دل ما کینه‌ی کسی (چطور؟)	آینه هر چه دید فراموش می‌کند

سوال: آیا بیت زیر اسلوب معادله دارد؟

بی تردّد دامن روزی نمی‌آید به دست
جواب: خیر. زیرا مصراع دوم مستقل نیست و صریحا به مصراع اول اشاره دارد. مثلا اگر مصراع دوم اینگونه بود، اسلوب معادله داشت: «آسیا خون می‌خورد تا گندمی حاصل کند»

نکته بسیار مهم: مستقل بودن معنای هر مصراع یکی از شرایط اسلوب معادله است و مشخص است آنچه که لازم است، کافی نیست. یعنی فقط با همین مورد ممکن است بیت اسلوب معادله نداشته باشد. چنانچه بیت زیر در هر مصراع استقلال معنایی دارد، ولی اسلوب معادله ندارد زیرا مصراع دوم حالت تأکیدی و تشبیهی از مصراع اول نیست.

دل در طلب خنده شیرین تو خون شد جان در طمع لعل شکرخای تو افتاد

***نکته بسیار مهم:** در پایان ابیاتی که اسلوب معادله دارند، معمولا یا «**فعل اسنادی وجود**» دارد یا حرف «**را**».

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی اسلوب معادله وجود دارد؟ اسلوب معادله‌ی به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

هر که دل پیش دلبری دارد	ریش در دست دیگری دارد
تا رنج تحمل نکنی گنج نیابی	تا شب نرود صبح پدیدار نباشد
دل من نه مرد آن است که با غمش برآید	مگسی کجا تواند که برافکند عقابی؟
ز خوی تند نتوان روی‌گردان گشت از خوبان	به زخم خار نتوان داد از کف دامن گل را
چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت؟	ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
دخل بی‌جا ندهد غیر خجالت اثری	تیر کج باعث رسوایی تیراندار است
تا بر دلش از غصّه غباری ننشیند	ای سیل سرشک از عقب نامه، روان باش
از نظربازی نمی‌گردند اهل دل ملول	سیر کی چشم حباب از دیدن دریا شود؟
ما می‌زنیم از این جهل، هر دم به دامنی دست	هر چند روزی ما، در دست آسمان است
دیده‌ی اهل طمع به نعمت دنیا	پر نشود، همچنان که چاه به شب‌نم
محرم این هوش جز بیهوش نیست	مر زبان را مشتری جز گوش نیست
تنها نه آن غزالش، جمعی سگان گرفتند	هر جا که یوسفی هست، صد گرگ در کمین هست
آن را که بُود مغز و خرد خاموش است	از کاسه‌ی پر، صدا نیاید بیرون
چه حاجت است به تحصیل علم عارف را؟	ز خود برآمده را نردبان نمی‌باید!
چو غوره رست ز خامی خویش، شد شیرین	چو ماه روزه به پایان رسید، عید شود
اقبال خصم هر چه فزون‌تر شود نکوست	فواره چون بلند شود، سرنگون شود

ایهام

هرگاه شاعر یا نویسنده یک واژه و یا عبارت را به گونه‌ای به کار ببرد که دو یا چند معنای قابل قبول از آن برداشت شود. توجه شود که در ایهام باید هر دو معنی قابل قبول باشند و هیچ کدام از دو معنی لطمه‌ای به معنای شعر وارد نکند.

ز گریه مردم چشم نشسته بر خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است؟
مردمان: ۱- انسان‌ها (ببین حال انسان‌ها برای رسیدن به تو چگونه است؟) ۲- مردمک‌ها (ببین حال مردمک‌هایم برای رسیدن به تو چگونه است؟)

بر بوی سر زلف تو چون عود بر آتش می‌سوزم و می‌سازم و باد است به دستم
بوی: ۱- رایحه (با رایحه‌ی سر زلف تو... می‌سوزم) ۲- امید (بر امید سر زلف تو... می‌سوزم)
اگر دو چشم تو مست مدام خواهد بود خروش و مستی ما بر دوام خواهد بود
مدام: ۱- پیوسته (اگر دو چشم تو، پیوسته مست خواهد بود...) ۲- شراب (اگر دو چشم تو، مست شراب خواهد بود...)
خانه زندان است و تنهایی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست
گلستان: ۱- هر که مانند سعدی گلستان و باغی ندارد ۲- هر که مانند سعدی اثری مثل گلستان ندارد
ای دمت عیسی، دم از دوری مزن من غلام آن که دوراندیش نیست
دوراندیش: ۱- من کسی را دوست دارم که آگاه و آینده‌نگر نیست. ۲- من کسی را دوست دارم که به دوری فکر نمی‌کند.
توجه: گاه ایهام بسیار هنرمندانه است و یک کلمه بیش از دو معنا می‌دهد.
امشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
خواب شیرین: ۱- خوابی خوش ۲- خواب شیرین را دیدن (نام معشوقه‌اش) ۳- خواب شیرین کنایه از مرگ!

توجه: گاه یک کلمه بسیار ساده می‌تواند ایهام داشته باشد. مانند واژه‌ی «نگران» یا عبارت «دور از تو»
مرغ دل باز هوادار کمان ابروی است ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
نگران: ۱- ناراحت ۲- نگاه‌کنان
چون جام شفق موج زند خون به دل من با این همه دور از تو مرا چهره زردی است
دور از تو: ادور از وجود تو، در فراق تو ۲- دور از جان تو
توجه: مبحث «ایهام» را حتماً با مبحث «ایهام تناسب» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

ایهام تناسب

هرگاه شاعر واژه‌ای را به گونه‌ای به کار ببرد که یک معنای آن قابل قبول و معنای دیگر آن با کلمه یا کلماتی در بیت فقط ارتباط و تناسب معنایی داشته باشد. (امیدوارم بوی غذا به مشامش برسد).

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
روی: ۱- چهره ۲- فلز روی ۳- بالای
مسلم است که منظور فقط معنای اول (چهره) است و معنای دوم فقط با کلماتی مثل مس و زر تناسب معنایی دارد.
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب مه‌رم به جان رسید و به عیوق برشدم
مه‌رم دو معنا دارد: ۱- عشق ۲- خورشید. از این دو معنا فقط معنای اول در شعر قابل قبول است: «عشق من را به بلندی رساند» قابل قبول و «خورشید من را به بلندی رساند» غیرقابل قبول. اما معنای دوم با کلماتی مانند آفتاب و عیوق (که ستاره‌ای در بلندی‌هاست) تناسب معنایی دارد. این گونه ایهام را ایهام تناسب می‌گوییم.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
ز آن زمان جز لطف و خوبی نیست در **تفسیر** ما
آیت: ۱- **نشانه ۲- آیه** (جزئی از قرآن). مسلّم است که فقط معنای اوّل آن به کار شعر می‌آید و معنای دوم آن با واژه تفسیر فقط تناسب معنایی دارد.

گر هزار است بلبل این باغ همه را نغمه و ترانه یکی است
هزار: ۱- **عدد ۱۰۰۰ ۲- بلبل و عندلیب** (پرنده‌ای خوش‌آوا). مسلّم است که فقط معنای اوّل آن به کار شعر می‌آید و معنای دوم آن با واژه‌ها «بلبل، نغمه و ترانه» فقط تناسب معنایی دارد.

چرا ملامت خواجو کنی که چون فرهاد به پای دوست درافکند **جان شیرین** را؟
جان شیرین می‌تواند دو معنا داشته باشد: ۱- **جان ارزشمند ۲- جان شیرین معشوقه فرهاد**. مسلّم است که فرهاد جان معشوقه‌اش را به پای کسی نمی‌افکند و در این بیت «جان شیرین» به معنی «جان عزیز و گرانقدر» است. اما شیرین در این معنی نام شیرین، با خود فرهاد تناسب دارد. لذا این **ایهام را «ایهام تناسب» می‌گویند.**

چنان سایه گسترد بر عالمی که زالی نیندیشد از رستمی
زال: ۱- پیر و ناتوان ۲- پدر رستم

آن چنان امنیتی در جهان به وجود آورد که هیچ شخص ناتوانی از هیچ شخص نیرومندی - حتی رستم - نترسد.
نکته: بسیاری از اسامی در ابیات ایهام تناسب ایجاد می‌کنند. اسامی همچون: خسرو، شیرین، زال و ...
نکته: در دریافت آرایه ایهام، **اصلی‌ترین تبجّر، دانستن معنی کلمات** است. وقتی به معنی کلمات ایهام‌دار دقت کنید، متوجّه می‌شوید چرا نمی‌توانستید سوالات ایهام و ایهام تناسب را درست جواب بدهید. چون بسیاری از این معانی را نمی‌دانید. و جالب اینجاست که همه‌ی این واژگان، به صورت ایهام یا ایهام تناسب، در امتحان نهایی یا کنکور آمده‌اند. پس به جزوه اصلی آرایه‌های ادبی مراجعه کنید و این واژگان را به خاطر بسپارید.

بیشتر بدانیم!

نکته مهم: بعضی از ایهام‌ها مربوط به اسم شاعر یا تخلص شعری آن‌هاست. شاعران مطرح در این زمینه را بشناسید.
عهد کردی که گشی فرصت خود را روزی **فرصت** ار یافتی، آن **عهد** فراموش نکن
عهد: ۱- پیمان (اگر فرصت یافتی آن پیمان را فراموش نکن) ۲- **روزگار** (اگر فرصت یافتی آن روزگار را فراموش نکن)
فرصت در این بیت تخلص شاعر است (فرصت شیرازی) و ایهام دارد. ۱- اگر **فرصت (زمان)** یافتی ۲- اگر **فرصت (شاعر)** را یافتی
واژگانی که قابلیت ایهام دارند، برای مبحث جناس تام نیز بسیار مهم هستند.
تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی ایهام یا ایهام تناسب وجود دارد؟ نوع ایهام یا ایهام تناسب را به طور دقیق مشخص کنید.

به راستی که نه هم‌بازی تو بودم من	تو شوخ‌دیده مگس بین که می‌کند بازی
به بوی زلف و رُخت می‌روند و می‌آیند	صبا به غالیه‌سایبی و گل به جلوه‌گری
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون	می‌گزم لب که چرا گوش به نادان کردم
گفتی که تا ز نزد تو دورم چگونه‌ای؟	دور از تو آن‌چنان که منم هیچ کس مباد
نهان می‌گشت روی روشن روز	به زیر دامن شب در سیاهی
ماه‌م این هفته برون رفت و به چشمم سالی است	حال هجران تو ندانی که چه مشکل حالی است

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم
چون بلبل دلسوخته را بال بکنند
یک روز به شیدایی، در زلف تو آویزم
به هر نظر بت ما جلوه می‌کند لیکن
بیرون چگونه می‌رود از کین مهوشان
محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
چنان با باده‌ی عشق تو سرگرم در این گلشن
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو
بر طرف چمن، باز به پرواز نیامد
زان دو لب شیرینت، صد شور برانگیزم
کس این کرشمه نبیند که من همی‌نگرم
مهری که همچو روح فرو رفته در تنم
مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست
که خار راه او در زیر پا ریحانه می‌آید
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

اغراق

اغراق در لغت به معنی سخت کشیدن کمان است و در اصطلاح بدیع، زیاده‌روی در توصیف است. چنان که از حد معمول بگذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز و زیبا باشد.

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
خروش سواران و اسپان ز دشت
ز سَم ستوران در آن پهن دشت
فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ
دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم
کز آتش درونم دود از کفن برآید
ز بهرام و کیوان همی برگذشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت
بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ
نقشی به یاد روی تو بر آب می‌زدم

نکته: اغراق معمولاً در آثار حماسی دیده می‌شود، اما باید دقت داشت که آثار غنایی و عاشقانه و هر نوع ادبی دیگر نیز می‌تواند اغراق داشته باشد.

به یاد یار و دیار آن چنان بگیریم زار
به زیر تیغ فشرديم پای خود چندان
بگذار تا بگیریم، چون ابر در بهاران
دیده از دور دو دریای مجاور با هم
با ساربان بگوئید، احوال آب چشمم
گر برگ گل سرخ کنی پیره‌نش را
هیچ است آن دهان و نبینم از آن نشان
که از جهان ره و رسم سفر براندازم
که کوه بست کمر پیش بردباری ما
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
چشم من می‌شکند پنجره را تا برود
تا بر شتر نبندد محمل به روز باران
از نازکی آزار رساند بدنش را
موی است آن میان و ندانم که چیست آن

نکته: آمدن اعدادی مانند صد، هزار، هزاران و... معمولاً اغراق می‌سازد. (اما ممکن است تله‌ی کنکوری باشد).

هزاران کوه غم بر دل از آن موی کمر دارد
میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است
سر عمرو صد گام از تن پرید
اگر از سینه‌ی مور ضعیفی پرده برداری
دلَم گرفته از این روزها دلَم تنگ است
دم تیغ بر گردنش چون رسید

بیشتر بدانیم!

توجه: یکی از ویژگی‌های آثار حماسی «خرق عادت» است که اغراق نمونه‌ای از آن است. لذا در بیشتر آثار حماسی، اغراق دیده می‌شود. به گونه‌ای که در تمام ابیات پیوسته زیر اغراق دیده می‌شود.

خروش سواران و اسپان ز دشت	ز بهرام و کیوان، همی برگذشت
همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل	خروشان دلِ خاک در زیر نعل
نماند ایچ با روی خورشید، رنگ	به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
دلیری کجا نام او اشکبوس	همی برخوردید بر سان کوس
بشد تیز رهام با خود و گبَر	همی گرد رزم اندر آمد به ابر

نکته بسیار مهم: اغراق فقط در تعریف بیش از حد از یک موضوع یا شخص نیست، بلکه تخریب بیش از حد نیز می‌تواند حاوی اغراق باشد. چنانکه بگوییم فلانی از مورچه هم ضعیف‌تر است!!!

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی اغراق وجود دارد؟ اغراق به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بعد از هزار سال به بام زحل رسد	گر پاسبان ز بام تو سنگی رها کند
هستند بی‌قرار چو زلف تو عالمی	تا دیده دید در خم زلفت قرار حُسن
لباس عافیتی هست گر در این عالم	که دست خلق از آن کوتاه است، عربانی است
جوی خون می‌رود از چشمه‌ی چشمم بر خاک	بر سرم بین که ز دست تو چه‌ها می‌آید
چون سر از خوابگاه خاک برآرم دم حشر	بچکد خون جگر چون کفتم بفشاری
هزار جهد بکردم که سرّ عشق بیوشم	نبود بر سر آتش، می‌سرم که نجوشم
شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر	کاین سر پر هوس شود، خاک در سرای تو
با صدهزار زخم زبان زنده‌ام هنوز	گردون گمان نداشت به این سخت‌جانی‌ام
ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر	من کی رسم به وصل تو کز ذره کمتر؟
گر همین سوز رود با من مسکین در گور	خاک اگر باز کنی سوخته یابی کفتم
هنر بیار و زبان‌آوری مکن سعدی	چه حاجت است که گوید شکر، که شیرینم!
از آب دیده صد ره، طوفان نوح دیدم	وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل

تلمیح

تلمیح در لغت به معنای «اشاره کردن به گوشه چشم» است و در اصطلاح ادبی اشاره کردن به آیات، احادیث، داستان‌های عاشقانه و تاریخی، مَثَل و... است.

غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت فرهاد
نظرکردن به درویشان مُنافی بزرگی نیست
از آب دیده صد ره، طوفان نوح دیدم
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
طالب لعل توأم کان که به ظلمات افتاد
خواندم افسانه‌ی شیرین و به خوابش کردم
سلیمان با چنان حشمت، نظرها بود با مورش
وز لوح سینه نقشت، هرگز نگشت زایل
متحیرم چه نامم شه ملک «لا فتی ...» را؟
طلب چشمه‌ی حیوان نکند، چون نکند؟

توجه: اصل تلمیح، اشاره کردن است اما گاه ترجمه کامل را می‌آورند.

چنین گفت پیغمبر راست‌گوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

توجه: القاب مربوط به پیامبران را سعی کنید بدانید: خلیل (ابراهیم)، کلیم (موسی)، احمد (حضرت محمد) و ...

تضمین

آوردن بخش کاملی از آیه، حدیث و یا مصراع، بیت یا قسمتی از شعر و نثر شاعر یا نویسنده‌ی دیگر در اثر خود را تضمین می‌گویند. معمولاً و قاعدتاً عبارت تضمین‌شده را باید داخل گیومه « » بیاورند. ولی در کنکور نمی‌آورند؛ چون تضمین مشخص می‌شود. قسمت آخر شعر زیر، از مولاناست که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خود آورده است.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی،

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

مصراع اول بیت زیر نیز از سعدی است که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خود آورده است.

«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی» تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن

نکته: گاه شاعر یا نویسنده پیش از آوردن بیت یا متن تضمینی، به نام شاعر یا نویسنده اشاره می‌کند. مانند تضمین بیت دوم از شعر حافظ، که شهریار در بیت اول به اسم حافظ (لسان الغیب) اشاره کرده است.

چه زخم چو نای هر دم، ز نوای شوق او دم که «لسان غیب» خوش‌تر، بنوازد این نوا را
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را»

حافظ پیش از تضمین از شعرهای کمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی به اسم آن اشاره کرده است.

گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث از گفته‌ی «کمال» دلیلی بیاورم
«گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟»

سعدی نیز پیش از تضمین از شعر فردوسی به اسم آن اشاره کرده است.

چنین گفت «فردوسی» پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد-
«میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

توجه: تضمین در نثر نیز نمونه‌های بسیار دارد. در داستان «خسرو» در درس شانزدهم کتاب فارسی دهم، بسیار از این آرایه استفاده شده است.

با صدایی که به قول معروف، از ته چاه درمی‌آمد، با زهرخندی گفت: داد نزن: «من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند. ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند. ... این شکست او را به منجلاب فساد کشید «فی‌الجملة نمائد از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد». تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

توجه: آوردن کلّ آیه یا حدیث «تضمین» می‌باشد و «تلمیح» نیست.
بهر این فرمود رحمان ای پسر
«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» ای پسر
درویش بی‌معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»

توجه: آمدن یک اصطلاح یا اسم عربی مانند «عزّ و جلّ»، «اولی‌الالباب» یا «عمّ نواله» و ... تضمین نمی‌سازد.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی تلمیح یا تضمین وجود دارد؟ تلمیح یا تضمین به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

هرگز به لب چشمه‌ی حیوان نرسیدیم	در تیرگی هجر بمردیم و ز لعلش
حال دل مجنون پراکنده‌ی ما چیست؟	در سلسله‌ی زلف سراسیمه‌ی لیلی
گم کرده همچو آدم و حوا بهشت خویش	سرگشته در کشاکش طوفان روزگار
شیوه‌ی جنّات تجری تحت الانهار داشت	چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری‌سرشت
که بار عشق تو پشت فلک دوتا بکند	چگونه دعوی عشقت کنم به یکتایی
سر منصور هیبهات است از آغوش دار افتد	نیندازد به خاک آن را که عشق از خاک بردارد
ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت	صبحدم مرغ چمن با گل نخواستگفت
هر شوخ‌دیده‌ای نفریبد خلیل را	خورشید و مه مرا نتواند ز راه بُرد
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی	خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
گریان به تازیانه‌ی افراسیاب شد	این مه که چون منیزه سر چاه می‌نشست
بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها	تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم
پیوسته این بودش دعا: الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ	ایوب با چندین بلا، کاندرا بلا شد مبتلا
که اسم اعظم خاتم همین است	مبند آزار موری نقش در دل
بر سر او چارصد سالش بداشت	نیم‌پشه بر سر دشمن گماشت
نژد آن دل که او خواهد نژدش	بلند آن سر که او خواهد بلندش
نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی	نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

مراعات نظیر (تناسب)

آوردن دو یا چند واژه که با یکدیگر تناسب و رابطه‌ای غیر از تضاد داشته باشند، **مراعات نظیر** می‌باشد. مراعات نظیر اگر در دو واژه باشد معمولاً آن را **تناسب** می‌گویند، اما در کنکور تناسب و مراعات نظیر را یکسان در نظر می‌گیرند.

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت	برآید که ما خاک باشیم و خشت
خروش سواران و اسپان ز دشت	ز بهرام و کیوان همی برگذشت
ای تو رَمه سپرده به چوپان گرگ طبع	این گرگی شبان شما نیز بگذرد
یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است	ای روضه مجسم گودال قتلگاه

بیشتر بدانیم!

توجه: مراعات نظیر و تناسب واژگان ممکن است کمی غیرمحسوس باشد. توجه به آرایه تناسب، گاه منجر به کشف، آرایه **ایهام تناسب** می‌شود.

شفا می‌دهد آشکارا به دل **اشارات** پنهانی چشم تو
از دور دست می‌رسد آیا کدام **پیک**؟ ای **مسلم** شرف به کجا می‌کنی نگاه؟
در دو بیت قبل «شفا» و «اشارات» با یکدیگر ارتباط و مراعات نظیر دارند، زیرا نام دو اثر از ابن سینا می‌باشند و «پیک» نیز با «مسلم» ارتباط دارد، زیرا مسلم بن عقیل، پیک و فرستاده امام حسین (ع) به کربلا بود.
توجه: در بیتی که **تلمیح** وجود دارد، اکثراً تناسب هم وجود دارد، زیرا معمولاً کلمات مربوط به یک داستان، با یکدیگر تناسب هم دارند.

غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت **فرهاد** خواندم **افسانه شیرین** و به خوابش کردم
تمیز در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی مراعات نظیر (تناسب) وجود دارد؟ واژگان سازنده‌ی مراعات نظیر به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی‌تاب	گلبرگ تری، سرو سهی، سنبل سیراب
بر مهر چرخ و شیوه‌ی او اعتبار نیست	ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر او
خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی	که شاید که تو فخر من و من عار تو باشم
نصیحت‌گوی را از من، بگو ای خواجه دم در کش	چو سیل از سر گذشت این را چه می‌ترسانی از باران
از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم	مرحمت فرموده ما را مس کن
بیستون کردن فرهاد نه کاری است شگفت	شور شیرین به سر هر که فتد، کوهکن است
سزد گر بداری سرش در کنار	زمانی برآسایی از کارزار

مَثَل یا تمثیل یا ارسال المَثَل

آوردن ضرب المثل یا گفتن جمله‌ای حکیمانه که بعدها به ضرب المثل تبدیل شده باشد. مَثَل، بر تاثیرگذاری کلام می‌افزاید و زینت بخش و مایه‌ی آرایش کلام است.

چنین است رسم سرای درشت	گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
گنه کرد در بلخ آهنگری	به شوشتر زدند گردن مسگری
از طلاگشتن پشیمان گشته‌ایم	مرحمت فرموده ما مس کنید
زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

توجه: ضرب المثل‌ها هنر و شاهکار سخنورانند. در میان سخنوران فارسی، **سعدی**، بیش از دیگران در این زمینه به خلق و ابداع پرداخته است. به گونه‌ای که قریب به چهارصد جمله و مصراع و بیت از بوستان و گلستان به صورت ضرب المثل در آمده و زینت بخش کلام سخنوران دیگر شده است.

هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

توجه: برای شناختن مَثَل‌ها نیازی نیست آن‌ها را حفظ کنیم، چون تعداد آن‌ها بسیار زیاد است. توجه به معنا، بهترین راه شناخت مَثَل است. شناخت مَثَل‌ها در **قربان معنایی** نیز بسیار مهم هستند.

توجه: اسلوب معادله و مَثَل نیز از این جهت که زیرساخت تشبیهی دارند، شبیه هستند ولی تفاوت آن‌ها در این است که **اولاً مَثَل‌ها بسیار معروف‌تر از اسلوب معادله‌ها هستند**. (در واقع اسلوب معادله‌ای که بسیار معروف شود به مَثَل تبدیل می‌شود). ثانیاً اسلوب معادله لزوماً در شعر می‌آید و حتماً دو مصراع است ولی «مَثَل» در نثر هم می‌آید و می‌تواند یک جمله یا یک مصراع باشد.

تَخْلَص

آمدن نام شاعر در بیت آخر یا یکی مانده به آخر را تَخْلَص می‌گویند.

حافظ به خود نپوشد، این خرقة می‌آلود	ای شیخ پاک‌دامن، معذور دار ما را
سعدی، به روزگاران، مِه‌ری نشسته بر دل	بیرون نمی توان کرد، الا به روزگاران

بعضی از تَخْلَص‌ها آشکار نیستند و به نام اصلی شاعر اشاره ندارند. «**خَمْس**» در بیت زیر **تَخْلَص** مولانا است.

راز نهان دار و خَمْس ، و ر خَمْس ی تلخ بود	آنچه جگرسوزه بُود، باز جگرسازه شود
--	------------------------------------

تمرین ۱ در کدام بیت آرایه‌ی تمثیل یا تَخْلَص وجود دارد؟ تمثیل یا تَخْلَص به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

از آن شبی که رهی دید صبح روی تو را	شب‌ی نفرت که چون صبح جامه‌ای ندرید
روشن شود این تیره شب بخت عراقی	از صبح رخ یار وفادار که داند؟
من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش	هر کسی آن دروَد عاقبت کار، که کشت
کی شود زنجیر، صائب، مانع شور جنون	موج نتواند کشیدن در سلاسل بحر را
خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی	که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم
زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی	که گفته‌اند «نکویی کن و در آب انداز»
هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بُود	در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
عشق چون آید بُرد هوش دل فرزانه را	دزد دانا می‌کشد اوّل چراغ خانه را
آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد	خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
دشمن طاووس آمد پرّ او	ای بسا شه را بکشته فرّ او
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

بخش ویژه ۳

امتحانات نهایی

آزمون فارسی ۳ - مشترک - خرداد ۱۴۰۰

قلمرو زبانی؛ معنای لغات، املاي لغات و دستور زبان فارسی (۷/۵ نمره)

- ۱) معنی هریک از واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (۱ نمره)
- الف) دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد. (ب) که گفتی سمن داشت اندر کنار
ج) جنگ بود این یا شکار آیا / میزبانی بود یا تزویر (د) پیش از آمد هر زمانی صد تعب
- ۲) در بیت‌های زیر، تفاوت معنایی واژه «دستور» را بررسی کنید. (۵/۵ نمره)
- الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور
ب) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست
- ۳) املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۵/۵ نمره)
- الف) واصفان حلیهٔ جمالش به تحیّر (منسوب / منسوب) (ب) گفت از (بهر / بحر) غرامت جامه‌ات بیرون کنم
د) در هریک از موارد زیر یک نادرستی املاي بیابید و درست آن را بنویسید. (۵/۵ نمره)
- الف) همچنان که می‌توانست او، اگر می‌خواست، / کان کمندِ شصت خمّ خویش بگشاید / و بیاندازد به بالا ،
ب) در کتل و گردنهٔ یک دوجین شکم و روده مراحل مضق و بلع و هضم و تحلیل را پیموده است.
- ۵) در گروه کلمه‌های زیر دو مورد نادرستی املاي وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (۵/۵ نمره)
- «آذر و حیا - خار و بی‌ارزش - سورت سرمای دی - زهر شمشیر و سنان»
۶) در نوشتهٔ زیر، نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را تعیین کنید. (۵/۵ نمره)
- «پروانه قوت از عشق آتش خورد و همهٔ جهان، آتش بیند.»
- ۷) با توجه به بیت‌های زیر درستی یا نادرستی موارد داده‌شده را تعیین کنید. (۵/۵ نمره)
- «گفت: نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم گفت: والی از کجا در خانهٔ خمّار نیست؟
گفت: تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»
- الف) در بیت اول، فعل «شویم»، اسنادی و فعل «نیست»، غیر اسنادی است. درست ☐ نادرست ☐
ب) در بیت دوم «خوابگاه مردم» یک ترکیب اضافی و «مردم بدکار» یک ترکیب وصفی است. درست ☐ نادرست ☐
- ۸) نوع وابستهٔ وابسته را در هریک از موارد زیر تعیین کنید. (۵/۵ نمره)
- الف) متوجه شدم که قدرتِ قلم نویسنده تا چه حد بوده است. (ب) این جا می‌توان چند حلقهٔ چاه عمیق زد؟
۹) با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۵/۵ نمره)
- «آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد
الف) نوع «او» در مصراع اول، حرف ربط است یا عطف؟
ب) در مصراع دوم، کدام واژه نقش «نهاد» دارد؟

۱۰ در نوشته «فکر کردم اگر پیش تر بروم، به حتم گم می‌شوم. بر تلّ خاکی نشستیم. حتی اگر من صدایتان نمی‌کردم، متوجه حضور من نمی‌شدید.» (۵/۰ نمره)

(الف) زمان کدام فعل «مضارع التزامی» است؟

(ب) در واژه «صدایتان»، نقش دستوری ضمیر پیوسته «تان» چیست؟

۱۱ «هفت‌خوان را زاد سرو مرو، / / آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد؛ / خوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون / من که نامم ماث /» (۱ نمره)

(الف) گروه اسمی «آن هریوه خوب»، چه نوع نقش تبعی دارد؟

(ب) نقش دستوری واژه «اکنون» را بنویسید.

(ج) واژه «هشتم» کدام یک از انواع وابسته‌های پسین است؟

(د) در گروه اسمی «زاد سرو مرو»، هسته را مشخص کنید.

۱۲ در کدام گزینه، جمله مرکب دیده می‌شود. (۵/۰ نمره)

(الف) بی‌اختیار در را باز کردم و این جوان نمک‌شناس را بیرون انداختم.

(ب) از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و نمره تلفن او را از من خواستند.

(ج) آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که بدون خداحافظی با آقایان رفتند.

(د) فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم در میان گذاشتم.

۱۳ مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید. (۵/۰ نمره)

(الف) دیلمان: (ب) خواهان:

قلمرو ادبی؛ آرایه‌های ادبی و تاریخ ادبیات (۴ نمره)

۱۴ نام صاحب هر یک از آثار داده‌شده را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (۵/۰ نمره)

(الف) غزلواره‌ها (شکسپیر / پابلونودا)

(ب) سانتاماریا (مهرداد اوستا / سید مهدی شجاعی)

۱۵ از بین آثار زیر، به ترتیب یک اثر از اخوان ثالث و یک اثر از سلمان هراتی بیابید. (۵/۰ نمره)

«از پاریز تا پاریس - دری به خانه خورشید - هوا را از من بگیر خندهات را نه - در حیاط کوچک پاییز در زندان»

۱۶ در هر یک از موارد زیر، با توجه به بخش‌های مشخص شده، کدام آرایه ادبی دیده می‌شود؟ (۱ نمره)

(الف) فراش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را گفته تا بنات نبات پرورد ()

(ب) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت ()

(ج) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه ()

(د) تا باز کنند به روی عالم دیب‌اچّه خاطرات شیرین ()

۱۷ با توجه به منطق الطیر عطار، هریک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟ (۵/۰ نمره)

(الف) بلبل: (ب) هدهد:

۱۸ در هریک از موارد زیر، آرایه درست را از کمانک مقابل آن، انتخاب کنید. (۱ نمره)

(الف) مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد (اسلوب معادله / حسن تعلیل)

(ب) یکی تازی‌ای برنشسته سیاه / همی خاک نعلش بر آمد به ماه (تناقض / اغراق)

(ج) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند (تضمین)

(د) همگان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید / پای تا سر گوش (جناس همسان / تشبیه)

- ۱۹ با توجه به سروده «آن گاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند / نان را، هوا را، روشنی را، بهار را، از من بگیر / اما خنده‌ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم» (۵/۰ نمره)
- الف) یک نمونه آرایه تضاد بیابید.
ب) مفهوم کنایه «چشم از دنیا نبندم» چیست؟
قلمرو فکری، معنی ابیات و عبارات و درک مطلب (۵/۸ نمره)
- ۲۰ معنی هریک از موارد زیر را به نثر روان بنویسید.
الف) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق (۵/۰ نمره)
ب) امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می‌میرند. (۵/۰ نمره)
ج) که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند (۵/۰ نمره)
د) طفره می‌رفتید ولی اصرارهای من، عاقبت شما را متقاعد کرد. (۵/۰ نمره)
ه) چون بود کافلیم ما را شاه نیست بیش از این بی شاه بودن راه نیست (۷۵/۰ نمره)
- و) این بدبخت‌ها سال آزار یک‌بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب بخورند. (۷۵/۰ نمره)
- ز) آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که بتواند آن را بنگارد / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ (۵/۰ نمره)
- به پرسش‌های مربوط به درک مطلب پاسخ دهید.
- ۲۱ در نوشته زیر، منظور از «به طریق انبساط» چیست؟ (۵/۰ نمره)
«یکی از یاران به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»
- ۲۲ با توجه به شعر «دماوندیه»، منظور از بخش‌های مشخص شده در بیت‌های زیر چیست؟ (۵/۰ نمره)
- «پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند
گر آتش دل نهفته داری / سوزد جان به جانست سوگند»
- ۲۳ از مقایسه سروده سهراب سپهری با نوشته زیر، چه مفهوم مشترکی دریافت می‌شود؟ (۵/۰ نمره)
- * «من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم»
* «در کویر خدا حضور دارد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد.»
- ۲۴ در بیت زیر، منظور از «نسیم سحرخیز» و «باغ» چیست؟ (۵/۰ نمره)
- «با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم / در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو»
- ۲۵ بیت زیر بر چه مفهومی تأکید دارد؟ (۵/۰ نمره)
- «چو بخشایش پاک‌یزدان بود / دم آتش و آب یکسان بود»
- ۲۶ در سروده زیر، منظور شاعر از «حدیث آشنای نقال» چیست؟ (۵/۰ نمره)
- «مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش - چونان حدیث آشنایش گرم - / راه می‌رفت و سخن می‌گفت»
- ۲۷ در نوشته زیر، منظور نویسنده از مثل «چند مرده حلاجی» چیست؟ (۵/۰ نمره)
- «مصطفی جان، می‌خواهم امروز نشان بدهی چند مرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک غاز برای ما پیدا کنی.»
- ۲۸ با توجه به سروده زیر، یکی از ویژگی‌های عشق جاودانی را بنویسید. (۵/۰ نمره)
- «هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»، / این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند»

۲۹ با توجه به هفت وادی عرفانی، منطق الطیر، هریک از بیت‌های ردیف نخست، با کدام بیت در ردیف دوم، یادآور وادی مشترکی است؟ (در ردیف دوم، یک بیت اضافی است) (۵/۰ نمره)

ردیف	نخست	ردیف	دوم
۱	روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک بیابان برکنند	الف	هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش
		ب	چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار
۲	دل چه بندی در این سرای مجاز همت پست کی رسد به فراز	ج	مال اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت در باختن

آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۱

(الف) قلمرو زبانی، معنی لغات، املاي لغات و دستور زبان فارسی (۷ نمره)

- ۱ در بیت زیر، یک برابر معنایی مناسب برای واژه «شادی» بیابید. (۲۵/۰ نمره)
- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی
همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی»
- ۲ برای هر یک از واژه‌های مشخص شده یک برابر معنایی مناسب بنویسید. (۵/۰ نمره)
- الف) اگر کوه آتش بود بسپرم
ب) به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد.

- ۳ معنی واژه «دستور»، در بیت زیر با معنی آن در کدام گزینه یکسان است؟ (۲۵/۰ نمره)
- چه نیکو گفت با جمشید دستور
که با نادان نه شیون باد و نه سور»
- ۱) گر ایدونک دستور باشد کنون
بگوید سخن پیش تو رهنمون
- ۲) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
- ۳) به دستور فرمود تا ساروان
هیون آرد از دشت، صد کاروان
- ۴) بر مصطفی بهر رخصت دوید
از او خواست دستوری اما ندید

- ۴ املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۵/۰ نمره)
- الف) اَلّا والله که امروز باید (ناهار / نهار) را با ما صرف کنی.
ب) شاهان باز شکاری را روی (شصت / شست) می‌نشانند و با خویشتن به شکار می‌برند.
- ۵ در هر یک از متن‌های زیر، واژه‌ای بیابید که دارای «هم‌آوا» باشد. (۷۵/۰ نمره)
- الف) کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوان مردان / چاه پستان، چاه بی دردان
ب) هر کسی از ظنّ خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
- ج) در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد.
- ۶ در هر یک از موارد زیر، املاي یک واژه نادرست است؛ آن را بیابید و درست آن را بنویسید. (۵/۰ نمره)
- الف) پیرمرد از داخل کاذبیه روی میز، یک پاکت کهنه را برداشت و حواله مخارج قریب شش ماه من را نوشت.
ب) پس از عزیمت رضاشاه، همه تبعیدی‌ها رها شدند و به ایل و اشیره بازگشتند.

۷ در کدام گزینه غلط املایی دیده می‌شود؟ (۲۵/۰ نمره)

- ۱) نهالی چند در هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود.
- ۲) کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست.
- ۳) چنان می‌نمود که در چهار گوشه اتاق، درفش ملی ما را به احتزاز درآورده باشند.
- ۴) قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور گردد.

۸ با توجه به سروده زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۵/۰ نمره)

«داشتم می‌گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد / چه سرمایی، چه سرمایی! / لیک، خوشبختانه آخر،
سرنهایی یافتم جایی / ... قهوه‌خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم... / همگنان را خون گرمی بود.»

الف) واژه «دی» کدام یک از انواع وابسته وابسته است؟

ب) زمان کدام فعل «ماضی مستمر» است؟

ج) نقش دستوری واژه «خوشبختانه» را بنویسید.

د) نوع واو مشخص شده را تعیین کنید.

۹ با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۱ نمره)

- | | |
|-----------------------------|---------------------------|
| ۱) از سیم به سر یکی گله خود | ز آهن به میان یکی کمر بند |
| ۲) ای مشت زمین بر آسمان شو | بر وی بنواز ضربتی چند |
| ۳) ای مادر سرسپید، بشنو | این پند سیاه بخت فرزند |

الف) در بیت اول، نوع حذف، قرینه لفظی است یا معنایی؟

ب) کاربرد معنایی فعل «شو» اسنادی است یا غیر اسنادی؟

ج) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیابید.

د) هسته گروه اسمی «این پند سیاه بخت فرزند» را تعیین کنید.

۱۰ نمودار گروه اسمی «دو تخته فرش» را رسم کنید و نوع وابسته وابسته را در آن تعیین نمایید. (۵/۰ نمره)

۱۱ در همه گزینه‌ها به جز جمله‌ای با الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» دیده می‌شود. (۵/۰ نمره)

- ۱) محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند.
- ۲) به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.
- ۳) همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.
- ۴) آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند.

۱۲ با توجه به بیت‌های زیر، درستی یا نادرستی گزاره‌های داده شده را تعیین کنید. (۱ نمره)

- | | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| صد هزاران سایه جاوید، تو | گم شده بینی ز یک خورشید، تو |
| چون نگه کردند آن سی مرغ زود | بی‌شک این سی مرغ آن سیم‌رغ |
| خویش را دیدند سیم‌رغ تمام | بود خود سیم‌رغ، سی مرغ تمام |

- | | | |
|--|----------------------------|------------------------------|
| الف) واژه «تو» نقش تبعی تکرار و واژه «خود» نقش تبعی بدل دارد. | ☐ درست | ☐ نادرست |
| ب) بیت دوم، یک جمله غیر ساده است و مصراع اول، جمله وابسته آن است | ☐ درست | ☐ نادرست |
| ج) نقش دستوری واژه «تمام» در هر دو مصراع بیت سوم، «قید» است. | ☐ درست | ☐ نادرست |
| د) مفهوم «آن» در واژه «صد هزاران» همانند واژه «آن» در واژه «بهاران» است. | ☐ درست | ☐ نادرست |

قلمرو ادبی؛ حفظ شعر، آرایه‌های ادبی و تاریخ ادبیات (۵ نمره)

۱۳ بیت زیر را با مصراع مناسب کامل کنید. (۵+۰ نمره)

من این زیبا زمین را آزمودم؛ میهن ای میهن!

۱۴ مصراع دیگر هر یک از بیت‌های داده شده را انتخاب کنید؟ (۲۵+۰ نمره)

(الف) آه این سر بریده ماه است در پگاه؟

(۱) یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟

(۲) یا نه سر بریده خورشید شامگاه؟

(ب) به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

(۱) به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

(۲) اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار

۱۵ مفهوم نمادین هر یک از موارد مشخص شده را بنویسید. (۵+۰ نمره)

(الف) ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

(ب) ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او، شغاد، آن نابردار بود

۱۶ با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۵+۰ نمره)

(۱) گر در سرت هوای وصال است، حافظا

باید که خاک درگه اهل هنر شوی

(۲) بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟

بگفت آن گه که باشم خفته در خاک

(الف) در کدام واژه بیت نخست آرایه «مجاز» وجود دارد؟ (ب) در بیت دوم کدام واژه‌ها آرایه «جناس» را پدید آورده‌اند؟

۱۷ مفهوم هر یک از کنایه‌های مشخص شده را بنویسید. (۵+۰ نمره)

(الف) این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال‌ها برسید. (ب) دیدم ماشاءالله چشم بد دور، آقا و اترقیده‌اند.

۱۸ در همه ابیات به جز گزینه زمینه «ملی» حماسه آشکار است. (۵+۰ نمره)

(۱) پراگنده کافور بر خویشتن

چنان چون بود رسم و ساز کفن

(۲) چنین است سوگند چرخ بلند

که بر بی‌گناهان نیاید گزند

(۳) رخ شاه کاووس پرشرم دید

سخن گفتنش با پسر نرم دید

(۴) بدان گاه سوگند پرمایه شاه

چنین بود آیین و این بود راه

۱۹ با توجه به هر یک از موارد داده شده، پاسخ درست را انتخاب کنید. (۱ نمره)

(الف) در بیت «لبریز زندگی است نفس‌های آخرت / آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه»، مصراع اول، آرایه «حسن تعلیل» دارد یا

«تناقض»؟

(ب) آرایه بارز در بیت «محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست»، «اسلوب معادله» است یا

«اغراق»؟

(ج) در سروده «همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند»، ترکیب «دست زمان»، اضافه

استعاری است یا تشبیهی؟

(د) در نوشته «زمزمه لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد»، آرایه «سجع» دیده می‌شود یا «حسن آمیزی»؟

۲۰ هر یک از آثار «قصه‌های دوشنبه، در حیات کوچک پاییز در زندان، فی حقیقه‌العشق و قصه شیرین فرهاد»، با کدام یک از

توضیحات زیر متناسب است؟ (۱ نمره)

(الف) کتابی است عرفانی از شیخ شهاب الدین سهروردی.

(ب) شعر خوان هشتم از سروده‌های این کتاب است.

(ج) این اثر از ترجمه‌های عبدالحسین زرین کوب است.

(د) داستانی است طنز، از احمد عربلو با موضوع دفاع مقدس.

قلمرو فکری: معنی ابیات و عبارات و درک مطلب (۸ نمره)

۲۱) معنی هر یک از ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. (۱ نمره)

ب) در همان ببحبوحه بخور بخور منظره زوال غاز خدایامرز، مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون انداخت. (۰/۷۵ نمره)

ج) توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می کرد. (۰/۵ نمره)

د) چه استبعادی دارد که روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! (۰/۲۵ نمره)

ه) گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان گفت: «کار شرع کار درهم و دینار نیست» (۰/۷۵ نمره)

و) چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو (۰/۷۵ نمره)

ز) فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند، مثل من است (۰/۵ نمره)

ح) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند (۰/۵ نمره)

۲۲) درک و دریافت خود را از سروده زیر بنویسید. (۰/۵ نمره)

«و اگر دیدی، به ناگاه/ خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است،/ بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من،/ شمشیری است آخته»

۲۳) مفهوم مشترک سروده های زیر را بنویسید. (۰/۵ نمره)

* یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامکرر است

* هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم/ و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو»

۲۴) با توجه به متن زیر، منظور هدهد از «خورشید» و «ذره» چیست؟ (۰/۵ نمره)

هدهد در پاسخ طاووس گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است.»

«هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند با یک ذره باز؟»

۲۵) مفهوم کدام بیت با عبارت «وصول به حسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق و عشق هر کس را به خود راه ندهد»، یکسان

است؟ (۰/۵ نمره)

۱) بیم آن است کز غم عشقت سر بر آرد دلم به شیدایی

۲) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

۳) بی عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

۴) می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان، هر که را چون زلف پیچ و تاب هست

۲۶) هریک از موارد زیر، با کدام مورد در جدول داده شده مفهوم مشترکی دارد؟ (یک مورد در جدول اضافی است) (۰/۷۵ نمره)

الف) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟

ب) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد.

ج) شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

۱	نی حدیث راه پر خون می کند	قصه های عشق مجنون می کند
۲	راستی خانم فیروزه بواسحاقی	خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
۳	من نمازم را وقتی می خوانم/ که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو/ ...	
۴	هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد	هر که بی روزی است، روزش دیر شد

۲۷) بیت «مال این جا بایدت انداختن/ ملک این جا بایدت در باختن»، یادآور وادی از هفت وادی منطق الطیر عطار

است. (۰/۲۵ نمره)

آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۲

الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

۱) کدام معنی از واژه «سامان» در مصراع «با جان بودن به عشق در سامان نیست» بر نمی‌آید؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) امکان (ب) درخور (پ) مصلحت (ت) میسر

۲) معنی واژه‌های مشخص‌شده را بنویسید. (۷۵/۰ نمره)

الف) باز زین و برگ را بر گرده کهرها و کرندها نهادند.

ب) من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم.

ج) ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوتاه‌دیدگی باشد که خطی کز خزد خیزد، تو آن را از بنان بینی

۳) با توجه به متن زیر، شکل درست واژه‌ای را که املاي آن غلط است، بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

«معلم لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرسی به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده بود. گذشته از آن، تمام اتاق درس را ابهت و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است، فرا گرفته بود اما آنچه بیشتر مایع شگفتی من گشت، آن بود که بر روی نیمکت‌هایی که در مواقع عادی خالی بود، جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند.»

۴) کدام یک از ابیات زیر، فاقد غلط املائی است؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

ب) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبخ تو گفتن که تو در وهم نیایی

۵) از میان واژگان زیر، املاي کدام واژه، به هردو شکل صحیح است؟ (۲۵/۰ نمره)

«اتراق / اطراق»، «جناق / جناغ»، «حتاکی / هتاکی»، «حمایل / همایل».

۶) در کدام گزینه املاي واژه‌ای غلط است؟ شکل درست آن را بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) نمی‌پذیرفتید؛ بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید.

ب) آن وقت من هرچه اسرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر ابا و امتناع می‌ورزی.

۷) در هریک از جمله‌های زیر، املاي درست را از داخل کمانک برگزینید. (۷۵/۰ نمره)

الف) پس از او عموی بزرگم بر جسته‌ترین شاگرد (حوزه / حوضه) ادیب بزرگ بود.

ب) از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه (غربت / قربت) گرفتند.

پ) قدری برای به‌جا آمدن احوال و تسکین (قلیان / غلیان) درونی در حیاط قدم زدم.

۸) در کدام گزینه «حذف به قرینه معنایی» صورت نیذیرفته است؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) عشق من، خنده تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفد.

ب) پادشه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند.

پ) گر آتشی دل نهفته داری سوزد جانت، به جانت، سوگند

ت) گفت: «نزدیک است والی را سرای آنجا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه‌ی خمار نیست»

۹) زمان و نوع فعل «نخستین جمله» در همه عبارات زیر، به‌جز عبارت یکسان است. (۲۵/۰ نمره)

الف) داشتم می‌گفتم آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد.

ب) در باب آن مسئله معهود، خاطر من داشت کم‌کم به‌کلی آسوده می‌شد.

پ) با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد.

ت) کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست از چنین غازی گذشت؟

۱۰ در بیت زیر، چند «مفعول» وجود دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

«بگفت: آنجا به صنعت در چه کوشند؟» «بگفت: اندۀ خرنند و جان فروشند»

۱۱ ضمیر پیوسته، در کدام مصراع، «وابسته وابسته» است؟ (۲۵/۰ نمره)

«بعد چندی که گشودش چشم

رخش خود را دید

بس که خونش رفته بود از تن

بس که زهر زخم‌ها کاریش

گویی از تن حسّ و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید»

۱۲ در بیت «به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت صد کاروان»

الف) کدام واژه در جایگاه «ممیز» است؟ (۲۵/۰ نمره)

ب) جمله «پیرو» یا «وابسته» را مشخص کنید. (۲۵/۰ نمره)

۱۳ در متن «کلمۀ استاد را به پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم. همه حضار یک‌صدا تصدیق

کردند که تخلصی بس بجاست و سزاوار ایشان است.» (۵/۰ نمره)

الف) نوع وابسته‌ی وابسته را بنویسید.

ب) نمودار پیکانی آن را رسم نمایید.

۱۴ با توجه به بیت‌های زیر، درستی یا نادرستی هر یک از موارد داده‌شده را تعیین کنید. (۵/۰ نمره)

«ای مادر سرسپید، بشنو

بگرای چو ازدهای گرز»

الف) در گروه اسمی «شرزه شیر ارغند» واژه «شیر» هسته است.

درست نادرست

ب) ترکیب «مادر سرسپید» وصفی و ترکیب «سیاه بخت فرزند» اضافی است.

درست نادرست

۱۵ در عبارت «چون برسیدم بوی گلیم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت»: (۲۵/۰ نمره)

الف) جمله «پایه» یا «هسته» را مشخص کنید. (۲۵/۰ نمره)

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص‌شده را، به ترتیب، بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

۱۶ در سروده «تهمتن، گردد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته

هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر ... / در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود»:

الف) نوع نخستین نقش تبعی را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

ب) «و» در جمله پایانی، حرف عطف است یا ربط؟ (۲۵/۰ نمره)

ج) نشانه «ان» در واژه مشخص‌شده، مفهوم «شابهت» دارد یا «جمع»؟ (۲۵/۰ نمره)

ب) قلمرو ادبی؛ آرایه‌های ادبی و حفظ شعر (۵ نمره)

۱۷ ابیات زیر را به شکلی درست کامل کنید. (۱ نمره)

الف) بود لبریز از عشقت وجودم؛ میهن ای میهن

ب) دارد اسارت تو به زینب اشارتی

۱۸ در عبارات زیر، جاهای خالی را، به درستی، پر کنید. (۵/۰ نمره)

الف) کتاب «بینوایان» اثر است.

ب) کتاب نوشته «ظهیری سمرقندی» است.

۱۹ نام آفرینندگان آثاری را که نویسنده آن ها نادرست ذکر شده، بنویسید. (۵/نمره)

«بخارای من، ایل من: محمد بهمن بیگی / تذکره الاولیا: عطار / تمهیدات: شهاب الدین سهروردی / قصه‌ی شیرین فرهاد: نظامی»

۲۰ در تشبیه موجود در بیت زیر، «مشبه» کدام است؟ (۲۵/نمره)

«بر کن ز بُن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکند»

۲۱ آرایه ادبی مناسب هر بیت را بر گزینید. (۵/نمره)

(الف) با اهل فنا دارد هر کس سر یک‌رنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد (تضاد / مجاز)

(ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوزد که بر من به برگ کاهی نیست (تشخیص / متناقض‌نما)

۲۲ واژگان پدیدآورنده آرایه لفظی «سجع» در عبارت زیر، کدام‌اند؟ (۵/نمره)

«هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات.»

۲۳ جاهای خالی عبارات زیر را، به درستی پر کنید. (۱ نمره)

(الف) کاربرد واژگان قافیه در بیت زیر، سبب خلق آرایه ادبی «.....» شده است.

«آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد»

(ب) در مصراع نخست بیت زیر، کاربرد آرایه‌های و مشهود است.

«دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟»

(پ) در بیت زیر، کاربرد آرایه‌های «تشبیه»، «مراعات نظیر»، «تلمیح» و «.....» مشهود است.

«چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟»

۲۴ آرایه ادبی مناسب با هر سروده را در برابر آن بنویسید. (یک آرایه اضافه است) (۷۵/نمره)

(الف) آتش عشق است کاندلر نی فتاد	جوشش عشق است کاندلر می فتاد	۱- ایهام
(ب) چون رود امیدوارم؛ بی‌تابم و بی‌قرارم	من می‌روم سوی دریا؛ جای قرار من و تو	۲- تضمین
(پ) گرچه بیرون تیره بود و سرد همچون ترس	قهوه‌خانه گرم و روشن بود همچون شرم	۳- حسن تعلیل
		۴- حس آمیزی

(ج) قلمرو فکری؛ درک مطلب، معنی و مفهوم نظم و نثر (۸نمره)

۲۵ شاعر در بیت زیر، به بیدادگری کدام پادشاه دارد؟ (۲۵/نمره)

«آن کسی را که در این مُلک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است»

۲۶ مولانا در بیت زیر، چه کسانی را سزاوار همراهی «عارف» دانسته است؟ (۲۵/نمره)

«نی حریف هرکه از یاری برید پرده‌های پرده‌های ما درید»

۲۷ «ضرورت توسل به مرشد و مراد» از مفهوم کدام بیت برمی آید؟ (۲۵/نمره)

(الف) در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

(ب) آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

۲۸ بیت «نشاط غربت از دل کی برد حب وطن بیرون؟ / به تخت مصرم اما جای در بیت الحزن دارم» به کدام داستان اشاره دارد

(۲۵/نمره)

۲۹ عبارت «و آنچه را قدیمی است قدیمی ندانم که تو از آن منی و من از آن تو. درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را

تلاوت کردم.» کدام مفهوم را خاطر نشان می‌سازد؟ (۲۵/نمره)

(الف) غیرت و توانایی معشوق (ب) جاودانگی و تقدس معشوق (پ) کرامت و مهربانی معشوق (ت) وصف‌ناپذیری و زیبایی عشق

۳۰ با توجه به ابیات زیر، مراد از «پیر خردمند» کیست؟ (۲۵/۰ نمره)

چه خوش فرمود آن پیر خردمند
اگر خونین دلی از جور آیام
وزین خوشتر نباشد در جهان پند
لب خندان بیاور چون لب جام

۳۱ مراد از «این سخن» در بیت زیر چیست؟ (۲۵/۰ نمره)

«سیاوش چنین گفت کای شهریار
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار»

۳۲ شاعر در سروده زیر، علاقه خود به محبوبش را به چه موضوعی پیوند زده است؟ (۲۵/۰ نمره)

«خنده ات را می خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند»

۳۳ شاعر در بیت زیر، شنونده را برای بهره بردن از سخنان گوینده، به چه چیزی فرا خوانده است؟ (۲۵/۰ نمره)

«مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد
غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد»

۳۴ مقصود از آخرین جمله عبارت «با آخرین رمق هایتان داد زدید و به همه دستور دادید که بروند ... به یک نفر هم گفتید که

به برادر محسن خبر بدهد که ادامه حمله را دست بگیرد» چیست؟ (۲۵/۰ نمره)

۳۵ بیت «صدهزاران سایه جاوید تو / گم شده بینی ز یک خورشید تو» و بیت زیر، بر کدام مفهوم مشترک تأکید دارند؟

(۵/۰ نمره)

«وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا
هر که فانی شد ز خود، مردانه ای است»

۳۶ بیت «چنان آمد اسپ و قبای سوار / که گفתי سمن داشت اندر کنار» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید. (۵/۰ نمره)

«آتش ابراهیم را نبود زیان
هر که نمرودی است گو می ترس از آن»

۳۷ در متن «ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این

شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می بُرد و می گریست.» منظور از

«امام راستین و بزرگ» و «شیعه گمنام و غریب» به ترتیب، چه کسانی هستند؟ (۵/۰ نمره)

۳۸ معنی ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) عصارة تاکی به قدرت او شهد فایق شده. (۵/۰ نمره)

ب) متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده است. (۵/۰ نمره)

پ) حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می یاب. (۵/۰ نمره)

ت) بعد از این وادی استغنا بود
نه در او دعوی و نه معنا بود (۵/۰ نمره)

ث) اگر کوه آتش بود، بسپرم
از این تنگ خوار است اگر بگذرم (۵/۰ نمره)

ج) یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می شنوم نامکرر است (۵/۰ نمره)

چ) با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است
ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت (۵/۰ نمره)

ح) آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه های غم و درد
غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟ (۵/۰ نمره)

آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۳

الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

۱) معنی واژه مشخص شده در عبارت «دیگر در آن ذی حیاتی نفس نمی کشد»، چیست؟ (۲۵/۰ نمره)

۲) کدام واژه جزء معانی مشخص شده نیست؟ (۲۵/۰ نمره)

بنشین به یکی کبود اورند (آونگ - سریر - اورنگ - تخت پادشاهی)۳) معادل معنایی واژه مشخص شده در بیت «چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور» در کدام

گزینه نیامده است؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند.

ب) فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد.

ج) وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند.

۴) مترادف واژه «کلان» در عبارت «هر که مرا ببند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام»

کدام کلمه است؟ (۲۵/۰ نمره)

«یکی از مردان معمر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست»

۵) املاي درست را در جمله‌های زیر انتخاب کنید. (۷۵/۰ نمره)

الف) مهمان‌ها سخت در (محضور - محظور) گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند.

ب) از آن همه زیبایی‌ها و لذت‌ها و (نشئه - نشعه)‌ها سرشار از شعر و خیال می‌شدم.

ج) تو نمایندهٔ فضلی، تو سزاوار (ثنایی - سنایی)

۶) با توجه به واژه‌های مشخص شده، کدام گزینه غلط املايي دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) ولی شستش خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سربریده، مدام روی میز می‌دوید.ب) کان کمند شست خم خویش بگشاید / و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره‌ای، سنگی / و فراز آید.ج) چون تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد، یک بار دیگر به کلام بلندپایه‌ی «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم.د) آنگاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشانند و با خویشان به شکار می‌برند، چنین گفت

۷) از چهار گزینهٔ زیر، در دو گزینه نادرستی املايي وجود دارد؛ آن دو را مشخص کنید. (۵/۰ نمره)

الف) مطاع و فرمانروا - صلهٔ ارحام - سوء هاضمه

ج) مغلوب و مقهور - زل زدن و نگریستن - مخاصمت و دشمنی

۸) در کدام یک از گزینه‌های زیر غلط املايي وجود دارد، درست آن را بنویسید. (۵/۰ نمره)

الف) عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف و واصفان حلیهٔ جمالش به تحیر منسوب.

ب) سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و سفوت آدمیان و تتمهٔ دور زمان.

۹) ساختار کدام مصراع، طبق الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است؟ (۲۵/۰ نمره)

«در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت»

۱۰) نوع «ان» مشخص شده در کدام گزینه یکسان نیست؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدندب) من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم۱۱) با توجه به بیت «اگر لطف تو نبود پرتوانداز / کجا فکر و کجا گنجینه‌ی راز» کدام واژهٔ بیت زیر، نقش دستوری یکسانی با واژهٔ

مشخص شده دارد؟ (۲۵/۰ نمره)

«زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه نیست»

- ۱۲ از بین چهار بخش مشخص شده در متن زیر، نقش‌های تبعی «معطوف» و «بدل» را بیابید. (۲۵/نمره)
- «تابستان وصال، نوازشگر می‌آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن‌گسترمان، کویر می‌برد در کویر گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم. آسمان، تفرجگاه مردم کویر است.»
- ۱۳ نوع حذف را در موارد زیر مشخص نمایید. (۵/نمره)
- الف) چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن.
- ب) امروز خورشید در دشت آینه‌دار من و تو
- ۱۴ نوع وابسته و وابسته را در بیت زیر بنویسید. (۲۵/نمره)
- «ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد»
- ۱۵ مضاف‌الیه مضاف‌الیه را در شعر زیر بیابید و نمودار پیکانی آن گروه اسمی را رسم کنید. (۵/نمره)
- «این گلیم تیره‌بختی‌هاست / روکش تابوت تختی‌هاست ... / اندکی استاد و خامش ماند»
- ۱۶ در عبارت زیر زمان مشخص شده را دقیقاً تعیین کنید. (۲۵/نمره)
- «در کناره دریا موج کف آلوده‌اش را باید بر فرازد»
- ۱۷ واژه «چون» از لحاظ دستوری در کدام گزینه متفاوت است؟ (۲۵/نمره)
- الف) چون بود کاکلیم ما را شاه نداشت ب) چون بتابد آفتاب معرفت ج) چون فرود آیی به وادی طلب
- ۱۸ کدام گزینه واژه‌ای «هم‌آوا» در زبان فارسی ندارد؟ (۲۵/نمره)
- الف) دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران‌شهر / شیرمرد عرصه ناوردهای هول ... / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود.
- ب) گویی جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت ایشان دوخته بود.
- ج) بیامد دو صد مرد آتش‌فروز / دمیدند گفتی شب آمد به روز
- ۱۹ با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (۷۵/نمره)
- «به سوزی ده کلام را روایی / کز آن گرمی کند آتش‌گدایی»
- الف) نقش «ضمیر پیوسته» در مصراع نخست چیست؟
- ب) جمله وابسته (پیرو) را مشخص کنید.
- ج) نقش دستوری واژه مشخص شده چیست؟
- ب) قلمرو ادبی؛ آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و حفظ شعر (۵ نمره)
- ۲۰ زمینه حماسی بیت «چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی‌گناهان نیاید گزند» چیست؟ (۲۵/نمره)
- ۲۱ آرایه ادبی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۱ نمره)
- الف) عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را / سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را (اسلوب معادله - متناقض‌نما)
- ب) از سیم به سر یکی گله‌خود / ز آهن به میان یکی کمر بند (استعاره - حس آمیزی)
- ج) مرد نقال، آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود (ایهام - حسن تعلیل)
- د) ز نیرنگ هوا و از فریب آذخاقانی / دلت خلد است، خالی ساز از طاووس و شیطاناش (تضمین - تلمیح)
- ۲۲ واژه‌های مشخص شده، در دو جمله زیر خلق‌کننده کدام آرایه ادبی مشترک هستند؟
- الف) بدان که از جمله نام‌های حسن یکی «جمال» و یکی «کمال».
- ب) بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد.

۲۳ جای خالی را با واژه‌های مناسب پر کنید. (۷۵/نمره)

- (الف) واژه‌های مشخص شده در بیت «نی حریف هرکه از یاری برید / پرده‌هایش، پرده‌های ما درید»، آرایه ادبی دارند.
- (ب) در جمله «با راه آهن به بروکسل، پایتخت بلژیک می‌رفتیم» واژه مشخص شده آرایه دارد.
- (ج) در عبارت «در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی‌اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد» واژه مشابه است.

۲۴ شاعر برای آفرینش آرایه ادبی «حسن تعلیل» در بیت زیر، چه دلیلی را بیان کرده است؟ (۵/نمره)

تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر بلند

۲۵ کدام یک از ابیات زیر، آرایه «متناقض‌نما» دارد؟ (۲۵/نمره)

(الف) آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟

(ب) هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای است / هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

۲۶ کدام دو اثر از یک نویسنده یا شاعر است؟ (۵/نمره)

«فی حقیقه العشق - فیه ما فیه - کلیله و دمنه - تذکره الاولیا - سندبادنامه - منطق الطیر - تمهیدات»

۲۷ کدام اثر مربوط به بخش ادبیات جهان است؟ (۲۵/نمره)

(الف) از پاریز تا پاریس (ب) قصه‌های دوشنبه؟

۲۸ درستی یا نادرستی جمله «سانتاماریا اثر رضا امیرخانی، نویسنده معاصر، درباره دفاع مقدس است.» را مشخص کنید. ۰/۲۵

۲۹ آیا مصراع دوم بیت زیر به درستی ذکر شده است؟ (۲۵/نمره)

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

۳۰ مصراع نخست بیت زیر را مرتب کنید. (۲۵/نمره)

از - باران - برگ - در - مهربان تر - ای - بوسه‌های بیداری ستاره در چشم جویباران

۳۱ مصراع دوم بیت زیر را بنویسید. (۵/نمره)

ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد

(ج) درک مطلب، معنای ابیات و عبارات (۸ نمره)

۳۲ کدام گزینه بار معنایی منفی ندارد؟ (۲۵/نمره)

(الف) دیدم، توطئه ما دارد می‌ماسد. (ب) اندیشیدم که باز برای ما چه خوابی دیده‌اند.

(ج) دیدم چشم بد دور آقا و اتراقیده‌اند.

۳۳ جمله زیر با کدام گزینه تناسب مفهومی دارد؟ (۲۵/نمره)

«با خرد و دانش خود آنچه خواهد تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست»

(الف) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بگاهی، همه کمی تو فزایی

(ب) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

۳۴ دو ویژگی عشق جاودانی را در عبارت زیر بنویسید. (۵/نمره)

«عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند / و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد / و نه اهمیتی به چین و

شکن ناگزیر سالخوردگی می‌دهد.»

۳۵ کدام مورد با بیت «مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم / به هر حالت تبسم کن، تبسم» در تقابل معنایی است؟ (۲۵/نمره)

(الف) عشق من، خنده تو در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفت. (ب) این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد

۳۶ مفهوم بیت «بنده حلقه به گوش از نوازی برود / لطف کن، لطف که بیگانه شود حلقه به گوش» چیست؟ (۰/۵ نمره)

۳۷ بیت «چنان آمد اسپ و قبای سوار / که گفתי سمن داشت اندر کنار» در توصیف کدام شخصیت است؟ (۰/۲۵ نمره)

۳۸ با توجه به ستون «الف» مفهوم مناسب هر بیت در ستون ب، را مشخص کنید (در ستون ب ۱ مورد اضافی است). (۱ نمره)

ستون الف	ستون ب
الف) گفت: «می باید تو را خانه قاضی برم» / گفت: رو، «صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست» ب) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است ج) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. د) راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود	۱- برتری عشق بر عقل ۲- ناپایداری حکومت ها ۳- تقدس عشق ۴- فساد و غفلت حاکمان ۵- بیگانه ستیزی

۳۹ با توجه به درس «بوی جوی مولیان»، مفهوم مشترک «آب جیحون فرونشست و ریگ آموی پرنیان شد» چیست؟ (۰/۵ نمره)

۴۰ هر کدام از ابیات زیر به کدام وادی هفت گانه عرفانی اشاره دارد؟ (۰/۵ نمره)

الف) صد هزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

ب) هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش

۴۱ معنای ابیات و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

الف) شش دانگ حواسم پیش مصطفی است. (۰/۲۵)

ب) عشق، هر کسی را به خود راه ندهد. (۰/۲۵)

ج) نی حدیث راه پر خون می کند (۰/۵)

د) سیاوش را تنگ در بر گرفت (۰/۵)

ه) از شامه قوی شما تشخیص بوی حمله، غریب نیست. (۰/۵)

و) من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو (۰/۵)

ز) دست انابت به امید اجابت به درگاه حق بر دارد. (۰/۷۵)

ح) پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند (۰/۷۵)

آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۴

الف) قلمرو زبانی؛ معنی واژه، املا و دستور (۷ نمره)

۱) معنی واژه مشخص شده را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته، جبهه شاعر را بوسیده گفت: «ای والله».

۲) کدام واژه جزء معانی کلمه‌ی مشخص شده نیست؟ (۲۵/۰ نمره)

چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطالت می‌گذرانی؟ (بیهودگی - سرگردانی - بیکاری - کاهلی)

۳) مترادف واژه «فایق» در عبارت «عصاره‌ی تاکی به قدرت او شهد فایق شده» کدام کلمه در متن زیر است؟ (۲۵/۰ نمره)

«مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه‌ی دور زمان، محمد مصطفی (ص) ...»

۴) معنای واژه‌ی «اندیشه» در بیت «وزین دختر شاه هاموران / پر اندیشه گشتی به دیگر کران» با کدام گزینه یکسان است؟

الف) چو شب تیره گردد شبیخون کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم (۲۵/۰ نمره)

ب) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت

ج) غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب‌دلان را پیشه این است

۵) املا‌ی صحیح را از داخل کمانک انتخاب کنید. (۷۵/۰ نمره)

الف) دشمن (عن قریب / عن غریب) است که توی این دشت وسیع عملیات کند.

ب) شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای (حول / هول)

ج) کداخدا و (مأمور - معمور) نامه‌رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند.

۶) در کدام گزینه‌ها غلط املا‌یی دیده می‌شود؟ (۵/۰ نمره)

الف) آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر ابا و امتناع می‌ورزی.

ب) بر روی بام خانه، خسته از نشعه‌ی خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.

ج) صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم.

د) چه جای آن است که من دست شاهان بگزارم.

۷) در متن زیر، واژه‌ای نادرست به کار رفته است، درست آن را بنویسید. (۲۵/۰ نمره)

«بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم؛ چون شما معلّم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای

تعلیم گرفتن، شبه شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.»

۸) در گروه کلمات زیر دو نادرستی املا‌یی به کار رفته است، درست آن‌ها را بنویسید. (۵/۰ نمره)

«طیسان و ردا - محظور و مانع - تبق و سینی - شیهه و آواز اسب - منقلب و دگرگون - سنا و ستایش»

۹) درستی یا نادرستی عبارت‌های زیر را مشخص کنید. (۵/۰ نمره)

الف) نقش ضمیر پیوسته در عبارت «وقتی که تعلل کردند، موظّفشان کردید» با عبارت «هم بر انگاره‌ی عشق آبادش ساخته‌اند» یکسان است.

ب) در عبارت «و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید» یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی وجود دارد.

۱۰) در کدام گزینه «مميز» وجود ندارد؟ (۲۵/۰ نمره)

الف) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

ب) اینجا می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد.

ج) هر که داند گفت با خورشید راز کسی تواند ماند با یک ذره باز؟

د) بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است!

۱۱ در گروه اسمی زیر نوع دومین وابسته‌ی وابسته را بنویسید. (۲۵/نمره)

«این بروز محبت و دل‌بستگی غیرمترقبه‌ی هرگز ندیده و نشنیده»

۱۲ جای خالی را با کلمات مناسب پر کنید. (۷۵/نمره)

(الف) الگوی جمله‌ی «مردم به او دهقان فداکار می‌گفتند»، «نهاد + متمم + + فعل» است.

(ب) نوع حذف در بیت «بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد» است.

(ج) در بیت «بعد از آن مرغان دیگر سر به سر / عذرها گفتند مشتی بی‌خبر»، بخش مشخص‌شده، نقش دارد.

۱۳ نمودار پیکانی وابسته‌ی وابسته را در بیت زیر رسم کنید.

«سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق»

۱۴ در عبارت زیر نوع «و» مشخص‌شده را بنویسید. (۲۵/نمره)

«همه‌ی چشم‌ها به او بود که حوزه‌ی حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته‌ی وی بود، روشن

نگاه دارد.»

۱۵ زمان فعل مشخص‌شده در بیت «گر کسی وصف او ز من پرسد / بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟» با فعل کدام عبارت متفاوت

است؟ (۲۵/نمره)

(الف) بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.

(ب) خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد

۱۶ نقش واژه‌های «قصه» و «سخت» در شعر «قصه می‌گوید: / این برایش سخت آسان بود» با کدام واژه‌های بیت زیر به‌ترتیب

یکسان است؟ (۵/نمره)

«مگر کاتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند»

۱۷ نوع حرف ربط (پیوند) را در بیت زیر مشخص کنید. (۵/نمره)

«انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی چون فرخی، موافق ثابت قدم نداشت»

۱۸ تفاوت معنایی فعل «ساخت» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید. (۵/نمره)

(الف) به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد و به خواندن قصیده‌ای که می‌گفت همین دیروز ساخته است.

(ب) علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است.

۱۹ مفهوم «ان» در جمله‌ی «و لابد هرچه به‌واسطه‌ی آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان» چیست؟ (۲۵/نمره)

(ب) قلمرو ادبی؛ آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و حفظ شعر (۵ نمره)

۲۰ در هر عبارت کدام آرایه‌ی ادبی داخل کمانک به کار نرفته است؟ (۷۵/نمره)

(الف) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش (تلمیح - جناس همسان - تضاد)

(ب) گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه» / گفت: «در سر عقل باید. بی‌کلاهی عار نیست!»

(جناس / پارادوکس / مراعات‌نظیر)

(ج) اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید

(تشبیه / استعاره / کنایه)

۲۱ مفهوم کنایی «کباد کشیدن» را در عبارت «یکی از حضار که کباد شعر و ادب می‌کشید»، بنویسید. (۲۵/نمره)

۲۲) هریک از آرایه‌های ستون «ب» مربوط به کدام مورد از ستون «الف» است؟ (۱ نمره)

«الف»	«ب»
(الف) جز گودالی که از کنجکاوای گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود، کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد؟	(۱) حس آمیزی
(ب) از سیم به سر یکی گله خود ز آهن به میان یکی کمر بند	(۲) حسن تعلیل
(ج) مست شور و گرم گفتن بود	(۳) نماد
(د) آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟	(۴) ایهام
	(۵) تلمیح

۲۳) بخش‌های مشخص شده در عبارت زیر، چه آرایه‌ی ادبی می‌آفرینند؟ (۵/۰ نمره)

(الف) متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است.

(ب) آن شب نیز ماه با تالو پرشکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند.

۲۴) در بیت: «بدان گاه سوگند پرمايه شاه / چنین بود آیین و این بود راه» زمینه‌ی حماسه دیده می‌شود. (۲۵/۰ نمره)

۲۵) در کدام بیت شاعر بر پایه‌ی تشبیه بین دو مصراع، ارتباط معنایی برقرار کرده است؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه‌ی خاموش، بلبل را به گفتار آورد

(ب) نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

۲۶) نام خالق چند اثر، در مقابل آن به‌درستی نیامده است؟ (۲۵/۰ نمره)

ارمیا: سیدمهدی شجاعی - مثل درخت در شب باران: محمدرضا شفیعی کدکنی - قصه شیرین فرهاد: احمد عربلو

سندبادنامه: ظهیری سمرقندی - کباب غاز: محمدرضا رحمانی

۲۷) نام پدیدآورندگان هریک از آثار زیر را بنویسید. (۵/۰ نمره)

(الف) فیه ما فیه: (ب) دری به خانه‌ی خورشید

۲۸) همه‌ی موارد زیر از آثار ترجمه‌شده به شمار می‌آیند؛ به جز (۲۵/۰ نمره)

(الف) قصه‌های دوشنبه (ب) فی حقیقه‌العشق (ج) کلیله و دمنه

۲۹) کدام گزینه تکمیل‌کننده‌ی مصراع «اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار» است؟ (۲۵/۰ نمره)

(الف) به سوی تو بود روی سجودم: میهن ای میهن!

(ب) به هر حالت که بودم با تو بودم: میهن ای میهن!

۳۰) مصراع اول بیت زیر را مرتب کنید. (۲۵/۰ نمره)

بودم - پروردی - با - نابودی - تو - و - مهر - از - کردی فدای نام تو بود و نبودم: میهن ای میهن!

۳۱) بیت زیر را کامل کنید. (۵/۰ نمره)

خورشید، بی‌حفاظ نشسته به روی خاک؟

(ج) قلمرو فکری: درک مطلب، معنی ابیات و عبارات (۸ نمره)

۳۲) مفهوم مشترک ابیات زیر را بنویسید. (۵/۰ نمره)

- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

۳۳) شاعر در بیت «در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت» علت فراموشی جوامع را چه

می‌داند؟ (۵/۰ نمره)

۳۴) اشعار زیر بر کدام ویژگی عشق تأکید دارند؟ (۵/۰ نمره)

آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد

خنده‌ی تو در پاییز / در کناره دریا / موج کف آلودش را / باید برفرازد

۳۵) براساس مضمون بیت «آتش ابراهیم را نبود زبان / هرکه نمرودی است، گو می‌ترس از آن» هریک از موارد خواسته‌شده،

معادل کدام شخصیت‌ها در داستان گذر سیاوش از آتش (موید / سیاوش / کیکاووس / سودابه) است؟ (۵/۰ نمره)

(الف) ابراهیم: (ب) نمرود:

۳۶ در متن «معلم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آن‌ها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌ها که به گوشه‌ی میزهای تحریر ما آویزان بود چنان می‌نمود که گویی در چهار گوشه‌ی اتاق، درفش ملی ما را به اهتزاز در آورده باشند.»

چرا راوی داستان، سرمشق‌ها را همچون درفش ملی می‌داند؟ (۵/نمره)

۳۷ با توجه به متن «و به عالم عشق - که بالای همه است - نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه‌ی نردبان نسازد» سهرودی شرط رسیدن به عالم عشق را چه می‌داند؟ (۵/نمره)

۳۸ در هریک از عبارت‌های زیر منظور از بخش مشخص شده، چیست؟ (۵/۰/نمره)

الف) قندیل زیبای پروین سر زد و آن جادوی روشن و خیال‌انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می‌پیوندد

ب) کرامت کی درونی دردپرورد دلی در وی درون درد و برون درد

۳۹ با توجه به مراحل عرفان از نظر عطار، «تنهایی گزیدن و خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست» با کدام بیت از موارد زیر در یک مرحله قرار می‌گیرد؟ (۲۵/نمره)

الف) مال اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت درباختن

ب) روی‌ها چون زین بیابان درکنند جمله سر از یک گریبان برکنند

ج) هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

۴۰ بیت «با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند» به کدام ویژگی دماوند اشاره می‌کند؟ (۲۵/نمره)

معنی و مفهوم قسمت‌های مشخص‌شده‌ی اشعار و عبارات زیر را به نثر روان بنویسید.

۴۱ به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم. (۲۵/نمره)

۴۲ هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. (۷۵/نمره)

۴۳ شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته می‌پسند (۵/نمره)

۴۴ کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند (۵/نمره)

۴۵ با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو (۵/نمره)

۴۶ محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام (۵/نمره)

۴۷ هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم «که تو از آن منی، و من از آن توام» (۵/نمره)

۴۸ آخرین رمق‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند و شلیک می‌کردند. (۵/نمره)

بخش پنجم

پاسخنامه‌ی امتحانات نهایی

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۳ - مشترک - خرداد ۱۴۰۰

- ۱ الف) به نتیجه می‌رسد، به ثمر می‌رسد. ۰/۲۵ ص ۱۳۸؛
(ج) دورویی، ریاکاری، نیرنگ، ۰/۲۵ ص ۱۱۴؛
(د) رنج و سختی، ۰/۲۵ ص ۱۲۲؛
(ب) نوعی درخت گل، یاسمن ۰/۲۵ ص ۱۰۴؛
- ۲ الف) مشاور و وزیر، ۰/۲۵ ص ۴۸
۳ الف) منسوب، ۰/۲۵ ص ۱۲
۴ الف) بیندازد، ۰/۲۵ ص ۱۱۴؛
۵ آزمون و حیا، ۰/۲۵ ص ۱۰۰
۶ قوت: مفعول، ۰/۲۵
۷ الف) نادرست، ۰/۲۵
۸ الف) مضاف الیه مضافه الیه، ۰/۲۵ ص ۶۴
۹ الف) عطف، ۰/۲۵
۱۰ الف) بروم، ۰/۲۵
۱۱ الف) بدل، ۰/۲۵ (ب) قید، ۰/۲۵
۱۲ ج) آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که بدون خداحافظی با آقایان رفتند، ۰/۵ ص ۱۴۱
۱۳ الف) مکان (مکان زندگی مردم دیلم)، ۰/۲۵
۱۴ الف) شکسپیر، ۰/۲۵ ص ۱۵۵
۱۵ در حیات کوچک پاییز در زندان، ۰/۲۵ ص ۱۱۴
۱۶ الف) استعاره (با توجه به کتاب علوم و فنون ۲ اگر مجاز هم نوشته شود صحیح است) ۰/۲۵ ص ۱۲
(ب) کنایه، ۰/۲۵ ص ۲۷ (ج) مجاز، ۰/۲۵ ص ۱۰۱ (د) حس آمیزی، ۰/۲۵ ص ۹۵
۱۷ الف) انسان‌هایی که عاشق حقیقی نیستند و به عشق‌های دنیوی و ناپایدار دل بسته‌اند، ۰/۲۵
(ب) پیر و مرشد و راهنما، ۰/۲۵ ص ۱۲۶
۱۸ الف) اسلوب معادله، ۰/۲۵ ص ۴۸
(ج) تشخیص، ۰/۲۵ ص ۶۲
۱۹ الف) می‌روند و بازمی‌گردند، ۰/۲۵
۲۰ الف) دلی می‌خواهم که از درد جدایی پاره پاره شده باشد. (محرمی می‌خواهم که سختی جدایی کشیده باشد) ۰/۵ ص ۴۶
(ب) حکومت‌های بزرگ هم مانند انسان‌های ثروتمند و پرخور از زیاده‌خواهی نابود می‌شوند. ۰/۵ ص ۶۲
(ج) هر چند فرزند عزیز و گرانقدر است، اما بدگمانی به فرزند، ۰/۲۵ دل شاه را آزرده خواهد کرد. ۰/۲۵ ص ۱۰۰
(د) خودداری می‌کردید، ۰/۲۵ اما اصرارهای من شما را مجاب و راضی کرد. ۰/۲۵ ص ۸۹
(ه) چرا سرزمین ما شاه ندارد، ۰/۵ بیش از این بدون شاه بودن شایسته نیست. ۰/۲۵ ص ۱۲۰
(و) این بدبخت‌ها هر سال طولانی، ۰/۲۵ یکبار برایشان چنین موقعیتی پیش می‌آید، ۰/۲۵ و مدتی است انتظار کشیده‌اند (گرسنگی کشیده‌اند، به خود وعده داده‌اند) که کباب بخورند. ۰/۲۵
(ز) فکر و خیالی در ذهن انسان نمی‌گنجد که بتواند آن را بنویسد، ۰/۲۵ اما روح راستگو و درست‌کردار من آن را برای تو، ای عشق جاودانی به تصویر نکشیده باشد. ۰/۲۵ ص ۱۵۵
- ۲۱ به شیوه صمیمی و خودمانی، ۰/۵ ص ۱۳
۲۲ سوخته جان: شاعر (ملک‌الشعراى بهار)، ۰/۲۵ آتش: خشم، اعتراض، ۰/۲۵ ص ۳۵
۲۳ همه موجودات در حال تسبیح خداوند هستند. (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض)، ۰/۵ ص ۷۶
۲۴ نسیم سرخیز: انقلاب و قیام مردم، ۰/۲۵ باغ: وطن، کشور، ۰/۲۵ ص ۸۵
۲۵ لطف و عنایت حق، انسان را از آسیب‌ها در امان نگه می‌دارد. (آتش سوزان مثل آب، سرد می‌شود)، ۰/۵ ص ۱۰۴

- ۲۶ داستان‌های شاهنامه (حماسه ملی ایران)، ۰/۵، ص ۱۱۴
 ۲۷ میزان قدرت و توانایی تو چه قدر است. ۰/۵، ص ۱۳۴
 ۲۸ یکی از این دو مورد: عشق قدیم را هر چه قدر قدیمی باشد، کهنه و بی‌ارزش نمی‌شمارد یا همواره معشوق را جوان می‌بیند. ۰/۵، ص ۱۵۵
 ۲۹ ۱- ب، ۰/۲۵، ص ۱۲۳
 ۲- ج، ۰/۲۵، ص ۱۲۷

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۱

- ۱ سرور، ۰/۲۵، ص ۱۰. (نمره ۰/۲۵)
 ۲ الف) طی می‌کنم، می‌پیمایم ۰/۲۵، ص ۱۰۱. (ب) طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند. ۰/۲۵، ص ۱۳۲. (نمره ۰/۵)
 ۳ گزینه ۳، ۰/۲۵، ص ۴۸. (نمره ۰/۲۵)
 ۴ الف) ناهار، ۰/۲۵، ص ۱۳۶. (ب) شست، ۰/۲۵، ص ۱۲۱. (نمره ۰/۵)
 ۵ الف) غدر، ۰/۲۵، ص ۱۱۲. (ب) ظن، ۰/۲۵، ص ۴۶. (ج) عمارت، ۰/۲۵، ص ۱۳۷. (نمره ۰/۷۵)
 ۶ الف) کازیه، ۰/۲۵، ص ۶۱. (ب) عشیره، ۰/۲۵، ص ۷۹. (نمره ۰/۵)
 ۷ ۳) اهتزاز، ۰/۲۵، ص ۱۶۱. (نمره ۰/۲۵)
 ۸ الف) مضاف الیه مضاف الیه، ۰/۲۵، ص ۱۰۹. (ب) داشتم می‌گفتم، ۰/۲۵، ص ۱۰۹. (نمره ۰/۵)
 ۹ الف) معنایی، ۰/۲۵، ص ۳۴. (ب) غیر اسنادی، ۰/۲۵، ص ۳۴
 ۱۰ رسم نمودار: ۰/۲۵. (ج) قید، ۰/۲۵، ص ۱۰۹
 ۱۱ «دو تخته فرش» ۶۵. (د) پند، ۰/۲۵، ص ۳۵. (یادآوری: گروه اسمی فقط یک هسته دارد) (نمره ۱)
 ۱۲ نوع وابسته وابسته: ممیز (۰/۲۵) (نمره ۰/۵)
 ۱۳ به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسا زد. ۰/۵، ص ۵۴. (نمره ۰/۵)
 ۱۴ الف) درست، ۰/۲۵، ص ۱۲۵. (ب) درست، ۰/۲۵، ص ۱۲۵. (ج) نادرست، ۰/۲۵، ص ۱۲۵. (د) نادرست، ۰/۲۵، ص ۱۲۵. (نمره ۱)
 ۱۵ الف) ۲ (یا نه سر بریده خورشید شامگاه؟)، ص ۹۶. (نمره ۰/۲۵)
 ۱۶ ب) ۱ (به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم)، ص ۱۱۷. (نمره ۰/۲۵)
 ۱۷ الف) پروانه نماد عاشقی حقیقی است، ۰/۲۵، ص ۱۴
 ۱۸ ب) شغاد، نماد ناجوانمردی است، ۰/۲۵، ص ۱۱۳. (ریاکاری و تزویر نیز درست است) (نمره ۰/۵)
 ۱۹ الف) واژه سر (فکر و خیال)، ۰/۲۵، ص ۲۳. (ب) خاک و پاک، ۰/۲۵، ص ۲۰. (نمره ۰/۵)
 ۲۰ ۱) آرزوی عمر طولانی کردن، ۰/۲۵، ص ۱۳۴. ۲) پس روی کردن، تنزل کردن، ۰/۲۵، ص ۱۳۳. (نمره ۰/۵)
 ۲۱ گزینه ۳ یا رخ شاه کاووس پر شرم دید. سخن گفتنش با پسر نرم دید، ص ۱۰۳. (نمره ۰/۵)
 ۲۲ الف) «تناقض»، ۰/۲۵، ص ۹۷. (ب) «اسلوب معادله»، ۰/۲۵، ص ۴۷
 ۲۳ ج) «ضافه استعاری»، ۰/۲۵، ص ۱۵۵. (د) «حس آمیزی»، ۰/۲۵، ص ۹۰. (نمره ۱)
 ۲۴ الف) فی حقیقه‌ی عشق، ۰/۲۵، ص ۵۲. (ب) در حیاط کوچک پاییز در زندان، ۰/۲۵، ص ۱۱۴
 ۲۵ ج) قصه‌های دوشنبه، ۰/۲۵، ص ۱۶۲. (د) قصه شیرین‌فردا، ۰/۲۵، ص ۴۳. (نمره ۱)
 ۲۶ معنی ابیات و عبارات:

- الف) آبروی بندگان را با گناه آشکار نمی‌ریزد ۰/۵ و وجه معاش (روزی تعیین شده) را به دلیل خطای زشت قطع نمی‌کند ۰/۵، ص ۱۲
 ب) در همان میانه غذا خوردن، منظره نابودی غاز، ۰/۲۵ مرا به یاد ناپایداری روزگار ریاکار انداخت. ۰/۵، ص ۱۳۹
 ج) آتش توپخانه آغاز شده بود و صدای ترسناک آن ۰/۲۵، صدای ضعیف اسلحه کلاش را محو می‌کرد. ۰/۲۵، ص ۹۲
 د) بعید نیست که به زودی خاطرات سفر ماه را هم بنویسم. ۰/۲۵، ص ۶۱. (نمره ۰/۲۵)
 ه) محتسب: پولی بده ۰/۲۵ و خود را نجات بده ۰/۲۵ مست: موضوعات دینی با پول (رشوه) حل نمی‌شود. ۰/۲۵، ص ۱۹
 و) مانند رود امیدوار اما ناآرام هستم، ۰/۲۵ به سوی دریای اتحاد مردم می‌روم ۰/۲۵ تا به آرامش برسم. ۰/۲۵، ص ۸۵
 ز) ای هم‌میهنان برای آزادی خویش چاره‌ای بیندیشید ۰/۲۵ هر کس در پی چاره نباشد با من زندانی تفاوتی ندارد. ۰/۲۵، ص ۲۶
 ح) همه مردم ناراحت شدند و با دیدن چهره خندان سیاوش از شوق گریستند. ۰/۵، ص ۱۰۳
 ۲۲ شادی معشوق (وطن) به شاعر امید زندگی و قدرت مبارزه می‌بخشد. ۰/۵، ص ۱۵۰
 ۲۳ سخن عشق تکراری نیست و عاشق از ذکر نام معشوق خسته نمی‌شود. ۰/۵، ص ۱۵۵
 ۲۴ خورشید: سیمرغ یا خداوند ۰/۲۵، ذره: بهشت (دلبستگی‌های مادی) ۰/۲۵، ص ۱۲۱

- ۲۵ گزینۀ ۴ «می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان، هرکه را چون زلف پیچ و تاب هست»، ۰/۵ ص ۵۶
- ۲۶ الف) ۰/۲۵ ص ۶۲ ب) ۰/۲۵ ص ۷۱ ج) ۰/۲۵ ص ۱۲۰
- ۲۷ وادی طلب یا وادی اوّل ۰/۲۵ ص ۱۲۲

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۲

- ۱ پ) مصلحت، ۰/۲۵ ص ۵۳
- ۲ الف) اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است، ۰/۲۵ ص ۷۹
- ب) سرزنش، ملامت، تندى، ۰/۲۵ ص ۱۵۷
- پ) سرانگشت، ۰/۲۵ ص ۱۴۷
- ۳ مایه ۰/۲۵ ص ۱۵۸
- ۴ الف) یا «چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو»، ۰/۲۵ ص ۱۰۴
- ۵ «جناق / جناغ»، ۰/۲۵ ص ۹۳
- ۶ ب) یا «آن وقت من هر چه اسرار و تعارف می کنم، تو بیشتر ابا و امتناع می ورزی.» ۰/۲۵ ص ۱۳۶
- ۷ الف) حوزه، ۰/۲۵ ص ۷۱ ب) غربت، ۰/۲۵ ص ۱۰۸ پ) غلیان، ۰/۲۵ ص ۱۴۰
- ۸ ب) یا پادشاه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند، ۰/۲۵ ص ۱۰۸
- ۹ پ) یا «با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد.» ۰/۲۵ ص ۱۴۶
- ۱۰ چهار مفعول ۰/۲۵ ص ۲۰
- ۱۱ بس که زهر زخم‌هایش ۰/۲۵ ص ۱۱۲
- ۱۲ الف) کاروان. ۰/۲۵ ب) تا ساروان هیون آرد از دشت صد کاروان ۰/۲۵ ص ۱۰۱
- ۱۳ الف) قید صفت ۰/۲۵ ب) تخلصی بس بجا ۰/۲۵ ص ۱۳۷
- ۱۴ الف) درست ۰/۲۵ ب) نادرست ۰/۲۵
- ۱۵ الف) بوی گلم چنان مست کرد ۰/۲۵ ب) م م مفعول ۰/۲۵ مست: مسند. ۰/۲۵ ص ۱۴
- ۱۶ الف) بدل ۰/۲۵ ب) عطف ۰/۲۵ پ) جمع ۰/۲۵ ص ۱۱۲
- قلمرو ادبی (۵ نمره)
- ۱۷ الف) تنیده یاد تو در تار و پودم میهن ای میهن ۰/۵ ص ۱۱۷
- ب) از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه ۰/۵ ص ۹۷
- ۱۸ الف) ویکتور هوگو ۰/۲۵ ص ۶۳ ب) سندبادنامه ۰/۲۵ ص ۱۲۸
- ۱۹ تهمیدات: عین القضات همدانی ۰/۲۵ ص ۵۳ قصه شیرین فرهاد: احمد عربلو ۰/۲۵ ص ۴۳
- ۲۰ ظلم ۰/۲۵ ص ۳۵
- ۲۱ الف) مجاز ۰/۲۵ ص ۱۱۵ ب) تشخیص ۰/۲۵ ص ۵۰
- ۲۲ حیات ذات ۰/۵ ص ۱۲
- ۲۳ الف) جناس همسان (جناس تام) ۰/۲۵ ص ۴۷ ب) کنایه ۰/۲۵ استعاره ۰/۲۵ ص ۱۲۷ پ) اسلوب معادله ۰/۲۵ ص ۱۳
- ۲۴ الف) ۳- حسن تعلیل ۰/۲۵ ص ۴۷ ب) ۱- ایهام ۰/۲۵ ص ۸۵ پ) ۴- حس آمیزی ۰/۲۵ ص ۱۰۹
- قلمرو فکری (۸ نمره)
- ۲۵ محمدعلی شاه قاجار ۰/۲۵ ص ۲۶
- ۲۶ هجران کشیده‌ها یا کسانی که از معشوق دور مانده‌اند. ۰/۲۵ ص ۴۷
- ۲۷ ب) یا «آیین طریق از نفس پیر مغان یافت / آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند» ۰/۲۵ ص ۶۲
- ۲۸ داستان یوسف (ع) ۰/۲۵ ص ۲۸
- ۲۹ ب) یا «جاودانگی و تقدس عشق» ۰/۲۵ ص ۱۵۵
- ۳۰ حافظ ۰/۲۵ ص ۱۵۳
- ۳۱ تهمت ۰/۲۵ ص ۱۰۱
- ۳۲ میهن‌دوستی ۰/۲۵ ص ۱۵۱
- ۳۳ سکوت ۰/۲۵ ص ۴۸
- ۳۴ به عهده گرفتن فرماندهی ۰/۲۵ ص ۹۳
- ۳۵ فنا شدن عاشق در وجود معشوق (یا هر مفهوم مشابه) ۰/۵ ص ۱۲۵ و ۱۲۷

- ۳۶ به انسان بی گناه یا درست کار آسیبی نمی رسد. (یا هر مفهوم مشابه) ۵/۰ ص ۱۰۴ و ۱۰۶
- ۳۷ حضرت علی (ع) ۲۵/۰ دکتر شریعتی ۲۵/۰ ص ۷۳
- ۳۸ الف) شیره درخت انگور با قدرت او، عسلی خالص شده. ۵/۰ ص ۱۲
ب) تنها گوینده جمع و بزم آرای بدون رقیب شده بود. ۵/۰ ص ۱۳۷
پ) زندگی را حاصل عشق بدان و مرگ را در عاشق نبودن، جست و جو کن. ۵/۰ ص ۵۳
ت) پس از این، بیابان استغنا و بی نیازی است (که) در آن، ادعا (لاف زدن) و معنا (حقیقت) وجود ندارد. ۵/۰ ص ۱۲۳
ث) اگر این آتش مانند کوه باشد از آن عبور می کنم؛ گذشتن از این راه باریک برای من کاری آسان است. ۵/۰ ص ۱۰۱
ج) داستان عشق یک ماجرا بیشتر نیست؛ اما عجیب آنکه آن را از هر کس می شنوم، غیر تکراری است. ۵/۰ ص ۱۵۶
چ) با آنکه جییم از مال و جامم از شراب، خالی است (تهی دست هستم)، اما آسایشی دارم که جمشید نیز آن را نداشت. ۵/۰ ص ۲۷
ح) در دوران تسلط حکومت ظلم، در محیط پر از غم و رنج جامعه، چشمان ما، تنها شاهد ظلم و ستم بود. ۵/۰ ص ۸۴

پاسخنامه ی آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته ها - خرداد ۱۴۰۳

- ۱ دارای حیات، زنده، جاندار، موجود زنده ۲۵/۰، ص ۱۵۴
- ۲ آونگ ۲۵/۰، ص ۳۴
- ۳ ج یا «وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند» ۲۵/۰، ص ۵۷
- ۴ معمر ۲۵/۰، ص ۱۶۱
- ۵ الف) محظور ۲۵/۰، ص ۱۳۸ ب) نشئه ۲۵/۰، ص ۷۳ ج) ثنایی ۲۵/۰، ص ۱۰
- ۶ گزینه ب ۲۵/۰، ص ۱۱۴
- ۷ ب ۲۵/۰ و د ۲۵/۰ یا «غرس نهال» ص ۱۶۱ و «ضمد و مرهم» ص ۳۵ (در صورت تشخیص هر دو، نمره کامل تعلق می گیرد).
- ۸ ب ۲۵/۰، ص ۱۳ صفت
- ۹ مصراع دوم ۲۵/۰ یا «هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت» ص ۲۷
- ۱۰ ب ۲۵/۰، ص ۴۶
- ۱۱ آگاه ۲۵/۰، ص ۲۰
- ۱۲ معطوف: دامن گسترمان ۲۵/۰ - بدل: کویر ۲۵/۰، ص ۷۳
- ۱۳ الف) حذف به قرینه لفظی ۲۵/۰، ص ۱۵۵ ب) حذف به قرینه معنایی یا معنوی ۲۵/۰، ص ۸۴
- ۱۴ صفت مضاف الیه ۲۵/۰، ص ۱۴
- ۱۵ تختی ها ۲۵/۰ روکش تابوت تختی ها ۲۵/۰، ص ۱۱۰
- ۱۶ مضارع التزامی (با توجه به درج واژه «دقیقا» در صورت سوال، نوشتن «مضارع» به تنهایی نمره ای ندارد). ۲۵/۰، ص ۱۵۱
- ۱۷ الف ۲۵/۰ یا «چون بود کاکلیم ما را شاه نیست» ص ۱۲۰
- ۱۸ ب یا «گویی جامه ای بود درزی ازل به قامت ایشان دوخته بود» ۲۵/۰، ص ۱۳۷
- ۱۹ الف: مضاف الیه ۲۵/۰ ب) از آن گرمی کند آتش گدایی ۲۵/۰ ج) نهاد ۲۵/۰، ص ۱۶۳
- ۲۰ ملی یا میهنی یا قومی ۲۵/۰، ص ۱۰۰
- ۲۱ الف) اسلوب معادله ۲۵/۰، ص ۴۹ ب) استعاره ۲۵/۰، ص ۳۴ ج) ایهام ۲۵/۰، ص ۱۰۹ د) تلمیح ۲۵/۰، ص ۱۲۷
- ۲۲ سجع ۲۵/۰، ص ۵۲ - ۵۳
- ۲۳ الف) جناس همسان (تام) ۲۵/۰، ص ۴۷ ب) مجاز ۲۵/۰، ص ۶۳ ج) بهار ۲۵/۰، ص ۷۰
- ۲۴ شاعر علت پنهان شدن دماوند در پشت ابر را دور ماندن از نظر مردم می داند یا مردم گریزی یا ارتفاع و بلندی دماوند (به هر پاسخ مشابه نمره تعلق می گیرد). ۵/۰، ص ۳۴
- ۲۵ ب یا «هشت جنت نیز اینجا مرده ای است / هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است» ۲۵/۰، ص ۱۲۳

- ۲۶ تذکره‌الایلیا ۰۰/۲۵ ص ۶۹ و منطق الطیر ۰۰/۲۵ ص ۱۲۵
- ۲۷ ب یا «قصه‌های دوشنبه» ۰۰/۲۵ ص ۱۶۲
- ۲۸ نادرست ۰۰/۲۵ ص ۹۳
- ۲۹ خیر (نادرست) ۰۰/۲۵ ص ۲۲
- ۳۰ ای مهربان‌تر از برگ در بوسه‌های باران ۰۰/۲۵ ص ۵۷
- ۳۱ یوسف بگو که هیچ نیاید برون ز چاه ۰۰/۵ ص ۹۷
- ۳۲ الف ۰۰/۲۵ ص ۱۳۸
- ۳۳ ب یا «نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی» ۰۰/۲۵ ص ۱۰
- ۳۴ عاشق، معشوق را همیشه جوان می‌بیند ۰۰/۲۵ و به عیوب ظاهری معشوق توجه نمی‌کند ۰۰/۲۵ ص ۱۵۵ (به پاسخ مشابه نمره تعلق می‌گیرد).
- ۳۵ ب یا «این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد» ۰۰/۲۵ ص ۱۳۳
- ۳۶ رعیت‌پروری یا «مردم‌نوازی» یا «توجه به زیردستان» یا «مدارا» ۰۰/۲۵ ص ۱۰۸ (به هر پاسخ مشابه نمره تعلق می‌گیرد).
- ۳۷ سیاوش ۰۰/۲۵ ص ۱۰۴
- ۳۸ الف: ۴ یا «فساد و غفلت حاکمان» ۰۰/۲۵ ص ۱۹
- ج: ۱ یا «برتری عشق بر عقل» ۰۰/۲۵ ص ۵۳
- د: ۲ یا «ناپایداری حکومت‌ها» ۰۰/۲۵ ص ۶۸
- ۳۹ برطرف شدن مشکلات یا آسان شدن کارها ۰۰/۵ ص ۸۱
- ۴۰ الف: فقر و فنا یا «وادی هفتم» ۰۰/۲۵ ص ۱۲۵
- ب: معرفت یا «وادی سوم» ۰۰/۲۵ ص ۱۲۳
- ۴۱ الف: تمام حواسم پیش مصطفی است. ۰۰/۲۵ ص ۱۲۳
- ب: هرکسی لیاقت عاشق شدن را ندارد. ۰۰/۲۵ ص ۵۲
- ج: نی (انسان کامل / مولانا) ۰۰/۲۵ داستان راه دشوار عشق را بیان می‌کند. ۰۰/۲۵ ص ۵۲
- د: سیاوش را صمیمانه (محکم) ۰۰/۲۵ در آغوش گرفت. ۰۰/۲۵ ص ۱۰۴
- ه: از حس بویایی (احساس نیرومند شما) ۰۰/۲۵ تشخیص زمان حمله دور از ذهن (عجیب) نیست. ۰۰/۲۵ ص ۸۹
- و: من به جریان انقلاب می‌پیوندم ۰۰/۲۵، جایی که وعده‌گاه و محل آرامش ماست. ۰۰/۲۵ ص ۸۵
- ز: به امید برآورده شدن ۰۰/۲۵ توبه ۰۰/۲۵ به درگاه خداوند روی می‌آورد. ۰۰/۲۵ ص ۱۳
- ح: خشم خود را پنهان نکن ۰۰/۲۵ و از این شاعر آزرده ۰۰/۲۵ این نصیحت را گوش کن ۰۰/۲۵ ص ۳۵

پاسخنامه‌ی آزمون فارسی ۳ - کلیه رشته‌ها - خرداد ۱۴۰۴

- ۱ بهره‌ور (۰۰/۲۵). ص ۱۳۹
- ۲ سرگردانی (۰۰/۲۵). ص ۸۲
- ۳ صفوت یا مصطفی (۰۰/۲۵). ص ۱۲
- ۴ ب یا الف (هر دو مورد درست است و سوال غلط بوده است) (۰۰/۲۵). ص ۱۰۷
- ۵ الف: عن‌قرب (۰۰/۲۵). ص ۴۰
- ب: هول (۰۰/۲۵). ص ۱۱۲
- ج: مأثور (۰۰/۲۵). ص ۱۶۰
- ۶ ب یا نعشه (۰۰/۲۵). ص ۷۵
- د: یا بگزارم (۰۰/۲۵). ص ۱۲۳
- ۷ شبح (۰۰/۲۵). ص ۹۲
- ۸ طبق (۰۰/۲۵). ص ۶۵
- ۹ الف: درست (۰۰/۲۵). ص ۹۵
- ب: نادرست (۰۰/۲۵). ص ۱۱۵
- ۱۰ ج یا «هرکه داند گفت با خورشید راز / کی تواند ماند با یک ذره باز؟» (۰۰/۲۵). ص ۱۲۳
- ۱۱ سوال حذف شد و نمره‌ی آن به پاسخ سوال ۱۳ تعلق گرفت.
- ۱۲ الف: مسند (۰۰/۲۵). ص ۵۷
- ب: معنوی یا معنایی (۰۰/۲۵). ص ۱۲
- ج: بدل (۰۰/۲۵). ص ۱۲۳
- ۱۳ شرح درد اشتیاق، کشیدن پیکان از «اشتیاق» به «درد» (۰۰/۲۵) کشیدن پیکان از زیر «درد اشتیاق» به «شرح» (۰۰/۲۵).
- شرح درد اشتیاق

- ۱۴ ربط یا پیوند (همپایه ساز) (۰۰/۲۵). ص ۷۲

- ۱۵ الف یا بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند (۰/۲۵)، ص ۱۳
- ۱۶ آتش (۰/۲۵) زود (۰/۲۵)، ص ۱۰۳
- ۱۷ هم‌پایه‌ساز (۰/۲۵)، ص ۲۷
- ۱۸ الف) سروده است یا گفته است یا موارد مشابه. (۰/۲۵)، ص ۱۳۹ ب) بنا شده است / ایجاد شده است. (۰/۲۵)، ص ۶۵
- ۱۹ نشانه‌ی جمع (۰/۲۵)، ص ۱۳۹
- ۲۰ الف) جناس همسان (۰/۲۵)، ص ۴۸ ب) پارادوکس (۰/۲۵)، ص ۱۹ ج) تشبیه (۰/۲۵)، ص ۱۵۲
- ۲۱ ادعای چیزی داشتن (۰/۲۵)، ص ۱۳۹
- ۲۲ الف) ۲ یا حسن تعلیل (۰/۲۵)، ص ۹۲ ب) ۴ یا ایهام (۰/۲۵)، ص ۳۶
- ج) ۱ یا حس آمیزی (۰/۲۵)، ص ۱۱۱ د) ۳ یا نماد (۰/۲۵)، ص ۸۶
- ۲۳ الف) مجاز (۰/۲۵)، ص ۶۶ ب) استعاره یا تشبیه (۰/۲۵)، ص ۵۷
- ۲۴ ملی یا قومی (۰/۲۵)، ص ۱۰۶
- ۲۵ الف) «مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه‌ی خاموش، بلبل را به گفتار آورد» (۰/۲۵)، ص ۵۰
- ۲۶ ۲ یا به ذکر دو اثر نادرست «ارمیا» و «کیاب‌غاز» نمره تعلق گیرد. (۰/۲۵)، ص ۱۴۹
- ۲۷ الف) مولوی (۰/۲۵)، ص ۵۳ ب) سلمان هراتی (۰/۲۵)، ص ۸۷
- ۲۸ ب) یا فی حقیقه‌ العشق (۰/۲۵)، ص ۵۴
- ۲۹ الف) یا «به سوی تو بود روی سجودم؛ مهین ای میهن!» (۰/۲۵)، ص ۱۱۹
- ۳۰ «تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی» (۰/۲۵)، ص ۱۱۹
- ۳۱ «یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟» (۰/۵)، ص ۹۸
- ۳۲ در امان بودن عاشق و مفاهیم مشابه (۰/۵)، ص ۲۳
- ۳۳ نداشتن نویسندگان یا مورخان یا اندیشمندان (۰/۵)، ص ۲۷
- ۳۴ نیروبخشی عشق یا عشق عامل جنبش و حرکت در هستی است و مفاهیم مشابه (۰/۵)، ص ۱۵۳
- ۳۵ الف) سیایش (۰/۲۵) ب) سودابه (۰/۲۵) ص ۱۰۸
- ۳۶ زیرا زبان ملی هر کشوری نشانه‌ی هویت آن است یا هر پاسخ مشابه (۰/۵) ص ۱۶۳
- ۳۷ گذشتن از دو پایه‌ی معرفت و محبت (۰/۵)، ص ۵۴
- ۳۸ الف) کهکشان (۰/۲۵) ص ۷۵ ب) عشق (۰/۲۵) ص ۱۶۵
- ۳۹ ب) یا «رو‌ها چون زین بیابان درکنند / جمله سر از یک گریبان برکنند» (۰/۲۵) ص ۱۲۵
- ۴۰ بلندی و ارتفاع کوه دماوند (۰/۲۵) ص ۳۶ در بخش زیر، به پاسخ‌های مشابه، نمره تعلق می‌گیرد.
- ۴۱ در این دو شهر فقط توقف کوتاهی کردیم. (۰/۲۵) ص ۶۳
- ۴۲ وقتی که نفس بیرون می‌آید (بازدم) (۰/۲۵) شادی‌بخش (۰/۲۵) وجود است. (۰/۲۵) ص ۱۲
- ۴۳ ای قلب روزگار (دماوند) (۰/۲۵) فوران کن. (خشم خود را آشکار کن). (۰/۲۵) ص ۳۷
- ۴۴ در فریادهای من (۰/۲۵) ناله و زاری همه‌ی انسان‌ها وجود دارد. (۰/۲۵) ص ۴۸
- ۴۵ ای دوست، در ایران (کشور) (۰/۲۵) انقلاب (ارزش‌های انقلاب) از ما به یادگار می‌ماند. (۰/۲۵) ص ۸۷
- ۴۶ سرانجام برای همیشه (۰/۲۵) در ذات حق (سیمرغ) فانی شدند. (۰/۲۵) ص ۱۲۷
- ۴۷ هر روز باید یک سخن خاص (عاشقانه) را (۰/۲۵) پیوسته بگویم. (۰/۲۵) ص ۱۵۷
- ۴۸ آخرین توانشان را (۰/۲۵) با مهمات جنگی باقی‌مانده خود همراه کردند. (۰/۲۵) ص ۹۴